

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: *کلام برهان*
 مؤلف: *عبدالله بن طبر*
 موضوع تالیف: *فقه*

مؤسسه: ۱۳۰۲
 شماره دفتر: ۱۲۹۶۸
 شماره: ۲۰۷۷، ۱۹۲۴، ۴۰۴۳، ۱۰



۲۱۰/۲

شماره فهرست شده
۲۰۷۷

کتابخانه
مکتب عالی
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

۱۳۴۰-۳۱۱

نقش - فهرست
۷۷

بروی تعالی اثبات کنند و گویند از صفت مخلوقات و در اجسام و جوهر عرض
 نگویند و در جهت و مکان گویند و در اعدا دل دارند و صادق و بنده را فاعل اند
 و انبیا را از روز ولادت تا بروز مرگ معصوم و مطهر دارند و خاندان انبیا را
 تعظیم کنند و لوازم خود را همراه حقوق ایشان برون کنند کی و اعلموا انما
 غنمتم شیئی فان لله غنمه و صدقکاران رسول را کی جایز الحط باشد و مسلم شده
 بعد از کفر بر معصومان ظمان مقدم کنند و اعفاد عصمت دارند در حق ظاهران
 محمد علیه السلام و هر کس که برین خاندان طهارت ظلم کرد لعنت او کند و بر دشمنان
 فرستند و غرودن و نای و جنگ و رباب و شطیح و نرد و فجاج اندک و بسیار حرام و تولید
 دارند و بعد از بول و غایط خود را بشویند بآب و منی را تولید دارند و نجس و نجس
 و سجده رضا کند یا آنچه جنس خاک باشد کی عادت از را بخورند و نوشند و مویز کوش
 او بخورند یا پوست او نماز نکند و نماز با لباسی کند و سجده بر صبری کند که اجماع مسلمانان
 باشد یعنی نماز ~~در کافران~~ و در کافران احیاط تمام جای آرند و نماز در منزل
 در صورت عدو و پیران خوانند نماز شام زنی را برای حله محفل نمهند و با دراز خانه نیند
 و گویند که فرزند جنین طریقه الولاد نباشد و بذرومی بروی مشبه شود و در وقت هم
 خوان و فاسق نماز کند و اگر چه فاسق او بجز باری باشد و هیچ معصیتی بهیچ بیگماری
 از روز ولادت تا بروز مرگ حواله کنند و اگر از ایشان معصیتی یا جرمی صادر شود خود را
 محظوم مجرم دانند و حواله بخدای آن نمهند کند بنیز سب جمله بنویسد و بنویسد
 دارند و ~~در کافران~~ و بعد کاح بخواند و با پوست سگ نماز کند

نشاید کی مکلفان از حجتی باطنی خالی باشند و گویند آنچه رسول بحال جیا فرخیش
 بفرزند خود داده باشد امام را رخصت نباشد که بعد از مرگ او از وی باز نشاند و اغیار
 دارند که عقل حجت است کی میناهمه شرایع است و توحید و عدل و گویند نشاید که چیزی
 فعل یا غیر فعل کند که امر محنی ادا بسفاهت عبت کند و گویند که شرح رسول
 بیاس نخوان که برین بل کنیاد بر ما انام الرسول شذوه نهند و در غیبت امام
 حون و مال هیچ کس حلال ندانند و کوشش کفار بخورند و کوشش فرکوش مستخاصه
 حرام دانند و افتد اکبار صحابه کرده انکشتی در دست راست دارند و بر دست
 چپک از برهنه روی که اشرف اعضاست نشویند و گویند که رسول علیه السلام فرمودی
 الیمن للوجه والیسار للفرج و گویند که نشاید که تعالی تکلیف مالا یطاق کند
 یا مومن را بدوزخ برد و کافر را بهشت بل کمال آنچه وعده داد است نکند و بمذاهب
 کی بعد از رسول بدویت سال و سیصد سال نهادند اعتقاد کنند و گویند هر آن
 مذهب که صحابه رسول بران نبوده باشند باطل بود و مردود و آنچه ایرطایفه
 را با هم خلاف نبود چنانکه از محمد بن الحسن امیر المومنین علیه السلام جمله یک
 طریقه داشتند و یک مذهب با اتفاق جمله بر مذهب پدر خویش امیر المومنین علی
 بودند و با اتفاق امیر المومنین بر مذهب رسول بود و بر طریقه صحابه و گویند کی
 اختلاف دلائل بطلافت بدلیل قوله تعالی ولو کان من عند غیر الله لوجوا
 فیه اختلافنا کثیرا و امیه این طایفه ذریت و اولاد و وارث رسولند
 و اصل عالم صلوات بر ایشان فرستند و آل محمد بر این طایفه باشند پیغمبر و هر کس

با ایشان خطاب کند بدین عبارت گوید کی یا بن رسول الله او یا بن رسول الله
 و امروز در جهان مشاهد ایشان قبله حاجات عالمیانست جلای مومنان منافقان
 و هر سالی چند معجزات بر سر و ضمه پاک مقدس هر یکی ظاهر شود و موالیان ایشان
 روز بروز در ترقی و زبادت می شوند چنانکه هر ملک از دران کمولد مضاف این
 کتابست الحسن بن علی بن محمد بن الحسن از صد سال از پانصد شیعی نبودند امروزی
 سنه خمس و سبعین و ستماه است در وی پانصد شیعیان نباشد بمعجزه ائمه ایشان
 جمله معتمد و مؤمن شدند و عن قریب باشد کی عالمیان این طریقت اختیار کنند
 قرآن حیث قال سبحانه و تعالی و لم یکن لکم الذی ارغنی لهم و لیبذلنهم من بعد
 خوفهم امنا بعد و نی لبشر کون فی شیئا و ایذا ابرطایفه مبارک نباشد
 چنانکه امیر المومنین علی علیه السلام گفت ما عاذا انانیت الاخرین طایع علینا کلب
 الاخرین و اگر هر بصریت بشی در نکرو بظرف عبرت بین کمال آبی سفیان
 بچه رسید و آل مروان و آل زیاد و آل عجم سراسر که از جمله خوارج
 بودند امروز هیچ رانه اثری نه مضجعی ظاهر نه مقبره نه زائری نه مریدی و من نه
 نسلی نه ذریه ای جمله مستاصل شدند و نسلهای ایشان منقطع گشتند سلطانان
 عادل و پادشاهان جهان بکینه اندک هیچ ظلمی و ضرری بدویشان رسید بعد
 از اهلک و استیصال ایشان استمات سادات اهل بیت کردند و قلم زدن
 ایشان برداشتنند و در احترام ایشان باقی غایت بکشیدند بنویسند بجهت شرق
 و مغرب سادات اهل بیت شمر استوار ^{آسمان} گاری جوشند جمله مرته بال و مرضی الحال ابابال

و غیر

و نعمت و جاه و نجات و ادرار و انعام و انظار فاطمه بر بخت نریخت و نعمت
 این جمیع حق تعالی را باین همان داری ایشان بر اقصای بلاد ایران و توران
 و هند و سند و روم و عرب و عجم بل کمز مطلق الشمس لامغیبهها بر کشید و سلاطین عالم
 منقاد امر و نهی ایشان شدند و ممثل فرمان ایشان گشتند و شکوه هبت قدر ایشان
 ز سپهری زمان بگرفت بمرکت عدل ایشان جهان پر امن و امان شد و خصم نعمت بسط خاک
 بگرفت و تجار صین قصد مغرب می کنند در طریق طاینا لون من عد و نیلا بر مرکب خوف
 علیهم و طایفه نون و اگر بر کشته ما با و درنداری پیا و بنظر عیان هر نکر بمعذلت
 و مرعت و عظمت و عاطفه جهان داری دین پروری و زور کواری پادشاهی کی
 مثالی است در تقدیر ملک و سلطنت و نسب عالی و جوهر پاک و علوم غیبی و حاصلت
 با انواع علوم و فنون کفایت و کیاست و حسن سیرت و صفای سیرت و عقیدت و محظوظ
 دین و دنیا صاحب دولت زین و زمان و که باشد بدین صفت مگر محض مطلق
 حجة الحق علی الخلق خسر و خسروان ملک ملوک ایران و توران صاحب السیف و القلم
 سلطان حکام العرب و العجم سایه حق در زمین اعدا سلاطین الاولین و الاخرین
 مولانا الصاحب المعظم بها الحق و الدنيا و الدین علی الاسلام و المسلمین محمد بن المولی
 سلطان سلطان نشان صاحب قرآن عرف من شجرة المملكة و نبعة من روضة
 السلطنة المولی الصاحب المعظم علامة علماء العالم شمس الحق و الدین علی الاسلام
 و المسلمین محمد بن محمد صاحب الدیوان ادام الله ابامها و خلد ملکها
 و حسن علیها انعامها منبر نعم العزة و الجلال فابصیر علی اعنة الرفعة و الکمال

ناعضب بر عفو المجد علی اقدام الهم فیاض الیادی والنعم باسطین للعدل
ع الهم منقلبین آثار اجدادها الملوک الوزرا منضعین افا و بنی کم اباها الکبر
العظمی و طرازک ساعتها مفرونة بالسور و اوقانها مشحونة بالجبور النعمی
من الله منوفه علیها والحسنی مصروفة الیها و طاوعتها الیالی و تابعها
المعالی شیخ محمد علی و اهل بیتهما امیر آیین الحیوم الدین بیرکت حسن سپهرت
و ببط عدل و اعتقاد صادق خاندان محمد علیهم السلام و برآت از اعادی این
خاندان و تربیت سادات و علما اهل البیت شیخ عالی رایت دولت اوراقی
عالم بر کشد و سلاطین رایح مسکون بفرمان و تعد من نشأ و نزل من نشأ کم عبودت
بنه معنک عشیه جلال او شدند و ملوک و امرار و خواجگان جهان خلفه خدمت
در کوش مطاوعت خود کردند و علم دولت قصد تزیار کرد و اصول و فروع ضلالت
مناصل و ناچیز و اقبال علما محققه و سادات بیهاشم تحت تحت بحضور دولت
و شریف و عنایت او بر فرزندین نهاد و اعادی این اقبال و این طایفه نجاه
ابد خصنامه و بدان الارض فرو شدند و بعضی پدر یا هلاکت فاغزناه و من
معه جمیعا ناچیز شدند و بسبب بقارفت از موالمون خاندان محمد آیت مختبر
یا لینی کنت معهم فافوز فوزا عظیمیما میخوانند و تفتیه کی واجب بدین
طایفه بنصوص قال رجل مومن من آل فرعون کنتم ایمانه و قال لا یخجل المؤمنون
الکافرون او لیا من دون المؤمنین من یفعل ذلک فلیس من الله فی شی الایان
تتفوا منهم نفاة و قری تفتیه و قال الایمن لکره و قلبه مطهرین بالایمان

و امثال این از آفات و اخبار سبب تکت اعوان و انصار و کثرت اعدا امروز
مخضوض ظهور این دولت علم شد و چون آفتاب این دولت از مشرق سعادت طلوع
کرد نور معدنک و مرعیت بسیط زمین گرفت و دندان ظلم ظالمان بر دندان خدای
و صولت بطش ایشان بر مغاک ذلتناذ و رو بهان جور و شتم سرخ زویره نوبه
و تسلس خلاص کرده تسبیح و فلیل را بور دصفت خویش ساختند لکن و نذ عصب
مثل و کت من المنسذین فادیشان ایشان منور شد لکن تقبل نوبت هم
و اولک هم الصالون

ش

نَعَالِي اللهُ مَا اَعْلَاهُ قُدْرًا وَاَجْرَاهُ عَلَي سَيِّئِ اَعْتِدَابِ
عَلَيْنَا لِلّٰهِ الْفَرْحُ عَسَدٌ لِمَا اَسَدِي الْيَأْمِسُ نَوَابِ

و دعا کوی این دولت و جامع و مولن ارضیت بدعا کوی و خدمتکاری
این حضرت مفاخرت می کند بر علما زمین و مباهات می نماید برداشندان اولین
و آخرین و اگر بهماز طلبگی بدانک اول کسی از میان و موالیان و فرآ اهل البیت
کی پذیر دولت محظوظ شد و حق خدمت دینی ثابت کرد و کتب شیعه از هر احوال
جهان بناه تصنیف کرد این کینه بندگان بود بیومنی خدای و بیرکت خاندان
رسول علیه السلام و بحجزه نام آل محمد علیهم السلام و باسم این ساط سلطنت
کتاب مناقب الطاهرین تصنیف کرد مبدا از حال و طردت رسول ناخامنه
اروصیا صاحب الامر و احوال و کرامات و معجزات ایشان و مناقب سیرت ایشان
و ظلمت منافقان بر ایشان کردند و همچنین منج در عبادت در نماز و روزه

وزکات و خمس باعمله ثواب از اراض و نوافل ادعیه و نیت و احکام آن
و کنیت عبادت و هرج مکلف بدان محتاج باشد هر سالی چنانکه بپندگن
و شش ماهی از آن محتاج باشد هر یک جلد و همچنین در بعضی نهامی فی مفضل امیر
المؤمنین علی و امثال آن در امامت و غیر آن و جمله در محل عرض افاض و از افاض
کی اعقاد مال بود و جوهر بزرگ و طینت و حلیت خاندان مملکت و سلطنت
و وزارت و ارادت صادقین رسول علم السلام و صورت و بنده نوازی
جمله قبول کرد قبول الرضا و حضور علمای طوائف از مخالف و موافق علی صده زما
در زمان تسلیم رفت و این نعمتی است کی بر کافه شیعه شکر آنه این فوض العین
و فراد قیامت صراطی و مرتضی و حسن و حسین و جمله ائمه علیهم السلام و سایر شیعه بر
انبیاء و امام سلف می آرند و میبایست نماید و عند الله شفیع این حضرت باشند و آیند
خود چنانست که شفاعت ببرد هر شک بل کاشف امر اول و سلطان جهان
باشند در آن عرصه ان شاء الله چنانکه این باب گفته شود بآیات و اخبار و در اول
عقلیه در صدر کتاب و الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا
الله و چون سنان الطاهر بن اخوان آن جمله در اول ثولا بودند لازم بود
در قسم نبراهم شروعی کردن بسط تمام مختلط بعضی و بعضی عام فائده مبنی بر
ابواب و فصول و در اول مسائل و بعد از استخراج و استخراج از حضرت
واجب الوجود عمت عاطفه و قدرته علی العالمین اسم این کتاب الکامل
الیهامی فی السیفه آمد از زجل و علا این محفه بر خودم زد و عطفه مبارک کرد

و البغض فی الخیر المیسر بهدکم عن ذکر الله و بضرورت هرج موجب و مولد
شعاق و مخالفت و معادات باشد میان عالیشان از آن اخترازی باید کردن و
احباب نماز و حجب از آن تعلیل کرد و کوی مانع است از خفا و مشک کما قال الصلوة
تنهی عن الفحشاء والمنکر بی نماز از جمله الطافت در واجبات عقلیه و ترک
مفتحات عقلیه و آج وجه حکمت آن در وی نباشد حواک آن معلوم نظر بود و ضرورت
باشد کما قال جل شانہ الم اعهد الیکم بانی آدم ان لا تعبدوا الشیطان و قال
الست بریکم فالوا بلی و معلومست کما آنجا نبودم حضور بل کما مرادش خلیل علم
ضروری است در فطرت انسان کما هر حال صغی بود و بر امانی باشد شایه او غایب
و دلیل قوله تم و این سائرهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله بجرای حق تعالی
باست بریکم قالوا بلی از بنجا بودند بیان لسان تا کتبت بیان
فی کل شیء له آیه ذیل علی الله صائفة و کوی و اجده
و منه قوله تم و ان من شیء الا بسبح ثمده و لکن لا یفقهون تسبیح و تسبیح
غیر عاقل و طالت وی باشد بصنعت عجب و ترکیب لطیف بر صانع قادر بخشنار
تا عاقل عند مشاهده آن بصیرت دل بنا جا رسا بگویند سبحانه من خالق ناصر
سبحان العلی الاعلی سبحانه ما اعظم شانہ و امثال آن که مکن نور باشد
بکفر تسبیح عند آن و منه قوله اما هدیناه السبیل اما شاکر و اما کفورا و کفورا

باب فی انقسام النعم
و اما آج اعظم النعم است اول آن بدل وجود است بعد از عدم و دوم آن بدل

حیانت و امثیا ز ابرجادات **سپیم** آن خلقت مخصوص است بصورت
 انسانیست که خلاصه بشری که آن عقلست و ترقی نظر و اسند دل عالم ملکوت
 و رفعت درجه عمل صالح الیه بصعد الکلم الطیب العمل الصالح بر فعه و هر
 اختلاط بهیچک ادنی الملائکت در حیوان پس اگر امثال او امر و نواهی ما انما کر
 الرسول بخنده و مانعیکم عنه فانتهوا کذا از مرتبه ملائکه گذرد و اگر از
 حزب الشیطان و شیخ المعصیه گردد از مرتبه بهایم کمتر آید زیرا که بهایم را
 موت دفع و سانس شیطانی نیست بخلاف انسان بدلیل قوله تیر و لغت
 کرتنا بنی آدم و جعلناهم فی البر و البحر **هم** کمال عقلست که خلاصه
 وجودست و انمودی از عالم ملکوت و بیصبات باقی و سلطان عادل عالم
 طبیعت و منفی اسانه شریعت و قاضی موی ارفیل واجب الوجود کی
 معرفت صانع و ادراک کلیات و جزویات از عالم علوی و سفلی جزوی توان
 کردن و هرچ در نظر ارادت بصروی آید حق بود و هرچ در قول وی آید صد
 بود و هرچ استماع کذ آن صواب باشد تا کذب القواد ما رای انما اینه
 علی بصری و قوی خمس ارکان و عناصر جسمانی عمله بنده مطیع وی اند
 و فعلون بومرون جنة المادی نتیجه انقیاد و فرمان وی و نعم و حور و تصور
 حصول مرادات بشری در هشت ثمره و معالم امثال او امر و نواهی وی محکم
 کی بجز عصانت و محبه مجربان و معاندان و ناسفان سبب عصیان و بیست
 و انبیا و ترسج حکم خدا بر او بوی باشد **و انش** مخرفه مبتله

کله نصیحت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها و لهم مقام مع من جدید زبانیه و سهم
 و سیاست خدوه فقلوه ثم الحجیم صلوه و شراب وان سغیثوا یفا ثوابا
 کالمهل بشوی الوجوه بپس الشراب استقام عصیان است از ترک موراث و ارکان بنامی
بخیر اعلامست الهام و ارشاد و نصب دله و از احت عتک بنوحید و عدل
 و نبوت و امامت و اقا توابع آن و توفیق تحصیل این معانی و ما کمال برندی لولا
 ان مدانا الله و منه قوله تیر علم الانسان ما لم یعلم و قوله انا و حینا الکذا
 القرآن و ان کت من قبله لمن الغافل **ششم** تکلف است که چون علم معرفت
 ذات و صفات تحصیل سید حکیم تیر کاره بود که ساخت بنده معطل ماند بجزی
 فرو ماند و شیطان فبغز نک با غوینهم لعمین بروی غلبه کند پس بر افراخ البال
 و ضلیع العذار فرو نکذاشت انجسب الانسان ان یرک سدی لک یا فیود تکلیف
 در کردن انداخت نادیده در دنیا و اذخار ثواب برای عقی و ما خلف الخبز و الناس
 الا لبعدون **هفتم** استم ابتلاست و امتحان حق تیر الم احب الناس ان
 ینزکوا ان يقولوا آمنا وهم لا یفنون و قال و لنبلونکم بشی من الخوف و الجوع
 و نقص من الاموال و النفس الثمرات و قال و ما جعلنا القبلة التي کنت علیها
 الا لنعلم من تبع الرسول ممن بغیلب علی عقیبه و قال و ما کان الله لینذر المؤمنین
 علی انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و یمرضعی و کربیان کرد که کثیر است
 خباثت است که اقال قل لا یستوی الخبیث و الطیب ولو اجمک کثرة الخبیث
 و قلت راد حیز طهارت و ماکی آورد و طهارت عبارتست از اسلام و خباثت



عبارتست از کفر و منافق و این ابنیلا محکم مردان جهانست و تیره بیان عالمان
 و جاهلانست و اظهار کفر و منافق منافقانت پس هر که از کفر بینه و سخت
 من جیتی عن بینه: هشتم باندگان را هدایت گرامت کرد و در جنت ابنیلا
 فرو نگذاشت بلکه نسیبه فرمود بر کنیت استدل الزام حجت کرد بران و مدح
 دنیا و مدح و ثواب آخرت را در عرض طاعت بندگان نهاد که قال انما اضع اجرونی
 احسن عملا: وقال ان الذر آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس
 نزولا و ذم دنیا و ذم و اسحقاف عتاب آخرت را در عرض عیبان بندگان نهاد
 که قال نع و من بعض الله و رسوله فان له نار جهنم و قال و ان العجافل فی حجیم
 یصلوهم ایوم الدین و ما هم عنها بغائبین: و این دلت و تنبیه بعضی ادله عقلیه
 باشد که کنیت آن مجبولت در ظرف نبی آدم و بعضی بیان اینها چون علم کنیت
 عبادت کی تفصیل آن و مدار آن عتق کما استعملت با دراک آن تا بعد از
 تنبیه بران و منه قوله تعالی رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله
 حجة بعد الرسل و قوله و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا بس که عاقبتنا دین
 و ملت ندرن و حجت نهد اول بر عقلی چنانکه ظاهر دلیل کند نه در شهت در موضع
 خوش و دوم بر سعی در موضع خوش و عقل را بمیزان نقل نهد و آیه موافق عقل
 وی نباشد تا اولی کند و چون مردم مهارت دفع شبهه نداشتند و طلب علم
 نمی کردند و سفلیدی با مثل آن قناعت می کردند و قوت تمیز نداشتند بیاطع
 و هوای میان عقل و مواضای و یا بعضی شرغیب حطام و یا ترهیب از ضرر یا

نیم

Handwritten marginal notes in the right margin of the page.

حیث کثرت **الجواب عنه** شیعه می گویند که کثرت در مقام نقصان و مذمت افتاد
 و دلت بطلان و امام فخر رازی گوید کثرت اسباب ضلالت بود کثرت
 ضلالت افتاد: دوم در قصه نوح علیه السلام و من آمن و ما آمن معه الا قلیل
 در تفاسیر آنجا این قلیل همانا یا مشاد و دو تن بودند و این قدر نیز چون
 از سفینه بر زمین رسیدند جمله کافر شدند مگر هشت تن نوح و سام و حام و یافث
 هر یکی با زن خویش باقی جمله کافر شدند و بیست پرستی رفتند و وجه دلت
 آنست که نوح قصد و پنجاه سال دعوت کرد خلق را با خدای و همه روی ز سپهرین
 مدت دراز این قدر عدد اندک ایمان آوردند و باقی اهل عالم ضلالت بودند
 پس چه نقصان باشد شیعه را اگر اندک تر باشند از جمعی دیگر: سوم قصه حرکت
 علیه السلام که ان هوک لشرفه قلیون و انهم لنا لقابطون در تفسیر آنکه کفر و
 در مقدمه الجیش پانصد هزار ملک و پیش بریشان یکی با چند شتم بعثت اسرائیل
 و فرعون پرور آمد بالشکی یک عدد آن کس نتواند کردن مگر ضایع عقل و موسی علیهم
 سرون شد با هشتاد هزار مردگان دار اما بعد مردی از بنی اسرائیل هزار
 وزاید بران بودند از طرف کافران و بعضی مفسران گفته اند که بنی اسرائیل شصت هزار
 بودند از مردان و زنان و کودکان و غلامان و پرستان اما فرعون و مقدمه
 الجیش پانصد هزار ملک و امیر برشاد و فرعون با سواد اعظم پرور آمد که کس
 چنان ندیده بود: وجه استدلال چنانکه قلت فرعون می دانست بر
 بطلان مذهب ایشان و کثرت لشکر فرعون دلت نیست بر حقیت ایشان

اینها نیز مثل سواد شیبعد دلائل بطلان ذهب ایشان باشد: **پنجم** قوله **ثم**
وان نطع اکثر من في الارض بخلوك عن سبيل الله: **ششم** قوله **ثم** نفل ايسوي
الجيت والطيب ولوا عجبك كثرة الخبيث: **هفتم** قوله **ثم** في نضه داود علم
كم من قية نلبلة غلبت قية كثيرة لشكر طالون سبمد وسبزه ن بوزد لشكر
جالون في عدد: **هفتم** قوله **ثم** ولكن اكثر الناس على بعلون وقوله ولكن اكثر
الناس على بعلون وامثال این که کثرت در سایر صور در صدق و ملامت و قدح
و بطلان دارد شد: **مشتم** قوله **ولكن اكثرهم للموتى كارهون** وقوله **وقليل**
من عبادى الشكور و اكثرهم كافرين و اكثرهم فاسقون: **نهم** قوله **ثم** وان يكن
منكم مائة صابرة يغلبوا مائتين قوله **يوفهم** مشاهير راي العين وقال **ولقد ذرانا**
لجهنم كثيرا من الجن والناس این دلیل است که کثرت در جهنم و ضلالت را بودن است:
دهم قوله **ثم** يوفون قول لجهنم هل امثلات و نقول هل من مزيد حق تعالى باورخ
و عده دادگی من ترا بر کردانم و با هشت این وعده نکرد پس امثال درخ را بدس
بکثرت شاید بودن و طایفه شیعه از آن کمتر اند که بدین معنی این باشد:
یازدهم قوله **بعضنك لغو نيهما جمعين** از عبادك منهم الخلفين و بانفاق
کی سستی منه اکثر بود از سستی و از نجاست کثافت گویند الاستثنا هو
اخراج الجز من الكل اما في عقلا و استدک هیچ نسبت در عالم اندک و هیچ نند
و خیسرنا حدی ضبط و امثال این حج کی شیعه بدان شک می کنند و **الم**
في بيان مذاهب اهل السنة و الجوارعها للشيعة في اصول كثيرة

فصل اول طایفه از اهل سنت بر آنست که خدای تعالی بر عرش است
و خدا بر اجسام دانند و صعود و هبوط اثبات کنند **الجواب عنه** شیعه
اهل الیهت گویند نشاید که وی تعالی جسم باشد زیرا کی چون جسم بود با بدن بر وی
مشارک اجسام بود و بوجهی مخالف و آنچه بدان مشارکت باشد غیر آن بود که بدان
مخالف بود پس ترکیب طرز آمد و هر یکی محتاج باشد بجز خویش و جز غیر او
محتاج بود بغير خودم نبود و نیریک حق تعالی کنت لیس کتله شی بر چگونگی شاید که
وی مثل اجسام بود و نیریک اگر جسم بود باید که از عوارض جسمانیه خالی نبود چون
حرکات و سکونات و اشکال و جهات و احیاء و صور و این جمله حادث و هیچ از
صفات محدثه خالی نبود وی نیز محدث باشد و نیریک بعد از استقرار صناع و مخرفان
عالم را با فتم هیچ کدام مانند صنع خویش نبود پس باید که خالق جسم و جوهر و عرض
مانند ایشان نباشد و نیریک بانفاق عرض و جیل آروند و مساجد مدلت که محیط
و مسازل حق تعالی است بر نعم خصم بانفاق محدث اند و وی تعالی قدیم و دراز از مدت
خویش از نشان مستغنی صفات ذاتی بنکرود و نیریک دلائل عقلیه مانع نمی است
و همچنین سمع لیس کتله شی و آیت استوی یعنی استوی: **مضف** این کتاب
الحسن علی الطبری گوید در سده سبعین و ستماء در شهر رود کرد حاضر شد
عاقه آن شهر را یا فتم که در حوض خدای تعالی چیزهای گفتند که باز گفتن آن نه این است
برضاسم و پیش مفتی و مقددا آن شهر شدم که منسوب بود بزود و روح و علم و رضا آن
و لایث و کتم ای مولانا شمای گفتند این را بگوید و مشارالیه خاص و عام با پیستی

کی بجایه را نکند شیخ یا این مجال از بخش تعالی حواله کند چون این حکایت بشنید
 بخندید و گوشت ای فلان اگر من از ایشان بدتر باشم و زیادت نوازان گویم یا ایشان
 می گویند چگونه باشد قریب یک ماه میان من و وی هرگز باب هر روزی چند نوبت
 مباحثی رفتی و حال نزاعی همان بود که حال نزاع با تو خودیش فلم بزرگم دعای
 اله فرار دوستی از آن مردمان دیار بزرگی درین باب غیبه کرد جواری ادکی شاید
 کی ترا سرور پیش باشد و خدا را نباشد روزی در مسجد جامع حاضر شد مری و اعظمی
 متقیب معویه لعین بر اللعین گفت با آخر کلام گفت حق تعالی بفرما بدگنا از بهر معانی
 سختی نهند با آله عرش چند مسافت و حق تعالی در زیر آن تخت بنشیند فاعبیروا
 یا اولی الأبصار **فصل دوم** اکثر اهل سنت اثبات معانی کند
 چنانکه گویند حق تعالی قادر است بقدرت و عالم است بعلم و حیجیان **الجواب عنه**
 شیعه گویند که حق تعالی را صفات ذاتی است و وی قادر بر بدان خویش و قادر
 و عالمی و حی و موجودی را صفات ذاتی گویند و باقی چون پیری و کاری و سببی
 و بصیری و مدری گویند راجع اند با عالمی و شیع علم و گویند که مثلا قادر بقدرت
 بود باید که جمع قدیمین لازم آید و این طریقی نزدیک باشد بشرک و نیز که این قول
 عین طریقی نصاری است که گفتند کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة چون
 نصاری سه قدیم اثبات کردند مستحق عقوبت و این اسم شدیدا گفتند کفر پس
 چگونه باشد جمعی که نه قدیم اثبات کنند ضرب ثلاثه فی مثلها
 و همچنین فرمائید دانند **الجواب عنه** شیعه گویند قرآن معجزه محمد است

فرداد قیامت

و محمد محدث چگونه شاید که معجزه وی قدیم بود و اگر چنین بودی چنانکه معجزه وی
 بودی معجزه دیگر انبیا بودی و اگر قدیم ما بین اهل فتنه است بضرورت کتب
 و این معنی محدث است و اگر حرف و صوت گیرند هم محال بود و قدیم نباشد
 زیرا که بعضی بر بعضی مقدم است و بعضی مشاخر سابق و مسبوق هر یکی بر آن مشایخ
 و محصور و هیچ چیز نباشد قدیم نبود و نیز حق تعالی که فلیا تو اجدت مسئله
 و قال و ما یانهم من ذکر من ربهم محدث و ذکر فرانس بدلیل قوله تعالی انما نحن
 نزلنا الذکر و اناله طاقنون و قال و هذا ذکر مبارک انزلناه و قال انما جعلناه
 قرآنا عربیا و قال انما انزلناه فی لیلۃ القدر و قال شهر رمضان الذی انزل فیہ
 القرآن و جعل و انزال دلیل است بر صدور قرآن و حق تعالی رد کرد بر مشرکان
 حیث قال ان هذا الذکر افک قدیم و اگر قرآن قدیم باشد سایر کتب منزله قدیم باشد
 و انبیا صلح و فتنای و کفار را ذکر ایشان در قرآنست جمله قدیم باشد سجنانک
 هذا من ان عظیم **فصل سوم** اکثر اهل سنت اثبات رویت کنند
 و گویند خدا را بچشم بتوان دیدن **الجواب عنه** شیعه می گویند که صحیح رویت
 مشروط است به شرط سلامت حاسته چشم و صحت رویت مری و عدم حجاب
 و امروز این هر سه شرط حاصل است اگر وی تعالی دیدنی بودی یا پستی یا امروز
 وی تعالی را دیدی و چون نمی بینیم دلایلت بر آنکه وی دیدنی نیست و نیز که
 دیدنی بودی و بدن بروی بودی و وی تعالی جسم بودی یا جوهر یا عرض
 و این معنی است زیرا که این اشیا حادث اند و وی تعالی قدیم و نیز که حق تعالی

گفت با موسی بن ترابی و لکن انظر الی الجبل عجب موسی با جلالت و عظمت مرتبه
 نبوت نتوانست بدین ویرا جاهل چگونه تواندین **سوال** چون رویت بردی
 حال بود موسی چرا گفت ای بنی انظر الیک کی انبیا سوال از حال نکند **اجواب عنه**
 موسی علیه السلام در استدعا این رویت مجبور بود و مقهور کما قال تعالی بسک اهل
 الکتاب ان ینزل علیهم کتابا من السماء فیسألوا موسی اکیمن ذلک فقالوا انزلنا
 بهمة فاعذتهم الصاعقه واکرا بالما س این رویت مصیب بود ندی حق تعالی ایشانرا
 بصاعقه ملاک کردی و نکستی فسد سألوا موسی اکیمن ذلک و شیخ هم دلیل
 نقلی دارند و هم عقلی و اهل سنت تمسک بدلیل نقلی کنند و پس نقل ایشان
 بنقل معارض شد و ترجیح با ما است بدلیل عقلی و ما آت ایشانرا ما اول کند
 موافق دلیل عقل و نقل شیعه و اظهر دلالت بر استحکام رویت قوله تعالی لا تدرك
 الابصار و هو بزرگ الابصار و نیز کما بدو پرا با کیفیت بند زیر الی الی کیفیت
 میندیشود و ذات کیف محدث باشد و نیز چون پرا بدید با بیک از یکی
 ازین دو جانب اعراض یا بد کردن اگر ضایع تعالی اعراض کند و ای بران بنده و اگر
 بنده از وی اعراض کند کافر شود **فصل چهارم** اکثر اهل
 سنت ضایع را تعالی عادل ندانند چنانکه گویند باری تعالی تکلیف طایفان
 کذب و ابوجهل را امر کرد با ایمان و وی برید آن نبود و شاید سبب مرکب
 ایمان از مؤمن یا ز سناذ و کفر بوی دهد و کذا از کافر یا ز سناذ و ایمان بوی دهد
 و شاید فردا قیامت مؤمن را بدوزخ برد و کافر را بهشت برد و گویند که عقل

این

ما حسن و قبح هیچ چیز نیست و اما این اشیا بنقل معلوم شد و فعل خدای تعالی
 بی غرض باشد و امثال اینک اثبات کند **الجواب عنه** سبعه کویند شاید
 کدی تعالی تکلیف ماله بطاق کند عقلا کی این معنی فصح بود چنانکه فصح است
 بضرورت تکلیف کردن اعمی بنفیط مصاحف بروجه صواب و یا امر اسان
 بطبران دهوا و مع هذا سمع و ارد شد بانثفا تکلیف ماله بطاق از حضرت
 حق تعالی کما قال تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و قال یرید الله بکم الیسر
 و لا یرید بکم العسر و قال یرید الله لیخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا و انشا
 این **مسئله** و چون تلبیس و تمییه بر حکیم تعالی روا نبود نشاید که امر
 فریاد با ایمان و مراد با ایمان نباشد و اگر چنین بودی ابو جهل نیز ک ایمان مستحق
 مدح بودی و ثواب زیرا کی امثال وی تعالی کرد آنچه کرد و اگر ویرا حق تعالی
 بدوزخ برد ظلم باشد بر ذمه ایشان و فردا قیامت رسد که ابو جهل کوید خداوند
 ثواب من کفر خواستی و من برخواست تو قیام نمودم عفویم چه ای کبی سبحانک
 هذا بهتان عظیم علی الله و نیز چگونه جایز بودی حق تعالی رسولی مثل محمد و کتابی
 چون قرآن بفرستد که چنین چیز کشید و مرد و مریخ باشد و وی خواهد کی آنچه
 رسول فرمود است یا فلن آن جناب باشد نمود با الله من سوا التوفیق **مسئله**
 اگر بر مرکب ایمان بنده باز سناذ آن ظلمی بود صریح و جوری فصح چگونه بود
 شاید در اثبات ک صد و بیست چهار هزار سپه مبر بفرستد و صد چهار کتاب
 بفرستد از آن جمله ده بادم علیه السلام دار و پنجاه هجرت الله شیت

پسر آدم علیه السلام و سید با در برین چاه مبر و او اول کسی بود که بیلم بنوشت و ده
 بار میم داد و نورث بموسی داد و اخیل بعیسی داد و زبور بیداد داد و قرآن
 بمحمد علیه السلام و بزبان جمله کتب و رسل کتب ایمان آرید نامش شمارا بهشت
 بدیم مکلف سکین محتاج بطبع بهشت و ثواب ابدی ایمان آورد و سالها
 در راه حق جهاد میکرد با شیطان و در راه رحمان عبادت می کرد بنا بر وعده
 حق تعالی نهاده پس چگونه شاید که حق تعالی خلف وعده فرماید و این جمله
 انبیا و کتب را دروغ زنی کرد اند و نیز یک نزع و سگرائی مرک ایمان از وی
 باز ستاند و بدیگری دهد که سالها در وی شرک آورده باشد و عصیان کرده
 و جمله کتب منزله و رسل را نکذیب کرد ای عاقلان انصاف برهیدند که کدام
 فاسق این معنی رو دادارد و کدام ظلمی ازین صریح تر باشد حاشا من ذلک
 سبحانه و تعالی عما یبدل الظالمون علوا کثیرا سحره فرعون با فرعون
 گفتند که ما غالب شویم بر موسی ما را از وی باشد فرعون گفت بلی باشد چنانچه
 تعالی ائین لنا لأجرا ان کتابنا الغالبین قال نعم وانکم اذا لمن المفرین
 عیسا بندگان مجازی فرعون از وی امید خیره اشفتند و بنیاد بر وعده فرعون
 نهاده ان صنعت می کردند و او را تصدیق کردند و بندگان حقیقی خدا را جل جلاله
 او را دروغ زنی دانند **مسئله** آنچه گویند که حسن و قبح اشیا بغفل نتوان
 شناختن باطلست بدانکه بر اهره و امثال ایشان کی سگرائی شرح اند که کذب
 انبیا حکم می کنند بر حسن عسنان و قبح بیعتان محاکمی ایشانرا نقلی و معنی نیست

الم یکدیگ ینیا قادی در خانه ابوطالب بود و حق تعالی هر خردی را ن کنت
 و الذین آذوا و انصروا مصنف این کتاب گوید که روزی در حضرت المولی الاعظم
 بها اللین صاحب الدیوان محمد بن محمد زید فدره آیت استدلال ساختیم با ایمان
 و اسلام ابوطالب شهر صفهان **مکتبه** انعامت علیما را کی فردا قیامت در
 عصه نقابین و ندامت باینندگان منافقته حساب رود هر طایفه عذرش
 آرند بعضی گویند پیری و ضعف را مانع عبادت بود و بعضی گویند ماد فیه ملک
 دیگران بودم بعبودیت و عبادت و طاعت تو قیام شوا نسیم کردن و بعضی گویند
 ما علیل النفس بودیم و بعضی گویند مال و ملک را مانع گشته بود از طاعت تو و بعضی گویند
 فقر و فاقه سبب عصیان شد که اذ القفران بکون کفرا و بعضی گویند ملک و سلطنت
 ما را مشغول کرد انید از عبادت تو نطقم فله الحجه البالغه حق سبحانه و تعالی با
 پهلان گوید نه نوح سیغامه پیر از تو بود و من ترسبال و دین بیز کایم و وی بود
 و نه صد پنجاه سال از ان جمله مدت ادای می وی بود با آن ضعف پیری هم روزی
 در عبادت ما بیفرویدی و ما بندگان گویند نه بوسف بنده و اسیر عزیز مصر بود از ایام
 طفولیت تا بگلولیت و بندگی عزیز حاکم نبود میان وی و میان عبادی و طاعت ما
 و بار خجوران گوید نه ایوب پیغامبر سالها در خجوری بماند و هر روز کی براندی
 در عبادت بیفرویدی و بار اباب ثروه گویند نه ابرویم ظلیل در اول و هلت اسباب
 و نعمت عظیم داشت پس آنچه با بنیاد در طاعت در چه طاعت یافت بند و اتقان آن
 مال در راه عبادت ما و عبادت وی در دور وی هیچ بشری نبود بکثرت عبادت
 وی

بیزین

و با فدا کردید نه محمد خانم الهی علیها السلام و موسی و عیسی و جی و هرون و زکریا
 و اضراب ایشان فقیر و مقل را کردند با درجه نبوت و عصمت رسالت و با ملوک
 و سلاطین کویز نه در طبقه اول شاه نخستین کویز با مملکت و دولت و جهاندار
 منفاد امر با بودیم بعدل و هم بسیار است و مدت سی سال که ایام ملک بود هیچ عبادی
 از وی فوت نشد از واجبات و قوت شریعت از شمشیر وی بود در زمان نبوت شیت عبد
 و در طبقه دوم از پیروان بعد سال سلطنت همان و بر او با عدل و داد و در عیب و روی
 و پیام بدایج بروی واجب بود و در طبقه سوم یوسف بن یعقوب سلطان مصر
 و در طبقه چهارم اسکندر روی و کویز که او پیش از یوسف بود و جمله ربع مسکون
 بگرفت و عجایبها جهان بدید و قهر ملوک عالم بگردان پیروزی و دولت و قیاد لشکر وی
 نوروزی و ساقی طلعت و ملائکه مغرب ممدو معاون وی چند ایات از سوره
 الکاف در شان وی آمد و در طبقه پنجم طاووس و داود پیغامبر با شوکت و قوت مرتبه
 رسالت که جهل هزار مرد جنگی علی الدوام بر حوالی چیمه داود ملازم بودند منتظر امر
 و نهی وی با نفع و چشم جمله راننده ارزان او خوردند و در طبقه ششم سلیمان بن داود
 که صد فرسنگ لشکر گاه وی بودی بیست پنج فرسنگ انسان و بیست پنج فرسنگ جیان
 و بیست پنج فرسنگ وحوش و سباع و بیست پنج فرسنگ طپو و و فوام و امثال ایشان
 و جمله را با در اندی چنانکه با دل روز از کوفه برداشت و بیان خراسان کرد
 غدو کا شهر و رولها شهر و همدت عمروی مرکز جرمیه بر دیوان اعمال وی بنیاد شد
 نه صغیر و نه کبیر باک و معصوم متوفی شد و آن عظمت و طاعت بدان عظیم مانع وی نشد

کی محبت علی و فاطمه و حسن و حسین واجب است بدین آیت قرآنی **مصنف** این کتاب کید
 که دلیل بر آنکه محبت اهل البیت واجب است قوله تعالی یوم ندعوا کل اناسا یا معمر
 معنی آنست که فردا میباشم که روی با امام وی خوانیم و حشر با وی کنیم چنانکه نیوی
 را با بریزد خوانند و با وی بدوزخ برند و بجانب معاویه را با او بدوزخ برند و اصحاب
 مالک و شافعی و ابوحنیفه هر یکی از زبر لوی امام خویش حاضر کند و شیعه را
 باید پیش امیر المؤمنین علی و حسن و حسین و او طراد او و ابوذر و سلمان عمار و با جماع این
 طایفه از اهل بیست اند پس حشر شیعت با ایشان باشد در هشت و منه الحدیث
 لعلی علم عن النبی علم لا یحک الاموم و لا یغضک الامانف و محمد ذرینک
 السنی روایت کرد عن الرسول ان فاطمة و علینا و الحسن و الحسین حطیرة الذکر
 فی قبته بیضا سففا عرش الرحمن دلیل قوله تعالی و الذین آمنوا و انبغتم ذرینهم
 بایمان الحفنا بهم ذرینهم یعنی او را داد و انواع رسول باشند و در وجه او نور
 کفنه با علی شیعیان هم الفانرون مخالف کویز که ما نیز مجب سولیم و اهل
 البیت و **الجماع** بقولون بالسنتم ما یسرخ کلورهم **حکایت**
 روزی در خدمت محمد موم زید فدره حاضر بودیم بجهاد بده طره در دهیم محمد سینه نکت
 و سبعین و حال معقل غریب رسول شمه بفریمی کردم دانستندی آنجا حاضر بود و صدیق
 داعی کرد و مددی داد خوان من بپشته و طغانی مالک چون زید پیش روی بر طاس حال
 شنیدم که با ناصبی مذمت حسین یکت و مدح زید معاکی در میان علما ایشان
 کونیدگی او منصف با انصاف اهل دعوی الناس را نیست که استماع کردی بنیاد انصاف

فی شرح الشهاب

و در قرآن هم

نور

چگونه باشد و درسته انشیر و سبعین جرمه ان بودم جمعی ائمه حاضر بودند
 و جمله این دعوی می کردند دعا کو سوگند ایشان به از و گفت که راست بگوید اگر
 نرضا امیرالمؤمنین و صحابه بر در این شهر فرور آمدند و چون عذبت شما ایشان جایز اخطا
 اند و صومی افتاد میان ایشان هر یک شهر فرستادند و مددی خواهد شما را
 خاطر با کلام بیک نام ایشان باشد جمله کانهم فشتتند خاموش شدند و هیچ جوانی نکند
 دعا کو گفت در بزرگ محبت شما اینست اما ما شیعت البته روی با امیرالمؤمنین فهم
 و مدد روی کنیم با نفس و المال و تصدقان اعدای او کنیم و لو کان لود و فرینا و هم
 همین سال روزی از بساط اولاد و کلام منزل خود آمدم علوی مشعرب هر پیش دعا کو می آید و
 گفت یا فلان امروز در پیش فلان دانشمند بودم دعا روی کردی که با الفاظی که مفقود شد
 و با جزم و حشرک الله مع ابی کریم و عثمان گفت آن دانشمند بپنجد و گفت بخدای
 که در کل اسفل سنانا با شما با ایشان دوست نذر دارم که هر چند اکل با شما
 با نعیم و حور و قصور با علی و اهل بیت او **اهم** جنبل گفت روزی با منی حال
 بحث گفتیم که چگونه الرطل و مناسبتی حتی بیغرض علیتا فلیلا موزن گفت که چگونه
 الرطل و مناسبتی محبت علیا کثیرا رفان اصلی مرد و اعتقاد در حال خشم بتوان دانستن
 و در صلح تکلف رفان و اعتقاد نواند کردن بجایان حال مقصود از کتبت این حکایات
 آن برد ناموسان بدانند چنانکه ایشان صحابه را خطایمان خاندان رسولند و
 ندارند ایشان نیز علی و فاطمه و اهل بیت را دوست دارند لکن از علو وجه و قدر و منزلت
 ایشان نیز معنی اظهار نمی توانند کردن لکن ایشان را چون این وجه نبود شیعیان اظهار می توانند

کود

کردن ان لم یکن موضع تفتیه **تذکره** مرتضی علم الهدی قدس الله روحه کوید کی
 سالی از سید محمد عجمی پرسید و لم یکن هو ما شیتا و اما کان السید لقبه و کان رجلا
 فاضلا شاعرا مشهورا بین العلماء و اهل القبلة که عجمی چگونه است که ما در بدو تولدش
 علی و فاطمه و حسن و حسین علم السلام می کردند و لشکر بنی امیه بودند و نومرد شیعی
 و متلاح صادوق خاندان ایشان شدی گفت دست فضل الکی در دریا چهل و ظلمت اذلاک
 من غور کرد و بنویسند و در ارض لک عداوت خاندان رسول پر آورد
 فلولا فضل الله علیکم و رحمته لا تبعتم الشیطان الا تقلیلا سید مرتضی گفت عجمی
 راست گفت زیرا که سید را ما در بیدار از اتباع بنی امیه بودند و بنی مروان علم الله و جمله
 نواصب معن عداوت اهل البیت و در دنیا عادت چنان رفت که مرد تابع نشو و نما
 شهر خویش باشند و عقیدت شهر و ولایت یا ما در و پدر با اقران ادا با عجمی خویش کرد
 و از ان سید عجمی جمله ناصبی بودند و وی مومنی باک اعتقاد پس ابر علیه باشد
 بفضل و توفیق ربانی خاص **فاده** بدانند ملوک بنی امیه علیه لعن الله جمله
 فضیلت علم و مرتبه امیرالمؤمنین علی و فاطمه و اولاد ایشان شناختند و علم بدان حاصل
 ایشانرا اما مثال ایشان چنان بود که خدیجه نعلی گفت حکایه عن موسی و اذ قال موسی
 لغومه یا قوم لم تؤدونی و قد علمون انی رسول لله الیکم و ایشان سالت موسی
 بیغیرت شاختند لکن انکاری کردند و همچنین با محمد علم و قرآن وی قال تعالی انما جاتم
 ما عرفوا کفر و ایه ملعنة الله علی الکافرین و همچنین بود حال بنی اسرائیل باهرون که
 نبی بود و صی موسی و ایشان علم و منصب مرتبت وی شناختند از حدای و از برادر

قال تعالى ان الغوم اسخض عفوني وكادوا يقتلونني جمله بنی اسرائیل پسر عمان
 هرون بودند و برافرو کدا شدند و بعد آن کوساله مشغول شدند و نیز احران
 یوسف علم یوسف را شناختند و علم و ورع و نبوت و پرازادت ترشناختند از هر کس
 و قصد قتل می کردند چنانکه آن حال بر عفا و علما پوشیده نماند آنجا که گفتند از کوا
 لیوسف و اخوه اجالی ایماست و من عصبة و قال تعالى یعرفون نعمة الله ثم ينكرونها
 و اکثرهم الکاذبون و امیر المومنین علم در خطبه سفینه بعد از ذکر جابغ و شکایت
 و جرات ایشان گفت پی و الله لقد سمعوا و وعوا و رکنهم طیب الدینا فی اعینهم و انما
 نبرها جمله شناختند اما و ساوس شیطانی و جاه دنیا و امارت ایشان را مغرور
 بکرد و یغیرتکم الحیوة الدنیا و لا یغیرتکم بالله الغرور چنانکه عمر سعد علیه اللعنه
 حسین را علیه السلام بطمع ملک ری و دیلم و قزوین بکشت روح خدیت آن سکر و فرج
 پیش از آنکه آن ملک دید بموزخ رسید خضر الدنیا و الاخرة ذلک و الخسران للبین
سوال چون ایشان مرتبه و منزلت و فضیلت علی را شناختند چه عجز از آن کردند
اجواب عنه ابلیس شیبه نبوت آدم شناخت و بنی اسرائیل مرتبه و عزت موسی
 شناختند و اولاد یعقوب یوسف را شناختند و نیز قال تعالى و ما قدر الله
 حق یسعی ایشان چنانکه طین عظمت حق تعالی بود و ویرایشنا خدا و اما
 بتفلید داشتند آنچه داشتند و حق تعالی ایشانرا خدا کرده بود و میزد بر ایشان
 کافر بودند مجذای و رسول و بمخالفت امام زمانه و کلام ضیای از حکایت شیطانی
 کی بعد از آنکه طاعتی بهم اجمعین در حق ایشان صادر بود فقال تعالی و لقد صدق

علیهم ابلیس ظننه فاتبعوه الا فریقان من المومنین مع هذا بر عفا پوشیده نبود
 مرتبت و قرابت امیر المومنین علی و اهل بیت وی با رسول علم و این ملوک علم این الله
 خایف بودند که بناید که عامه فضیلت ایشان و علو مرتبت و عزت ایشان
 در بساط کبریا و قرابت با رسول بدانند و برافروچ کنند در کتب سپهر و تراجم آمد
 چون خلق را خربص می کردند و تلمیح جوب ظمان رسول و لغت ایشان هرگز ذکر
 ایشان نکردند بل علی را با بو تراب خواندندی و حسن و حسین را با دلا و ابوزاب
 خواندندی و گفتندی شخصی فرج کرد و بر خاندان محمد ظلم می کند یا می کرد و بخیر
 کثرتی محمد از میان است بردارد یا میخواست و اما علما و اهل معرفت و اجاه و مال
 و کثرت عطایا مغرور بگردند و طالیان با علی و اولاد وی چون حال ابغام بر بلعور بود
 با موسی و هرون یا چون بر صیصای راهی که قال تعالی الم ترالی الذین بدلوا نعمة الله
 کفرا و اهلوا فیهم و دار البوار جهنم یصلونها و یسیر القار سلماکی عامه یسیر عالم
 بودند و عارفان بحال ایشان حال ایشان چون طال را در آن یوسف بود قال تعالی
 ام یحسدون الناس علی ما ائتمروا الله من فضله فقد آئینا آل ابرهیم الکتاب
 و احکم و آئیناهم ملکا عظیما و خاصه یهود موسی و عیسی را علیها السلام شناختند
 قال تعالی و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یخرفونه من بعد ما عقولهم و یعلمون
 و قال الذین آئیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون انبائهم و ان فریقاً منهم لیکفون
 الحق و هم یعلمون **سوال** بنا برین باب کی عامه مستحق ملامت نباشند
اجواب عنه قال تعالی فاستخف ثومه فاطاعوه فرعون قوم خود را

همچنین انکار نبوت موسی علیه السلام را دعوت کرد و ایشان قبول کردند تا حقیقت
گفت فاغر فناه ومن معه جميعا وقال ادخلوا آل فرعون اشدا لعذاب آل النجاری
قرابات فرعون اند و اجانب نیز زیرا کی جمله را با وی هلاک کردند و جمع میوزح
رسیدند وقال لکن استهوتنه الشیاطین وقال تعالی والذین کفروا ان هذا الا
انک افتریه واعانه علیه نور آخرون فقد جاوا ظلماً و زورا در مواضع نامعروفه
در قرآن امثال ابرهست کی یکا افترای کرد و دیگران متابعت وی می کردند و معاصرت
بر آن ظلم و فردا قیامت تابع از مشیوع نیز آید کما قال انا اطعنا سادتنا و کبرآنا
فاضلونا السبیلا ربنا انهم ضعفین من العذاب والغم لعنا کثیرا وقال الذین
الذین تبعوا من الذین اتبعوا و راوا العذاب و شطعت بهم المسباب و ارفع
ازین جمله آیات قوله الم ترالی الذین یقولوا نعمة الله کفرا و اطلوا فمهم دار البوار نعم
یصلونها و یبسر الفجار **جواب آخر** ممکن را نظر واجبست و تقلید غیر جایز نشد
حق هم مالک چون ضلک باطل عامه را لازم بود و واجب بلایا علمای را نیز تبع احوال
کردند عند استماع بفتح صورت شیعت دامه شیعت کا خاندان مولند **آخر**
مکن باید که التفات بحت طریقت مذہباً در پدید و اهل وطن بکنند چنانکه
سید سلطان محمود سبکنکر چون بحرانی آید و رایت دولت او در شهری رسید جمعی
ناصبیان پیش وی شدند و شکایت کردند که شیعت سبکجا به می کند سلطان از سر
عقل چون با شخص او تار و پیوستن الی هر یک از خوضی تمام بگرد و پرا معلوم شد که شیعت
بر حقند و مزیه و قدیمه بر باطل شیعی شد و آن اعتقاد باطل که داشتند بگرد

طلب دلیل و تمییز میان صحیح و فاسد داشتند و نکردند بناچار مالک اند
و اگر قوت دفع شبهه نداشتند بظن و اسناد حکم ایشان حکم بجای میوزد و سنها
و جمعی گویند حکم ایشان در شبست حق نم بود اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد
عفو کند اما فرقت اول از صورت بعضی شریعت بیرون نشدند برای ترویج کار
دنیا و امارت و سلطنت و دانستند که در صورت انتقام بدر و چنین فرزند
کشیدن و آفرین و با هستکی و نانی و سکونت فوائده حاصلست بخدی می کردند
و افترای بدیع ثمتاً انک این دن ملت با اصل کرد و دانستند که خلق صورت
برستند نه معنی پس معنی طلب اسرار خوی و بر عنوانهای نامها با فضا عام
می نوشت من خلفه رسول الله و فدای من از فتنی این افترای می کرد بر
رسول مع هذا اسلامیا نرای کشت و تغلله آورد که ایشان اهل الرده اند
و بفرمود که طلب زکوات و اخماس کنند با فتح الوجه بفرمود استیلا و هر قبیله
و در طایفه امیری و لشکری نامزد کرد و کس نبود که از وی سوال کند بزعم رسول
مشوقی شد و وظیفه نصب نکرد توان اسم به وجه بر خود بستن و آنچه الله اسباب
خلافت بود از نص و عصمت و علم و در حق هر مؤمنیست بنا برین اگر کافر می چل
و شش ساله اسلام آرد و هیچ اسباب اقامت در وی نباشد از عمران و نص و عصمت
و علم و دعوی خلافت رسول کند باید که ویرا خلیفه رسول الله شایذ خوانند
رسول علم گفت من کذب علی مشعداً فلیتوا مقعد فی النار و اول کسی که صحیح
بر رسول نهاد این بزرگ بود و انبیاء و کس او را روایت کند که مضمی رسول الله ص

و لم يستخلفوا احد من اهل بيته و ذالک لما ارادوا ان يجمعوا
 و انصار آج کردند از اجتماع بروی برای حفظ دین حق و ثبات مکتب اسلام و نظام
 کردند **الجواب** ثبات مکتب و اجتماع بقول خدا و رسول او اینست بود از اجتماع
 مکتب بعضی اسلامیان و اگر این اجتماع صلاح دین بود اجتماع مکتب اسلام
 بقول عثمان باذکر حق بود باشد بمنی بر کلام خصم و قال ۲ و ربک یخلف ما یشاء
 و یخلف ما کن لهم الخیرة و هیچ حدیثی منقطع وارد نشد بر آنکه ایشان خص
 بودند بدان فعل بلکه آنها وارد شد ازان اگر گویند امت دیر ایشانیست
 اگر کار دهند **الجواب** خدا و رسول بخلاف آن دیگر ایشانیست
 آن کار در دین معامی بنویسند ایشانیست اگر کار نبوی آجای گفت و است غیر که
 وان لی شیطانا یعشرنی با آنکه اگر بر اصحاب از مهاجر خاندن جدید و مدله
 ابن اسود و ابی بکریم و عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و عمار بن
 ابوفخر و غفاری و سلمان فارسی و برید المسلمی و محمد بن ابی بکر و انصار حرمه
 ثانیست هوزو الشهادت و سهل بن حنیف و ابویوب الانصاری و ابوالخیر
 ابن زبیر اینها کار صحابه و معروف و مشهور بودند علم و زهد و ورع و
 احوال قوم معلوم کردند و بدانشند که با حق بیعت کنند جمع بر خاستند
 از عبدالله بن عباس و محمد بن ابی بکر و محمد بن امیر المؤمنین آمدند و اجازت خواستند
 تا بروند با اتفاق و جواب آن کنند امیر المؤمنین اجازت نداد مجموع رفتند
 جمله را همین کردند و نفع و اذعام خلق ای گشتند بلکه بر وید که چون

یکی در میان بود و دیگران بیرون غلبه نیارند کردن یک یک رفتند و نصیحت می کردند
 و فضا غدير و وصیت رسول و نصوص با یا ذمی دادند و الزام ناکید بچند کردند
 و لکن ان شیطان کاوی بخود هو الشکره بود تقنید و ملازم میزد بر نبود جمله قبایل
 عرب یا از سر عمل یا از سر غنث مال یا از رعبت شراییشان امروز می قبول کردند
 الا آن یک قبیله کی گشتند رسول را نفرمود که زکات و خمس بنویسیم و انما فرمود
 کی و صوی و امام مسلمانان علی بن ابی طالب علم دهیم و تو مستحق این کار نیستی
 چنت بسیار از خدا و رسول و امام را حیرت می نویسی باید دادن از حواجر بر شد حکم
 کرد بارنداد ایشان و خاندن و لید لعین را بالشکر خوب ایشان فرستاد خالد
 چون حرب در هوسن بودن آنک نماز نکفت جمله اهل آن قبیله ترک حرب کردند
 و در بهما زنها زد و صحابه بر خالد انکار حرب کردند خالد لعین نشنید و گفت
 خلیفه را عرب فرمود ایشان در نماز شروع کرده بودند کی لشکر در سر فنا زد جمله
 را بگشت از مردان و مالک بن نویر کی رئیس آن قوم بود خالد و بر اگشت و سر وی
 هر زرد یک نماز بر آتش میان روی و میان خالد و جاهلیت عدالتی بود و هاشم
 باز مالک نسا کرد و زنا آن لعین کافر و این خبر بد لشکر کاه خالد کافر فاش
 شد و در مدینه مشهور شد و عالمیان بر آن انکار کردند و زبان دشمنان و اهل
 ایشان بغارت بردند و انرا لعینیت نام کردند و جمله مهاجر و انصار آخا بنامشان
 مشغول شدند با دشمنان مسلمانان که همی اندک و چون با مدینه آمدند از زبان
 حواجر با انصا عالم بردند و فرو خشتند و میان عمر خطاب مالک طلحه و معمر

شهرید صداتی بودندم بران مثل غارت ابا کلی کرد و گاه بود چون ما منته
آمدند و غیبت مسلمانان منافقان شمت کردند عمر ضییب خود قبول کرد اما
نصرت نمودند و آن مال بر مال خود اختلاط نکرد و در میان مال خویش نبرد
تا بدان روز خلافت بوی رسید همچنان با آنها ورودگان از فرستاد و انصاری
عالم فرستاد و هر حال غیبتی مانی بود از مالها و بردگان جمله باز شدند و با خلد
مال فرستاد و ورثه ایشان مکرده بودند چون عمر احوال بد شنید پیش ابو بکر
رفت و انکار تمام بکرد و زهر و تریخ هیچ نماند و اشارت کرد با ابو بکر که خالدر را
بکش که زنا کرد و محض بود و فضا ص الناس کرد چون مالک بن نویره و ابو بکر را گفت
کی از معنی خلافت تو از رسول بود که ایشان مسلمانان بودند و صالحان و پیران
با ابو بکر هر دو از رسول علم شنیدیم کی گفت امرت ان اقاتل الناس حتى یقولوا
لا اله الا الله وانی رسول الله فاذا قالوا لا فقد حقوا بها وادعهم و اموالهم الا تخافوا
و صابهم علی الله و ابو بکر بران امانتاً وی هیچ جوانی نداشت آن کی گفت والله
اگر بکن انوبند شتر از آنک بر رسول علم می دادند از حق و بفضان کهد من
با ایشان حرب کنم و پیشتر لشکر بران دشمن بودند اما تلافی و نندار آن
دست نرفته بود و عمر فرصت گاه می داشت تا خالدر را بکشد خالدر عظیم از وی
مختر بودی و خود را همه حالها از وی گاه داشتی و عمر را قتل وی بدیدند
و عصبیت و محبت لکن هر اندون عمر غلیان می کرد تا چون خلافت عمر افتاد روی
در باغی لر باغها مدینان بود تا گاه خالدر آنجا با دید آمد عمر گفت یا خالدر تو آنی

عمر

و کله

کی مالک بن نویره را بکشتی و بازن وی زنا کردی خالدر شنید و گفت العیر
میان من و مالک عداوتی قدم بود از بهر تشقی نفس خویش و بر ابکشم اما از هر
تشقی نفس ابو بکر و تشقی نفس نو کاعری سعد بن عباد را بکشم عمر چون سر کله شنید
دست از مثل خالدر گناه کرد و او را شناخت و هر کار گرفت و بوسه بر هر دو چشم
وی داد و گفت یا خالدر انست سیف الله و سیف رسوله و خالدر بزرگ میانی
عوام الناس معروف و مشهور شد و عمر گفت یا خالدر اگر چه رنجی بدان رسانیدی
مثل مالک مگر هم نازی مثل سعد و جمعی گویند چون عمر با ابو بکر گفت که خالدر را
بکش یا صد بزن از وی شنید و گفت خالدر سیف من سیوف الله آن روز این
لقب بر وی افتاد هر دو روایت از لقب کی گفت بقتل صالحان و مومنان یافت
قصه سعد بن عباد و وی بر مس قبیله خزرج بود و امیر قبیله
انصار بودی و انصار را داد از آن لقب بودند چون مردم در بیعت ابو بکر شروع
کردند انصار گفتند چون نکر نصرت را و رسول بگردید و اتباع هوا می کنید یکی
از دیگری اولیتر نیست تا کی انصار هم بعد و غدر و شوکت و حسب مشران
جمله ام سعد بن عباد را بر مس و طلیفه خویش کنیم سعد بن عباد گفت من
دین را بدینسان فروشم و بعد از اسلام کافر بشوم و خدا و رسول را نهم خویش نکنم
و اگر قبول نکنم تا میان او و دیگران مشرفی باشد چون وی خبر گفت که ابو بکر
فوت گرفت و مردم میل بدان طرف کردند و از سعد بیعت طلب کردند اما بکرد
و گفت چون این صوغ بخورد خواستم بر کبری هم بخوام و از هر دو گران بودم و روز

وسعد با قوم خودش برابر میگفت نکردند و بزبان عمر عمر الحاحی بکرد قبول نکرد
 و از خوف و کثرت قوم وی بروی اکراهی نتوانستند کردن و زهر اجبار بنمود ظاهر
 با وی ساختند و در محصل بیعتی بودند با خنفا نائیس بن سعد بن عباد
 روزی عمر را نصیحت کرد و گفت نصیحت من قبول کن و از سر شغفت بشنو سعد سوگند
 خورده است که بر شما سبت نکند و از وی بیعت بجز نتوان کردش اما بعد از قتل وی
 و قتل وی منوطست بشغل علیه خراج و مثل خراج منوطست بشغل اوس و مثل ثیاب
 اوس منوطست بشغل بطول پشم و این مقدار شما بنا شد و پیش از وسع
 شماست با وی بسازید تا هر روز کار عمر سعد هفتی بر زمین شام رفت و خالد لعین
 آن روز بی شام بود سعد شبی از دوی بر روی رفت بنی از خالد ابرو طال برانست
 کی وی شب انجامی بود و خالد مردی سخت کان و نیز انداز بودی دنیا ری چند روز
 و نیز اندازی چند با جرت برفت و براه سعد رفتند و ویرانیش بکشند و از خوف
 عاهه هر جهان فاش کردند و جانیان ویران بکشند و این روایت است که در جواز این
فعلنا سید الخرج سعد بن عباد و در میناه بسهین فلم یحفظ فوان
 و خالد کین و اسقام وی کشید از امتناع وی از بیعت بر ابو بکر و عمر و فیکما اللان
 لمحمد بن جریر الطبری عن ابی علقمه عن سعد بن عباد قال ابو علقمه قلت لربن
 عباد و قد مال الناس الی بیعة ابی بکر قال فعلت الا نفضل فیما دخل فیبه
 المسلمون قال الملیک عقی فوالله لندسمت رسول الله بقول اذا انما تفضل
 الی هو و رجوع الناس علی اعقابهم فالحنی یومئذ مع علی و کتاب الله سیده لم ینایح

اصدا غیره فقلت له هل سمع هذا الخبر غیرک من رسول الله صل فقال الناس فی
 قلوبهم احقاد و ضغائن قلت لئلا نزعک نسک ان یكون هذا الامر لک دون
 الناس کلام خلف اندلم بیتمها و لم پردها و انهم لو بایعوا علیا علم کان اول
 من بایع سعد و سعد بر سر ملک انصار بود و مخالفت بشیخین منونی شد
 و بعد از و بر او قیس بن سعد از شجاعان عرب بودم بر نشان بیعت نکرد و جمع
 کی بعث کردند برای طبع بود بدینا ایشان یا از عمر عدالت اهل البیت و اولاد
 یا از خوف سطوت ایشان زیرا که چون رسول منونی شد صحابه را در دین من
 ظاهر شد زیرا که بغیاد ایشان حقیقی عمل نشد بود مگر همی اندک مختار و بیوفا
 بودند و در دین سوغی داشتند و شریعت رسول علم بدیشان تمام بود و فرائد
 در میان خلق است و امروز اسلام و شریعت و سنت رسول از برک آن نماند کت
 و مذہب شیعت حقاقت شریعت رسول علم امیر المؤمنین علی بود تا اصد اثنا عشر
 حادث شرع تمام آل محمد است علم **کنند** چون خلق بیعت کردند بر ابو بکر
 عمر کت ابرو کار تمام نشد و نشود اگر را بخلیفه خود می گوی بعد از برک خود بیرون صیت
 بمن گوی من ندیدم انما از برکاتم ابو بکر با وی عهد کرد و بر سر جمله که او فرود کت
 که بعد از وی بخلیفه وقت بو صیت وی عمر باشد عمر عند این کت ما را مانع دیگر
 نیست الا علی و اولاد وی و سخن و دعوی ایشان عظیم قدری دارد پیش خلق
 و طریق دفع آن بود که معیشت فاطمه از وی باز ستانی و ظلم بر ایشان نظر را کتی
 تا اگر چیزی گویند مردم گویند میان ایشان عدل و سنت و اینان طلب کرد کند

نه طلب دوزخ کلام ایشان بنزدیک عامه در نزد عوی و قعی ندارد ابوکر آن
 نصیحت وی فرمود کرد و فدک از فاطمه باز شناند و فاطمه پیش وی فرستاد
 بران وجهی نوشته شد ابوکر رد کلام وی کرد و فاطمه خودش پیش او برگرد
 نرفت بل که وکیل وی رفت چنانکه در کتاب بدعت است فاطمه خستناک
 بر ایشان از دنیا رفت و وصیت کرد که ایشان بچنان وی حاضر نیابند عند
 ابراهیم که مردم بر ایشان رد کردند و ز فغان طعن و ملامت دراز کردند و گفتند
 که اینک حق ملک فاطمه است و در حال حیات رسول تصرف داشتند ما نافع
 و منازع رسول در حال حیات خودش تسلیم و می کردند بود و ابوکر از این تشنج ضابط
 شد و با عمر مشورت کرد عمر گفت من صواب درازم بدینم که بفاطمه فرستی و از وی
 بیعت طلب کنی امیرالمؤمنین علی و حسن و حسین علیهم السلام و ام این اقامت
 شهادت کردند ابوکر دفع آن کرد امیرالمؤمنین گفت یا ابابکر اگر شخصی پیش تو
 آید و دعوی کند توجه کنی ابوکر گفت رسول گفت البینه علی المدعی و المیر علی من
 انکر از مدعی بیعت طلب کنم دو کواه عدل که نه از مدعیان باشند و اگر مدعی با
 بیعت نباشد سوگندی مدعی علیه هم امیرالمؤمنین علیم گفت بس مدعی فدک
 تو بودی و کواه هم تو بودی و راوی تو بودی و جمعی مسلمانان که تصدیق تو
 کردند صاحبان دعوی اند راوی و بیعت یا بیستی یا خارج از اهل این حق
 بودی و آن بی هاشم اند که صدقه و بیت المال با اتفاق بر ایشان حرام است
 حدیث رسول من اهل بیت لا عمل لنا الصدقه و چون ثواب دعوی خود کواه

جمله مفسران و با اتفاق علمیان ابوکر و عمر در مباحله با رسول نبودند
 بل که از زمان جهنم فاطمه نبود و از اینها جرح حسن و حسین بودند و از انفسا
 جرح علی کس نبود و نشاید که داعی و مدعی بیک کس باشد پس انفسا اینجا غیر رسول
 باشد و نیز که عطف و دلالت معایرت می کند و نیز فصل میان جبری و غیر او روا
 نبود خاصه با حنبلی پس نفس غیر داعی بود و با اتفاق جرح علی کس دیگر با وی در مباحله
 نرفت از مردان جرح حسن و حسین و رسول گفت یا علی نفسک نفسی و دمک
 دمی و طمک طمی چون ثابت شد که علی نفس رسول است نشاند که با وجود نفس
 رسول ابوکر و عمر خلافت کنند ما مقدم جویند یا لها الذی آمنوا لا نقدر
 بهن بیری الله و رسوله یعنی هر که مؤمن بود بر خدا و رسول مقدم بخوبی بجهنم حال
دلیل نوزدهم قال الله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین
 آمنوا الذین یؤمنون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کفون با اتفاق از دور
 آدم تا الی یومنا هذا هیچ بشری در رکوع زکات نماز تا اعلی و ابر حال جهان بود
 که علی در مسجد رسول نماز می کرد چون بر رکوع شد ساعلی بیامد و بروی سوال کرد
 اشارت کرد با کتبی که در آنکشت وی در بنبر دست راست بود چاره الله العلامه
 گویند که عارف علی جان بود که آنکشتی در دست راست داشتی و چنانکه گفته
 اند نماز سست بود و صدقه سست بود و اگر نیز فرضیه بودند لکن نماز فرضیه
 اینجا لازم نیاید زیرا که ایشان غیر بن اند و شیئین و آنکشتی در رخ نوز سائل
 از آنکشت وی هر روز کرد و ولی در آیت شکر نیست در کار روز و قیوم بکار اسلام

و هر کس صرف دین بود بی نص حق تعالی و تقیم بکار بندگان بی پرستی امام باشد
 و مشرف کار دین **دلیل بیستم** از روایت مخالفان
 و شیعت مشهور شد که رسول را بیست روز خیر یا بود کرد از و تا نیا ببرد از و تا
 ببرد و عاص داد و هر یکی از دشمنان مهزوم باز آمدند و روایت منکوب باز آوردند
 رسول علم در خشم شد و گفت لا عظیمین الراهبه رجلا بیفخ الله علی بدیه نیت الله
 و رسوله و نخبه الله و رسوله جمله صحابه امید آنست داشتند که رسول این
 بدیشان دهد چون روز شد رسول گفت این علی بن ابی طالب گفتند با رسول الله
 پیشکی عینه رسول بفرستاد و وزیر حاضر کرد رسول آب دهان خود در چشم
 وی انداخت در حال نیک شد روایت بوی داد علی علیه السلام گفت افانام حتی
 بگو نوا مثلنا قال انبذ علی رسول حتی نزل بسا حنتم ثم ادرهم الی الاسلام
 و آخرهم مما حجب علیهم من حق الله فیه فواته لان هدیر الله بک رجلا و اصد اخیر
 لک من ان کون لک عمر النعم و بر صحت اجماع اهل قبله است و این
 دلیلست بر عزت ابوبکر و عمر و نصب امیر المومنین علی و خشم و غضب ضای رسول
 بردشان و صدق محبت ضای رسول علی **دلیل بیست یکم**
 خلافت ابوبکر بیعت بود و بیعت باطل زیرا که اگر بیعت دلائل امامت بودی
 جمله بنو امیه کفن بودند و همچنین بنو امیه از المعین خلیفه حق بودی
 و نیز هر کس بیعت کافری کند یا روزی برده کس بیعت کند و نیز قضا میان
 دو کس بیعت منعقد نمی شود چگونه شاید یکی خلافت میان عالمیان

امته

بیت

بیعت منعقد گردد و نیز آن طائفه کی بیعت کردند از هر نفس خود رضاد از بیعت
 کردند نه از هر دو پیکان هر که بران انکار باطل بود زیرا که بیعت بقول ضای
 و رسول نبوده است و نیز ابوبکر گفت اقبلونی و لست خیر کرا کفر بودی
 این کلام از وی گفت بودی زیرا که رد بود بر ضای و رسول و چون بیعت باطل شد امامت
 باطل شد و بطلان امامت ای اثبات امامت است علم **دلیل بیست دوم**
 ابوبکر وصیت بمر کرد و عمر را شوری انداخت و عثمان را هیچ کشته شد و عذوب خیم رسول
 نیز وصیت کرد الا ابوبکر رضی بود عمر عثمان بر باطل بود و اگر ایشان بر حق بودند
 ابوبکر بر باطل بود و مکلف بود با بدکار بدشان اعتمادی باید کرد و اقتدا هر کی بضد
 انداخت بر کسی و میان ایشان مخالفتی ظاهر شد پس معلوم شد که هر سه بر باطل
 بودند و علی رضی زیرا که هر سه مخالفت رسول کردند و این دلیل بعینه بطلان زینب
 اثبات کی ابوجنیف با دیگر ائمه در بسیاری مسائل مخالفت دارد و هم نشان صحیح
 قول هر کی ابطال حجت و احوال دیگر است و هیچ کدام از دیگری اولتر نیست پس باید که
 عمل بر باطل باشند و ائمه شیعه از دشمن بودند و آخرین ایشان بعینه همان گفت که
 اول ایشان امیر المومنین است که هیچ مخالفت میان ایشان ظاهر نشد هیچ از
 نزد کس ضای بود در آن خلافت و تفاوتی نباشد و هیچ از نزدیک ضای تعالی نباشد در آنجا
 اختلافی باشد کما قاله انلا یثرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیها اختلافا
 کثرا **دلیل بیست سوم** ان روایت کردی که از هر رسول رخ بر بانی تم این
 فرستاده بود رسول بر سر آن نشست و دعا کرد یا اللهم اننی باحیی خلقک المیک

کندان

يقول اللهم لا تمنني حتى ثريني عليا .
 من علي را انشغى وانا منك برا ابن عازب كفت رايت النبي صلى الله عليه وسلم والمسن علي
 عاتقه يقول اللهم اني اُحِبُّه فاحبه ودهن حسن كفت اللهم اني احبه واجب من
 محبه ان نعم كفت رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر والحسن علي الاحبه
 وهو قبل على الناس مرة وعليه اخري وهو يقول ان ابني هذا سيد ولعل الله
 ان يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين عن ابي بصير رسول كفت در حق حسين
 ما رخصتني في الدنيا زيارته روايت كرد يك رسول كفت روى بياضه ورسول حسين
 عليهم السلام كره انا حرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم وعن ابن ربيعة ان العبا
 دخل على رسول الله مغضبا وانا عنده فقال اغضبك قال يا رسول الله مالنا
 ولقربيتنا اذا اتانا فرائسهم تلافوا بوجوه مستبشرة واذا لقونا لقلنا بغير ذلك
 غضب رسول الله حتى احمر وجهه ثم قال والذى نفسي بيده لا يدخل قلب رجل
 الايمان حتى يختم الله ورسوله ثم قال انها الناس من اذى عني فقد اذاني
 وانما عم الرجل صنوايه ان عمله احادث از روايت مخالفانست وجمع
 ومصاح مطبوسه وخصم ذلك سازد من احادث بخلاف امر المؤمنين
دليلى بيستم برا عازب روايت كرد يك رسول علم كفت انت
 منى وانا منك عمران حصير روايت كرد يك رسول كفت ان عليا منى وانا منه
 وهو روى كل موسى زيارته روايت كرد يك رسول كفت من كفت موله
 فعلى موله ولايت رسول عامست در حق عله عالميان پس بايد يك

وینا

ولايت على نرعام باشد حبشي بن حناده كفت يك رسول كفت على منى وانا
 من على ولا بودى عني لانا انا وعلی بنا برن نرسد اهو بكر و عمر را كى او خود رسول
 ادا شريعت كند و تقدم بر عالميان ويا از رسول شرعى خلق رساند باين نيات
 و همچنين خون ميان مهاجر و انصار بر اذى داد هر يكى را با مثل خودش چنانك
 ميان ابو بكر و عمر و ميان طلحه و زبير و ميان ابو ذر و سلمان و على را ترك كرد در
 ميانه على كريت و كفت يا رسول الله چرا بر اذى ندادى يكى رسول كفت انت
 لى في الدنيا والآخرة وكونت كعباس كفت يا رسول الله لم تترك عليا فقال
 ما اقرنته الا لنفسى وعن على كفت اذا ساك عن رسول الله اعطاني واذا ساك
 ابنداني عن حبا بران الرسول علم دعا عليا يوم الطائف فانجاه فقال
 الناس لقد طال لجولاه مع ان عمته فقال رسول الله ما انجيتنه ولكن الله انجاه
 وكون رسول الله منته اند صحابه اندك بودند رسول ناسميد كرد صحابه را
 كفت عمله درها فرامسد كشا بنده ناشمايك دست باشيد واز احوال گذر
 اطلاع يابند خون اسلام قوت كوت جبرئيل فر و آمد بفرمودى جمله درها
 بر او رند اذ از ان رسول واز ان على رسول كفت لا تحل له حد يستطرده غيرك
 وغيرك برا عازب روايت كرد يك رسول با على كفت انت منى وانا منك ورسوله
 اخبار سا از كس مخالفان نفل كردم اسند له لى نوان ساخت على نفس رسول بود
 وكم على حكم رسول بود وچنانك تقدم بر رسول ضلالت است مقدم برى هين
 حكم دارد **دليلى بيستم** عن جابر بن عبد الله ان انصارى عن رسول الله

مرا

انه قال من سته ان حبي حياتي وموت موتني ويبرخ حنة عدل غير سها زني فلولا
عليا من بعدى وليفقد با و طاره من بعده فانهم خلفوا من طينتي زرفوا علما
وفما قول المكذبين بظلمهم من امتي طينا لغمر شفاعتي عن فاطمة الكبرى
فالت قال رسول الله كل ولد اني ينتمون الي عصمتهم ال ولد فاطمة فانا وليهم
وانا عصمتهم وان اخبار جله ذلك امامت على استه اولاد او عليهم السلام
دليل سى لم خو تعالى امدار وانظار در حق هج طائفه تعيين كرد ال
در حق على و اهلبيت وى هر صفت كاشند كما قال فاعلموا انما عنتم من شئ فان
لله عنة وللرسول ولذمى القري والبنى و المساكين ان السبيل مساهمه
باخذى ورسول هج بشرى مسخى نشد ال على و اولادوى وان معنى اعلى المناصب
واعلى المراتب ذلك فضل وى وندم مفضل بر فاضل فوج باشكاه حال **دليل سى كيم**
خو تعالى در كلام خوش محبت هج طائفه تعيين واجب كرد انيد ال المودة فى
القري و دليل بر صحت مروى از نقل مخالف و موافق رسول كفت من كان عا
بغض آل محمد جا يوم القيامة مكتوبا بين عينيه ايسر مر رعة الله الا و من كان عا
بغض آل محمدات كافرا الا و من كان على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة و بر عفا
مخفى باشك فلك از فاطمة عليها السلام بارك و فرغس از عشرت رسول دفع
كردن و فتوى دادن بخون عشرت رسول و امامت از ایشان منع كردن از جهت
نبود ضرورت بل از عدالت بوزه باشد و انفاست مما لنا نراى رسول
كفت من كان على حبال جهنم مومنا مستكمل الايمان الا و من كان على حبال

بشرد

بشرد ملك الموت الجنة ثم منكرو تكبر الا و من كان على حبال محمد نزلت
الجنة كما ينزق العروس الى بيت زوجها **دليل سى دوم** عن ابن عباس
عن رسول الله صل الله عليه قال لعلى قال يا على اللهم اجعلنى عندك عهدا و عهدا
المؤمنين مودة فانزل الله بع ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم
الرحمن ودا و عن ابن عباس السائقون السابقون و كذلك المفرون و شمع
بن نون سبق لاموسى بن عمران و على بن ابي طالب سبق الى رسول الله و عن ابن
عباس قال نظر النبي الى على فقال انت سيد الدنيا و سيد الآخرة
حببك حبى و حبى حبك الله و عدوك عدوى و وعدوى وعدوى الله و الويل
لمن ابغضك بعدى عن ابي سعيد الخدرى عن رسول الله يا على معك يوم
القيامة عصا من عصي الجنة تذود بها المنافق عن حصى عن ابن عباس
ما كان احد اعلم بستر رسول الله صل و هجره من على بن ابي طالب عن حسن بن علي
ابن ابي طالب علمها اللهم ما بعث الرسول علمه عليا قط ال اعطاه الراية ابن
جمله اخبار از ذوات مخالف و ذلك لعامت اوست و خلافت و ابطال كار و كان
دليل سى سوم عن ابن عباس عن رسول الله صل انا دار الحكمة
وعلى بابها و من اراد الدار فليأتها من بابها و عنه انه قال انا مدينة العلم و على
بابها مراد بن حديث آنتسك هر ك خواهد باى دروازه شرف نهد و نبوت
محمد صل بايندك اول از محبت موالى على و اهلبيت عى رسول امان آرزونه
قوله و انوا اليه من ابواها ان نبوت خاندان نبوت است و ابن عباس

علی و آلوجه فادرت باشد کی خدای بر کوند از در خانه در آید و این عیبی باشد
دلیل سی چهارم قال تع یا قبا اللین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول
 واولی الامر منکم و طاعت خدای و رسول با اتفاق مطلقا دائما بایقا تکلیف
 واجبست علی کل حال پس باینکه حکم عطف مطلق طاعت ولی الامر نیز واجب
 باشد مطلقا علی کل حال و نشاید که حق مطلقا بطاعت جائز الخطا فرماید
 زیرا که وی ما را بمعصیتی فرماید و رسول علم گفت کی طاعت الخلق فی معصیه
 الخالق و نیز چون ولی الامر جائز الخطا خواهند بود فرقی نباشد میان او که
 رضا دهد و لید و عاص و سعید و مرواحم و اوس سفین و معاویه
 پس باینکه اولی الامر معصوم باشند و عصمت هر حق هیچ کس ثابت نشد که حق
 علی و اولاد وی علم **دلیل سی پنجم** اعد یحقی صلیت شاهی
 صحابه ابراد کرد که رسول گفت من ارا دان بظلمی آدم فی علمه و الی الخ فی فواء
 و الی اوسیم فی حمله و الی موسی فی هبشه و الی عیسی فی عبادته فلیظلم الی علی و طاعت
 عیسی آج در پنج تن صحابه اولی العزم منقر و بود هر علی هم بود پس وی فاضلتر
 بود از ان نبیا و ابوبکر که با پیامبری از شرک و کفر ایمان آورد چگونه شایند که
 کوند که فاضلتر است از پنج بیغامبر اولی العزم و اتفاق مجافست کی ابو بکر را در بیغ
 بیغامبری بود و حدیث ایشان علی فاضلتر از ان نبیا حاشا که موسی و عیسی و ابراهیم
 در زمان خودش مقدم بودند و هیچ رعیتی بر ایشان تقدم نکند در باب نبوت
 علی نیز که از ایشان فاضلتر است با در مقدمه نوز و ابوبکر و عمر رعیت و کث

ایمان است

و اما تعطیل و عزت وی چنان بود که تعطیل و عزت انرا و آهرون و سامری و عبد العزیز
 چنانکه در وقت خروج نداشت و دلیل بر این کون در زمان معاویه ثوبان از دنیا رفت
دلیل سی ششم رسول گفت علی خیر البشر فی انی فقد کفر با وجود خیر البشر
 نشانند که ابو بکر مقدم جوید و اگر ثوبان غلبه کند و سبب علم الذی ظلوا ای منقلب بقبول
دلیل سی هفتم احتیاج رعیت با امام از هر ارتفاع عصمت است ایشان که
 امام نیز جائز الخطا بود محتاج بود با امامی دیگر تا ادا بشلسل کند و مانع مسلمانان
 ایشان را معصوم بودند و عقلا و شرعا از امامی جان نیست پس بدی ابر امام معصوم
 باشد زیرا که هر که معصوم است امام علی است که او را و عصمت باین شد **دلیل**
سی هشتم حق تعالی در عیب تعدد انبیا و ذکر اهل بیت ایشان که در تیره بعضی با بعضی نسبت
 را اولیت و امامت داد از امامت ابو بکر حق بودی ذریت و طینه وی بودندی
 و از آن سوره مجید ایشان هر دو را بران صالح و عالم بودند چون وصیت باجسی کرد
 نه بدارت خودش را بلیست کی بشکایت شدند و غضب بر پنج و اذن صاحب شرع و اما
 در صورت علی علم اگر وی بود از ذریت و قرابت رسول بود حسن و حسین تا نام آن امام
 ذریت رسول و قرابت او بودند و هم وارث وی است امامت حق ایشان باشد قول خدا و رسول
دلیل سی نهم روایت آمد از مخالف و موالی عمر رضی عن رسول الله
 انه قال فاطمه بضعة منی من ل بضعة منی فبعضنی و قال فاطمة بضعة منی یسوی من
 سآما و یسوی من سآما حذیفه روایت کرد که من در پیش رسول علم رفتم رسول
 مرا گفت ملکی من آمد کی وی هر که نیامد بود از خدای اطاعت خواست بر منیر آمد و بر

بشارت داد عن الله جل جلاله بان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة والجن
 والجنس سیدات اهل الجنة بنا بر این روایت هر که فاطمه را برنجاسد رسول
 برنجاسد و هر که رسول را برنجاسد هزار بار بخراید و هر که هزار بار بخواند باین
 وصلاحت رسول نشاند و بجز لعن المؤمنین از اهل بهشت بود و صادق القول که
 فاطمه بود از او بگریختند زیرا که فاطمه غضبنازه از سنانند و در بر کما ضعیفی کرده
 و مشکبخت مغزی و اگر علی بود شهادت وی را ببرد و بعد از فاطمه بضعه منی بآید
 انما یرید الله لذهب عنکم الرجس عنکم نشان بآید شد نشان که باجر الحطا
 شهادت معصومان رد کند و این فعله از اعظم خطیاست پیشتر و پیشتر خصم نیز
 و هر که حال وی چنین باشد وی عیادت وی نشاند و چون صلاحت باید آ فاطمه
 باطل شد تا نشاند امامت علی علم برای آنکه حق لزوم میان امت خارج نباشد و ^{حال}
دلیل علم بدانکه حج رسولی از دنیا سرون نشد الهی بعد از وی
 ظلمه ظاهر شدند و دعوی خلافت کردند و استیصال خاندان رسول کردند
 و دلیل برین چند وجوه است **وجه اول** رسول علم گفت کائز بن اعمی ما کان فی بنی
 اسرائیل حدوا النعل بالنعل و الفضة بالفضة و حق گفت تخریر الکلم عن امر اضعه
 و انما کنت اصحاب سیر و فوارج را که صفورا از منوی خشت شعیب با دو طایغی باغی
 خروج کرد خنانک عایشه باطله و زبیر خروج کردند و پوشش و صی می بریشان
 غلبه کرد و آن دو طایغی را بکش و صفورا با سیری کردند **وجه دوم**
 حق تو گفت و در میانیه اشد دعوی ما کتبنا ما علیهم **وجه سوم** انما اهل قبله است

کلمی و عیسی با امت خود گفتند شرح حال محمد و هر سفامبری که بعد از نشان
 خواست آمدن و مع هذا اثنان فتنیدند و بران کفر و ضلالت اصرار کردند
 چند سال و رسول گفت کائز بن اعمی ما کان فی بنی اسرائیل بس باید که از معنی اینجا
 نپریاشد و قال نع و بشارت رسول بانی من بعدی اسمع احمد و نصاری لزوی
 قبول کردند و بر کفر اصرار کردند و دعوی کردند که ما برین مسیح ایم **وجه چهارم**
 حق نم در صورت اعراف بعد از ذکر انبیا گفت خلف من بعدم خلف یا خزون
 عرض هذا الادی و بقولون سیغفر لنا و ان یا ثمم عرضنا آفرانست از حال بعینه
 در صورت صحابه رسول بوده است الی جمله کتاب می خوانند و می دانستند
 و بران عمل نکردند و خلف آن روزی کسی گوید من نامه ظلینه انکم و وی هر دو
 گوید و بایناسی در وضو و غسل باشد و سختی دم **وجه پنجم** در صورت مردم حق
 بعد از ذکر انبیا گفت خلف من بعدم خلف اصاعوا الصلوة و اتبعوا الشهورات
 فسوف یغنون غنیاً چنانکه سه روز رسول در خانه نهان بود و صحابه و پرا ترک
 کرده بودند و بطول خلافت رفته و سفیفه می ساختند و تفکر می کردند که اگر نماز
 بر رسول کنند و بر جان وی و دین وی حاضر شوند فرصت زدست برود و امامت
 باقی هاشم افند اصاعوا الصلوة نماز بر جان رسول بود و اتبعوا الشهورات
 اشعداد کا رضالت بود **وجه ششم** قال نع و اذ قال موسی لقومه یا قوم لم
 توفوننی و قد تعلمون انی رسول الله الیکم صحابه رسول نیز منقبت و قرابت
 علی فاطمه و اولاد ایشان شناختند و لکن انکار کردند **وجه هفتم**

قال لهم فلما جاها ما عرفوا كفو ابيه وغرض خلقه منه حكايت بود لکن بنیه بود برین
 دلائل و دلیل برین فوله و فی قصه عیبه لاولی الالباب و وضع کت نشانه
 فلو نفهم قد بینا لکم الایات و خلقه با رسول کت فلما کت بر عا من الرسل یعنی هیچ
 آن رسولان سلف کردند و امتنان آن رسولان کردند اینجا نیز همان معنی صورت
 بنده پس چنانکه حدیث بر این است که آن طائفه بر کت باقی ماندند و اصرار کردند بر صورت
 نیز مجوز باشد که همانست محمد چنان شد **وجه هشتم** قالوا ائخذوا اجسامهم و ربما
 اربابا من دون الله حناک آن طائفه رهبانان را با الهیت قبول کردند این طائفه
 مشایخ را و بعضی صحابه را با الهیت قبول کردند و دلیل برین کجمله سجد مشایخ می کنند
 و یوسهار طالک دهند در عقبه ایشان و پای می بوسند و اگر که بعضی از ایشان شاهه
 کنند آنرا طاعت و عبادت دانند و معنی را کی نمسک نمائند آن رسول کردند بقول خدا
 و رسول و اجماع اهل قبله بداند و بر ایشان عیب که عیب کما غنی خذرا اخذت
 و فاسق و ظالم و شر بر می دانند و اکثر انبیا را زانی و عاصی و مجرم و مشرکان را کی
 با پیام بری اسلام آوردند وظیفه و معتدای عالمیان و امید نجات دارند و خلاص از
 عذاب خدا و حاشا کی اس هرگز نباشد و ما را کی خذرا پاک و منزه و عادل دانیم
 و انبیا را معصوم و معتدای از خاندان نبوت و امانت بداند و بر افضح جوایند
 و پیشتر ایشان را فضا اند و زاندرین ماصبی و خارجی و بزرگی و مروانی و قدری
 و مرجه و مجبر چنانکه ذکر آن گذشت و این صوح جمله از فیض حق بود بسیار دل
 این سبکه نازل شدی لکن اقتباس از خای کرده باشد و بسیاری از دل لکن ذکر آن گذشت

فصل فیمن ظلم العترة و سبهم اسمعیل کانط المصفر بان المحدث
 در حکایات اصحاب آورد که سعید بن مسیر کت بلغ ابن عباس ان قوما شغورن فی
 علی فقال له بنه علی بن عبدالله حدیثی فاذهب الیهم فاخبرهم حتی انتم الیهم
 فقال لکم الساب لله و قالوا سبحان الله من سبت الله فقد اشرك فقال لکم
 الساب لرسول الله قالوا من سبت رسول الله فقد كفر فقال لکم الساب علیا قالوا
 قد کان ذلک قال فاشهد لقد سمعت رسول الله صلوات الله علیه يقول من سبت علیا فقد سببتنی
 و من سببتنی فقد سبت الله و صلوات الله علیه و من سبت الله و صلوات الله علیه فقد سبت الله
 رسول الله صلوات الله علیه خربت الجنة علی من ظلم اهل بیته و قاتلهم و المعین علیهم و من سبهم
 لولک لخلایف لهم فی الدنیا و الاخرة و ما لهم من نصیب و علماء رواست کردند از امامت
 علیهم السلام الشک بینا کفر یعنی هر کس کار امامت ما شک کند وی کافر بود و از امامت
 علیهم السلام رواست آمد کی سخن اهل بیت علیهم السلام با الناس با عارانا بنی الاخری
 و مانع علینا کل الایرج لعن الله الایرجل فینا من غیر شیب الحارح عننا غیر سبب
 و رسول علم کت المنکر لآخرنا کالمسک لاولنا یعنی هر کس انکار امام اخر الزمان کرد چنان
 باشد که انکار محمد رسول الله کرده باشد و انفاست در کت اهل سنت که رسول بود خذرا
 ثم در حق عا کت اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اضر من ضره و القس
 من ظلمه و هم ایشان ایراد کردند که علی کت و الذی قلن الجنة ویرا النسمة انه
 لعبد النبی الامتی الی الی الخیثی الامور من و له بعضی الامنافی و مشهورست از جابر بن
 عبدالله انصاره لک کت از رسول شنیدیم که کت بود و اولادکم عبت علی بنی طالب

بندگی ازین العابدین علم **معرفه** و من ترانا لمتا التور و من سانا آسمیلا
و از روایت مخالف آنکه الام و من فان علی بغض آل محمد مان کا فرا الام و من فان علی بغض آل
محمد لم یستم رائحة الجنة **فصل** **من مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام**
رسول صلوات الله علیه خلق الناس من شجر شقی و ظفرت انا و علی من شجره واحد و همین
گفت خلفنا تا و علی من نور واحد ان عم رسول بود مافری و بزرگی و عاشقی بود از
جانب فرزند بند او ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم و مافری باطله مذکور شد
بن هاشم و فرزند رسول صحرار اعلی المناقب است و اما در رسول بود بفرخی چون
فاطمه سیده نساء اهل الجنة و بزرگتر و حسین است سادات جوانان اهل بیت
و مثل زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی جعفر و علی موسی الرضا و محمد
علی حواری و علی النقی و حسن عسکری و قائم آل محمد و زید بن الحسن علی و حسن و حسین
مشق و حسن ثانی و زید علی و نجیب زید و سادات و نقباء مشرق و مغرب جمله اولاد
او در رسول را وارث و خلف از وی بود و صدق انا اعطینا کالکونثر بوی بود و ابوالسور
در حال تم نمائنه و کی بود ناچهل شش سالگی و مافری بزرگی رسول را تربیت کردند
و نصرت کردند بجان و طاهر رسول علی را پرورد و نعت کرد تا باختر عمر خوش و در ایام
شعب بلد و با فرمان و عثمان وی نصرت رسول کردند و رئیس نامران علی بودی
و در وقت غیبت وی خود را فدای رسول کرد و مقام وی خفت و خطبه خود که بزرگی
خواند برای رسول و علی الدوام بدو رسول کردی و غمها از دل و منان و رسول او بر
داشتی و محمد در راه فدای وی بودی و هر که چون دکان نکریست و رسول هر که از وی

ترغید و درخشم نشد و باختر عمر رسول جمله صحابه مطلب تا دشاهی بر مندر رسول را
فرو گذاشتند و جنازه وی حاضر نشدند و نماز بر وی نکردند و علی آنجا حاضر بود
که روح پاک رسول بر کار علی برآمد و علی با آنها ای رسول فرود کشید و چشم بر هم نهاد
و دستها فرو کشید و جامه وی از تن مبارک سرزد کرد و بدست خوشتر نعل او دهن
و شرح وی و نماز وی قیام کرد و تعزیت رسول به داشت و حفظ شریف رسول کرد
و هر چه ایشانرا مشکل شدی وی حل کردی تا کوند کاعمر منقاد کون تکرار کردی کولوا
علی الملک عمر و فی حضور وی هیچ قضیاتی باختر نتوانستند کردن و پیش از صحابه
خزار اعباد نکرد و سست پنج سال که زمان مظلومی و عطمتک وی بود عبادت
خدای کرد و بعد از نشان خزار اعبادت کرد و معصوم بود از صغار و کبار
و هر که طلب دنیا نکرد و دنیا مغرور نشد و همیشه مظلوم بود و معصوم بود
بعد از رسول و محمود در زمان رسول و خوش خوی بود و بعد از عمر روضه او فیکه عالمیا
و منجما کاجنمندانست و این دولت کوری دینه خا رجیانت علیهم السلام

باب فی آیات التی لم یعملوا بها

در سنه ثلث و سبعم و بنده کینه مصف اس کتاب عنک غنیه حلال خواجه همان
لما الدین محمد محمد صاحب لدوان خلد الله ملکه نوز روزی خدمت جمع علمای
رطریق افادت بسیاری از مسائل دینیته علما و عملا در آن روز عرضه کرد جمله در حدیث
چون از امام سرون آند منظور خواطر از مرقه و مرضی کمال آن روز از روزی
تا بغروب افتاب صد هجرت آیت قرآن درضا طمع کرد که صحابه رسول بران عمل کردند

لغظ المذموم

انکه برای خوف اطاعت کتاب را جهل آت را ضبط کرد و باقی را برای تخفیف
 طرح کرد از کتاب **آت اول** عمل نکردند بآیت غس فاعلموا انما غنم ثم شری
 فان منه غنمه وللرسول ولذی القری فی البیت و المساکین غنمه درین آیت زندقه
 از سادات مشرف و مغرب پیدا کنند از خود محمد ناز و زنیاست و سادات اهل بیت
 محرم و محتاج خلق گردانیدند و عاجز و ذلیل اهل عالم بعد از آن امیرالمؤمنین علی
 و فاطمه و مصدقان بودند تا ایشان در پیش کردند و محتاج بدیشان و نشان
 دوستی نباشد و نه ظوینکاری و نه جامی زیرا که در دنیا آدمی طوع اندو کرد
 انکس کردند و در احوال دنیا شد که از سید کار عزت رسول در آن خطاط اندازد
 امیرالمؤمنین اولاد او هیچ کس سخن از او روا نظر و مسامحه با خدا و رسول نشد
 دنیاها عالمیان که امیرالمؤمنین اولاد او **آت دوم** عمل نکردند بآیت قل انکم
 علیہ اجرا الاموات فی القبری لایر آت عداوت اهل البیت ظاهر کردند و بدک
 واجب منظور اختیار کردند و مصوفی چون امامت عالمیان و دنیا و دین خویش
 از ایشان بینداشد و سخن بجهت طایفه تعبیر عالمیان واجب کرد که بجهت
 علی اولاد او و این فری و منقبتی عظیم است ایشانرا **آت سوم** ابو سکره در شاه
 بقول خدا و رسول از آت آیه از اول سورت بر آه باهل موسم و امیرالمؤمنین صحبه
 شدند زیرا بقول خدا و رسول **آت چهارم** ابو سکره و غیره و از خدا از عمل این خبیث
 مذکور که مقصود شد و شعل نام بر این نهادم ایشان دلیلست که عمل نکردند بآیت
 نحب الذین یفعلون فی سبیلہ صفا کانهن میان رسول **آت پنجم** عثمان

نمونه

عمل نکرد بآیت و ط نظر الذین یعدون ربهم بالغداة والعشی یریدون همه و ابو ذر
 عزاری جند را از شهر براند **آت ششم** عمل نکردند بآیت و ط نقت مالین لکم
 علم چنانکه معلومست امیرالمؤمنین دستگیر ایشان و ذی صل و غفلان **آت هفتم**
 ابو سکره عمل نکرد بآیت الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهم مائة جلد و صد زنند
 بر خالک و لیدکا بازن لکن بنو بر زنا کرده بود **آت هشتم** عمل نکردند بآیت فاجلدوا
 ثمانین جلد و صد زن اند بر و لید غیره کی غیر خورده و مست در محراب ایشان وقت
 مستی در محراب کرده بود همچنین عبدالله عامر است بود و صبح کرده و نماز باید از
 در حیات چهار رکعت بگذارد و وی را بود از قبل عثمان **آت نهم** عمل نکردند بآیت
 قل من سئوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و حدیث اضمحلت علی و بافت علم
 ایشان بر علی تقدم کردند **آت دهم** عمل نکردند بآیت اولو الارحام بعضهم اولى بعض
 چون رسول سئوی شد علی کار هم رسول بود و بر استکوار گردانیدند بقره و ظلم و ایستاد
 بمقام وی جای گرفتند **آت یازدهم** عمل نکردند بآیت یوفیکم الله و ورث
 سلیمان داود و آیت ذریة من لدنک و لیاثرنی و ورث من آل یعقوب چند ایات را
 باطل کردند حدیث مغزی سخن معاشر الانبیاء لثرت و لا ثورت و ما از کتابه صدقه
آت دوازدهم عمل نکردند بآیت لاندخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم و بعد از رسول
 در خانه رسول شدند و امروز نزدیک مقصد سالست که اینجا خسته اند که بگذر آشتند ایجا
آت سیزدهم عمل نکردند بآیت لاندخلوا بیوتنا غیر بیوتکم حتی نوافوا و در خانه
 فاطمه علیها السلام شدند تا ذی علی را گرفته و بسته بیرون آوردند تا بیعت کند

سوم

و بچند فرخانه رسول شدند اذن اونی اذن فاطمه کی وارثه فاطمه بود
انهاردهم عمل نکردن بآب واث ذالفری حقه ابوسعید روایت کنذکی
 چون از آیت انذ رسول فدک بفاطمه داد و حکم از اینست رسول بدان پیام کرده بود
 باطل کردند و فدک از فاطمه علم باز کردند **ایین نهم** عمل نکردن بآب فدکانکم
 فی رسول الله اسوة حسنة و رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین اعلیهم السلام
 داشتنی ایشان بعد از ان ایشان روج کردند و دلیل این دفع است غرض غلبه ک
ان شان نهم عمل نکردن بآب فلا در یک لا یومنون حی محمد کول فما شجره بنهم
 لا یجود وانی انفسهم حرجا مما قضیت لک میان عثمان و یهودی صورتش اندازند
 یهودی گفت پیش محمد ویم بفضا و عثمان گفت پیش قاضی هموزان روم زیرا کی وی است
 کی رسول است گوید و بر شون غرور نشود و قاضی هموزان بر طیل فرستاد
 و اش بود که درین دعوی حق است نه با عثمان تا این آیت نازل شد عثمان سواگشت
 و رسول زده بودی داد **آن هفدهم** عمل نکردن بآب لاسوا و افوا غنیم الله
 علیهم و آنت لا یجدون ا یمنون بالله و الیوم آخر یوادون من صا د الله و رسول
 ولو کانوا اباهم و اخوانهم و عشرتهم و امثال ابن عثمان و ان لعین ایا زور
 ووزارت خود بوی داد معما کی طیب رسول بود بوی سماوی **آه ششم** عثمان
 عمل نکردن بآب و لا تطع الکافرین و المنافقین و میطیع و سامع و ان منافق کافرین
 طهر رسول کرد **اسد نهم** عثمان عمل نکرد بآب ملعونین اما تقفوا اضوا
 و قتلوا نفیلا و مروان لعین را بیافون کرد و بکشت بل بر مسلمانان حاکم

و مسلط کرد انید و هم ایشان جمله ان صنعت کردند با معویه لعین **آب هشتم**
 عمل نکردن بآب ان الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اکتسبوا فاند احتملوا
 لعننا و اثمنا بیثنا و ایذا بنی ما شتم کردند با خراج خلافت و امامت زیشان
 و ایذا فاطمه و علی و دفع خمس از ایشان و از جمله بنی ما شتم و غصب کوطرا بود
 و جدت مما کی رسول در خضه ما شتم گفت که پدر فلک رجل الایمان حتی حکم الله و
 و اگر کرده بودی باید آرسطافه البته بر خیزی ان الذین یؤذون الله و رسوله انعم
 الله فی الدنیا و الآخرة واعد لهم عذابا مهینا و قال یمن بعص الله و رسوله فان له
 نارهتم خالد بن فرها **آب نهم** ابوبکر عمل نکردن بآب لاسوا و افوا غنیم الله
 کی حال چنان ندرش او مخافه وی صلیبه بود و بر در خود حکم کرد **آب هشتادم**
 عمل نکردن بآب شمع من شمع بالعمرة الی الحج و ان فرض خدا از طاق باطل کردند
آب نهم عمل نکردن بآب شمع فما استمعتم به منهن فاعنوا جودهن تا
 خلق روی بزناها دند و دلیل بر صحت لوط ان الخطاب لوزنی الی شعی و نیز
 عمر گفت کی منعنان کانا علی عهد رسول الله طالین فانا احرها و اعاقب علیها
 من یدله بعدا سمعه فانما اثمه علی الذین یدلونہ و من لم حکم بما انزل الله فاولک
 الفاسقون **آب بیست چهارم** عمر عمل نکرد بآب و ان انیم احد من قضاة فلا
 تاخذوا منه شیئا اناخذونه هنانا عمر گفت طاعتا لوانی هموزانکم و باخفت هر یک
 محمد بن ریحار صد هم بیفرا دمن و بر احد بر نم و حال را بیت المال فرستم میرزنی انفا
 حاضر بود بر طاست و بروی رد کرد و کت خوی و قطاری از زر بر باطل کرد انید

توحرام می کرد یعنی توفیر لکنم با کلام خدای و آیت بروی خواند عمر آنرا فحش شد
 و کف کلکم افقه عن سرخی العجائز و روی حتی المذر ان فی البیوت **ان بیست و ششم**
 عثمان عمل نکرد بآیت و لکن الخائضین نصیحا حزن غوغا بر سر روان جمع شدند تا او را بکشند
 کما ان لعین خیانتی کرد و در نامه نوشته بغیر محمدی که عثمان ویرا عاقت کرد و کد داشت
 ویرا بکشند تا وی بدین سبب مقول آمد **ان بیست و ششم** عمل نکردند بآیت قبل از کتب قبول الله
 فان بعونی نجیبکم الله و یجف لکم دنوکم بزعم خصم رسولی و صیث عمر و ابو ذر الله هفتا
 القول و غرض وی در قول ابطال کار علی است علم و مخالفت فرمان رسول مع هذا البرک
 و صیث عمر کرد و عمر با شوری انداخت و عثمان بنا هیچ کشفه شد پس حج سه متابعت
 رسول نکردند بر دست خدای م نباشند **ان بیست و هفتم** ائمه ایشان عمل نکردند بآیت
 افلا یندبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اخلافا کثیرا و احکام ایشان
 جمله مختلف افتاد و بیان شرح هر یکی بخلاف از ذکر کردند و هر یک فروعی نهادند چون
 شافعی و ابو حنیفه و مالک احمد پس آنچه گفتند که از قبل خدای بودی چرا بجا هیچ اخلاقی
 نبودی ضایع در میان ائمه شیعیان هیچ خلاقی نبود بلکه هر دوازده بر سنت رسول علم بر نشند
ان بیست و هشتم ابوبکر عمل نکرد بآیتها الذین آمنوا و لم یجدوا من ید الله و روله
 و در نماز امداد بزعم خصم بر رسول نقتد کرد و چون امام بود بیک اسامعی با یکدیگر در
 وضع از سر منع کرد و پیرا و اکثر علما اهل اسلام بر آنند که عاقت و پیرا مقدم بکردن
 رسول آوازی شنید رضاست دست پرورش علی فاذا و دیگری دروش رضای عباس
 و مسجدت و التفات نماز وی کرد و نماز با سر گرفت و ابوبکر با صف پیرزنت و ابن اعمش

کوفی صاحب فوج سنی در کباب خویش مثل از آورد و مذبح شیعت بچین است
 و ابوبکر عمل نکرد بآیت طر فوعوا اصواتکم فوق صوت النبی هم درین نماز و نیز بزعم خصم
 از ضامه نماز رسول بود پس باید که رسول امام و مقتدی مردم باشد و خود را از
 امامت خلع کند و حاشا من ذلک **ان بیست و نهم** ایشان عمل نکردند بآیت لم
 یحسدون الناس علی ما اناهم الله من فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب و الحکمة و عبرت
 حسد بردند حسد که علی علم گفت شکوت الی رسول الله صلا حسد الناس و اسعی
 نفسی سلما فی وارد شد و ده صاحب ایشان مثل از وارد است **ان بیست و دهم** عمل نکردند
 بآیت و جاهدوا فی الله حق حمانه روز احد و حنین و منی و وضعی هر اسلام حادث شد تا یکی
 طعنان سه روز کردند روز احد **ان بیست و یکم** اکثر علما ما بر آنند که ایشان بودند
 که کسر طلبی کردند تا بعد از این سلول منافق فرستند هر روز احد و آن بر آنند که
 قتل محمد تا باشد که وی از ابوسفین از هزاران امان طلب کند تا با کوه رود حق
 از آنست فرستاد که و ما محمد و رسول فدوک من قبله الرسل افان طایف او قتل انقلیم علی
 اعقابکم و امثال این عهد ها کی کردند و بزبان و فانه بودند و عمل کردند بآیت لعداوتنا
 عاهدوا الله من قبل ابیون المردبار و کان عهدا لله مسو له و هر چه بود بکند **ان بیست و دوم**
 عمل نکردند بآیت و من اظلم من ان فی علی الله کذبا و محدث من کذب علی محمد و انقلیم
 معده من النار و خود را خلیفه رسول الله یا امیر المؤمنین نام کردند با آنکه و این کذب
 کافری رسول الله و لم یختلف **ان بیست و سوم** عمل نکردند بآیت انما ولیکم الله و رسوله
 و الذین آمنوا الذین یؤمنون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کفون حق بود لایت

وامارت علی واذ بانفان ایشان بروی والی شدند و حاکم **آیت هارم** عمل کردند
 بآنها تا رسول بزنج ما نزل الیک من بک کی روز غدیر خم رسول علی را نصب کرد
 بنبر آیت برای کار امانت و ایشان در برابر از آن منع کردند و بروی مقدم **چند آیتی**
بجم عمل نکردند ایشان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سبب لهم الرحمن وذا ابرائ
 دشان علی علم آمد و محبت وی در عالمیان واجب کرد و ایشان را وی مدون بشکوفند
 پس در تحت حکم این آیت نباشند **آیت هشتم** عمل نکردند بآنها الذین آمنوا اذا
 ناجیم الرسول فقد مواسرنا فی غیرکم صدقة و از رسول دور شدند تا امیر المؤمنین
 در دم برآید و در سوال برسید و آیت منسوخ شد بآیت اشرفتم ان تقدموا بیری
 غیرکم صدقة **آیت نهم** عمل نکردند بآنها وجاهدوا الکفار و المنافقین و اغلظ
 علیهم و دعا با منافقان خون روان و معویه و اوس سفیر و عمر و عاصم ساختند و خاطر
 ایشان محافظت می کردند حدیث صحیح ما کفنا نعرف المنافقین الا بشکذبهیم الله ورسوله
 و التخلف عن الصلوة و البغض لعلی بن ابی طالب علی بودی که هرگز میل زایشان نکردی
 و وی در پشت بودی در راه ضرای و منه قول الرسول علم لا تسبوا علیا فانه خیر من ذلک
 و در سب و دشنام از حق خویش محروم ماند و دیگری باطل محظوظ **آیت سی هشتم**
 عثمان عمل نکرد بآیت اصل الله الیبع و عمر الریا حناک مسلمانی کوند که عثمان شخصی
 خرافین بود خون بر عاصم برآید از شخص یک نیمه مال قباله برداد و نیمه دیگرانی
 بود بر آن شخص از اعضا عاف کرد و با قباله کرد حق بر آن آیت فرستاد که در و اما بقی
 من الربا **آیت نهم** عمل نکردند بآیت افتر بحدی الی الخنی اخنی ان تبع امری لحدی

الان نفدی فما لکم کیف تحکمون ایشان حدیث علی محتاج بودند بسیاری
 از احکام دینی بروی هادی ایشان بودی و مع هذا اتباع وی نگردد و دلیل بر
 قوله انما انت منذر و لكل قوم هاد رسول گفت من منذرم و تو با علی هادی
 این بودی و دلیل دوم حدیث مروی از کتب مخالفان و ان ولیمو ما علیا فنادیهم
 بیفیکم علی صراط مستقیم و ضمیر با ولایت راجع است **آیت نهم** عمل نکردند بآنها
 و در یک مطلق نباشد و مختار ما کان لهم الخیر و دعوی کرده که صحابه ما را الخیر
 کردند و ایشان از اهل حل و عقدند و ایشان بر طایفه کردند و اندیشه کردند
 حق را اختیار ما خود انداخته با ایشان و همچنین عمل نکردند بآنها ان الله اصطفى
 آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضیها من بعض نگفتند که ما
 از فریض محمد بنسیم و محمد از ذریه ما نیستیم مع هذا رواست کرده که رسول گفت ان
 علیا منی وانا منه و قال علی منی وانا من علی و لا بودی منی الا انا و علی و بدن
 آیت عمل کردند قول للذین یکتوبون الکتاب باید هم آله الاخوت ملال نبودی
 این باب را بسطی تمام سرفتی لکن اگر مرد اهلیتی دارد از آن ربی از قرآن
 ضبط توان کردن ملاکشان از این باب و الله و فی فضل من بشا و الیم علی انشک

ما
 فی الاشیاء الی اجتمعت فیهم من اخصال النبیمة کل واحدة
 منها یفدح فی امامتهم
 اولک انک بحاج ایشان در طبع ایشان و اما در مورد علی علم رسول گفت

یا علی انا وانت من کماح طامن سفاح من لدن آدم الی عبدالمطلب قرآن نیز بر
 دلالت می دهد کما قال و تفلک فی الساجدین دوم نرینت غذا ایشان نخر بود
 و علم الخیر اما نرفت علی حضرت سول علم بود و غذای کس سوره چون الف نشدند
 عبادت بشکرتند و غنی و نشو و نما بجزایات چهارم کفار و فریض ایذا مومنان
 کردند بغیر بی بی صلواتی احراف و ایشان از من بودند اما برای بیفای زدگانی نکندند
 و همچنان مردند پنجم کی اسامی ایشان در جیفه نبود ششم در ثبوت نرفتند
 هفتم کما هاج بود مدخل کجوت برای ترویج فاطمه بود هشتم آنکه هیچ جای
 نکر کشنده عیبه رنه بطائف و نه غیر آن زیرا که بجان اولاد ایشان بود اما صحبت
 مومنان برای طمع ملک دنیا بود خدا که صاحب الامر گفت از اهل کباب شنیده بودند که محمد
 صاحب دولت کرد و حق هم بدینا چرا سعی صحبت ایشان را از و ما لم فی الاخرة من
 خلاص قسم در حق کسانی نماند روز ایت نظیر چانه ام سلمه زهم رسول
 مسجد بر ایشان بر آورد باز هم رسول را با ایشان مواکات نبود دوازدهم در راه
 حاضر نبودند سیزدهم صدقات مناجاة نداشتند چهاردهم از جمله اولاد البر
 بودند در جنین احد و خبیر با نوزدهم هرگز دفع یکدیگر کردند از رسول نه از اسلام
 شان زدهم رسول بفشاری فرمود از خواجه عصیان کردند هفدهم معزول شدند از
 ادا سورت برآه نوزدهم از رسول انارخواست بوی ندادند زیرا که آن طعام کشتند
 انرا رسولی نواهد فرورد یا رومی بی با سبط رسول هر دنیا رسول یک نیه از ان تا بر علی داد
 و اولاد او یک نیه خود شکر خورد رسول گفت که یا کل هذا انبی رومی او سبطاه

نوزدهم مرغ بر بانی خورد نهم بیستم مسیحی و انفال نمود بیست یک مرکز امیر
 سرتیو پاجشتم آب نبود نهمیت دوم رسول هرگز او را علی بدانات نفرستاد و نفاذات را
 بیست سوم علی را بر نشان امیر کرد در عکس بود بیست چهارم عمر و عاص را روی امیر کردند بر عمر نیز
 بیست پنجم رسول از دنیا سروز شد و ایشان نخص صلا و رسول هر کس را بیست ششم ساهه بر زید
 رعینت بودند بیست ششم هرگز بخیز لشکری کرد بیست هفتم ویرا علی نه کرد در دیده
 بیست هشتم مرکز خله قرآن خواند بیست نهم مرکز فراتر از آنف نکرد برای اتک سی ام
 بار رسول فرابت نداشت سی یکم وی رسول را داد اما از نبود سی دوم آخر عهد نبود بر رسول
 سی سوم انجام از مواعد رسول کرد سی چهارم با خضار و غسل رفتن و در رسول
 حاضر نیامدند و در آن کار نکردند سی پنجم بر حنا رسول نماز نکردند بل کسبینه
 می ساختند تا فرسنگ جاه دنیا فون نشود سی ششم سلاح و رایت و عمامه و را
 و ظلم رسول علم پیش ایشان نبود سی هفتم رسول و پیرا از عراب دور کرد
 عند الوفاة سی هشتم اتفاق استقامت را با امان و اسلام ایشان نهم
 بنوها ششم و سعد عباد با خرد جیان بروی بیعت کردند بهم علم سلمان گفت
 بغارسی بگردی نکردی جهل کم ز سر بروی مشیر بکشند و ابایع نکرد همل دوم
 ابو ذر و عمار و سلمان و مقداد بروی بیعت نکردند همل سوم نوحینقه امامت را
 ابا کردند تا با ایشان حرب کرد همل چهارم نصر خدای رسول نبود امامت او
 همل پنجم حسن علم و پیرا از منبر رسول نیز بر کشیدند روز اول که بر منبر رفت همل ششم
 بلال مانک نماز و قامت گفت برای او و بروی بیعت نکرد همل هفتم بر بذر خوش امیر

خلاف قول خدا و بدروی در آن زمان زنده بود و اسلام آورده جمله ششم او کت
 و شیطان فتنی جمله هفتم او کت فیلون و لست بخیر کر و امثال اسرا حمله دلاکت
 بطلان خلافت وی است بنجام کشف خانه فاطمه کرد و ذی اذن وی در خانه وی
 رفت و فرمودی دیگران در ایند بجاه یکم فرمود که فاطمه را بزنند بجاه دوم
 محسن نام فرزند در شکم فاطمه کشید بجاه سوم مرث فاطمه از وی باز کرد و فاطمه
 رسولها آن فدک بود از وی و اولاد او باز شنید بجاه چهارم اغفال و غس اهل
 باز برید بجاه پنجم فاطمه علیها السلام شوقی شد بروی دشمنان بجاه ششم رخا
 فاطمه حاضر بنیامند و برضانه وی نماز نکردند بجاه هفتم خالد ولید را بفرزد
 نا امیرالمومنین را بکشد بجاه هشتم روانش کرد از رسول علم کی ان اله نبیا لا یورث
 اختلاف نصوصات قرآن بجاه نهم از اذان دو کلمه باز کم کرد شصتم بدعتی
 برضض نهادند شصت یکم در نماز دستها با سپنه که پیش سنت نهادند حیات
 پیود شصت دوم فنوت و رفع یدین عند التکبیر پیداخت در نماز شصت سوم
 بدرد را چون جد کرد انید در مرث شصت چهارم مغیره را با مین ساخت بنالیف
 قرآن و اکثر روایان برانست شصت پنجم عثمان که در خاص شصت ششم هر کائی آورد
 دو کواه از وی طلب کردی شصت هفتم دری که رسول بریشان بسته بود بکشورند
شصت هشتم کوند سا دو مطلقه را از زمان رسول بزرگ کردند شصت نهم زمان
 رسول را از مرث او محروم کردند و بر قرآن شصت دهم بجاه هوی میث نکرد
 و کت ان کت ذک هذا الامر بال رسول فاهله اخبره منک و ان کت ثله بالش

فانا اشرف منک من سبب فرمود نا و بر ا بسو چند ما نش ز را کی کت کت کلا
 بشرف است من از تو شرف منم و اگر از قرابت و سولست اهل بیت رسول اند
 کار از تو اولیترند شصت نهم اشعت فیس را بر جا کرد و او مستحق مثل بود و ان
 حال عیان بود کی چون وی مرند شد بگفتند و پیش وی برودند اسلام روی عرضه کرد
 ابا کرد و قبول کرد و برارند اما ند و برار جا کرد هفتادیم کی خواهر خودش را باشت
 داد هفتاد یکم خون منو حنیفه و پراشبول کردند جمله را بکشت و کت که اختیار ادا
 نبرجفت هفتاد دوم چون حضور بر اکت یا خلیفه الناس از منش خود بر اند هفتاد سوم
 بدرد که عمر را خلیفه کرد و مردم و پیراگان بودند برای درشت خوئی او هفتاد چهارم
 فرمود نا و پرا پیش رسول نهادند اجازت رسول یا وارثان او هفتاد پنجم از دنیا
 بیرون شد و بیست هزار دینار بیت المال بکردن او بود هفتاد ششم از رسول حج
 صدتی رواست کردی که نا در آنچه کتی جمله آن بودی که اضرار علی علم بودی از قرآن
 او هفتاد هفتم ثور و صد از خالد ولید دفع بکرد هفتاد هشتم وی از ان کمان
 بود که از تو که قائما هفتاد نهم فرمود نا و پرا خلیفه رسول الله نام کردید هفتاد دهم
 که اول غاصد بود بر خاندان رسول و اول کسی که بمقام محمد بناخت نشست و جمله
 صحابه در بر خصال شریک بودند بعضی ناعل و بعضی مامر و بعضی باضی المعابد که منم
 المخلصین و قلیل من عبادی الشکور اما آج عمر خطا بنان فرمود و شصت
 اول انک قبالة فدک که از ان فاطمه بود بدید دوم کی بلیجه بر روی فاطمه نا اثر
 آن بر روی او ظاهر شد سوم در بر شکم فاطمه زد چهارم شعله نسا برداشت

عبدالله عباس کث ما كانت المنعة المرحمة رحم الله جماعة محمد ولوا منهم عمر
 ما احتاج الى الزنا المشقى والشفى القليل من الناس وارضيت جارا لله ابراد
 کرد در کتاب منزه الاخبار نجم منفع حج پیداخت جنا نک گفته شد ششم
 وی اول کسی بود که در اسلام بیوان رهاذ هفتم اول کسی که معرکان گرفت وی بود
 هشتم اول کسی که مکمل رو بگرد وی بود نهم بسیاری از مسائل میراث دفع کرد و از آنک
 مشهور بود بگردانید و بدعتها بهاذ در اینجا حوز عول و مانند آن دهم اول کسی که
 خراج بهاذ وی بود یازدهم وی بود که ساحت زمیر علم و عامر کرد دوازدهم
 در مسائل زکاتی بسیاری تغییر کرد سیزدهم بدعت نماز جاشت نهاد چهارم
 تفضیل عرب نماز رموالی در عطا بانزدهم کشتیها از دریا منع کرد که قدم از مری
 آوردند تا اعراب که اکثر بهاذ شانزدهم چراسود را از آنجا که رسول نماز بود
 نقل کرد و با آن موضع برد که جاهلیت بهاذ بود هفدهم حزن علی امتناع کرد که
 ام کلثوم را بوی دهد چند صا تغییر کرد هشدهم نزد یک مکثوری بهاذ و اینست
 محمودانست نوزدهم کی نزد یک مکثور آورد و نهم بدعت بر وی عبد الله کث
 جراحی شتری خوری کث حسرة علی بن هاشم ان طاصیب اصلا بهاذ بدعتی بیستیم
 کی عاتقه و حننه را تفضیل بهاذ در زمان رسول عاصرت فاطمه و علیهما السلام زراکی
 از زدن چون بزبان از اعدای رسول بودند و دیگر زبان رسول را بر صفت
 نبود بیست یکم ابو بکر در آن داشت که مردم را بر بیعت وی شریعت بیست دوم
 هر دو که حسرت و نه بهاذ در عام بیست سوم تراویح نوافل رمضان جماعت کردن

بدعت بهاذ بیست چهارم در سفر نماز تمام کردن بدعت نهاد بیست پنجم بدعت
بهاذ کی طز کاح الی یوی و شاهدین اجاع امت است که رسول کث الی بهاذ
 بنسرها من و لپها بیست ششم اجازت بطلقات ثلاث بهاذ در یک مجلس بیست هفتم
 عدوت علی و اهلیت بدعت بهاذ در عالم و ابو ذر عتاری کث لوصیتم شی بهاذ
 کالحنا بهاذ ما نفعکم حتی بهاذ رسول الله الحنا بهاذ جمع الحنیرة و هی فون بلا و نیر
 و قیل المعقد المضروب بهاذ لوصیتم حتی بهاذ کالحنا بهاذ ما نفعکم ذلک
 الی بنیة صادقة و روح صادقی نیت او اهل بیت رسول که بنص قرآن بهاذ ایشان
 واجب بود انست کی بهاذ کی بدمرک بهاذ و روح خود معذور فرمای بهاذ
تفسیر صحابه یعنی الشیوخ گفتند ما ان الرسول و ما خلف بهاذ و لا اصفا حتی
 بوسی مقصود امتان بهاذ علی بود ناضق بهاذ کویند بهاذ علی و صی رسول بود و وی بهاذ
 بود مقام رسول از شان رد بر قرآن و سنت رسول را بهاذ و وصیها بهاذ
 و عقوب بهاذ و قال و اذ قال بهاذ و هو یعظهم بهاذ با بنی طاشرک بهاذ
 و قال بهاذ علیکم اذ احضرتکم الموت ان ترک بهاذ الوصیة بهاذ الوالدین بهاذ
 و قوله علم من مات غیر وصیته مات بهاذ مینة جاهلیة بهاذ و عن سلمان بهاذ
 یارسول الله فقال اهل بهاذ نری من کان وصی بهاذ فک بهاذ فک بهاذ فک بهاذ
 لما کان بهاذ اوصاه بهاذ انما کان بهاذ اوصاه بهاذ کان بهاذ اعل بهاذ بهاذ
 علی بن ابی طالب بهاذ و امثال بهاذ ان بهاذ انما بهاذ انما بهاذ انما بهاذ
 شیوخ بهاذ و صی رسول بهاذ بودند بهاذ قال بهاذ یوم بهاذ انما بهاذ انما بهاذ
 ن

فی امام مبین و بانفاق رسول گفت مثل اهل بیته کثل سفینه نوح من کبکها
 بجا و من تقلب عنها غرق و هوی و بمنز کت من اطاع علیا فطاعنی و قال
 انما بدینة العلم و علی بانها در حدیث اول بیان کرد موضع نجات را در موضع دوم
 موضع طاعت را و در موضع سوم موضع علم را و اتمت امام خلاف کردند و متفق
 این صورت است التزام باند کردن و ترک دیگران کردن و آکدینه قوله و اولو
 الامر بعضهم اولی بعض شیخ المفید در کتاب بساط الامانة ذکر کردی
 رسول شوقی شد و اجماع علی مومن بود و در غیر وی خلاف کردند و اجماع کردند که
 نبی هاشم است و صالح کار امامت بودند و علی تخصیص است از کار روز اگر بگذاشتند
 و در غیر وی این اجماع حاصل نیاید و بمنز اجماع کردند که رسول علی را در پیون وعدا
 و ص کرد اما آنکه شیعت گویند با امامت بر وصیت کرد و رسول نشاید که سنت
 قرآن ترک کند چیت قال یا لها الذل امنوا شهاده یدینکم اذا حضرا حکم المؤمن
 ان ترک خیر الوصیة للوالدین المقربین و قوله من بعد وصیة یوصیها او یرثها
 و وصیها اریهم بنیه و یعقوب و قال علم کان فی امی ما کان بنی اسرائیل
 حذوا النعل بالنعل و القذة بالقذة و شاید که رسول بخیری فرماید از خیرات
 و وی نه چینی و اختصاصی ترک آن کند بسرا فدا جمع علیه بایز کردن نه مختلفه
 و آن شیخین اند و قال نع النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم اولینری وصایت نصیحت
 و ارشاد یا مودنی و دنیاوی خنانک و صیت مرتبه مونه کرد که ان اچیب جعوز
 انی طالب قامیرهم زید و ان اصیب زید قامیرهم عبدالله بن رواحه و فرمود

در حدیث

که با شوری اند از حد خنانک هم خطاب کرد یا خود امیر نصب کند چنانکه
 صحابه کردند روز سفینه یا خود معطل فرود گذارند خنان عثمان کرد عیسا
 رسول رو داد نبود سا کار سر به معطل فرود گذارند کارها نینان معطلی و
 برود و ضرورت کم در بعد از وی امام میخاج نر باشند که در حال جیات او چون صاحب
 ثابت شد امامت علی ثابت شد زیرا که اجماع شیوخ نبودند و نه خلیفه از قبل خدا و رسول
 او میرا داد

فی المناجیح الحجاب الی افترها تصدیقا
 لمقاتلهم و زفره ط با طیب لهم

حدیث اول ائدوا بالذین من بعدی انی بکر عمر و ابی بن صهیب
 منقری نصب آمد و رفع امامت بعد در حان بود یا ابابکر و عمر و رفع جان
 ائدوا ایها الناس من بعدی بحاث الله و عترتی ابو بکر و عمر هر دو روایت ایشان
 نیز مامور باشد بائد کردن کتاب جدای و عترت رسول و دلیل برین معنی افاقت بر
 کت مخالف و موالف رسول که تانی تخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و آنها من
 یفرقا حتی یرد اعلی الخوض و بروایتی دیگر آمده است خلفت فیکم الثقلین کتاب الله
 و عترتی ما ان تمسکتم بهما ان تضلوا ابدا و حدیث ائدوا دعوی مدعی است و بس
 و این حدیث روایت شیعت است و تصدیق جمهور اصل است بر این ماعلم
 می شود که این حدیث دلالت می کند بر صحت خلافت ایشان **و اب آخر**
 ابو بکر نص کرد با امامت عمر و عمر با شوری انداخت و عثمان هیچ کشته شد چون
 در میان ایشان مخالفتی ظاهر شد ائدوا همی یقبض ائدوا است بصاحب

و عمر ایشانت کرد بان مکرنا حد خدا لودلید زانی بزید کا بازن مالک بن نویر زنا کرده
 بود ابو بکر با کرد و کت خالد سیف بن سبوف الله و ابو بکر منع حج و منعه عقه
 تروخ مسباح دانست و عمر کت متعنان کاننا علی عهد رسول الله صلا لیتز فانا
 احترمها و اعاف علیها ابو بکر امضا فبا له فذل بغلطه داو و عمر باز کت و برید
 ابو بکر شمار تراوخ نمنها فرمود کردن و عمر جماعت ابو بکر و عمر موافق رسول و انرا
 برانند و ابو ذر را بخواند عثمان مخالفان ایشان ابو ذر را براند و مروانرا
 بخواد و امثال اس کمله مشافقت اید امثال هر کی مخالف افتد است بگری
 و قال فی افلا یندرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافا
 کثیرا چنانکه قرآن اختلافی نیست کلام هر ک بغیر عمل کدیم اختلافی نباشد
 چنانکه امه شیعت دوازده تن بودند و آخر ایشان همان کت با اول ایشان بخانک
 امه مخالفان با هر یکی مذهبی شجید می نهادند و اغوا خلق کردند **جواب آلف**
 قال نعم لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر
 و قال فاتبونی فیکم الله و قال اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و قال من یطیع
 الرسول فقد اطاع الله از این آیات معلوم شد که افتد بر رسول خدا و کتاب او
 و عشرت او می اند کردن منصفان و اجماع مسلمانان **حدیث دوم** از صفی
 عن النبی صلو لو کت یخدا خلیلا لقتت ابا بکر خلیلا **الجواب** قال نعم انک
 لا تهتد من احببت مخالف کوید که من احببت ابوطالب بود است و ازجا کذب
 حدیث که زم می آید و قال نعم و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض حدیث

نهم مکر ابو بکر مومن نموده است زیرا کی اکا مومن بودی منق قرآن رسول بر او است
 داشتی و قال نعم لا یخدا المؤمنون الکا فز اولیاء من دول المؤمنین و نزع نهم معلوم
 شد که رسول ابو بکر را بدوستی نکرده بود و عالمیان یادوست رسولند با دشمن
 چون دوستی منق شد باقی بنماند اعداوت اما از طرف علی مخالف روایت کد بلا خلاف
 عندهم عن النبی علم من اراد ان یحیی جیاتی و مموت موتی و یسکن جنة الکذا فی وعدی
 رقی فلیسول علی بن ابیطالب ان یحیی است صحیح کار رسول علی را بدوستی کرده بود جیسا
 و همان رسول بدوستی علی بود و در مصباح ایشان و سایر کتب اخبار واردست کار رسول
 کت در حق حسن و علی اللهم انی احبته فاجبه من یبینه و حسن را بدوستی کرده مواخان
 میان ابو بکر و میان طلحه و زبیر و میان عبد الرحمن و عثمان موجد افع و ظل است
 مواخان میان علی و رسول هم موجد است بود و قال نعم قل اسلامکم علیهم لیرا الهمزة
 فی الذی یدر آت بر رسول و عالمیان محبت علی و اهل بیت و اهبتد و نشاد کی رسول
 بقول ضرای عالمیان را با دوستی جمع دعوت کد و خود ایشان را دشمن دارد انما قول الناس
 بالبر و یفسون انفسکم و ینرجی مع کت الاخلا یومئذ بعضهم لبعض عدو و الالمقین
 آیت دلپست کامیان سفیان دوستی و ظل است اکا ابو بکر منق بودی رسول بر اکت
 بگرفتی **جواب آخر** ابوالشوح عجمی اصفهانی و علما ایشان اکثر ایراد کردند
 کی از عادتیه پرسیدند انی الناس کان احبالی رسول الله قال فاطمة فقیل
 الرجال یقال الذ و هما عن انس قال سئل رسول الله سلم انی اهل بیتک لیکتال
 الحسن و الحسین در مصباح آمده که قال اسامة کت جالتک اذا جاع علی و العباس

صريح و بیان

بسنادان مقال اندری جا بهما ملت لا قال لکنی ادری انذرا لماند خلا فقال یا رسول الله
 جینا کنساک ای اهلک احب الیک قال ما طمعت بدمک فاما ما حینا کنساک عن
 اهلک قال احبنا علی الی من قد انعم الله علیه وانعمت علیه فقال اسامة فاما ثم من قال
 علی بن ابی طالب قال العباس بن رسول الله جعلت عنک آفرهم قال ان علیا السیدک بالحجة
تفسیر درسته نکت و سبب کتاب ساقب الطاهر من تمام کرده با صفران ام
 تا حدیث خواجه همان فرمان در عربی عمها الله محمد صاحب الدیوان رسانم و در مقلات
 کتاب اندکی تعصب بکتاب بود داعی دولت خدای شورش کردی صلاح استار کتاب را
 بفلاح عالم نمودن از جمله مقرر بانش و اگر چه مخالف مذموب حقت است بر آنکه از این
 انخست لها غیره که جعلتک من المسجونین ثانیاً فقال بکرم بعالمی دیگر ایشان را بر آن
 کی ظلم همه مسوداً و هو کظم ثواری من الفوم من سوما بشریه ایمسکه علی من امر
 بدشته فی التراب المسامات حکون حاصل کنی هو اجازت نداد تا عاقبت اتفاق
 جان افنادا کوفت عرض علیا ان دولت و آن دیار جمله حاضر بود در طرفی دیگر بدیدند
 الا سکون مگر رسول نیز مشورت کرده باشد با حبر شلو با خدای عیون و اجازت حاصل
 نیامده باشد که او را بدوستی کرد **حدیث سوم** روایت کرده که علی علم
 بر سر مشیر گفت خبر ده الهامه بعد نیتها او مگر عمر اگر اس حدیث راست بودی رسول علم عمده
 را روی امیر نکردی عمر بنیبر و عرب ذات الصلاصل و اسامه من در برابرش امیر کردی
 و امیر ابو سرح را برشانی و لی و طام نگرداندی بسیار با او که خبر بودی حق بود آه
 اندکی از سنندک و بعد از آن بیاسر معلوم شد که دروغ است که علی نماند و کسی که سجد

و عنی کرده باشد حکونه شامد که و پر اخیر الهامه خوانند و ان کان فلا بد عباس بن مرتبه
 اولیتریکام عمر رسولت هم بزرگ زاده و هم فرشی و هم هاشمی و ابو بکر فرشی نیست او مگر
 کت ان لی شیطاناً یعنی بنی و عمرت من شاکم در اسلام خوشتر خاندان کجا بیاض و سواد
 آه از کتب مواصب در و اول و دو کت از حدیثه رسیدنکام من منافقم بانه هاشمی کابرن
 اوصاف باشند حکونه شامدک خیر الهامه باشند و علی علم کت و انا اولی محمد بن رسول الله
 منی بقیصی و لکننی اشفتن ان رجوع الناس کفارا و بمنز کت لولا فر بعد الناس الکفر
 لجاهدزم و کت و انی یکونان خیر منی و قد عبت الله قبلها و بعدته بعد ما و دلیل
 کت بر حدیث کلام ابو بکر است و لست بخیر کت و من انفا کت کی علی که خیر ایشان کت
 و چون ذکر ایشان کردی هر شکایت کردی با من خیر ایشان کردند و من ظلم کردند اگر خیر الهامه
 برضادان ظاهر ظلم نکردی و اگر وی خیر الهامه است جمله مشرکان با نوبه کردند خیر الهامه اند
 مخالف من علی روایت کرد که رسول گفت خاندک کما مشاهیر الصحابه و احمد البیهقی که یکی
 من اراد ان یبطل الی آدم فی علمه و الی یوح فی معواه و الی ابرهیم فی علمه و الی موسیٰ فی حبه
 و الی عیسیٰ فی عبادته فلیبطل الی علی بن ابی طالب شیخ درین بیعنا سب اولی الفوم منفرد بود علی
 بقول او جمع بود چگونه شامدک حضور حضرت شخصی مشرکی تا بخیر الهامه باشد که خاندانها
عظیم حدیث چهارم گویند که او مگر در خویشش نیست گفت هل من
 مستبیل فاقله فقال علی علم قدسک رسول الله صلوا فترنا ابو قریل **الجواب**
 اگر این راست بودی علی بروی سبوت کردی زودتر از جمله صحابه و کار او سفیفه
 شی ساعده محتاج نبودنی اما بصورت علی مذهب و شی علم مظلوم و مغضوب علیه است

صلح

مخالفان گویند که نافع طمه زنده بود علی روی بیعت کرد و جمعی گویند که علی بعد از شش
 ماه بر روی بیعت کرد و جمعی گویند که عمل روز و عذوبت خود را که سوز و اگر علی دانستی
 کی وی مقدم است بقول رسول از بیعت وی تا آخر نکردی و نیز که اگر رسول بر مقدم
 کردن بودی با بیعتی که استسفاک نکردی زیرا که رسول هرج کرد و گفت بوحی الهی بود بنا
 بر آن بود که در خود بسنن از اعظم کما جان وی بود و عصیان از قول جدای و رسول
 و من بعض الله و رسوله فان له نار جهنم خاصه کی در زمان رسول اجابت کرد و بعد از
 وفاته او امتناع نمود بر محرم باشد مخالفان آن آیهت یا لها الذر آمنوا استجبوا لله
 و الرسول اذا دعاکم مع هذا مخالف می گویند که ما رسول الله و لم مستخلف بس این
 حدیث که در حدیث او است و نیز خصم امامت او با خیار صحابه گوید و باجماع اهل
 حل و عقد و از غایب بودی که چون غایب می گردند قبول نکرد تا با خیار باجماع کشند و نیز که
 اگر رسول بر مقدم کرده بود بر استسفاک می شناند و نیز دلیل بر آنکه مقدم نبود از قبل رسول
 آنست که گفت رضیت لکم احد من الرجلین ابی اعبیده و عمر و اگر وی مقدم رسول بودی
 نبی هاشم و زقاده صحابه و سعد بن ابی حریصان از بیعتی که مخالف کردند می کلام امیر
 موحی زید که بعد از رسول دامناظر لور بود مرار الا یجسی کثرة و اقل مراتب
 خطبه شفقیه است **حدیث پنجم** روایت کرد از عمر و عاصم وی گفت
 یا نبی الله من احب الناس الیک فقال عایشه فقال من الرجال فقال ابوها ه
الجواب این حدیث باطلست حدیث طبرستان که از کتاب مخالف مقبول
 اند و روایت انس که رسول را مرغی بر آبی حاضر آمد دعا کرد اللهم اننی باحب خلقک

الکلی

الیک لیاکل معی هذا الطیر این حدیث هم از روایات و مذکوب حدیث اولت اگر صدق
 بودی ابو بکر حاضر شدی انجا این حدیث معارضات با ملاشی که واردت از طرف مخالف
 جنابک در حدیث دور بسطی تمام کردی از عایشه برست میزند که احب الخلق بشر رسول
 که بود که فاطمه گفتند از مردان گفت شوهر او یعنی علی علیه السلام در رفتی احادیث ذکر ابو بکر است
 با آنکه در امر مردی باشد که شفاستی با جری چون عمر عاص شمشید و گوید که من زین خود
 دوست دارم و این معنی از غیرت باشد و نفرت از مساطن بوث و از حمت مردی نباشد
 و مع هذا رسول دایما از دست عایشه و حفصه در ریخ دل بودی و حق تعالی عنبر رسول کرد
 و نادب سب اشان و سوره لم خرم گواه این حال و رسول را منع کردی رضا این دون
 نگاه مدار حقیقتی معی مرضات از و اجک و رسول از نشان مای اعتدال کرد و سوره نور
 گواه این بابست که رسول از بنا فغان بسید عایشه صحیح موحش و فاحش شنید و اگر
 تفسیر قرآن از طوائف طالع کند یا زباید که رسول از دست عایشه و حفصه بختها
 خورده است و صبیح کرد و اگر از من باورنداری در مصاحح اخبار از که مخالفان
 مطالعه کن در باب عنث و اهلیت و از و اوج ناشرح بدانی **جواب آخر**
 آنچه حق بودی او و اجماع که علی است و اهلیت و بابت قل لکم علیه اجر
 که المودة فی القری و دوم مخالف و موالف گویند آن ان الذین آمنوا و عملوا
 الصالحات سجعل لهم الرحمن ودا در شان علی آمد و آنست خیرتم و خیرتونه اذله علی
 المومنین اعزته علی الکافرین بما هدون فی سبیل الله و در مصاحح مخالفان آنند که رسول
 گفت در حال غیبت علی اللهم لا تمشی حتی یرینی علیک و امثال این **جواب آخر**

خوب گفت آن من ازوا حکم ولو لادکم عدوا لکم فاحذروهم مکر او بی قرآن خوانده بود
 با اکثرانه است آن است را فهم نکند کما حق به از زمان حد فرمود و قد فیل جبل التی
 بی بی بیستم امیرالمؤمنین کت فاتفوا شرار النساء وکونوا من خیارهن علی حد رسول
 با عايشه کت در مرض مری که وی را اجازت رسول بذرا مقدم کرد و ذرا برای نماز انکن
 لصوره یات یوسف و صاحبان یوسف بودند که آنه من کیدکن ان کیدکن عظیم
 و همچنین استغفری لذنبک و مذنب اکثر علی شیعیت برانست کی رسول طلاق بان
 خوش در دست علی که بود اگر نه فرمای کند علی عايشه را در جنگ طلاق اذوا که
 با و رنداری در کجای فوج اعظم مطالع کنای وی از علما کما ریخا فانست از می
 لیز باب طلاق گفته است در ذکر عايشه و آنچه زهر و نداشت ک نام گویند و لا یکنفی
 الم اشاره مکر رسول عايشه را در دست داشت از عالمیان برای آنکه می نمازید بود
 و مجاهد فی سبیل الله در جرب جل و ذرا او را دست داشت ظاهرا و لادوا اهل بیت او
 ظلم کند و هزار ساله اجازت او در خانه او نسیبید لاف قول جزای کما لادوا اهل بیت
 التی **حدیث ششم** روایت کنند که علی گفت من نشانی علی ابی بکر و عمر
 جلده جلد المغیری **الجواب** مخالف روایت کند از ابن مسعود عن رسول الله صل
 کی علی خیر البشر فی نای فقد کت حدیث اول روایت مدعی است و انکار خصم
 و حدیث دوم کی معارض آنست روایت مخالفینست و تصدیق فهم پس دوم صادق بود
 و اول کاذب و هم مخالف روایت کنند که اعلمکم علی و افضلکم علی و باقی حدیث ظنیر
 و حدیث خیر و آت مباصله و آت فضل الله المجاهدین علی القاعدین و آت تطهیر اهل بیت

خمس آت مجتبه غایت حدیث اضریه علی خیر من عباده التقلید کما قاله ابان
 کرد کذب اس حدیث مغتری است و نیز آنچه موجب جلدست محسوسست و تفضیل
 کسی بر کسی موجب حد نیست نشاند که امام دروغ حدزند و علی چون کلا است
 کرد کت زر عوا الفجور و سقوه الغرور و حصوا الثبور و عون ذکا ابوکرا کرد
 بتحصیل کت و طفیف ارنای من ان اصول بید جدا او اصبر علی طغیة عمیا
 اگر وی افضل بود از وی جمله مردن بر وی چه معنی دارد و عوا التفرع فجور و سی
 غرور و حصد ثبور بندشان کردن چه معنی دارد و نیز اتفاق ابوکرا کت
 خیرکم و علی فیکم اگر راست کت وی فاضلتر از همه صحابه نباشد و اگر صحیح کت
 لاف امامت نباشد ندانم که تفضیل وی بجه نوع است مخالف صاحب غار
 نتواند کت با وی عدا الله نیز از لفظ شرک بود و نیز علی صاحب فراتش بود و ان
 منبیه زاهد برانست که اگر گویند بذر زن بود رسول را هزاره بذر زن بود در ان
 جمله کی او بود و رسول را از حشر انشان و رند بود مکر دعوی خدای کردی
 اگر رند بودی و اگر وی بذر زن بود علی برادر زن بود نام هانی دشمنای طالب در امام
 و این غم ناخوشی و بگیری **حدیث هفتم** روایت کنند که رسول کت ابوکرا و عمر
 سید اکول اهل الجنة **الجواب** اتفاقا که حدیث بران در کلام نباشند
 و مشهورست که اشجیة یوسف رسول حاضر بود رسول علم بر سبیل دعوت انست
 و خلق حسن کت لایبطل اجنه عجز میرزن در کربه انفاذ رسول کت بعول الله
 انا انشا تا هن انشا فجعلنا هن ابکارا یعنی پیران انجا جوان کردند و انجا

کا رسول گفت اتی لامزج و لا قول الا حقا اما غرض امثال آن عرض کرد
 بعض حدیث مشهور کند که اهل قبله اتفاق کردند بصدق آن عن رسول الله
 الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة من الاولین و الاخرین ابو ماخیزنما
 و بروائی دیگران اهل الجنة شبان کلام و انه لا یدخلها العجز بس باری بر طاعت
 و قرآن اکثر هفت و نه جوان باشد و حسن و حسین هم تراشان باشند و رسول
 فرمود که ان الذی یسیر المومنین و المؤمنات و ائمة ما واه و الدینا جنة الکافر
 و الفریقین و النار ما واه و کما رسول هفت دنیا خورسینه است و الا که
 بیان نباشد و اگر با اعتبار با سال دنیا مرادست نوح و لقمن و ابرهیم و ارجا به
 سلمان منا اهل لبت اولین هدی مرثیه **حدیث هشتم** روایت کند که رسول
 گفته است لولم ابعث فیکم لبعثت عمر و محسن روایت کند که رسول گفت اطاعتی چیل
 الا ظننت انه قد بعثت الی عمر و بروائی دیگر با احتیاس عتی الوعی الا ظننته ندرزل
 علی عمر **الجواب** در کتب ایشان مکتوب آمد که عمر گفت کی من شاکم که من منافق
 یانه تا دو کت از حدیثه ان الیمان برسید و علی علم گفت حدیثه کان عمرفا
 المنا فتن کسی که با سلام خوشتر شاک بود حکونه شاهدی بوی نازل شود
 و شریک محمد کرد که خاتم الانبیاست پس اگر جنود است رسول عمر اعظم ترین
 و بزرگترین دشمنی و عدوی بوده است زیرا که اقصی المراتب اعلی المناقب در طاعت
 نبوت و ان درجه ندر عظمی سبب هم از عمر فوت و محمد را نبی و شمس عظیم تر برع بوده باشد
 زیرا که از جهت طریقت جلت انسانیت هج و می منافقانان باشد رسول علیه السلام

متاسف شده باشد و بزعم خشم گفته و از حال داماد از دست عمر برخ اندر مشرف
 شده زیرا که هر روزی که کت دشمن خود را می بایست دهن و عذیب مردان عظام
 صغیره و کبیره بر او لیا و انبیا و اولاد دارند عجب ندانم کی عمر ان درجه بجه یافته است
 با آنکه نزدیک بری بود از ارض مدینه و عزی روت آمده بود و نیز نزدیک سنیان
 عمر خلافت علم الله محالست پس خدای عز عمر را رسول دانست در از انانه اکثر را در ازل
 رسول دانست و بلا یزال می رسول نشد خلافت علم الله است و اگر بر رسول
 ندانست فروع آن محال باشد و رسول علم ایمن باشد که محال واقع نیاید و دانند
 ان هرگز نباشد و نیز عرض بگفت و اذ اذنا من النبیین میثاقم و منک من نوح و هم
 موسی و عیسی بن مریم و قال انا اوجینا الیک كما اوجینا الی نوح و النبیین
 من بعده پس گفته شاید که سخن مع حوز عهد میثاق نگرفته بود از عمر و می
حدیث نهم روایت کند که نظر الرسول الله بوم عرفه قبضتم و قال ان
 تبارک و تعالی باهی بپایان عامته و باهی بعرضه **الجواب** محال باشد که سخن
 رسول را بگذارد و مباهات و مفاخرت عمر کند با آنکه عمر در جاهلیت آن جمله کما
 کرده و چند سال انکار رضای او کرده و در اسلام خوشتر شک بود و محصل طریقت
 قاب قوسین یافته و سر او عمل قسم آبی شده لعنک انتم لقی سکنتم بجهون و خاکند
 اوصاف عزت آمده فلا انتم لهذا البلد و انت حل لهذا البلد و ختم صدیق جاهل از عمر
 را بوی کرد فرود کرد و بوی فریاد و او را در تحت امنان آرز و ادنی الناس
 و عامه خلق شرم با ذاتی را از روح و زها و اذالم قسطنجی فاضع ما شید و بر خنی

ازندگان مشاق توجید بشنا مذمت قالوا اذا حذر بک من بنی آدم من ظهروهم
 ذرینهم واشهدکم علی انفسهم السنه برکم قالوا بلی و ابوکر و عمر انجا حاضر نبودند
 زیرا که چند سال در انکار توجید و عدل بودند و سجده طاف و عزیزی کرده عجب لکن ایشانرا
 ندیدند چنانکه چون رسول هرشتک رفتند بود جو و علام ابوکر یعنی بلال فاضلتر است
 از رسول اکرم فاضلتر باشد از رسول عجبنا شدمش او اذالم تسخنی ناصح ما شیت
حدیث دهم روایت کند که رسول گفت لوزل العذاب بانجا الامر الخطاب
الجواب بنا بر این که عذاب نازل شدی ابوکر و عثمان هلاک شدند و بدلیل
 خطاب که مذهبیکانست رسول نیز هلاک شدی و صاحبان لکه و غیره در بشارت
 داد عام کی و ما کان الله ليعذبهم وانتم فہم و ما کان الله معظمتهم و ہم پیشتر
 حق و وجود رسول راضل با مان عالمیان ساختن حاضر باشد و اگر غایب باشد استغنا
 مومنان را که ابوکر و عثمان را استغنا رفتی کردند حاصل چون سول بوی جاوی این شد
 از رسول عذاب نشاید که این سخن گوید و چون خبر از انکار و حال بود نامرضی باند اعمال
 نامقبول می گفت و او بیاید و ابوراہ یا لینی گفت نیز با لینی تمام بلندی و دامان کبی لینی
 گفت شعرتی صدرانی بکر و یثما ان کرد و وی موی بودی بر سینه ابوکر کبر ابوکر
 بزی درجه اول نماز عمر و رسول بجا ناهل المین حواله کردید مشهور میان خاص
 و عام کی مثل اهل یعنی کشل سینه نوح من رکتی فرمایند و من خلفت عنہم غرق و هوکی
 و ہم رسول گفت النجوم اما ان لاهل السماء و اهل بیتی اما ان لاهل الارض و امثال این
 از اخبار مرویة از طرف مخالف و مواف **حدیث یازدهم** گویند که رسول

ایضا از ابن عباس نقل شده است
 حدیث که پیش از این از علی نقل شده است

گفت ابوکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة
 و الزبیر فی الجنة و عبدالرحمن فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعد بن ابی العاص فی الجنة و ابرح بن حبیب فی الجنة
الجواب عمر روزی احدی گفته که فشدتک الله امن المناقض انا بس اگر کسی
 رسول را تصدیق کرده نبودی بدین بشارت در کار خود مشک نبودی و از صدیق مخرج
 نبودی رسیدن و عذر خصم روا نبودی و وی رسول را صادق در اندونی شک
 وی از صدیق رسیده این حال من معلوم شد که اگر حدیث دروغ است انرا بر رسول
 و اگر ابوکر بود که ان کی شیطانا یعنی کسی که وی صاحب شیطان باشد چگونه نشا
 کی وی از بدیشان بود و بزعم خصم مومنی علی ثابت شد اما از ان باقی مسلم نیست دلیل
 بر کذب حدیث کی صاحب نوح این استم کوفی گویند که عمر در سکران ترک با برضی عنده
 بع عمر گفت لورایت اباک یفاد الی النار انقذینہ اکوی نهشتی بودی از سب این
 استعانت نکردی که مرا فدیه بده و حدیث مصاح است فاطمة بضعة منی فمن
 اغضبها اغضبنی و منافق عمر و ابوکر عثمان فذلک از فاطمه باز کردند و او پرا
 برنجانی نیند پس رسول در خبر برنجیده باشد و قال نوح ان الذین یؤذون الله
 و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا رسول ایشان را
 دعوت کرد باقتل مردی از خوارج سخن رسول قبول نکردند و گفتند ما ویرا نکشیم کسی
 قرآن بخواند و بخیر او بکشیم شیری از او بکشیم رسول هر خطاب را روز صدیق باهل
 مکه می فرستاد ابا کرد و گفت من بنی دم عثمانرا بفرست و حق بود که ما الذین آمنوا
 استخیموا لله و الرسول اذا دعاهم لکم عمر مومس بودی اجار رسول کردی

باز مرد و ورع بود یا حسن اکتفی بود یا جهاد بود و وی محمد الله بدین صحیح مشهور
 نیست بل که از جمله عاری بود یا سبب قرابت رسول بود اگر ثابت بود و اگر
 شیعاعت و اگر علم و اگر ورع و اگر خلاف هر علی مع بود معاک و بی نمئی کردی لبثی
 کنت شعرة فی صدرای مکر و ابو بکر بدین درجه کجا راجع آید و ابو بکر کفی استی
 کنت شعرة فی صدر مومن و نیز عمل صالح عرض است قابل وزن نباشد و نیز
 ضم او را علی باید نیز اند کردن آن عمل ادنی صحابه را نبوده باشد و اگر وزن
 هم خواستند سفیر هم بدان گمانی برون باشد که بر عالمیان سه کنت بخیر در کار
 بدن از گمان جانی باشد **حدیث چهارم** گویند رسول گفت نزل جبرئیل علی
 فقال یا محمد ان ربک یقرنک السلام و یقول لک افرا منی علی ای کرا السلام و قاله
 انی عنک راضی لعل انت عنی راضی **الجواب** مکر مغزی از حدیث بدانت
 کخبره حدیثات عالم است اگر ابو بکر رضای راضی باشد صدای بر آن داند
 و نیز اگر حدیثی شد بر رضا که بود وقوع آن واجب باشد و الا وقوع ممتنع و باری
 از محال نبرسد و نیز این معنی صنفی هم وی الکر الملک است شاید که بدر مرک
 آن رضا از وی باز اسناده باشد و بخط و لغت بود دانه باشد و از وی تعالی
 این معنی حسن ز را کی حسن وقوع عقلین مشضم اعتباری ندارد و نیز چون در حق
 رسول گفت و من اللیل و نیز تجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک فاما
 محمودا یعنی اگر همه شب بیدار باشی عبادت ما باشد که بر نور رحمت کیم طرف
 عسی کنت اگر این حدیث درست شود مکر ابو بکر مومن نبوده باشد زیرا که حق

بچند مواضع گفت بندگان من از من راضی باشند و من از ایشان راضی و کذا
 بندگان از من برسند یا من از بندگان محمد مواضع کما قال بع رضی الله عنهم
 و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه مراجهان صورتیست که جمعی کرا اینها
 می کنند جمله دهری اند که کما حلی الله به و یا نه بلکه الله الدهر و ابو بکر که شپیت
 وی در شرکت بود و کوشش پوست و عروق و امعا و احشا خیز و زمر و زجده بنام
 طخت و عزی بر ورده باشد و ما خاندان رسول از گاه است که بر عالمیان مخفی نماند چگونه
 شایسته این معنی هو اله وی کند و این در روخ حنافت کی روایت کند که روزی رسول
 سواری رفت ابو بکر بیان خبر سل آمد که شرم نداری که نوسوار روی و ابو بکر بیان روز
 یعنی با سنی که نویبان رفتی و ابو بکر سوار و حقیم گفت ما الذین آمنوا لثرفوا الصواب
 فوفوا صون النبوی و لا تخبروا له ما لعل و قال ان الذین یغضون لاصواتهم عند رسول الله
 اولئک الذین یمنحن الله قلوبهم للفقوی و قال لا یجعلوا دعا الرسول بینکم که عا
 بعضکم بعضا و قال لها الذین آمنوا استجبوا لله و الرسول اذا دعاکم لیا ان حق
 فرمود مواضع کردن خدمت رسول و خود را پیش خاک قدم او ذلیل کردن و خضوع نما
 و خشوع باصوات بر صکونه شایسته رسول را توبیح کند که نویبان کرد تا ابو بکر
 سوار شود در کتب همنا ذوسه مذهب سطور است روایت از علی علم چون ذکر
 بساط مجلس رسول کرد که کنت کان مجلس سلم و حیا با جماع صکونه شاید که وی
 شوخی کند و مع هذا رسول را فرمودند که و اخفض جناحک لمن انبعک من المؤمنین
 اگر مخالف این راست می گویند مکر ابو بکر مومن نبوده و نه تابع رسول و نیز حق فقال

۷۰

از رسول حکایت کرد از آنکه کان بودی **نسخی** منکم و الله یستخی من الخ حق فی رسول را **نسخی** خواهد و مخالف بی شرم بر خواهد بیست حدیثی بود
 بصدق اولی الامر مخالف **حدیث نهم** مرید کت رسول در غای بود
 خون با کز می مشوی آید و کت یا رسول الله من مذکر دم کلا نوبه امتنا از
 کردی من ف برنم و سرود بگویم رسول کت اگر نذر کردی زن و الا نزل کن زن
 دفع می رزد و او بکشد آید و عثمان مردم می زد خون عسر در راه نزل بگردنم دخل عمر
 فالتی الذی تحت استرها ثم فعدت علیها فقال رسول الله ان الشیطان یغاف
 منک یا عمرانی کت جالساً و هم یضرب فدخل ابو بکر و هم یضرب ثم دخل علی عمر
 ثم دخل عثمان و هم یضرب فلما رکت انت التی الی **الجواب** دفع زن
 زن اطاعت بود با معصیت اگر طاعت بود نشانی حضور عمر مردم نزل عبارت کند
 و اگر در رفتن او معصیت بود نشانی که رسول الهی احباب رضا دهد و معصیت خوف
 دفع و منع آن دارند و آج کت شیطان از نومی نرسد شیطان از صدای نرسید
 و از هم سعافری نرسید و زعم مریدان هم سعافری نبود آلی شیطان رسد
 او کرد بکرات و مران ز برای بر لبیا معاصی و او دارند و شیطان از صدای نرسید
 و از ملائکه مغرب نرسید عمر مرتبه خیر ان کجا مانده بود و نیز رسول بگونه شاد
 کی لهو و لعبت مشغول شود چون رندان بازار اغسبتم انما ظنکم عبثاً و قال
 الذین انخدولوا دینهم هو اولعبا جملاند که عمر کت نفس ابو بکر و عثمان علی کت
 سبحانک هذا هفتان عظیم **حدیث شانهم** عن سعید بن ابی وقاص

گردید

بنامی

استاذن عمر بن الخطاب علی رسول الله و عنده نسوة من فزین بکلمته
 عالیة اصواتهن فلما استاذن عمر فبا درن الحجاب فدخل عمر رسول الله یضربک
 فقال لا یضربک الله ستک یا رسول الله فقال النبی علیهم عجبت من هؤلاء الذین کت عنک
 فلما سمعن صوتک ابعدن الحجاب فقال عمر باعدوا انفسهن انهن بنی و لا یهینن رسول الله
 فقلن نعم انت انظ و اغلظ فقال رسول الله صل و الذی نفسی بیده ما لیک الشیطان
 ساکا فحافظ الی سکت فجأ غیر فیک **الجواب** این حدیث نسبت رسولت
 بمعصیت خلاف قول حدیثی ز برای حق بود یا رسول کت فل للمؤمنان ینقض من اجابن
 بمذهب خصم مکر رسول علیهم نفسی کرده بود و این آیه بر زبان بخواند تا ایشان از وفا
 آهسته کردند و حاشا من ذلك و قال ان الدر یغضول اصواتهم عند رسول الله
 و قال لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و الخیر و له ما القول چندین ایان رسول
 انزه شد تا رسول اصحاب را از او از های بلند در بساط نبوت و غیر آن باز دارد
 نشانی دیگر رسول ان جی نرسد و مخالف قول خدا با زبان حکایت مشغول شود پس بنام
 رسول را کار با عمر با بیست کدایش که کار شریف رست بر ارد ز برای رسول زعم
 خصم نفسی کرد و حق بود کت لعلک لا خع نفسك الا بکونوا منس و امثال این
 ایات و نیز اگر رفع اصوات ایشان طاعت بود حضور عمر عبادتی منقطع شد از ان
 زبان و اگر عصیان بود رسول بدان منع اولیتر همه حال و ابج کت انهن بنی حق تعالی
 در حق موضع نکت از عمر نرسید یا از رسول بل کت از خدا نرسید فاعوا الله
 بالسطحهم و رسول کت نسل الله و اطیعوا لعل یبرهنه بصواب انفاذ و آج کت انت انظ

این نقصان حال عمر است عظمت و عظالت صفات سافانست و کافران نه صفت
 مومنان و این صفت کوهی در دهن بر آنکه عمر مومن نبود زیرا که رسول گفت المومن
 آلف مالوق و حق است که فيما رحمة من الله لنت لهم و رسول گفت المومنون هیتون
 لیتمون مومن یا مومن سنان باشد کما قال به رحما بهم وقال اذلة علی المؤمنین حتی
 علی الکافرین **حدیث هفتم** عایشه گوید روزی حبشیه رخص کرد در مدینه
 و کوزکان بسیار و خلق جمع شده بودند خون او را خلق بر اند رسول بر خاست
 و تمام اش رخص کرد و مرا نبرکت یا عایشه ترا خاطر هست بدین بازی من رضاستم
 و دست بردوش رسول نهادم و نرفخ آن رخص و نظاره می کردم رسول در نوبت گفت
 یا عایشه سیر نشدی می گفتم نه و مقصودم آن بود تا منک خوشتر عند رسول بدانم
 تا ناگاه عسمراد بید آمد خلق همه بر میدید و منفرد شدند رسول گفت ای
 انظر الی شیاطین الخمر و الانس قد فرغوا من عمر **الجواب** رسول گفت آن
 نجت السهل الطلق و بهمی رفت او را بوضع فی المیزان الخلق الحسن و رسول
 منت لها ذخلق حسن چیست قال و انک لعلی خلق عظیم و درش خوی را از صفت
 ذمیه نماز که قال انما فی من ربنا یوما عبوسا فخطیرا و غلاظ شداد را بر صفت
 زبانیه دو رخ نماذ علیه ملاکه غلاظ شداد و رسول گفت ان الله یغض العفویة
 البغویة بسر معلوم شد که اندکار خدای خوش خوانند نه درشت خوب که در شست
 خوی صفت اهل دو رخ است و دلیل بر کذب حدیث قول رسولست علم ان الشیطان
 یختم من ابن آدم بحجر الیم زیرا که عمر بضرورت ملک نبود و دیو نبود بلکه آدمی بود

بسر یا ندک شیطان از وی که بر ذخاصه بر مذهب ستیان شیطان و سوسه
 جمله سخامبران کرد و حاشا من ذلک مخالف گوید رسول گفت ان الله یغالیلم
 نلیغر و نیرکت الرب غیور و بهمی رفت ان سعد الغیور و انا اغیر منه
 والله اغیر منّا و من غیرته حرّم الفواحش کدام عاقل بودا در کلا رسول ز هر ذ
 را که دنیا و نظاره مناعی شو و چشم مردان بیکانه افکن و بمعصیت مشغول شو
 یا الله العظیم اگر این نوع بفاسقی جلغی ادنی الناس زندی فلاشی نباشی حواله
 کندهم زشت باشد خاصه بر رسول **حدیث هشتم** ابن عمر گفت رسول
 در مسجد شد دست راست با بر کرداد و چپ بمر و گفت که ان تبعیت یوم الفیمة
الجواب این حدیث مخالف کتاب خدای بود است حیث قال و کلّم آئینه
 یوم الفیمة فردا ای منفردا و قال و لقد حیث مونا فرادی که حافظ نام اول
 مرتبه و ترکتم ما خولناکم و را اظهورکم و رسول گفت اذا ورد منی علیکم حدیث
 فاعرضوه علی کتاب الله ان وافقنا قبلوه و الا فردوه علی الحایط چون
 حدیث مخالف کتاب است رد کردن واجب بود و نیز من صلاح دران به بنیم اشنا
 با رسول بر خیزند زیرا که چون دختران رسول زده شوند بلکه بازرگ
 رسول روند و ابو سکر و عمرا از انجا دور باید شدن و خلافت کار ایشان
 باشد پس صلاح دران باشد که بعزت گوید این حدیث دروغست و فارغ شود
 و از روایت خاص و عام آمده که انور عفا ری گفت انتم سمع رسول الله صل یقول
 لعلی ان اول من یصا فنی یوم الفیمة و ان اول لمدنی الا کبر و ان اول الفاروق

تفرق من الخنی والباطل وانتم یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الکفار
 بدین حدیث مشهور گذشت آن روشن شد **حدیث نوزدهم** گویند رسول
 گفت و ما من نبی الا وله وزیران من اهل السماء و وزیران من اهل الارض فانما
 وزیرای من اهل السماء خیر من اهل الارض فانما وزیرای من اهل الارض خیر من اهل
الجواب هم مخالف روایت کنند که رسول گفت ان افع و وزیر خیر من اهل الارض
 من بعدی یعنی بدینی و بنج زوعدی علی بن ابی طالب ابو بکر شرازی گفت این
 عباس گفت عن اسماء بنت عمیس سمعت رسول الله صلی بقول اللهم انی اقول کما
 قال موسی بن عمران اللهم اجعل لای وزیرا من اهل علی بن ابی طالب و از روایت شایع
 احادیث بسیار درین باب واردست احادیث ما بروایان رواه ایشان ثابت شد
 و اما حدیث ایشان خود ایشان مفسرندان **حدیث بیستم**
 مخالف گویند رسول صلی گفت اللهم اعتر بالسلام بانی عمل بره شام او عبس
الجواب مغازت خلیفه دوم با ابو جهل بسیاری مخربانند مخالف را
 و ابو بکر شرازی السقی در تفسیر سوره الحج ابراد کرد که رسول ابو بکر را فرمود
 کی این مشیر من بر کبر و در مسجد رو و فلان شخص فغان صاحب بدعت است هر
 اسلام او را بکش تا فتنه و بدعت از میان عالمیان بر خیزد ابو بکر چون مسجد
 رسید و برادر کعب یا نشاز آمد و گفت یا رسول الله من و برادر کعب یا فتنم
 تا بنیامردا و عمر را بفشاد باز آمد و گفت یا رسول الله من و برادر کعب
 یا فتنم ثالثا بعلی علم داد و گفت یا علی تو صاحب و باشی از و برادر ابی بکر

والله

والله باز کرد چون علی مسجد رفت آن لعین کافر گریخته بود ابو بکر شیرازی
 گفت علی و برادر من بکش ای دوست اغزاز دین اس بود کی رسول گفت
 عالم و بدعت از من مرد ظاهر شود سخن رسول قبول کردند کسانی در خص
 خودش گفت مکتوب علی العشر لای اله الا الله محمد رسول الله آید نه بعلی
 و نصرت به ابو بکر شیرازی گفت هو الذی ایدک نصه و ما المؤمنین یعنی بعلی
 ابی طالب هم ابو بکر گفت و انزلنا الحدید فیه باس شدید شمشیر علی اسف الفکار
 کی حق با دم فرستاد از نهشت و حق با انرا از ورتی از او را فی آن نهشت با فرید
 و بران ذوالفقار نوشته بود لای اله الا انبیاء انما ربون بنی بعدتی و صدیق
 بعد صدیق حتی برته امیر المؤمنین علی علیه السلام بکشت و لیعلم الله من نصه و رسوله
 بالقیب ان نامه علی است بذوالفقار عزت اسلام بنصره جهاد علی بود و نصر
 عمر و جهاد او هیچ شهرتی ندارد کافلان روز کاری کرد نه قبل الحجة و نه بعد الحجة
 و باقی که مسلم دارم که رسول من کت عمر ملک بنی بود یا رئیس یا شجاعی از وی
 نرسند بل آدمیان شرک فتنه می بکشت و مردی بحیل بود و مکار و غدار
 و طرار مسلمانان از یکید او ایمن فی بودند رسول دعا کرد تا حق بر زحمت وی
 از سر مسلمانان باز داشت تا ظهار اسلام را **حدیث بیست یکم**
 گویند که رسول گفت ما طلفت الشمس علی رجل خیر من عمر **الجواب**
 خیرین با حسب نسبت باشد و ان معنی بفر رفت علی را بود نم عمر را با بعد از بود
 و زعم خصم علی و المستغفرین بالاسحار بود و پیش از ایشان و با ایشان بعد

تذکره

از ایشان عبادت خدای کرد و بسخا و عطا و مهار و هرج فرض کنی مشر از ایشان بود
 یا بعلم بود او بود در سینه علم رسول خدا که مخالف گوید و مخالف گوید خدا که در
 نکت الفصول والفتوح العجلی الاصفهانی آمد نفلا عن الصحیح عن رسول الله صل
 ارحم الله ثم الحی فی علی ثلثا انه سید المسلمین امام المشرق و قائد القری المجملین
 کسی که سید مسلمانان و امام سفیان باشد در دنیا باید که حکم باشد بر همه خصم
 بر عمر و غیر از او باشد اگر ایشان بر منصف موصوف باشد و در اسلام ایشان
 مشکلی نبود و اگر در اقسامت بهشت روند باید که علی فایده ایشان باشد مخالفان را
 خلافتی است که ابوهریره گفت فاطمه روزی گفت یا رسول الله ندجبتی من علی اذ طاب
 و هو فقیه عالم له فقال اما نرضین ان الله یطلع الارض فاخترنا رطیل و ابراهما
 ابوبکر و الآخر بعلک و زوی ان الله قد اطلع علی اهل الدنیا فاخترنا منهم
 ابابکر فاتخذه نبیا ثم اطلع ثابجا فاخترنا منهم بعلک انظر اوصاف الاصفهانی
 باشد خصم را رسد که گوید عمر بن خطاب از رسول بود و هیچ مسلمی از آن عفا نکند و این
 نکوید و هرج مودی بود بحال محال بود پس از حدیث مغزلی باشد **حدیث بیست**
دوم گوید که رسول گفت صل ان الله وضع الحقی علی لسان عمر و قلبه
الجواب جا راه گوید رسول صل مشورت کرد با ابوبکر در شان عباس و عقیل
 ابوبکر گفت خلاص باید اذن و عزم گفت باید کشش و رسول سخن ابوبکر قبول کرد
 و از آن عمر قبول نکرد پس اگر سخن بر زمان او موضوع بودی و بر دل او رسول
 کلام و اشارت او بنکر دانیدی و نیز هرج رسول فرمایند پس با حق باشد حکم

بجز

استجبوا لله و الرسول و ما اناکم الرسول فذوقن بس عمر را و ابوبکر را فرمود
 که آن مبدع را که در مسجد است کشد و سمش بر بند ایشان داد فرمان رسول
 نبردند و لاکضای هم سخن بردل و زبان عمر همان بودی از حدیث نبر سیدی که من منافق
 یانه و در اسلام خوشتر بشک نبودی و من سخن باطل می شود آج مخالف گوید که
 رسول گفت بینا انا انام رأیت الناس یعرضون علی و علیهم فیص منها ما يبلغ التذ
 و منها دون ذلك و عرض علی بن الخطاب و علیه فیص نخیره قالوا انما اولک رسول الله
 قال الدین زبیر الی اکو بر اذن تمام بودی در اسلام خود بشک نبودی و در
 آیت لندخلن المسد الحرام هر کار رسول مشک نبودی چنانکه گفته اشکند شد
 اسلمت الی یوم فاضی فیہ رسول الله اهل کتبه و در حدیث یازدهم گفته شد
 شرح این **حدیث بیست سوم** گوید که رسول گفت بینا انا انام اثبت
 بفرج لبن حتی لا ذری الی الی خرج من اظفاری ثم اعطیت فضلی عمر بن الخطاب
 قالوا فاولکته یا رسول الله قال العلم **الجواب** انفاست مخالفان را که
 علی روز اول از خطبه کردن او بر منبر رسول بود بعد از عثمان گفت سلونی عماد
 العرش سلونی عن طرائق السماء فانما علمها من طرائق الارض پس گفت لوثنی لی
 الوسان و جلست علیها حکمت من اهل التوریه سور منهم و من اهل الانجیل بالجلیم
 و من اهل الزبور بزبورهم و من اهل الفرقان بفرقانهم و الله ما من آیه نزلت
 فی خوطر و لا سهل و لا جبل و لا سما و لا ارض الا وانا اعلم فیمن نزلت و فی آتی
 شی نزلت در کتب طوائف این حدیث توان یافت و ابوبکر شیل که گوید فاسکوا

الجواب عنهما

اهل الذکر ان کتیم لا تعلمون انزل ذکر علیست کی وئی علم صحابه بود و مخالف
 گوید رسول کت انامدینه العلم و علی باهما و کت افضا کم علی و فضا بحمله علوم
 محتاج باشد و کسی که وی اسلام خودش نفس نداند وی از کجا و علم از کجا و اذ عالم
 بودی معنی و فاکمه و ابنا دانستی **حدیث بیست و چهارم** گویند یک رسول اعانه
 در مرض کت ادعی یا ابابکر و اخالی حتی اکتب کتابا فانی اطاف ان ثمنی منمن و بقول
 قال انا اول و بای الله و المومنون لاله ابابکر ای انا و غیره و همچنین گویند زنی
 پیش رسول آمد و معنی چند چند با کت رسول فرمود که دیگر بار ما پیش او آید
 زن گفتا که زنیام کت با او کردی بذر عبارت انت البی علم لمرأة فکلته
 فی شی نامرمان ترجع الیه فالت یا رسول الله ارایت ان چیست و لم اجدک تما شرب
 الموت قال ان لم تجد بی فانی ابابکر **الجواب** افتاضت مخالفان را که رسول علم
 از دنیا بیرون شد و در کار امت وصیت کرد اگر از اجماع راستند حدیث عایشه
 و چیزی نوشتن دروغت و آنچه کت و بای الله و المومنون ان نص است بر طاعت
 او و هم دعوی اختیار می کنند نه نص اگر در دست اختیار باطلت باقی است کت
 و المومنون جمله بنو هاشم با جمله شیخ و شیعت ایشان و اکابر صحابه چون ابوذر
 و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن بکر و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و بعد
 عباد خراجی با قوم خودش و جمله بنو حنیفه جمله مومنین بودند و انکار او کردند کت
 و شیخ ایشان و غیر علمای مخالفان را اجماع است حدیث اتی ناکر فیکم الثقلین ان
 نکتکم مما ان فضلوا کتاب الله و عثرنی اهل بی حدیث جمع علیه را بمختلف شکل

نشان فروختن و آنچه کتند با آن زن کت با منش او بکر آبی باطلت حدیث صحاح
 حیث و رد عن ابن عباس قال سالت رسول الله صلح حین حضرتته و فانه یارسول الله
 اذا کت اناعوذ بالله منه فالی من فاشا را الی علی و قال هذا فانه مع الحن و الحن مع
 ثم یكون من بعد احد عشر اما مافرضه طاعتهم اطاعتهم و محسن کتند که عاص
 کت ان النبی علم بعثه علی عیش ذات الملائل قال فانیته فقلت انی الناس لحت
 الیک قال عایشه فقلت من الرجال قال ابوها جواب نوشته شد و حدیث عارض
 تخدمت عایشه کی از عایشه پرسیدند که رسول که دوست نرداشی کت فاطمه را
 کتند از مردان کت شوهر او را و در کت مخالفان اس حدیث مشهورست در عبارت
 ای الناس احب الی رسول الله فالت فاطمة فنبیل من الرجال فالت زوها و همچنین
 کی رسول کت انا اول من نشی عنه لارض ثم ابوبکر ثم عمر جواب اس کت شد که
 ابوذر کت ان الرسول صلح قال علی اول من آمن بی و اول من بیما فی یوم القیمة
 رسول در حال حیات در جمله صحابه بر آورد از مسجد الی اذان علی خاندک در صحاح آمد
 عن رسول الله صلح لعلی لا یحل له حد یضرب فی هذا المسید غیره و غیرک قال ضمیر بن
 صد معناه لا یحل له حد یضرب فی غیره غیره و غیرک چون رسول در حال حیات
 خودش در بریشان بر آورد و بر علی کتوز از کجا فردا قیامت بر رسول می رسند
 با انک حنصار و کفن و دفن چنان رسول حاضر نیامد و بی اجازت رسول فاطمه
 در خانه او نمهند چند سال **جواب آخر** در کت الفصول علی آه فاطمه
 را رسول بشارت داده بود که اول کسی که بمن رسد از قرآ من نو باشی و فاطمه

از اول نوحا شتم بود که بعد از رسول موفی شد چون بزعم خصم فاطمه علیها السلام
 بدور رسید چگونه شامند که دیگری مرد اجنبی آنجا حاضر شود قال له والذی لیسوا
 واتبعتهم ذریعتهم بایمان الحفنا بهم ذریعتهم حول فاطمه باند باشد اما مثال آنجا
 کاری ندارند و اتفاق مخالفانست که چون فاطمه در عرصه قیامت آید منادی
 برانیز که یا اهل الموقف غصوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة بنت محمد و اگر مخالف
 گوید میان رسول و ایشان تفریق افتد عند حضور فاطمه نعوذ بالله از آنکس
 و از حال آنکس که فردا قیامت میان او و میان رسول تفریق اندازند زیرا که از راه
 راست باشد بدو رخ و اگر مخالف گوید بیعت ایشان از رسول دور باشد
 باب تراعی نیست و این نوع زبان مخالف باشد **حدیث بیست و یکم**
 گویند رسول گفت انانی جبرئیل را خدمت میدی فارانی باب الحجة الذی یضل منه
 لمتی فقال ابو بکر یا رسول الله وددت انی کنت معک حتی انظر الیه فقال
 رسول الله انا انک یا ابا بکر اول من یضل الحجة من امتی **الجواب**
 این حدیث منقوض است حدیثی که سلمانی و زنجبیری علما اهل سنت درینا سبب خود
 نوشته اند عن علی شکوت الی رسول الله ص حدنا الناس فقال ما ترضی
 ان تکرر راجع اربعة اول من یضل الحجة انا و انت و الحسن و الحسین و ازواجنا عن
 ایماننا و شما کلتا و ذریعتنا خلف ازواجنا و شیعتنا من ورائنا این حدیث کذب
 حدیث اول است که بزرگوار روایت سنیان است و تصدیق شیعیان حدیث اول است
 سنیان و کذب شیعیان معماکی قرآن مکذوب این حدیث است قال له اطلع کل الی

منهم ان یدخل حنة النعم بیهشت بطمع بر نیاید بلکه از لطف اشتری من المخبز
 انفسهم و اما اولم بان لم الجنة **حدیث بیست و ششم** گویند که رسول گفت ای نبی
 لغوم رفعم ابو بکر ان یوقم غیره **الجواب** این حدیث باطلست بروایت خصم که گویند
 رسول گفت صلوا خلف کل یوم و فاجر رسول رخصت داد که افتد با صلح و فاسق
 می توان کرد بنا برین شاید که ابو بکر از جمله فاسقان باشد و نیز رسول گفت کت
 اصحابی کما لجمو ما یتم افتد بتم افتد بتم و تفضیل نهاده هیچ صحابه را بر دیگری
 گفت هر که از ایشان افتد کنی شاید پس تخصیص با و از جمله مفریان است این
 حدیث عام مطلق است زمان حیات رسول و بعد از وفات او را منشا و است پس
 باند که رسول حضور ابو بکر امامت کرد باشد حکم انامروز الناس بالبر و یسبون
 انفسکم نشاید با امت گویند و بخود نکند و هیچ مسلمانی نکند **حدیث بیست و هفتم**
 روایت عن الصحابة کتانی زمن النبی لم تعدل ابا بکر احدکم عمر ثم عثمان ثم نزل
 اصحاب النبی لم یفاضل منهم و روی کتانی قول رسول الله حتی افضل امة النبی لهم
 بعده ابو بکر ثم عمر ثم عثمان **الجواب** این حدیث باطلست بروایت مخالف که گویند
 رسول دعوی علی گفت اعلمکم علی و افضلکم علی و در کتاب کت آمد که عایشه گفت
 کت عند النبی علم اذا قبل علی فقال هذا سید العرب فکنت بائی لث و انی
 لست سید العرب فقال انا سید العالمین و هو سید العرب و در تفسیر
 سلمانی آمد و در تفسیر زنجبیری که رسول گفت سباق الهم لکنت لم یکنوا بالله لافه
 عین علی بن ابیطالب و صاحب بصر مومن آن در عرف و هم الصدیقون و علی

افضلهم و آخر گفت در میان اصحاب بفضیل آنها ذم این سخن بخلاف قول خداست
 كما قال ان اكرمکم عند الله اتقکم پس ضرورت کی در تقوی عمله مساوی نبوند
 و اول این کلامی فایده بودی و وجود منافقان کالعدم بودی و قال یوفی لکل
 الذین عملوا و الذین یعملون و قال اهل بیتنوی الامی و البصر و قال الذین امنوا
 العلم دجان و قال اهل بیتنوی منکم من افق من نبل الفخ و قال اولک لعظم درجه
 و السابقون السابقون و الذین امنوا و الذین امنوا و اهل بیتنوی منکم من افق
 من شیء حتی لها جوار و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و اهل بیتنوی
 بقدمت و درجه اولیت ثلثی قرآن در باب تفضیل بعضی و اجماع اهل بیت
 کی رسول از اهل بدر بر برای خاصی چون در پیش او رفتندی و ایشان از احترام
 زیادت بر کردی از دیگران و در مسجد رسول ایشان بر رسول زدیکتر بودندی و در حق
 صحابه اگر مسلمان بود گفت مسلمان متا اهل البیت و در حق عمارت خا طه ایمان
 لحمه و دمه و بیور مع الطن حبه شادار و در حق ابوذر همین در حق علی علم الظهور من
 الشمس است چنانکه شرح ارباب گفته شود بر فغان و اجماع دلالت می کند بر کذب
 حدیث و انقاضت کی عثمان بدری بود **حدیث بیست و هشتم** کوفتی رسول
 در حق ابو بکر گفت انت صاحبی الفار و صاحبی علی الحوض **الجواب**
 بمذهبتا بل انزل لیل خطاب حشمت عوز او صاحب غار است بانه کی صاحب غیر غار
 نباشد و رسول آن شب علی را بصاحب فلش خودش ساخت تا در حق وی آن آیت
 اذک من الناس من بشری نفسه ابتعا رمضان الله درجه صاحب فلش را باقی

باشد از درجه صاحب غار زیرا کی مراد وی در خدمت بتناید و لکن فاضل است بانی
 باید ما وصی نبی و دلیل بر سر کعبه الله اریض از جمله اصحاب رسول بود غار
 صحبت درجه نباشد کی بغیر باز گویند کجمله سبع و وحوش و ابالسه و مرده ما
 نوح بود در سفینه چند ماه و حال اصحاب الکرف ماسک بمخیر و شرح ان باب
 گفته شود معما کی علی بنی هاشمی بود و قرشی و ان عم و داماد و ناصر و ان المناصر رسول
 و را در علی بود کی انت اخ فی الذنبا و الآخرة چنانکه در مصباح ایشان آمد و نجی
 رسول بود چنانکه در مصباح آمده دعا رسول الله علیاً يوم الطائف فانتجا فقال
 الناس لقد طال نجواه مع ان عمه فقال رسول الله ما انتجیته و لکن الله انتجا بنا
 بر بر صرت چنانکه موسی کلیم الله علی نجی رسول الله بود و مسلمان گفت او کم و رو را
 علی الحوض و کم لاسلاما علی بن ابی طالب عن ای سعید عن رسول الله صلوات
 معک يوم الفناء عصا من عصی الجنة نذود بها المنافقین عن حوض امیرالمؤمنین
 علی علم با حارث همدانی گوید **س** أسفیک من اردی اظلم الخاله فی الاکلاوة العسلا
 اما اطاحت کی از طرفی ائمه شیعه وارد شد صادق علم روایت کرد کی رسول گفت
 یا علی انت و شیعتک علی الحوض تسفون من اجبتنم و تمنعون من کرهتم و انتم الایمن
 يوم الفزع الکبیر فظل العشر یمنع الناس و یفرعون و یحزن الناس و یطعنون
 و فیکم نزلت الآنة ان الذر سبقت لهم منا الحسنی اولک عنهما یجدون و کل
 رسول الله علم عن الحوض فقال ان الحوض عرضه ما ینبضنا الی الیلة و ان فیها
 من الیبارش عدد نجوم السماء و علیه امیر المؤمنین سقی منه اولیایه و یبعد عنه

عنه اعداه بالعصا التي معه وهي عصا من عود بسمي نفعه على بن الحسين كره
 اخرا على الحوض فزاده نذود ويعد وراذه
 وما فاز من فاز الينا وما خاب من جتنا زاده
 ومن مرتنا نالنا السرور ومن ساءنا ساء ميلاده
 ومن كان غامبا حقتنا في يوم القيامة ميعاده

حدیث بیست و نهم عن حفصة بنت عمر قالت كان رسول الله ذات يوم جالسا
 قد وضع ثوبه عن ركبته فجاء ابو بكر فاستاذن فاذن له والرسول على هيئة ثم عمر
 وكان على هيئة ثم علي ثم ناسخ اصحابه وكان علم على هيئة ثم جاء عثمان بيانه
 فاحد رسول الله ثوبه فجعله قالت فخذوا ثم فوجوا فقلت يا رسول الله جالسا ابو بكر
 وعمر وعلي وناسخ اصحابك وانث على هيئةك فلما جاء عثمان فقلت بشو بكر فقال علم
 اما استجبني ممن استجبني منه الملائكة وفي رواية صاحب المصاحف ان عثمان
 رجل جبي واتي خشيت ان اذنت له على تلك الحالة ان يبلغ الي في حاجته

الجواب آن روز که از حرب احدی که بخت آن جیای بود ابو بکر شش را که
 اول کسی که از حرب احدی که بخت عثمان بن عفان بود و هم سید الشهدا را که کشند
 و در هنی که دلشک اسلام ظاهر شد انداجمله از وی بود و تا سه روز باده نیاید
 کی در غاری که بخت بود و در روز حرب حنین که بخت آن جیای بود و بر ابراهیم بن
 علی که تقدم می کرد و منصب آن جیای بود چون میان او و کوه دوی دهوی افتاد
 و نقد فاضی هموزان کرد و هود و محمد رضی بود و او را رضی بود تا این ششم بخود

في أنفسهم حجرا نازل شد آن جیای که بود آن روز که طرید رسول یعنی مروان بن
 را با زآورد آن جیای که بود آن روز که ابو ذر غفاری دوست رسول را از شهر براند
 آن جیای که بود آن روز که بنت المال تلف می کرد آن جیای که بود آن روز که ابراهیم
 با امامت شترهای مسلمانان فرستاد تا نماز ما را از سرستی چهار رکعتی می کردند
 و او را معلوم بود و منع نمی کرد آن جیای که بود و آن روز که سوادیه را بر مسلمانان
 مسلط می کرد آن جیای که بود و آن روز که در بیت المال بکشود و عطا می داد
 بفاسقان و ائلاف مال می کرد آن جیای که بود و آن روز که از علی حسن و اسحاق باز
 گرفت آن جیای که بود در کتاب توح ان اعثم کوفی آمد که عثمان عطا هر که دادی
 صد هزار درهم دادی از بیت المال عبد الله بن خالد بن اسید بن العاص بر ابراهیم
 آمد هشتصد هزار درهم بوی داد پس حکم بر ابی العاص فرستاد و وی طرید رسول
 بود و باده نیاید آورد و صد هزار درهم از بیت المال مسلمانان بوی داد و عطا
 بسیار بداد درین روز که بیت المال را بدین صفت تلف می کرد و اولاد مهاجر
 و انصار و بنو هاشم و ابان رسول که سنگی خوردند آن جیای که بخالف جیای
 روان می کرد که بود صاحب فئوح کت چون صحابه جو عثمان و ائلاف مال
 مسلمانان بدیدند و اولاد مهاجر و انصار را در ذلت می دیدند و سوادیه در لوح
 مملکت و رفاهیت اتفاق نامه نوشتند و برای جاه عمار بوی دادند و عثمان
 فرستادند عثمان عمار را بندگان بزرگ از خوش برفت و همش نشد و عمارش
 و در بکر و شام و حفس از وی فوت شدند شب خوشتر آمد و قضا نماز با باز کرد

اصحاب نذر انبشام فقام کردند و ویرا کشند صاحب شوح سستی بزرگ و ذاصل
 کی هرین روز کی عمار موسی را می زد ازین جیا او یکجا بود با انک رسول گفت مثل مخالف
 کی اشنا و الجنة الی بیت علی و سلمان و عمار و ابن حدیث در بخت علی واردست
 صاحب شوح السقی گویند که بروز کار عثمان ابوذر بشام افتاد و علی در دم مساوی عثمان
 کشتی و دشنام بوی دادی و طاهای او باز گفتی معاویه احوال عثمان خوشتر
 فرمود که ویرا ببالان جوین بر شتر نهند و بمدینه فرستند معاویه لعین او را بر بالان
 جوین بست و بمدینه فرستاد و گوشت ران ابوذر جمله بران بالان کشته شده بود
 چون مدینه رسیدن و از لعین را فرمود که ویرا بر شتر برهنه نهند و بر بالان فرستند
 و منادی کردند که نباید که هیچ کس تشییع ابوذر کند امیر المومنین و حسن و حسین
 و عبدالله عباس عمار و مقداد و جمعی دیگر سوار شدند و تشییع ابوذر کردند
 امیر المومنین فلیه ابوذر می داد و نصیحت و وصیت می کرد بصبر و شکر و برای ابوذر
 مومنان که پی می کردند و امیر المومنین را اندوه مرع تمامند و داعی وی کردند و باز کردند
 در راه کی آمد مروان گفت یا علی منادی نشیندی که عثمان فرمود کردن کس تشییع
 ابوذر بیرون نیابد امیر المومنین علم نازبانه در گوش شتر مروان زد و گفت
 الیک عنا یا بن الزرقاء امشک بغرض علینا فی الذی نضع مروان سر عثمان شد
 و انزال از کت عثمان امیر المومنین را خواند و با وی سخن چند آغاز کرد از طرف
 عثمان امیر المومنین علم گفت لبس کل ما تا مر به انت بجان نغبل و ان کان غیر حرام
 عثمان گفت نه نواور از روی امیر المومنین گفت من ویرا زدم و انما نازبانه بر گوش

ر

شتر او زدم عثمان گفت نه نواور ای امیر المومنین کت ما شسته است
 مروان لبس بکنو فاشنامه و علی در خشم شد و از ایام بر خاست صادر و واردان
 ابو ذری دادند تا آنجا منوفی شد چون خبر مرگ عثمان رسید گفت رحم الله ابا ذر
 عمار آنجا حاضر بود کت و رحم الله ابا ذر من کل قلوبنا عشر در خشم شد و کت انظن
 انی نبوت علی تسیر به الی الی الی دجال کت زود ما شید و عمار را نیز میا بانی ریختا
 آنجا میزد و کت تو کی عمار می مقام و مکان ابو ذر را و لینی عمار کت و الله ان جوار
 السباع لاحت الی من جوارک و از دست او بیرون شد و فرمود پیش علی شد و ویرا تشییع
 ساختند شتر عثمان گفت یا علی از جمله نوی کی و ایشان زنجبش تو با من خرس کند
 تمام شد سخن صاحب شوح ای دوست درنگ بظر شتر کوچی جنین باشد که با عمار آن کند
 که دزدی ما ابو ذر آن که که دزدی با علی از یکدیگر می شنوی سبحان الله ازین دوغما کی بر
 رسول نهند سبحانک هذا لفتان عظیم اما آن کت رسول رکبتین ظاهر کرد بود هند
 سستی رکبتین پوشیدن واجبست چگونه شاد که رسول بحضور خلافت کشف عورت کند
 و آنچه اجماع خلق است که کان مجلس رسول الله مجلس هم و جیا که اجماع همه اصحاب
 در وقت شرخ جیشی باید که دروغی خبری رسول نهد و کون عثمان صالح نبود و شکر کن تر
 از رسول و حق بر رسول را بشکر کن بر خواند حیث قال ان ذکم کان یوزی الذی یسخر
 منکم و الله لا یسخر من الحق و در حق عثمان هیچ آبی نازل نشد در جیا او صدق الله حیث
 قال انذروا اجارهم و رهبا نهم اربا با من دون الله **حدیث سی ام**
 گویند که رسول کت چون را با آسمان می بردند بر آسمانی نام ابو بکر دیم نوشته بنین

عجوز

عبارت لما خرجت الى السماء ما مرت بسماء اهل البيت كقولنا يا محمد رسول الله ابوك
 زوجته ابنته وعمله الى دار الهجرة واعنق بالامن ماله وما نفعي ماله في الاسلام ما سئني
 مال ابي بكر ورحم الله عثمان فاستحبه الملائكة وجر جيش العسرة وزادني سجدا حتى سئنا
الجواب اجماع محققان علماء اسلام است كه بر سابق عرش مكنونست اله اله
 اله الله محمد رسول الله اتيدته بعلي ونصته بعلي وبتشيع علماء اماميه مشهورست
 كي رسول چون از معراج باز آمد گفت چون من رفتم ملائكه جوق جوق آمدند و سلام كردند
 و خبر علي رسيدند بدين عبارت كيف ابن عمك علي بن ابي طالب و چون از من آمدم حمله
 مي كندند اقل علي ابن عمك السلم علي علم گفت يا رسول الله مرا آنچه شناسند رسول
 گفت يا علي انت معروف في السماء و مشهور في الارض و انو بكر شيرازي گفت يا رسول
 گفت چون بمرشد سببم در مشرف خود شرف هر چه عرش عا را ديدي كه تشيع و بتدبير ضلالي نه
 مي كرد با جبريل كنتم سببني علي بن ابي طالب گفت نه يا محمد لكني اجبرك بدان اي محمد كي
 حذاي نه ثنا و صلوات بر علي براي طالب همياري گفت عرش مشافق شد و پندل و ملكي
 سياه فردي بصورت او زر عرش تا عرش او را مي پند و و پراشكيد حاصل شود بدين عبارت
 لكني اجبرك اعلم يا محمد ان الله عز وجل كثر من الثناء والصلوات علي علي بن ابي طالب و عرفه
 فاشفاق العرش لعل علي بن ابي طالب فخلق الله عز وجل هذا الملك على صورة علي بن ابي طالب
 تحت عرشه لينظر اليه العرش فيسكن شوقه و جعل تشيع هذا الملك و تجديده نورا للشيعه
 اهل بيتك يا محمد ثم قال يا محمد اجبت علي بن ابي طالب ان الله يحب تشيعه و يحب من يحب تشيعه
 اله من نفي و لو يفيضه الامنان ردي يا محمد ان حمله العرش والكرسي والصابون

ع

حول العرش والكذبون والروايتون اشد معرنة لعلي بن ابي طالب لعزل
 الارض له يا محمد من احب ان ينظر الي خبيبي بن زكريا في زنده والى المسيح عيسى بن مريم
 في صومه والى سكران في سخائه والى موسى الكليم و غلظته والى داود في خوفه و تكاثره
 فليظن الي وجه امير المؤمنين علي بن ابي طالب و مخالف كوندك جوف عمر را در ميرا انازند
 سه كرت بر رسول و ابوك و عمله عالميان راجع آمد بس نام عمر را سما نمانا نوش اولي بود
 از ابوبكر ظم جنافسك انكسك اس و رخ بر رسول فاد ان رخ بوي نرسيد بود و رخ
 گفته است كي دختر بيداد و عمر نبرد خمنوي داد و زعم خصم عزوي فاضله دليل كاني عمر
 بروي در ميران و رسول راه زن بود نر كز نر نمان خدرجه بود بس اسله و عاقته آن بود
 كي بر شتر سوار شد و لشكر بر كوفت و در ميان خلافت اينسان بود ميمنه و پسر راست
 مي كرد حناك گفته شد و جبري نه خود سبب ايد و اصل جل جمله ملعون اندر زبان جمله انبيا
 و باغي مش خصم و مش شيعت مرنند و كافرون افتخار خواهند كردن فاطمه اوليه بانسان
 مفسران معصومه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا علي بود
 و فاطمه و حسن و حسين عليهم و وقت ارضت جهان بود باجماع مفسران حش
 المعنى و الاختلاف في الالفاظ كي روزي نوبت ام سلمه بود رسول رضانه ام سلمه بود
 و او براي رسول مجلس طبع مي كرد رسول را خراب در بود حسن و حسين رضانه ام سلمه شدند
 و نيز ديك بكن بر رسول نشستند بس فاطمه در آمد و نيز ديك رسول نشست بكن بر سر شد
 بعقب ايشان رسول چون سيزار شد ايشان را آنجا در بديعظم بغاير غم شد
 و استيشار تمام رسول را ظاهر شد نگاه كرد كساي معني كليج خيبري بيدانمانا فاد بود

برگشت و ایشانرا ندان کسا بسو شایند و کنت المسم ان کل نبي اهل بیت و هو لآ
 اهل بیٹی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا **دخال** خبر بیل آمد و این آیت آورد ام سلمه
 میگوید یا رسول الله لست من اهل بیت رسول کنت انک الی غیره انما اهل بیت رسول
 ابو عبد الله الدماغانی و وی از جمله اصحاب الحدیث است در کتاب سوق العرقین
 این بیانات ایراد کرد و شرح این آیت چنانکه نوشته شد

ان یوم الطهور یوم عظیم فایضا افضل فیہ اهل الکساء
 قام فیہ النبی مبتهلا ضارعا الی ربّه یسئل الرحاب
 قال یا رب انهم اهل بیٹی فاستجب فیهم الھی دعای
 اذهب الرجس عنهم وعن الیتام عنهم وعن بنی الایتام
 رحمة الله والسلام علیکم و صلوة الابرار و الایضیاء

و نزوح فاطمه در آسمان بود و در هفتشت با خنلان روایات مخالفه موافق و من
 شرح این مجلس کرده ام در مناقب الطاهرین اما درین کتاب را که به نیت کاتب این
 نوعت لکن با خص عبارت گفته شود عمم فائده را زری ابو بکر شرازی گویند
 جابر بن عبد الله الانصاری گفت روزی در مسجد حدیث رسول حاضر بودم ابو بکر آمدند
 و گفت یا رسول الله تودانی محبت من ترا و از بهر تو از قوم خود بیعت کردم و مال خود
 بهر خدمت تو کردم و بلال را از هر تو از اذ بکردم می خواهم که دختر خود فاطمه را
 بزنی من دمی رسول گفت تا وحی حق به نرسد من این کار نکنم ابو بکر از پیش رسول بیرون
 آمد عمر خطاب در راه او را دید و احوال پرسید گفت پیش رسول بودم و جناب کشند

با او و رسول جواب من جنبر را از عمر بیا مذ و در خدمت رسول آمد و من احوال
 خود از بیعت و محبت و شفقت در کار اسلام بازگفت و خطبیت فاطمه کرد رسول
 جواب داد که بوجی خدای نفع کنم من از کار و لا وحی نباشد هیچ فائده نباشد عمر
 گفت از ای سرون آمدم علی در راه بر من ایضا گفت با ابا حفص بجا بودی که من بیعت
 رسول و خطبیت فاطمه کردم حواله بوجی کرد امیرالمومنین گفت من در خدمت رسول
 شدم و در هلهوی و بندشستم و گفتم یا رسول الله انک تعرف حق و حق انی طالب
 علیک و تعرف قرآنی منک و جهاد الکفار رسول خندید و گفت یا علی اهل من حاجه
 امیرالمومنین گفت خطبیت فاطمه کردم رسول گفت یا علی یا تو جبری هست از دریم یا دینار
 گفتش یا رسول الله فائده دارم و زری گفت از فائده جاهه نباشد برو و زره را ببند
 و نه آن بمن آر زن با زار مردم و بجزها رمذ و هشاد درم نبرو ختم و بها آن او در
 و در دامن رسول بختم و جمله صحابه حاضر بودند امیرالمومنین گفت رسول مرا گفت
 خطبه بر خوان خطبه بر خوانند و رسول صحابه را بر خود کواه گرفت آخر رسول
 گفت ای معاشره یاران من نمایند که من فاطمه را بعلی دانم با جاز از خدای نفع
 خبر بیل من فرآمد و گفت خدایم سلام می رساند و می گویند من فاطمه را بعلی
 دانم بدو هزار سال پیش از این زن اسماها و خطیب آنجا خبر بیل بود و کواکب
 جمله عرش و خنبر و وحی کرد شیخ طوی که من ترا برای روز امروز بر آفرینم
 بار بر کیه برای که گفتم فاطمه چندانک طاقه زاری از در و بیوائیت و حل و حل
 و انواع زبیر خنبر و بخور بیان هفتشت خطاب کرد که بر فاطمه حاضر شویند

در روز طونی خون حمله آخرا جمع آمدند خطاب کرد بدرخ طونی نامر علی
 داشت بریخت و نثار حور بیان کرد حور بیان جمله برچیدند و مهدی بسکد کرمی
 دادند و می کشند هذامن نثار فاطمة بنت محمد رسول نبضه دهم از هماغه مسلمان
 داد و گفت ببا زار در و جامها و مانند شاج خانه غن و قبضه دگر مفدا داد و گفت
 برای فاطمه مسک خرو او بوزر را گفت این را با هم هانی بر خواهر علی تا این ابروی
 فاطمه نهد چون از مصالح فارغ شد علی را گفت برو منزل فاطمه رو و ایاک
 ان تمسها حتی آئیکم یعنی دست بدو دراز مکن تا من بشمارم چون ساعتی بر آمد
 رسول بر خاست و بدر خانه فاطمه شد و در بزم هانی جواب داد رسول گفت
 یا ام هانی بر افرم علی ایچاست ام هانی گفت یا رسول الله این ساعت کا دختر
 خود را بعلی دادی علی بر انداخت رسول گفت نعم یا ام هانی ان الله اوقع الاخوة
 بیننا كما اوقع الاخوة بين موسى ناکاه رسول در اند و امیر المومنین بر خاست رسول
 را بنشانند رسول گفت یا علی اینک جبرئیل حاضرست با هفتاد هزار ملک پر دست
 راست فاطمه را بر توجوه می دهند پس رسول گفت یا ام هانی فدحی پر کن آب
 و بیار ام هانی فدح بر باب حاضر کرد رسول گفتی آب از انجا برداشت و بمیان
 بستان فاطمه ریخت و گفت اللهم انی اعینک انک و ذرین من الشیطان الرجیم
 کفی دیگر برداشت و میان هر دو بستان امیر المومنین علم ریخت و گفت اللهم
 انی اعینک اخی علی بن ابی طالب و ذرینه من الشیطان الرجیم پس کفی دیگر برداشت
 و بمیان هر دو گفت علی ریخت و گفت اللهم انی اعینک و ذرینه من الشیطان الرجیم

پس

پس گفت بارک الله فیما و بارک لکم و بارک لیکما پس گفت یا علی نشان فاطمة
 و آنچه گفته اند عمله الی دار الهجرة ابوکر جمال رسول نبوذ و نه دلیل با نفاق و ابوکر
 را در مدینه و طنی نبود و او را با آجا بردن باشد ماتی ابوکر نیز ضیف نصار بیان
 بوزی و مذنب جانانست کی رسول ویرا بخود نبرد و انما وی رفقه است بحج و دلیل
 کذب حدیث قوله اذ بقول اصاحبه و نکف لحامله الا حامل کونید عبد الله ربیط
 اولیست هذین نامر زراکی وی دلیل رسول نبوذ درین راه و حقیم گفت اذ اخرجہ الذکر کرم و
 بضمه و حدیث گفت نه بلهظ ما پس ما ندکا کافران رسول را سرزن کرده باشند و ابوکر رضاله
 بوزن اگر ضم معاند نبوذ ما را رسد نک گویم که کما حامل مراد این اخراج بوزن باشد کما قال تعالی
 و اذ یکرک الذکر و البشوک او بشوک او بخجوک و اگر رسول بوزن رجل الو با برینه
 مدحی بوزی دکان راه با سنی کحقیم حناک مدح ناصران و سوویان یا ذکر در حیث قال
 و الذکر آ و فوا نصر و با یسنی کمدح حاملان نیز کفنی و حوز یا ذکر در حکم حدیث کثرا
 عما سکت الله عنه خاموش باید شدن و اما آنچه گویند رسول گفت اخذ طونی غ
 اصحابی فانهم خیار لمتنی و قال من اصحابی و ثولا هم و استغفر لهم جعله الله
 بوم الفساه معهم فی الجنة و قال مثل اصحابی مثل النجوم من اذنی شی منھا اهدی
 و قال هم الساقون الاولون من المهاجرین و الانصار و قال هو لقد رضی الله عن المؤمنین
 اذ یبایعونک تحت الشجرة و امثال این آیات و اخبار که در مناقب مهاجر و انصار وارد
 شد عمله در لث آن می کرد که ایشان عمله را خیر می باید گفت **جواب**
 آما و صدقنا استغفار برای صحابه خاص لازم است و در ارجع حویل اصلوقه و الصیام

پس

اما طایفه شیعی که با جمعی مذ باشند جمعی معدودند با هم و نسب کی رضاندان طهارت
 ظلم کردند ظلمی صریح و سید ازی فضیح و حق بود گفت لعنة الله على الظالمين تا برهان
 قاطع معلوم نشود تا کسی سب وی و عداوت وی از اعظم الخطیای و المعاصی است
 اما زبانی قرآن ناطق است در باب منافقان و انا انک رسول نبیانت می کردی و رسول
 خواست کی حال ایشان بعضی سازد و ظاهر کند اجازت نیامد از حضرت حتی در فالغ
 لم یطع الکافرین و المنافس و دع اذیم یعنی ایشان را مرغان و قال لیس لم یبینه المنا
 و الذین فلو بهم مرض و المجهولین فی المدینه لغربینک لهم و قال فمال الذین کفر و اقبلک
 مرطعین عن الهمین و عن الشمال عن اطعم کل الهمینهم ان یرض حنة نعم الذین فلو بهم مرض
 غیر منافقانند و در اثب دوم ایطعم کل الهمی منهم تا جارجی کافر فی نباید بودن ز برای کافر
 را طعم دخول بهشت نباشد و کافران ملازمت کردند تا حق بود که در عن الهمین و الشمال
 عزیز پس از طایفه اندکی ملازم رسول بودند و طعم بهشت داشتند لکن خبری نمی کردند
 کی سخن بهشت کردند در صبح ایشان آمدن رسول در حجة الوداع گفت طر حطوا بعدی
 کفارا یصرف بعضکم رقاب بعض و قال فیہ انی فرطکم علی الطوض من مرتی شرب و مشرب
 لن یظما ابدا و لیردن علی افواهم اعزهم و بیرون می ثم فقال بنی و بنیهم فاقول انهم فی فقال
 انک لاندی ما احد ثواب بعدک فاقول محققا سقنا لمن غیر بعدی و قال هم و من یغلب علی
 عقبیه و امثال این که در قرآنست نیز از ارنداد است رسول که چه نزع خصم مع جمله
 صحابه گفت اما عموم را صیفت خاص نیست بنا برین واجب بود حمل کردن بر جمعی کی
 صلاحیت ایشان نیستن بود ما خود حال او را معلوم نباشد معما کی از روایتی لکن

روایتی از امام رضا علیه السلام در حدیثی است

رسول گفت احدی طوفانی غمگینی فانهم خیار اصحابی و اما آنچه گویند رسول
 گفت ان لكل نبي رفيقا وان رفيقي في الجنة عثمان **جواب** در حدیثی که از آنست
 برای تخصیص بر کسی حق بود گفت و من بطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله
 عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا حتی بود خبر داد
 کی جمله مطیعان با انبیا در بهشت خواهند بود و رفیقان انبیا و شهدا و صالحی باشند
 آنجا و در بهشت نیز حجاب باشد زمانا تا بر جندوجه اول حدیث فاطمه که علیا قبله گویند
 چون فاطمه عبور کرد از بطنان عرش منادی برانید که غصوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة بنت
 محمد دوم قال و عندهم فاصلة الطرف چون جنس را شد عثمان رفیق رسول خواند
 بودن برای بنات رسول و زبان او پس با رسول نباشد الا فیه او که قال هم
 و الذین آمنوا و اتبعنهم ذریعتهم بایمان الحفنا بهم ذریعتهم با انک رسول گفت انا
 و کافل النبیهم کما نبت من الجنة و اشار بالسبابة و الوسطی ضرورت رفیق را از منبیه
 نباشد کی کافل بنیهم راه است و در بلاد اسلام هیچ محلی نیست یکدیگر و نباشند از
 کفلا اینام کی هر یکی را مرتبه زائد بر مرتبه عثمان است الا حدیث عثمان ثابت شود
 و آن مسلم نیست معما کی جمعی گویند عرو الهمین فی قوله و کذلک جعلنا لكل نبي عدوا
 شیاطین الخ و الهمین بوجهی بعضی الی بعضی او بگو و عمر و عثمان اند و ایشان بودند
 کی دامنا کی می سکا لیدند با رسول و با هم می انداختند دفع کار رسول همی چنان
 که در حدیثی است داعی مسلمانان در میان عابرج شد صلاح حدیث است حدیثها
 در روایتی بر رسول افترا کردند اول کند اس کاشته خبر خود را با کمال روایت

کرد که رسول با علی گفت اول من یرذل الجنة انا و انت و الحسن و الحسین کذبین
 حدیث است و در کتاب مستدرک بعد از الله بن عبد الله علی النطنان الاصفهانی و مناقب ابی
 مردویه الاصفهانی و تفسیر ابی کریم شیرازی آمد که رسول روزی با عمر گفت درستی است
 در هفتاد کی شافرها آن جمله هفتاد برسند و اصل آن درخت در پیش من باشد
 و روز سوم که درختی است جنه و جنین اصل آن در هشتاد کی باشد عمر که با رسول الله
 نه تو که فلان روز که اصل آن درخت در هشتاد کی باشد و امروز می گویی در برای
 علی باشد رسول گفت یا عمر نوندانی که سرای من در هشتاد کی باشد و در
 و قصر و ایوان و غرفه ها کی باشد **و اما** آنچه گویند محمد بن الحنفیه گفت
 قلت لابی اتی الناس خیر بعد النبی علمه قال ابو بکر قلت ثم من قال عمر و حثیت
 ان یقول عثمان قلت ثم انت قال انا الراجل من المسلمین **جواب**
 اگر این راست بود چرا حسن را من ابو بکر گرفته از منبر فرود کشید و اگر این
 راست بود چرا امیر المومنین زینب را ابو بکر بقاعد نمود شش ماه چون این
 مدتی بسر آمد و فاطمه متوفی شد ابو بکر علی را ریعت داشت بزعم خصم است
 این کلام و الا پیش شیعت هرگز بر روی بیعت نکرد و اخبار متواتر شد از طرف
 مخالف و موافک علی خیر الخلق است و دلیل بر حدیث در کما یک الفصول علی
 آمد که رسول چون حکایت ذی التذیه کرد که گفت یغلبه خیر الخلق و روی خیره ائمه
 و ذی التذیه را علی گفت و از حکایت در جامع الدرر بل و الاصول ائمه ال
 الرسول نوشته ام ببط تمام بعربیت و اسمعیل اصفهانی حرار بعین خود لاریاد

که علی خیر البشر و من ای مفید کفر نفاسیر و کتب هفتاد و سه مذکور است
 منقبت علی ناطقت و سورت هل اتی ما فراد در شان وی آمد و در اسلام و
 سابق آمد و حدیث است در شان سابقان آمد با این همه مناقب کونه شاید که
 علی گویند من کلام از مسلمانان که این حدیث راست است پس مخالفان و ابراهیم الحنفیه
 چهارم می خوانند و در علی علم در اکثر خطب خویش مساوی و مذمت ایشان گویند
 ظنم جنانت کی هر که بر این اخبار و احادیث که افزا کرده اند و اذکر در ذ و جوانها را
 مستحضر شود هیچ حدیثی نشنود و نیا بدلتا قادر باشد و ممکن و اسناد در دفع آن
 و از آنکه شهرت آن ابوالفوح حسن بن علی بن محمد الخزاز چون از منقبت ابو بکر و عمر
 و عثمان فارغ شد که بغض هر یک نوشته آمد بنویس ای ختم این حدیثی کرد در منقبت
 علی و می هندی زوی عن ابن عباس انه قال من حاضر یوم دهم و برای مردمان حادث
 ابراد می کردم مردی حاضر شد عامه سپاه بسنه و وعظی چند گفت و با عمر گفت هر که را
 فی شناسد من صاحب رسول جناب بدری الغفاری رسول خدا را درین
 موضع دزدی کی گفت و اگر دروغ گویم خدا یا چشمم کور باد و گویشم که آن الله اصطفی
 آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض اما الذریه من
 نوح و آل من ابرهیم و السلاله من اسمعیل و العتره الهادیه و الذریه الطاهره
 من محمد علمه و الصدیق الاکبر علی بن ابی طالب با برها ائمه المشرقه بعد نبیها و قدتم
 من قدتم الله و رسوله و آخرتم من اخره الله و رسوله لما طال وی الله و طاش
 سهم فی سبیل الله و ما اختلفت ائمه بعد نبیها فی شیء الا کان ناوله عند اهل البیت

فدوقوا بما كسبتكم وسيقلم الذين ظلموا انى يغفلون قال لعن من فليس
 ذهب له نصر هذا الرجل فلفيني ابو بكره فقال لمن تريد قلت انصر هذا الرجل قال
 ارجع فانى سمعت رسول الله صلعم يقول اذا التقى المسلمان بسيفهما فالقاتل
 والمنقول في النار قلت يا رسول الله هذا القاتل فما بال المنقول قال انه كان
 حريصا على مثل صاحبه **الحوار** ابن راوى ظاهر الجبال آفستك اذا عادي
 اهليت رسول ووذخاصه ازان على علم خواستك كلنك را منع كذا از تصرف على علم
 معاكى عماره رصيف شهيد شد ووجه بخارى محمد بن اسمعيل آمد عن ابى عبد
 انه قال كنا نغفل بين المسجد لبنة لبنة وكان عمار يغفل لبنتين لبنتين فتره النبي صلعم
 ومسح عن راسه الغبار فقال ارفع عما ويدعوهم الى الجنة ويدعونهم الى النار
 يغفله الفية الباغية حدث دوم مناقض حديث اولست معاكى حديثهم
 مجمع عليه شد مثلثى يقول ودرصيف عمار شهيد شد وخدمه ثابت ذو
 الشهادة بن ابوالهيثم بن بهمان وعبدالله بن يزيد الخزاعي وهاشم بن غنبة
 بسر اسر سعد و فاص وصعصعه من صوجان واو هيرقنى باهفنادن
 دريك روز شهيد شدند در خدمت على علم سمشر معويه وارعاء يقول
 رسول جمله هشتى اند و بنص فرمان **جواب** آف بنص سورت هل اتى
 وايت نظهير وايت مباهله حسين از اهل جناسه و رسول كواهي دادكى
 وى سيد حوانان اهل هشت است واحاديثى صدر از طرف مخالف وموالف
 در باب وارد شد و همچنين عث او حديث مثل اهل پيى الحديث و لجماع

مسلمانان که شهيد کر بلا مؤمن اند و از اهل هشت و منى السماوى بوند و زيارت
 حسين و اهل حباب و عشرت اوى كند و آن مقام قبيله حاجان عالميان شد و همچ سال
 نيست الاكى چند معجزات وكرامات ازان روضه ظاهرى شود ما انك ديت سلمانا
 كشته شدند **جواب** آف مهاجر و انصار را اتفاق كردند فقتل عثمان
 چهار اعيانا اگر خبر صدق باشد بايد كه قاتل و منقول صحابه تا آخر امشان جمله دور
 باشند و فضولان كواهي دهه كذا امشان مؤمنانند و اهل هشت خاصه منزه منبان
جواب آف طلحه و زبير و زهيد بن خصم از عشره مبشره اند بلا خلاف عند هم
 و شمشر مسلمانان كشته شدند و همچنين امير المؤمنين على علم از عشره مبشره
 سنيان سمشر مسلمانان كشته شد **جواب** آف حديث محال كذا حديث
 حيث قال وان طائفتان من المؤمنين اختلفوا فاصحوا لهنها فان بقيت احداهما على الحق
 فقاتلوا التي تبغي حتى تفي الى امر الله جنانك اجماع مفسران است از عبدالله عباس
 رسول فرسوار شد و محفل از محافل انصار حاضر آمد خبر رسول بول براند عبدالله بن
 ابى سلول بنى هر كوت و كس خدا از ما دور كنى كند بول او طار امى بنام عبدالله
 بن رواحه كنى كذا و فاضل تر از تو بود و بول خرا و خوش بوى تر از من شك تو
 رسول از اى برف او من خراج بهم برامند و دست و نعل و شاقها خرا كند كرا
 مى زدند خصوصت عظيم شد رسول از آمدن پيان امشان صلح برداز و اس آيت
 از راه شد حتى به هر دو فرقه را بمن خزانده بكار **حديث** بخارى روايت
 كذا از عاتشه كى بعد از مرگ رسول فاطمه با بوى كى فرساز بسوال و طلب سر ايت

رسول

رسول الله عليه بالمدينة وقد كره بان يفتي من غير خبير ابو بكر كفت رسول
 كفت ما امرت ان لا تفعلوا وارجع رسول بوزن حج بغيركم بسكت فقلت ابو بكر
 ان يدفع الى فاطمة من هاشميا فوجدت فاطمة على ابي بكر في ذلك وجزته فلم تملكه حتى
 توفيت وعاشت بعد النبي سنة اشهر وعون من ثورتي شد على ويرانه ان ابو بكر
 كره ورجال حيان فاطمة على جاهي داشت خون فاطمه منوفى شد حال على ازان كريد
 بايو بكر فرسنادي بنها حاضر شو زراكي كان بود كاعمر حاضر شو باو و عبار على ابي
 فلما توفيت دفنها زوجها على علم وصلى عليها ولم يودن ابابكر رض الله عنه وكان
 لعلى من الناس وجه حياة فاطمة فلما توفيت فاطمة استكر على وجه الناس
 فالنس مصالحة ابي بكر ومبايعته ولم يكن يباع تلك المشقة فارسل الى ابي بكر ان
 اننا ليا ننا احد معك كراهية ان تحضر نفال عمره والله لا ندخل عليهم وحرك
الجواب عنه عصمت وطهارت وصدق اوجه فاطمه بر عالميان محققا معا والذ
 شرف و حنيفي مذهب كوند روابة الى عايشة انه اذا ذكر فاطمة بنت النبي
 فالنظر ايت اصلا كان امصدق اوجه بر رسول الله صل منها ان يكون هو الذي ولدها
 ثم قال الى رسول الله صل ان الله ينصب لغضب فاطمة ورضي لرضاها وقال علم
 فاطمة بضعة مني بريني ما را بها و بوزني ما اذا ما بنا بر صويت كذب فاطمه
 مجوز نبا شد ورد كردن فاطمه باطهارت وعصمت او و بروي خشم كوشن با بروز
 مرگ دليلست ك ابو بكر بروي ظلم كرد ووي مظلومه بود منصوره خاصه كي حج
 صحابه ي بروي رد كرد و كفت يانت رسول الله حق با جان بنديست ابو بكر

صادقت زيرا كي معلوم بود كي فاطمه مظلومه است نعوذ بالله من ابدا فاطمة بحس
 عماد كفت كي عايشة در مرض موت فاطمه بيا دت فاطمه آمد اورا بش خود راه ندا
 و اسامنت عيس را بروز فرسنادي اجازت سكيش من آبي مخلص اليرك من عمر
 صدر رسند فاطمه ابراد كرد كا از خشم عايشه وصيت كرد كا كروي نهان كند و بايد
 كمراد خانه من دفن كيد نا عايشه نكود كي خانه ازان بنت جنابك احسن
 عليها اللهم كود و وصيت كرد كي كروي نهان كند و ما يذكا ابو بكر بروي نماز نكند
 عاتلان داندي رنجيد كي وي چه چيد بود است كي جنس وصيت كرد و كلام بخاري
 دليلست برين ك فاطمه دچار رسول مظلومه است از جانب نبير و دليل صدق ان
 كلام على است با فاطمه و رسول در حال دن بوجه مساره مي كوند في كلام طويل
 و سئبتك ابنتك فاحفظها السؤال واستخبرها اكال هذا ولم يطل العهد ولم يقل الذك
جواب آخر على عذبت خصم از جمله خلفا راشدين است بر سخن فاطمه
 او از صيت ابو بكر دليلست كوي دانستك ابو بكر مستخني از كار نيست خاصه كي
 نا فاطمه زنده بود نگاه او مستظهر بود و خون فاطمه منوفى شد على از مردم نرسيد
 و از طلوع نرسيد نوسب طلب صل كرد و از لفظ بخاري روشنست ك عمر از
 اعادي على بود و ميان او و على عداوتي بود اكثر خلافت ابو بكر بصر رسول بود كي
 على چند مدت ازان مفاعله نكردى زيرا كي در كهبل اهل قبله و علماء اسلام از حج كس
 مشغول است كي على از نص رسول و نبي مفاعله كردى تا خلف جسي بل ك بر عمله سابق
 بودى و بنس مخالف على مع الحق و الحق مع على بر ما ندي ايج كره است حق نباشد

۱۱

و خلافت ابو بکر باطل و اگر امامت ایشان اجماع بود بنوعی که خداوند و متعه کی
 مشهور بودند سب و نسب و قرابت با رسول و علو منصب و جمله عالم و عابد
 ازان جمله نبودند کما الثقات نشان کنند بلکه صد در آن بودند کما صل و عند ایشان
 باشد و از اکار بر مهاجر بودند چون ایشان حاضر بودند و ان کار را کار دلیل است
 کی اجماع نیز بود معالی خدیجیان بر تنهم آجا حاضر بودند و بر دشان بیعت کردند و جمله
 انصار و خاصه انصار ایشان بودند **حدیث** بخاری گویند ای هرگز ای
 ای شهیدانی سمعت رسول الله صلّم بقول افلت العبراء و لا اظنک الخضر
 من فی لهجة اصدق من ای ذرّ و اذا اردت ان تنظر و الی اشبه الناس بعیسی
 یسکا و زهدا و براه فی کلیم به و فی روایتی از من ستره ان یبطل الی شیهه عسی
 بن زینم خلفنا و خلفنا فلیظن الی ای ذرّ **الجواب** چون حال ابو ذرّ چنین بود
 چه حال افتاد عثمان و پرا از حرم رسول براند با انکه روی هیچ چه پوشش نکرده
 محصور مهاجر و انصار و جمله را معلوم بود چه او و زهد او و احترامی که رسول
 در شان او فرمودی و در شان وی انرا له شد کما و لا نظیر الذین یعدون بهم بالعدااة
 و العشی بخاری گویند عن رسول الله صلّم قال یرد علی الخوض رجال من اصحابی
 فکلمون عنده فاقول ان رب اصحابی و تقول انک لا علم لک بما احدثوا بعدک
 انهم ارتدوا علی اذ بارهم الفقهی خبر رسول صومخ نتواند بوزن طایر که بوزی
 علی را کشند روزی سلمان را بیزا کند روزی ابو ذر را از حرم سرور کند و هم
 روایت کند که رسول گفت اصحابی کما الفجر ما یتم انتم انتم انتم چون خلفا و نظایر ان

ظلم کردند و صلحا اصحاب را ایدامی کردند اصحابی که انجم مخصوص شد بدین
 طایفه و حدیث اول و زبان و ظالمان این طایفه **حدیث** حافظ ابن کثیر
 محمد بن اسمعیل بخاری گویند عن ابن عباس لما اشدت بالنبی صلّم و جعه قال
 انشونی انکب لکم کتابا بالاضلوا بعده قال عمران النبی علم غلبه الوجع و عندنا
 کتاب الله حبینا فاختلفوا و کثرا المغط قال قوموا عتی و لا یبغی عندی
 الشنازع فخرج ابن عباس بقول ان الرزیه کل الرزیه ما حل بربن رسول الله و من
 کتابه و فی روایتی از من ستره ان یبطل الی شیهه عسی و گویند رسول
 گفت ان فی الامم لم یجدین لم یزعمین اللهمین و ان عمر منتم و روی ان الخو یطلق علی
 لسان عمر **الجواب** مشهور است کی در آن حال عمر حرکت الرطل بهر روزی
 نهی یعنی مرد مرده می گویند عافلان دانند که رسول چون دواک و تم طلب کرد
 تا حیرت می بیند که بعد از آن کسی را خلافت نباشد آن کلمه هرزه نبیون باشد که
 حدیث ان الخو یبطن علی لسان عمر راست بودی رسول را پهرن که خواهدی این
 کلمه از وی صادر نشدی و در دم سا جینه رسول کرد و کلام بر وی رد کرد کی حسنا
 کتاب الله از من چنانست کی خوار کشتند ما حکم الله لعیر المؤمنین کلمة
 حتی یرادنها باطل حتی یوکث ما ائیکم الرسول فخذوه و نکفث بکرمذکاته
 فحیر او نهی و کث ما کان لومون لاسومنة اذا قضی الله و رسوله امر ان یكون
 لهم الخیره و کث ما کان لهم الخیره و کث یاها الذین امنوا استجبوا لله و للرسول
 اذا دعاکم لذلک استماع او و عمل بزان و اجبت لکم انما یطعن فی ذلک

ص
بدوایه

جوانم فم بر رسول رومی کرد تا رسول ایشانرا از آنجا دور کرد و براندر کت
 قوموا عنی و حق بر حق موشان کت و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین
 و قال و طرد الذریر عن ربهما الغداة و العشی اکثر با اصحاب و موعوددی
 رسول ایشانرا از پیش خود بنزدی و حق بر کت یا بها الدرر انما لایزفوا
 اصواتکم فوق صوت النبی عمر با اصحاب در مطاب نبوت جرات و نادی کردند
 و مشعله در نهادند تا رسول کت قوموا عنی و لفظ و شطط بسیار شد مخلص
 محمد صفا فانی و نرندی و نر و نسی و امثال ایشان ایراد کردند تا رسول کت
 الالبیر لکم مشکا علی اریکنه یا نینه الهم ما امرت به او فیت عنه بیقول اندک
 ما وجدانی کتاب الله اشعنا ارض در شکایت نجر عمر است بس روشن شد کت
 ناظر بسشرفان او و نیز کتاب ضای الکشافت کی محتاج بیان است
 از پاسخ و ضوح و حکم و مشتابه و مجمل و عام و خاص و امثال آن بس رسول
 با در بیان کند چگونه شاهد ما را سخن رسول در نور نیست و بر رسول
 رد کند و انکار **جواب آخر** میان ایشان خلاف افتاد حکم ارزی بران جمله بود
 تا احکم رسول کردند اما چون عمر کلام رسول را فحرمی دادند و مرنه چگونه با حکم
 و کرد و قال لهم فلا وریک له بومنون حشی شکول فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی
 انفسهم حرجا مما فضیت و یسئلوا نسلیما **در پیش** بخاری گوید جابر بن
 اهل مصر و حج البیت فرآی نوا جلوسا فقال من هو فقالوا هو ا و فیهش قال فین
 الشیخ فیهم قالوا عبد الله بن عمر قال ابرعمرانی اسالک عن شی فی حدیثی

صل تعلم ان عثمان نزیوم احد قال نعم قال هل تعلم انه تغیب عن بیعة الرضوان
 فلم یشهد كما قال غیر قال لا لله اکبر قال لا عن عمر فقال ابن کک اما فراه بود
 احد فاشهد ان الله عفا عنه و غفر له و اما تغیبه عن بیرفانه کانت
 حثه ابنة رسول الله و کانت مریضة فقال له رسول الله صل ان کک
 لا جرجل من شهد بدوا و ممة و اما تغیبه عن بیعة الرضوان فلو کان
 احد اعتر بطن مكة من عثمان لبعثه مکانه فبعث رسول الله صل عثمان
 و کان بیعة الرضوان بعدا ذهب عثمان الی مكة فقال رسول الله صل
 الیمنی و قال هذه ید عثمان ف ضربها علی یده فقال هذه لعثمان فقال
 ابرعمر اذهب الان **الجواب** عنه عماد الدین شافعی و اصفا فی ضعیف
 دو اعتراض ایراد کرده برن جمله اول انک کت ابرعمر بر جمله کت جواب
 کی جواب صری کت صح ایراد عجیبی کرده از قرآن و نه از اخبار و نه کواکان
 عدل یا غیر عدل بجز رد قول او حجت نباشد نی اسناد بالعمری از امور
 دنییه و دوم انک کت عثمان خلیفه ندر او بود و مرضی ندر او میان
 مجاهد و انصار و پیراهان نه تصویب رای ندر از جمله لوازم باشد و ذب
 مکروهات از ساخت او اندوی جیلت بشریت و طبیعت زراکی تخطیه
 عثمان تخطیه ندر او خوا مندی بودن چون موضع نهمت افتاد و کواه باید
 برن جمله رفع شبهه را و عماد شافعی کت من از شیخ رشید الدین ابو عبد
 محمد بن عبد الواحد بن ابی سعید المدنی پرسیدم کی چگونه بود که با عثمان

5

از حالت رفت و مهاجر و انصار جمله حاضر بودند و هیچ کس از انکاری نکرد و نه
 خروجی از سر او نه بر فاق نه بدست و مددی کرد تا صدی که من روزی از تو گئی
 خواجہ رشید الدین عبداللہی شنیدیم کہ گفتی بدان روز علی در مسجد رسول
 حاضر بود و از هر مردم فتوی می داد و میان جلال و حریم می کرد مشعلہ عظیم
 برآمد علی گفت اینجا چه حال افتاد کند قتل عشر علی گفت قتل و مضمی کلامه
 من غیر اکثرات منه به و اعتراض له علیه و هیچ التفاتی بدان کرد ^{شبیخ}
 الله مدتی گفت معضله عظیم ایراد کردی یا عماد لکن ترا معلوم نیست کی
 روز خروج عایشه بر علی اهل کوفه نامه با امرالمؤمنین فرستند و از وی سبب
 قتل عثمان پرسیدند و از حال قتل او عماد گفت من گفتم بی مر معلوم است
 امرالمؤمنین جواب نامه باز نوشتند من عبارت اما بعد فانی اخیرم بر امر
 عثمان حتی بگویند سمعہ کیانہ ان الناس طعنوا علیه و کنت رجلا من المهاجرین
 اکثر استغابہ و اقل عنابہ و کان طلحة و الزبیر اهل سببها فیه الوجہ
 و ارفق صداها العسيفه کان من عایشه فیه فلیت غصبت فایح له قوم
 قتلوه و با یعنی الناس سیرستند ^{مجبورین} بل طاعن مجبرین و اعلموا
 ان دار الهجرة قد تلقت باهلها و قتلواها و جاشت جیش الیرجل و قامت
 الفیثنة علی القبط فاسرعوا الی امیرک و بادروا بجماعتکم شیخ رشید
 الدین المدنی گفت برای حق العجبة و الخدمه منک لازم است این تسبیح
 از دل تو برداشتن بدانند شیخ مخلص الدین ^{مجتهد} مع جمیع العلوم ایراد کرد

ابوذر را در خاطر برد و گفت یا ابا ذر کیف نری ماها هنا او گفت ان کنت بنیثنا من الله
 فانت من الخائضین و ان کنت بنیثنا من مالفسک فانت من المفسرین معاویه را این
 سخن نیک نیاید شکایت او عثمان نوشت عثمان گفت و پراهمین فرست خون عمده رسید
 آن جرات و دلبری مروان بدید در کار دین و شریعت و رانجیست کرد و ملائمها بسیار
 مروان شکایت او با عثمان گفت و پرا برید فرستاد و از مدینه بیرون کرد و چون برون
 می کردند امیرالمؤمنین بوداع او از شهر بیرون آمد و گفت یا ابا ذر انک غضبت لله
 فارج من غضبت له ان القوم خافوک علی دینهم و خفتهم علی دینک فانزل الیهم ما خافوک
 علیه و اهری عنهم بما خفتهم علیه فارج وجههم الی ما منعتمهم و اغتالک عما منعواک یسعلم
 من الرایح غدا و الا کثر حسدا فلوان السماء و الارض کانتا علی عذر و تقا تم انفی
 الله سبحانه لجعل الله منہما حزبا یحسبک الی الحق و یحسبک الی الباطل فلو لیک
 دنیا هم لا حیوک و لو فرضت منہا لمنوک و علی حق بود بسیار گفتی ابوذر و عالم
 لوی علیه فلم یخرج شیء حتی قبض علی الدین شرف و خشی با ساند صبحه رواست کرد
 عبد الله عباس روزی بش معاویه حاضر بود که مروان حکم در آمد و گفت افض حاجتی ^{المؤمنین}
 فولله ان یؤتی لعوطیة انی اصبت ابا عشره و ابا عشره و عم عشره جون مروان
 از انجا بیرون آمد معاویه گفت یا زعیاس اما تعلم ان رسول الله صلم قال فاذا بلغ
 بنواکم ثلاثین رجلا اتخذوا اموال الله بینهم دولا و عباده خولا و کتابه دغلا
 فاذا بلغوا تسعة و تسعین اربعه ما کان هلاکم اسرع من الثمرة قال ابن عباس اللهم
 نعم و بیع معاویه کت افتدک الله یا زعیاس ان رسول الله صلم ذکر هذا یعنی مروان

فقال ابو الجبار المربعة قال عبد الله بن عباس اللهم نعم وروى جمل مروان را
 اسير بكر فند حسن وحسين را ميش امير المؤمنين عليهم السلام ان لعين شنيع ساختن
 ایشان قبول کرد و رها کرد حسن و حسين گفتند يا امير المؤمنين بردان بايک فقال
 اولم يبايعني بعد ثلث عثمان فانه كان ابيعه مع طلحة والزبير لا حاجة لي في بيعته انما
 يدهودني لو بايع بيده لعد ببيتته اما ان له لعمرة كلغة الكلب انقه وهو اول ^{كثير}
 المربعة وسئلني المنة منه موتا امر ولكني آسى ان نلى هذه المنة سفرا وط ^و فجارا
 فيخذ و مال الله دولة عباده خوطه والصالين حريا والفاستف حريا ثوبان
 كفت قال رسول الله صلعم رايت بنى مروان يبعوا وون على منبري فآنى ذلك وعنى امر
 قال قال رسول الله صلعم رايت فى النزم بنى الحكم اوسى العاص بن زور على منبري كما بنوا
 الفند والخنزير قال فاصبح كالمغنيظ فازرى رسول الله سبحانه صاحك اخنى
 مات ابن صفت برقنها از نقل مخالفاست **حديث** بخارى كويذ عن عاتشة
 ان رسول الله صلعم مات واوبى بالسبح قال اسمعيل بنى العاقبة عم رسول الله
 مامان رسول الله وقال عم ما كان يبيع في نفسى لاذاك ولبعته الله عليه طعن ابرى
 رجال و ارجلم فبا اوبى مكشف عن رسول الله صلعم فقبله فقال لاني واتى طبت حيا وينا
 والذي نفسك بيد لا يذيقك الله الموتينين ابدأ ثم خرج وقال انها الكالف على
 رسولك فلما تكلم ابو بكر جلس عمر فحمد الله ابو بكر واثني عليه وقال من كان بعد محمد امان
 محمدا فدمان ومن كان بعد الله فان الله حنى لاموت وقال انك بيت وانهم يتنون
 وقال وما محمد المرسل قد دخلت من قبله الرسل افا ان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم

مردم در كره افتادند وانصار جمع شدند مش سعد بن عباد در سفيه بن ساعده
 وفاتك منا لعير ومنكم امير فذهب اليهم ابو بكر وعمر بن الخطاب وابوعبده الجراح
 فذهب عمر شكلم فاسكنه ابو بكر وكان عمر يقول والله ما اردت بذلك الا اني قد عيانت
 كلانا فدا عجبني خشيته ان لم يبلغه ابو بكر ثم تكلم ابو بكر الى ان قال اخن الامراء وانتم
 الوزراء فقال احب ان للمندركه والله لم فعل منا امير ومنكم امير قال لم ولكننا الامراء
 وانتم الوزراء هم والله اوسط العرب دارا وافرهم احسابا فبايعوا عمر اولا وبايع عبد
 فقال عمر بل يبايعك انت فانت سيدنا واخينا الى رسول الله صلعم فاحذر بيده فبايعه
 وبايعه الناس فقال قال فقلت سعد بن عباد **الجواب عنه** جون عمر راينين
 بودم كرسول سوكد خوردن با والله مامان محمد عبت بود زراكى ضحى ظاهر نبود
 وظلمى در اسلام از اعدا ظاهر نشده بود نه دشمنونه در خارج شهر برين سبى سوكد
 عبت بود تا ابو بكر اورا كفت على رسولك ابرها الخائف ونيروا بستي كما تعجيل كركمى
 با استعداد كار خلافت وكفى ودفن رسول حاضر شدندى ك ان نوع هفت بودى وپش
 خلق محبت تر واكر كار خلافت محتاج اليه نوده است امت را بنا حاركار رسول ابني
 ساندان قيام كردى سا اولين بدين كار و لاق نردن عمل خداست ورسول حون
 بزعم خصم رسول نصب مامى نكرد معلوم شد ك محتاج اليه نيست و با موكولت
 باختم صحابه بس بايستي كما تعجيل كركمى تا بنوهاشم وخرجيان نبر با نشان
 حاضر شدندى ومشورتى كردندى وراى نردندى هم وشاورهم في الامر زراكى ابن
 كارى عظيم و نبرك بود و حيزى ك متعلقست بعالميان وصلاح خلق كجمله دستار ايد

چون صبر نکردند و از خطایه راهمشاور و رابار نکردند معلوم شد که کوهت
 نگاه داشتند تا کار خلافت از دست ببرد و خاک مذهب اهل البیت را ایشان
 نرسیدند که اگر شما شتم از کار رسول خارج شوند آن کار ایشان را ممتنعی نکردند
 و ازین سبب بوزگانه ظاهر شدند که ما امیر و منکم امیر و ابوبکر گفت با ابوعبید
 او را با عبیده و قبیل قنم سعدا و قبیل قنله الله و قبیل کانت سبعة ای بکر فتنه
 و فی الله شریک و ابوبکر می گفت اقیلونی و لست خیر مکرری اندیشه و مشورت
 با عاتلان کاری کردن این عمر آرد و نیز چون خبر سقیفه بعلی رسید و آیه ایشان
 کرده بودند در وقت اشغال او بغسل و کفن و دفن رسول گفت انصار گفتند کنند
 انصار گفتند ما امیر و منکم امیر گفت ملا احنبنم علیهم بان رسول الله صی
 بان تحسن الی محسنهم و یجنا و زعن سببهم گفتند و ما فی هذا من الحجة علیهم گفت
 لو كانت الامانة فیهم لم یکن الوصیة بهم یعنی چون رسول برای انصار وصیت کرد
 باندک خلیفه و وصی و امیر ایشان نباشد زیرا که یک شخص هم وصی و هم وصی نه باشد
 بر گفت ما نالت فریض گفتند احنبت باها شجرة رسول الله گفت احنبتوا بال شجرة
 و اضاعوا الثمرة ایشان تمسک بجما باشد کردند علی علم گفت انکون الکلمة بالعماء
 و لا تكون بالصحاب و القرابة و هم او گفت لما اخرج المهاجرون علی الانصار یوم
 السقیفه بر رسول الله فلبوا علیهم فان کمن الفلج به فالحن لنا و منهم و ان یکر غیره
 قال انصار علی دعواهم امیر المؤمنین علم فی هذا الباب **ع**
 فان کنت بالشوری ملک انهم کیف هذا و المشیر من غیب

والمکذ

وان کنت بالفری حجت خصوصهم فقیرک اولى النبی و اقرب
 چون مردم بر ابوبکر بیعت کردند عباس و ابوسفین و زبیر عوام در خدمت علی شدند
 و گفتند تو بدین کار اولیتری دست بسیار ما بر تو بیعت کنیم فانک و الله اولى
 بهذا الامر علی گفت ما حال السقیفه قالوا یو بیع ابوبکر گفت اطلع بنوم الثمن
 انما الناس شقوا امواج النثر من النجاة و عز جوارح طریق المناخرة و وضعا
 بیجان المغافرة افلح من نخص جناح او استسلم ناراح ما اجن و لفته بعضها
 آکلها و مجنتی الثمرة لغیر وقت ایساعها کالزراع بغیر ارضه فان اقل بقولوا حص
 علی الملک و ان اسکت یقولوا جرح من الموت هیهات بعد اللیتا و انی و الله
 لا یبن ای طالب آتش الموت من الطفل بتدی ائمه بل نذبح علی مکنون علم الوئی
 لا ضطر بهم اضطراب الارشیه فی الطوی البعیده ابوسفیان گفت ما هذا الاقرنا
 و الله لا ملائها خیلا رجلا فقال علی علو لقد علمتم و الله انی احنها غیری
 و والله لا سلتم ما سلتم لعمور المسلمین ما لم یکن فیها جور الی علی خاصة الثمانا
 لاجر ذلک و فضلہ و زهدا فیماننا نسوه من زعفره و زبرجه و لا یغاب المرینا خیر
 حقه و انما یغاب من اخذ ما یسلع بسر روی بروضه رسول کرد و گفت بای ائت
 و امی لقد انقطع موتک ما لم یقطع موت غیرک من النبوة و اله نبأ و اخبار السماء
 خصمت حتی مرث سلیا عن سوال و عمت حتی صارت الناس فیک سوا و لو ط انک
 لعرت بالصبر و فیت عن الجرح لا نفذ ما لک الشؤن و لکان الدآما طلا
 و المکذخا فاقا و قال لک و لکنه ما لملک رده و لا یستطاع دفعه بای انزلانی

اذکرنا عند ربک واجعلنا من الذکاء ثم یکنأ شدیداً وقال ان الصبر لیمیل
الاعتک وانہ یقلک وبعده کل الجدل بس عباس از خدمت او بیرون آمد و همی فریادش
عباس آمدند و احوال می پرسیدند عباس انشا کرد

ما کنت احب ان الامر یخرف عن ما شئت ثم منعا عن انی حزن
اولیس اول من صلی لقلبکم واعلم الناس بالاداب السنین
واقریب الناس علی بالنبی من جبریل عود له فی الغسل والکفن
من فیه ما فی جمیع الناس کلم و لیس فی الناس فیه من الحسن
ما ذا الذی ردکم عنه فترقه ما ان بیعتکم من اول الفتن

حدیث عن الحارثی عن عایشة لما مرض رسول الله من مرضه الذی کانت
فیه و حضرت الصلوة فاذن لها بلال فقال مروا ابابکر فلیصل بالناس فقبل له ان
ابابکر رجل سیف اذا قام مقامک لم یستطع ان یصلی بالناس و اعاد و اعاد له
و اعاد الثالثة فقال انکن صواب یوسف مروا ابابکر فلیصل بالناس فرج ابوبکر
یصلی فوجد النبی صلی من نفسه خفة فرج بنهادی بین رجلین کانی انظر الی
رجلیه فخطان من الوجع فاراد ابوبکر ان یناخر فاما الیه الی ان کانک
ثم اتی به حتی جلس لاجنبیه فیل الاعمش و کان النبی صلی و ابوبکر یصلی
بصلوته و الناس یصلون ائی بکر فقال براسه نعم و زاد ابو معاوية جلس عن
یسارائی کر فقال ابوبکر یصلی فاما و فی رواية عبد الله بن عبد الله عن
عایشة فرج بین رجلین خط رجلاه الارض و کان من العباس و رجل آخر یسئل

عن عبد الله بن عباس من الرجل قال علی بن ابی طالب و عن الحارثی عن صف
ان سعد بن ابی ساه ان رسول الله صلی فرج الی ابوبکر فاستخلف علیاً فقال الخلفی
فی الصبیان و النساء قال الامیر فی ان کون منی منزلة هرون من موسی لانه انی
بعدی ان هر و حدث از صحیح بخاری است **الجواب عنه** بدانکه از حدیث
باطلست بچند وجه اول آنکه عایشه عداوت ظاهر داشت باعلی و دلیل بر آنکه
نام وی روشن نکرده جنابک نام عباس ظاهر کرد و او را بر جل بر خواند و دوم
آنکه اگر ابوبکر عداوت نداشتی بر جل سوار شده از اقلیمی یا فلبی بجنای می نیاید
سوم آنکه میان عایشه و فاطمه علیها السلام عداوتی بود و دلیل بر آنکه چون
عایشه عیادت او رفت اسما را بیرون فرستاد تا او را باز کرد انید و گذاشت
در پیش وی روز جنابک بخاری آورد و چهارم آنکه عایشه داماد ایذا رسول
کردی برای خدیجه و کاره بوزی که رسول نام خدیجه بر وی غیر جنابک در صحیح
ادشان مسطور است و جسم آنکه ابوبکر بر فاطمه ظلم کرده بود فدک اندکی
باز گرفته و بر علی مقدم کرد و بر امر معزول کردن بضرورت کی عایشه را عززید
خواستن لازم بود بچگونگی عایشه جذب نفع خودش کرد باشد جنابک ابوبکر
شهادت علی رد کرد در حق فاطمه و گفت علی جز نفع نمی کند خدیجه در صورت
زیادت ثرا شد که آن صورت زوجه است ز برای موارثه آنچه بسید است
مکن الا قتر افاق اما بصورت عایشه نسبی است از انصال و عنق الوضع
و دلیل دیگر بخاری کوند عن الزهری قال قال ابوالولید عن عبد الملك بن بلکن

ان عليا كان من فخذ عائشة فلك لا ولكن اخبرني رجلان من فوكل بومة
 بن عبد الرحمن وابوكر بن عبد الرحمن بن الحارث ان عائشة قالت لها كان علي
 مستيا في ثنائها وقلها في هذا الحديث بجانب حبش شرس رسول الله
 انست كي ابوكرامام نبود بل كما موم نوز با انك حضم صحت ان معنى وجود
 ونبرد رسول بارخي وضعف جنان دشها در كردن مردم كره دلانك آفتك با باشت
 لوراضى نبود ونيز كرسول صاحب شرح است چگونه شايد ك صاحب شرح
 شمسى را بهى بنى فرمايد وان شخص بدان كار قيام نمايد ومش از شروع
 وانمام آن ويرا مغزول فرمايد و اين بدا باشد الا ان نوع صادق باشد جنان
 باشد كرسول او كردد ادا نه آيت از اول بران كي با او كرد اذ ما بموت
 برساند جون لحنى برقت ويرا مغزول كرد و على را بنان كار بفرستاد تا مردم را
 معلوم شود ك اولانك ان كار نيست وراوى اى صديقه جرعاشه كسى ديگر
 نبود اما راوى صديقه دوم كاد است بر خلاف على صانك حتى بوكه حرق
 هون واذا فالوسى لاجيه هون اخلفنى از طرف بنى بروديه فخرى كند
 اى طالب سعد بن ابى وقاص و عامر بن سعد ومصعب بن سعد وعائشه
 بنت سعد بن ابى وقاص وسعيد بن مسيب وسعيد بن زيد وعقيل بن ابى طالب
 وابوسعيد الخدكى وعبدالله بن عباس وجابر بن عبدالله الانصارى
 وابوهرون وجبش بن جنان السلولى وافس بن مالك وجابر بن سلمه
 السوائى وماك بن الحارث وابو ابيون الانصارى وزيد بن ابى اوفى

وزيد بن ارقم والبراء بن عازب وعبدالله بن ابى اوفى ومعوية بن ابيس
 وعبدالله بن مسهر بن الخطاب ووردة بن الحبيب المسلمى وخالد بن عوف و
 بن اسد الغفارى ونافع وابوالطفيل وام سلمه واسما بنت عميس وفاطمة
 حمزة بن عبدالمطلب عماد الدين شقروه حنفي اصفهاني روايت كذا را امام
 برهان الدين المطرزي صاحب المعرب والمغرب والايضاح فى شرح المقامات
 عن مشايخه عن ابى سعيد الخدكى عن النى انه علمه يوم دعا الناس لاسط غدير
 فتم امر بها كان تحت الشجرة من الشوك فتم ربه وذلك يوم اخبرني عن دعا الناس
 الى على فاخذ بضيعة فرفعها حتى نظر الناس لبياض رطله ثم لم ينفرقا
 حتى نزلت هذه الآية اليوم اكملت لكم دينكم وانتم علىكم نعمة ورضيت
 لكم الاسلام دينا فقال رسول الله صل الله اكبر على اكامل الدين وانمام
 النعمة ورضى الرب رسالتي والولاية لعلني ثم قال اللهم وال من والاه
 وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله فقال احسان بن ثابت
 يا رسول الله ائذنا ان اقول ابيانا قال قل بركة الله قال احسان يا مشيخة
 فويل لستمعوا شها ان رسول الله ثم انشأ يقول
 ينادونهم يوم الغدير بدينهم ثم واسمع بالرسول مناديا
 يا ابي موليك نعم ووليتكم فقالوا ولم يبدوا هناك المناديا
 الهك ولينا وانت وليتنا ولا نجد لك اخلق الامر عاصيا
 فقال له ثم يا على فانتى رضيتك بعدى اماما وهاديا

فمن كنت مولية فهذا وليه فكونوا له انصارا صدق واليك
 مناك دعا اللهم والى وليه وكن للذي عادى عليا معاديا
 روایت کنند از ابن مردويه هر نفسی آیت البیوم اکملت لکم دینکم روایتی علی
 قال من صام یوم ثانیه عشرین فی الحجّه وهو یوم غم لما اذن رسول الله ^{صلی} علی
 قال السّاء اولی المؤمنین من انفسهم قالوا نعم یا رسول الله قال من كنت مولیه
 فعلى مولیه قال له عمر بن الخطاب مخ یایا بنی طالب لبعثت موتی وموت
 کل مسلم فانزل الله البیوم اکملت لکم دینکم الیه فقال من صام سبعا وعشرین
 من رجب کتب له صیام ستین شهرا وهو الیوم الذی هبط فیہ جبریل بالرسالة
 اول یوم هبط فیہ وراویان حدث غدیر عمر است وعلی وبرا بن عازر وسعد بن
 ای وناصر وطلحه بن سعید الله وعباس وابنه عبد الله وحسین بن علی وابن
 مسعود وعمار بن یاسر و ابوذر و ابو ایوب و ابن عمر و عمران بن حصیر و بکر بن
 الخضیب و ابو هریرة و جابر بن عبد الله و اوس سعید الخدری و ابو رافع
 مؤذنب النبی علی و اسمه اسلم و حبیب بن جنان و ابو برة الاسلمی و جریر بن
 عبد الله الجلی و انس و صفیة بن اسید الغفاری و زید بن ارقم و ابو انعم
 خادم رسول الله صلعم و عبد الرحمن بن یحیی الذکلی و عمر الحسین الخزازی و زید بن
 شراحیل و عامر بن الحلی المنصاری و وهب بن حفص و وحشی بن حرب و حیه بن
 حوس العمری و سعد بن حسان و عمر بن شراحیل و نابیة بن عمر و جابر بن سمرة
 و مالک ابن الحارث و ابو ذؤبیب الشاعر و عبد الله بن سبعة و عبد الله بن

ابی و فی و عبد الله بن یابل و عامر بن عمیر النهری العامری و عامر بن ائله
 ابو الطفل و سعد بن عیان رضی الله عنهم و حافظ ابو موسی در کتاب ثمة المعرفه
 ایراد کرد عن اصبح بن سنانة قال فشد علی علم الناس الرجبة من سمع رسول الله
 یوم غدیر خم ما قال الا قام و لم یقوم الا من سمعه من الرسول علم فقام بضعة
 عشر رجلا قال الاصبح بن سنانة کانی انظر الی احد هم علیه انازل الی انصاف
 سابقیه فیهم ابو ایوب المنصاری و ابو عمق ابن عمر بن عمر بن محسن و سهل بن
 حنیف و صدقة بن ثابت و عبد الله بن یاسر المنصاری و وحشی بن حسانه السدوسی
 و عبد الله بن عازر المنصاری و النعمان بن عثمان المنصاری و ثابته بن دبیبة
 المنصاری و ابو فضاله المنصاری و عبد الرحمن بن عبد الرزاق قالوا اشهد
 انما سمعنا رسول الله صلعم و احد یبیک یوم غدیر خم فرغوا حتی رای بیاض
 آباطها فقال رسول الله الستم تشهدون ان قد بلغت و نعتی قالوا اشهد
 انک بلغت و نعتی قال ان الله عز وجل و لیتی وانا ولی المؤمنین الامن
 کتب مولیه فهذا علی مولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و أحب من
 احبه و ابغض من ابغضه و اعین من اعانته تشهدوا انهم سمعوا ذلك رسول
 الله صلعم و کتم قوما فما خرجوا من الدینا حتی عمو و اصابتهم آفة منهم عبد الله بن
 فدح و یزید بن مداعة و فی روایتی ابن مردویه و عمر بن الحسن و زید بن شراحیل
 و عامر بن الحلی و رده بن اندک و کورشد بن جنابک روایتی کردند حدیث عماد الدین
 ایراد کرد عن رسول الله صلعم ان علیا مع الحق و الحق معہ لئن یزالی الحق یبردا

على الحوض وراوى ابر صيرت عايشه است وام سلمه و ابى سعيد وسهل بن
 شعيب النهدي و على بن ابي رافع و ابى موسى و حذيفة و عمار و زبير بن عوان
 عماد الدين شفره ايراد كرد ابر حديث و با خبر كفت و لذا نزم البيت و ترك
 البيعة و لم يكن احد ان يطالبه لها و عماد الدين كوند چون اهل ردت
 امتناع كردند از ادا زكات على بنفوس موشن هرون آمد و عرب ايشان شد
 و چون سخ را مد اورا كفت فى اثنا حكايته سوع من شكايته ان الله سبحانه
 بعث محمدا صلعم نذيرا للعالمين و مره يمناع على المرسلين فلما مضى صلح تنازع المسلمون
 الامر من بعده فوالله ما كان يلقى في روعى و لم يحط على ما لى ان العرب تزجج
 هذا الامر من بعده عن اهل بيته و لم انهم مخوف من بعده فمراعى الله و انشبال
 الناس على ابى بكر بايعونه فامسكت يدي حتى رايت راجعة الناس قد
 رجعت عن الاسلام و اهله ان ارى فيه تلكا او هدم ما كون المصيبة به
 على اعظم من فوت و لم ينكم التي انما هى مناع ايام فلا بل يزول منها ما كان
 كما يزول السراب او كما ينقش السحاب فتمت فى تلك الاحداث حتى زاح الباطل
 و زحف و اطمان الدين و نهته و اما طلب حق خوشت كردى و معاشه كردى
 با آن طائفه **الحواب عنه** بمذهب اهل البيت جانشك كما امير المؤمنين على
 در روزگار ايشان همچ حرى نرفت و همچ نخل و قنار خوشت نكرد و عرب
 اهل الرق خالده قيام نمود و اصحاب ثوارح را هر باب منازعتى نباشند
 اما جنت است ما را هر صيرت در ابطال كار ايشان و وى على الدوام مطالبت

كار خوشت كردى چنانك عماد الدين كوند روزى در بلا خلق از مهاجر و انصار
 عمر على كفت انك على هذا الامر با بنى ابي طالب لم يصر فقال بل انتم و الله احرص
 و ابعد و انا اخشع و اقرب و انما طلبت حفاى و انتم تحولون بنى و بينه و بنون
 و وجه دونه فوالله ما زلت مدفوعا عن امرى مستائرا على مند قبض الله نبيه
 حتى يوم الناس هذا **حديث** بخارى كوند عن الزهرى از حميد بن عبد الرحمن
 اخبره ان المسور بن مخزبة اخبره ان الرهط الدين تلام عمر اجتمعوا فقتلوا و رورا
 قال لم عبد الرحمن لست الذى انا فكم عن هذا الامر و لكنكم ان شيت اخذتكم كنكم
 فجعلوا ذلك الى عبد الرحمن فلما و لوا عبد الرحمن حتى قال اارى احد من الناس
 تتبع اوليك الرهط و لم يطأ عقبه و مال الناس على عبد الرحمن بشا و رونه
 تلك الليالى حتى اذا كانت الليلة التي اصبحنا منها فبايعنا عثمان قال المسور
 طرقتى عبد الرحمن بعد جمع من الليل فضرب الباب حتى استيفظت فقال اراك
 نا ما فوالله ما كفتك هذه الثلث اكثر نورا نطلن فادع الزهرى و سعدا
 فدعوتهما له فقتلوا و هما ثم دعانى فقال ادع على عمتى فدعوتها فاجاه حتى انها ر
 الليل ثم قام على من عنده و هو على طع و فدكان عبد الرحمن بخشى من على شيئا
 ثم قال لى ادع عثمان فاجاه حتى فرقت المودن بينها بالصبح فلما صلى الناس
 فاجتمع اوليك الرهط عند المنبر فارسل الى من كان حاضر من المهاجرين و انصار
 و ارسل الى امراء الاخبار و كانوا و افوا تلك الحجة مع عمر فلما اجتمعوا فقتلوا
 عبد الرحمن ثم قال لما بعد يا على انى قد نظرت فى امر الناس فلم ارم بعدون

بعثان فلا تجعلن على نفسك سبيلا فقال ابا بليك على سنة الله ورسوله
والخليفة من بعده فبايعه عبد الرحمن وبايعه الناس المهاجرون والانصار
وامرأ الجناد والمسلمون وروى انه لما اجتمع اهل الشورى قبل ان يعقد
امر عثمان بن عفان عبد الرحمن قال الطلحة والزبير لعلي عليه نبايعك على اننا شركا
في هذا الامر فقال له ولكننا شريكنا في القوة والاستعانة وعوانا على العير والود
فلما تكلم عبد الرحمن وقال الى عثمان بصاحبه واراد ان يبايعوا ابن علي وتكلم
كحارزي ابو عبد الله المدني عن مشايخه عن عامر بن واثلة قال كنت على الباب
يوم الشورى وعلي عليه في البيت فسمعتهم يقول استخلف ابو بكر وانا في نفسي اخش
براهمه فسمعت واظننت لاستخلفه وانا في نفسي اخش براهمه فسمعت واظننت
وانتم تريدون ان تستخلفوا عثمان اذن لا اسمع ولا اطيع وجعلني في خمسة
اناس ادهم لا يعرفون علمهم فضل فمن سوا اما والله لا حاجتهم لا يستطيع
عربهم ولا عجمهم المعاهد منهم والمشرک ان يكرهها بفضيلة قال انشدكم
بالله ايها الخمسة انتم اخو رسول الله صلى الله عليه وسلم غمري قالوا لا قال انتم واحد
له عم مثل علي بن ابي طالب اسد الله ورسوله غمري قالوا لا قال
انتم اصداله ابن عم مثل ابي عبد الله قالوا لا قال انتم اصداله
اخ مثل اخي المشرکين باجنا حين يطير مع الملائكة في الجنة قالوا لا قال انتم
اصداله زوجة مثل زوجتي فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم سيدة نساء هذه الامة
غمري قالوا لا قال انتم اصداله ابنان مثل الحسن والحسين سبطاه الامة

يا رسول الله

ابنا رسول الله صلى الله عليه وسلم غمري قالوا لا قال انتم اصدسكن المسجد بتم فيه جنبا
غمري قالوا لا قال انتم احد ردت عليه الشمس بعد غروبها حتى صلى العصر غمري
قالوا لا قال انتم احد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حين قرب اليه الطير فاجاب اللهم
انني باحت ذلك الذك كل معي من هذا الطير فحيت وانا لا اعلم ما كان
من قوله فدخلت وقال والى يارب والى يارب غمري قالوا لا وكذا روي
المدني عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال كنت على الباب يوم الشورى فارتفعت
الاصوات بينهم فسمعت عليا عليه يقول يا ايها الناس ابا بكر وانا والله اولي بهذا الامر
منه واثق به منه فسمعت واظننت تخافة ان يرجع الناس كقار ايفر بعضهم
رقاب بعض بالسيف ثم بايع ابو بكر لعمر وانا والله اولي بالامر منه فسمعت واظننت
تخافة ان يرجع الناس كقار انتم تريدون ان نبايعوا عثمان اذن
لا اسمع ولا اطيع انهم جعلني في خمسة نفر اناس ادهم لا يعرفون فضل المصالح
ولا يعرفونه في كانوا نحن فيه شرع سوا واهم الله لو اشأ ان انكلمهم ثم لا يستطيع
عربهم وعجمهم المعاهد والمشرک رد خلة منها ثم قال انشدكم بالله ايها
النفر جميعا انتم اخو رسول الله صلى الله عليه وسلم غمري قالوا اللهم لا قال انشدكم
بالله ايها النفر انتم احد صلى النبيين في بي قالوا اللهم لا قال انشدكم
بالله ايها النفر انتم من اعم مثل حمزة اسد الله ورسوله وسيد الشهداء
قالوا اللهم لا قال انتم من اعم مثل اخي جعفر ذي الجناحين المرشد الكور
يطهرها في الجنة حيث شاء قالوا اللهم لا قال انتم اصداله مثل زوجتي فاطمة بنت

يا رسول الله

بنت رسول الله قالوا اللهم لا قال افيكم احد له مثل الحسن والحسين سيدتي
 شباب اهل الجنة قالوا اللهم لا قال افيكم احد كان اقبل المشركين عند كل شدة
 نزل به رسول الله صلواتي قالوا اللهم لا قال افيكم احد كان اعظم غنا عن رسول
 الله صلواتي اجمعته على فراشه فوفيت به بنفسي وبذلك محجة دمي قالوا اللهم لا
 قال افيكم احد كان ياخذ الخمر غيري وغير باطمة قالوا اللهم لا قال افيكم احد
 كان له سهم في الخاص وسهم في العام غيري قالوا اللهم لا قال افيكم احد يظهر
 كتاب الله غيري حتى سدا النبي صلوات ابواب المهاجرين جميعا وفتح بابي حتى يام
 اليه عماء حمزة والعباس فقالوا يا رسول الله سددت ابوابنا وفتحت
 بابي علي فقال النبي صلوات ما انا ففتحت بابي ولسددت ابوابكم بل الله فتح
 بابي وسدد ابوابكم قالوا اللهم لا قال افيكم احد تنتم الله نون حين قال فات
 ذا القرني حقه قالوا اللهم لا قال افيكم احد ناجى رسول الله سنة عشر مرة
 غيري حين قال انا الذين آمنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي يومكم صدقة
 قالوا اللهم لا قال افيكم احد تولى وغمض عين رسول الله غيري قالوا اللهم لا
 قال افيكم احد تولى غسل رسول الله غيري قالوا اللهم لا قال افيكم احد لغف
 عهد رسول الله حتى وضعه في جفثه غيري قالوا اللهم لا **الجواب**
 علي وطلحة وزبير وعثمان وعبد الرحمن بن عوف وسعيد بن ابي وقاص ومكول
 اليهم يومئذ كما عمر وصيت کرد بديشان که اوطانته لانی خلافت اندکی از شال
 اختيار کنند **جواب آخر** چون بود که در مرض موت اربوعه احساس کرد

اختيار باطل

وغيره

وصيت کرد و ويرا حليفه کرد و بروی بيعت کرد عمر بن خلفه خليفه بود چرا او با
 شوری نکند و مخالفت ابرو کرد و هم مخالفت رسول طان رسول الله مضي ولم
 يستخلف و ابو بكر مضي واستخلف وعمر مضي و ادلعه في الشورى بس مخالفت
 او با رسول و با حليفه اول دلالت بطلان کار اوست **جواب آخر** عمر مذهب
 سنيان در ميزان بود کث بر رسول و عالميان راجع آمد و مذهب ايشان عالمترين
 عالميان بود ناچار که وی بر احوال هر یکی عالمتر بود باشد از دیگران چرا خود
 اختيار کرد و با شوری انداخت **جواب آخر** در خلافت افضلين شرط
 و ثقل عصر يا يذکر ان شش تن منسا وى بود باشد و بيک درجه بس مع کى از
 دیگری اولی بود باشد و اختيار در موجب مثل مذهب و بس با يذکر موج را اختيار
 نکند **جواب آخر** عمر چون صفت اوطانته کی عمد اهل شوری بود مذکور کرد
 اما عثمان فکلفت با قاربه و اما علي فرجل فيه دعاية اما الزبير فرغته لفقن يعني
 بذخوى باشد و اما طلحة فرجل فيه باؤه يعني جماع دوست باشد و اما سعد فذل
 و مقتب من مغانيم و مقتب ثوري از ان صادر باشد که سيد دروى کرد و اما
 عبد الرحمن فرجل صالح لا تخلوا عن نوع تصور في الاستبدا هذا الامر چون صفت
 اوطانته که اى ان کار نبوده اند يعني خلافت چرا اختيار می کرد خنر فرمی بذرا
 بزعم او و ان عين خيانت است يا رعيث رشيد الدين ابو عبد الله المدني
 باساند خودش اراد کرد الى الحسن انه قال نابت اصحاب محمد نابتة فمعه عمر
 فقال لعلي فكلتم فانتم خيرهم واعلمم چون بزعم او على اعلم و خير اصحابه بود چرا او

اين بود

اخياريانكرد **حوادث** آخر عمر دانست كي علي ستمخي امر خلافت است و شمردي
 ابن كار خناك ابو عبد الله المدني روايت كرد كه ان عمر بن الخطاب قال من سئل
 بعدى فقال رجل من القوم مستخلف عليا قال انكم لعمرى لا تستخلفونه والذي
 نفسى بيده لو استخلفتموه لا فاكم على الحق وان كنتم بنا رين قول حوزى دانست
 كي علي ستمدان كارست و مردم را بر حق دار ذجر او را در بيان جمع ديكر كي
 دون او بودند شريك كرد و خلق را در خلافت افكند بحيثيت كي اكر وى على اخياريان
 كرد همچ كس وى ابا خواسث كردن براى جاه خلافت و اعفاد خلق و بوجون
 او كا خليفه است اخياريان ستمخي كرد طمع آن داشت كار عينا اخياريان كند و هذا
 مثلا قال ابو انامرون الناس بالبر و نسون انفسكم **حوادث** آخر مدني
 روايت كرد عن ابن مديويه الى ابن عباس قال دخلت على عمر فتنفس نفسا شديدا
 فقلت اخرج هذا الهم فاهم شديدا لهذا الامر الذي لا اهرى من له بعدى قال ثم
 انبل على فقال لعلمك ترضى صاحبك لهذا يعني عليا فقال و ما يمنعك من ذلك
 اليس كان ذلك في فراشه من رسول الله و سوابقه في الخير و سناجبه في الاسلام
 فقال انه لكذلك فذكرت له جماعة ثم انبل على فقال ان اهرى مني ابريا و علمم
 على كتاب الله و سنة نبيهم صلح صاحبك و في روايته اما ان ابرج من خلق النور
 ان يحلم على المحجة البيضاء يعني بالاجل عليا اكر و بر اهرى و غنى و ذك و بر ابرج در
 بكردي زير اى قول او منكرى نبود و نه را دى بس همچ كس مانع او نشد الا حسد
 بر على و جاه او و قرابت او با رسول و بر علم او م بدس روايت عبد الله عباس

روايت كند قال اقبلت بويما الى عمر بن الخطاب قال فليته في جماعة من طائفة
 و خالص جلسائه و عاشيته فاذا هو و هم في ذكر شعرا اهل الجاهلية و ساق
 الحديث الى ان قال عمر و ما اصدحت بهذا الفخر من بني هاشم لقيام رسول الله صل
 منهم فقلت و فقك الله و سد منطقتك قال فكاتبه استغفاله فقال انك
 ما منع قومك ان تغرورا يعني بالخلافة مع سلطان محمد فيكم قال ابن عباس
 فكرهت ان استخرج عقوبته فقلت ان كنت ادرى فامير المؤمنين بدرى
 فقال انهم كهوا ان جمعوا لكم مع النبوة الملك و الخلافة فتبجحوا بذلك
 على قومهم تبجحا فاخترت فرأيت انفسها فاصابت في اخياريان و مع ذلك
 فالنا ان نقتديكم و نحن نجد منكم لها كافيا فقلت سبحان الله للعجب العاجب
 اليس من بني هاشم المخلص بعد النبي صل في الدين معظه و من السابق باقديه و من
 العلم بغايبه و من الحكم بارحه و من الراى باسده و من الجهاد باشته قال العلى
 قال ربمعا الله انه على اخو النبي في المشاكلة و نفسه في المباهلة و وزيره
 الخاص من اهله و شريكه في امره الام النبوة فان الله به ختمها ثم صل اول تخبرنا
 يا امير المؤمنين عودا بعد ابداء ان رسول الله صل خلفه عام نبوك في اهله
 و قال له المنرضى ان يكون متى منزلة هرون من موسى و طابى بعدى قال بلى قال
 اول تخبرني ان رسول الله صل قلده الراية يوم خيبر و قد تولى الناس اثانية
 بعد اولى ففتح الله به قال اللهم نعم فما احببت الامارة قبل يومئذ قال ابن عباس
 اخذ عمر بيدي وانا اريد ان اقتص منا فبلى الحسن فمنا اقتص عليك يا ابن عباس

فان علياً شريك اصحاب محمد في فضائلهم وبيان عنهم بفضائل او مناجاة كريمة لا تعد
عليه لها او مثلها احد منهم **جواب آخر** وعون عمر دانست که خلافت و نبوت
در يك خانه جمع نيابد چراغ اعلی را در بيان اهل شوری داخل کرد ايند **جواب**
اگر دانست که خلافت و نبوت در خانه جمع نيابد چراغ ابرو و انصار طوعا و غيره
و اشارت منم بيعت کردند بر علي و اعتراف دادند با امت او و حکم حدیث را بجمع
استی علی الصلوة که مخالف روایت گذ جاز نباشد بکامله امت جمع شده باشد
براطل و عمر بن خطاب صحیح و صادق باشد پس علی حق باشد و شاید که خلافت و نبوت
در يك خانه جمع شود و اجماع امت از باجرو انصار حق باشد اما آنکه عمر آن کلمه
نه بر وجه راستی و انصاف گفته باشد و مشهور است که میان علی و عمر عداوت ظاهر
بودی **جواب آخر** حق بر خیرهاست که حکم خلافت و نبوت در يك خانه جمع آید
کما قاله ام محمد بن الناسخ اما انهم الله من فضله فقد انبأ آل البرهم
الکتاب والحکم والنبوة و آئیناهم ملکاً عظیماً **جواب آخر** چون کار خلافت
باشوری انداخت و جمله را در استحقاق خلافت منسا و کرد ایند بیک باخر
گفت اخذ و اعطا با عبدالرحمن باشد و این پنج تن تابع او باشند و اجماع اختیار
گذران اختیار کنند ارجحان بود که استنهاد ایشان بدین صح کس در و این
فصله می دانند پنج شیعته که ندانند عمر را معلوم بود عداوت میان عبدالرحمن
و علی کجه حدیث و میل و عثمان باشد برای مصافحت ارضی صفت کرد اول که
بظاهر مشعاه مستحق خلافت نباشد و آنچه فتنی نفس او است حاصل شود

و علی از کار خلافت معزول کرد و جثی بصفت و از تجا است که عفا لکنه اند
که در میان عرب چهارتن بودند از ان جمله کی عمر خطاب ان فعله از ان جمله بود بیک
عبدالرحمن منقبت و فضیلت علی شناخت و درین بدینا فروخت جنابک این
روایت کرد از مصعب بن عبدالله بن عرف عن عبدالرحمن بن عرف قال لما افترق
الله صلوة مكة انصرف الی الحاطب فاحصرهم سبع عشرة او ثمان عشرة فلم یبقتم
او غل غنوة ادر و صة ثم نزل الحجر فقال لها الناس انی کم فرط و اوصیکم بعتری
خیرا و ان موعدم الحوض و الذی نسی بیده لیقیمین الصلوة و لیوتون الرکوع او البعث
الیهم رجلا منی او کفنی فلیضرب اعناق مقاتلهم و لیسبیت ذرارهم قال فرای
الناس انه ابوبکر و عمر قال فاضید علی فقال هو هذا قال ففکت ما عمل عبدالرحمن
ان عرف علی ما فعل قال من ذاک اعجب ایشان جمله دانستند و جان کردند از
حسد و حساد که قوم سامری رتبه هرون دانستند و بران عمل نکردند و بران
یوسف منزک و مرتب یوسف دانستند و ضالن کردند از حسد و حساد که قوم
موسی کما قاله و اذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذونی و قد تعلمون انی رسول الله
الیکم و دانستند چیزی و بران عمل نکردن سبب مزید عفویت ایشان باشد
و عمر نیز فضیلت علی دانست چنانکه روزی گفت یا علی لو لک طمضنا و نوزیک
منشار قضیت گفت لو لعلی لهلک عمر و هم او کنت العلم سنه اسداس
خمسة اسداس و للناس سدس واحد و لقد شارکنا فی مد سناحی هو اعلم به منا
جواب آخر چون عبدالرحمن امین خلیفه بود با یسینی ک خیانت و بدعتی کرد

در روی دل ندبزی و حوز فضیلت علی داشت محدث مذکور او را اختیار کردی
 و جانب راستی را عیان کردی و مستغنی امر را نکستی با علی ثانی نظرت فی امر الناس
 نلم از هم بعید لول بعثمان احدا فلا تجعل علی نفسک سبیلا و امانت از کون خود
 بیرون کردی و راستی بگفتی که ای قوم خلافت حق علی راست و من از کون خود بیرون
 کردم و ای بر دشان جمله روز قیامت بدافع یا خاندان رسول که در اند بعد از رسول
جواب اما آنچه در حق علی گفت اما علی هر چه در دعایه ابر عیب و فوج کار
 خلافت و نبوت زیرا که رسول نیز مزاج کردی بسیار و لکن گفتی انی لم مزج و انقول الا
 حقا و روزی انفرکت یا ذا الالذین شخصی گفت بر طبق سوال اعلی علی جعل
 یا رسول الله فقال اهلک علی ابن النافه و قوله لعلام له عهذور یا با عمیر یا فضل
 بک المغیر و قوله کشرقا الحسن الحسین علیهما السلام حزقه حزقه ثرفه عن بقیه
 و قوله علم سلمان عند وجع بطنه شکم درد العنب و دور و ان حنانه کو بید
 عمر عاصر گفت ان علیا ذود دعایه فیبلغ ذک علیا فکانه قد نادی من قوله و قال
 عجبا لم یزل التابعه بزعم لامل الشام ان فی دعایه و انی امر و نلعایه اعاض
 و اما در لند تا لاطلا و نطق کا زبا و شتر الفول الکذب انه لبقول بیکذب بعد
 فخلت و یسال فی الجف و یسال فی الجف و یقول العمد و یقطع الال فاذا کان عند
 الحرب فانی زاو و امر هر مال تاخذ السیوف ماخذها و اذا کان ذک کان
 لکبر یکیده ان یمنع القور و یسبیه اما انه لیمتغنی من اللب ذک الموت و انه لیمنعه
 من قول الحق فی بیان الآخرة سخی عمر باطل شد بقول علی علم **جواب** آفر

نمونه

۱۴۳

مستوا تر شد یا شبیه عمواثر کی علی دایما نظم کردی از دست ایشان مطالبت
 حق خود کردی و بزبان صبح بر دشان اعتراض کردی و ایراد تمام از دور
 ابو بکر حسنا که از بیعت نقاعد کردشش ماه بزعم خصم و همچنین در روز کا عثمان
 یا آن مطالبت و شکایت او از دشان بر حق بود یا باطل اگر حق بود چرا صاحب
 احتیاج نکردند و رومان و حج بروی ایراد نکردند تا او نیز خاموش شدی معلوم
 شدی که وی صاحب حق نیست و اجماع حاصل آمدی زیرا که مثل علی بدان شد
 که قول و اتفاق او را اعتبار عظیم کنند و مع هذا عصمت و طهارت او و خود را
 مانع شدی از طلب کردن چیزی که ویرا در اینجا حق نیست اگر نبودی و اگر وی صاحب
 حق بود و صحابه بانصاف و شرح کردند و طبق استی بگاه دانش ساجران وی
 بوی ندادند و مدد وی نکردند تا در دنیا مسخ حق بود ندی و در آخرت مستغنی
 ثواب در جامع العلوم کی از ثنائیف قدوة الحقاظ ابو عبد الله محمد بن عمر الفار
 القریبی است در صریح المسلسل من مسند ابو از روایت بخاری اندکی
 عن زهیر بن علا بن المسیب عن ابيه قال قلت للبراء بن عازب طوی لک ان من
 رضی الله عنه و با یوحى الشجرة قال ابن اخی انک طردت احدنا بعد کراهی
 از عدل نرفشاید در سینه ست و خسر منماه در ولایت دامغان کی
 از علما و وقت بر طبق عیبی نفع کث بعد از آنک حال اعفاد داعی سلما
 مصفا که با الحسن بن علی المازدرانی ویرا معلوم شده بود جمعی بکندیک
 سال شده که گذشته باشند و از ایشان هیچ ضرری بشما و ابا و اجداد شما

نرسیده چرا از افعال ایشان خبر باید کردن داعی مسلمانان جواب گفت که بپران
 هفتاد ساله را اجرا کاری باید کردن که بعد از شان جوانان بی ساله بعد از
 شصت و نه سال از افعال ایشان خبر کنند آن سائل مفرغ ظلمت
 شد عند استماع این برادر روی و دلیل کلام او حدیث برادر عانت است این
 ساعت نوشته شد از روایت بخاری و ابن معمر قرشی **حدیث** عن النخعی
 كما ورد في جامع العلوم عن عبدالله بن عمر قال كنا نحدث على عهد رسول الله صل
 ان خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم عمر ثم عثمان **الجواب عنه** حافظ
 ابو عبدالله محمد بن عمر القرشي من علماء اصفهان صاحب جامع العلوم
 از ابن مردويه از مشايخ او عن ابي واصل عن حذيفة روايت كند قال قال
 رسول الله صل على خير البشر من ابي فقد كفر وعن ابن مردويه الى سلمان **رحمه الله**
 قال رأيت رسول الله صل فتاداني فقلت لبيك فقال لشهدك اليوم ان
 علي بن ابي طالب خيرهم و افضلهم هذا الاسناد عن عقبه بن عامر قال انبت
 النبي صل ظهيرة فقال يا جاكب يا جهني في هذا الوقت لقلت لم تعرض
 لي قال رسول الله صل وما ذاك يا جهني قال قلت يا رسول الله ما تقول هؤلاء
 القوم الذين يفتنون عنك منهم من يقول ابو بكر خير هذه الامة من بعدك ومنهم
 من يقول عمر خير هذه الامة من بعدك فان حدث بك حديث اتبعناه فقال علم
 اتبعوا من اخوانه الله من بعدى ومن اشتق له اسما من اسمائه ومن زوجه الله
 ابنتي من عنده ومن وكل به ملائكة يفتنون مع عدوه قلت ومن هو يا رسول الله

قال علي بن ابي طالب عن ابي بكر بن مردويه الاصفهاني الى ابي رسي عن الحارث
 قال قال علي بن اهل بيت طه فاس بالناس فقام رجل فاتي عبدالله بن عباس
 فاخبره بذلك فقال ابن عباس صدق علي اوليس كان النبي صل حيا لم يش
 بالناس فقال ابن عباس نزلت هذه الآية في علي بن ابي طالب ان الذين آمنوا
 وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية عماد شرفه السنن الاصفهاني
 در بعضي تصانيف خوبتر ذكر كرد عن شيخه المدني عن القرشي جامع العلوم
 عن ابن مردويه عن الباقر عن ابائه عن علي عن رسول الله صل قال كنت انا
 وعلي نور ابين ندى الله فزل الخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله
 آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل ينقله من صلب ابي صلب حتى اقره صلب
 عبدالمطلب ثم اخبره من صلب عبدالمطلب فسمه قسمن فصير قسما في صلب
 عبدالله و قسما في صلب ابي طالب فعلى منى ولنا منه لحم لحمي ودهن دهني فمن احبه
 فبعجتي احبه ومن ابغضه فببغضى ابغضه وشبهه كى حديث بخارى استكرار
 شد لكن فائده نيز يزد شد عماد الدين شرفه در كتاب نوافل اخبار
 بخارى آورد در حديث دوازدهم ويمنع مما يح آند عن جابر بن سمرة قال
 سمعت رسول الله صل لم يزل هذا الدين عن يرا منيما الى اثني عشر خليفة
 فقال الكلمة فقلت لاني ما قال رسول الله صل قال قال كلام من قرش وعاد
 مخالف بود و دليل بر نزك حديث دوازدهم معويه وعمر بن عبدالعزير از جمله
 خلفا هاد و حسن و حسين را در بيان خلفا ذكرى كرد وكث از جمله خلفا نينند

صلب

وجون هم من حديث ذكر ائمة شيعه مي كركت واما نعيم الشيعه للائمة
 الاثني عشر فانه تخم محض لم يخرج من آل ولم ينفض من غير آل لا يخرجهم عن
 الخلافه الخلفاء الثلثة تام معلوم شود ولا وي حنفي مذهب بود جون
 معتزليان خوارزم بس كلام وي حجت باشد وادهر صدق روايت كرد
 عن ابي سلمان راعي رسول الله صلى الله عليه انه قال سمعت رسول الله صلى
 ليلة اسرى الى السماء قال اهل الجليل جل جلاله آمن الرسول بما أنزل اليه من
 ربه فقلت والمؤمنون قال صدقت يا محمد من خلقت في امتك ذلك خيرها قال
 علي بن ابي طالب فقلت نعم يا رب قال يا محمد اني اطلقت على الارض اطلاعة
 فاخترتك منها فشقت لك اسما من اسماءى فلا اذكر في موضع الا ذكرت معي
 فانا المود وانتم محمد ثم اطلقت الثانية فاخترت منها عليا واشتقت
 له اسما من اسماءى فانا الاعلى وهو علي يا محمد اني خلقتك وخلق عليا والائمة
 والحسن والحسين والائمة من ولد من سخ نور من نوري وعرضت ولايتكم
 على اهل السموات واهل الارض فمن قبلها كان عندي من المؤمنين ومن بعدها
 كان عندي من الكافرين يا محمد لو ان عبيدا من عبيدي عبادي حتى ينقطع ويصير
 كالشئ البالي ثم انا في جاحل لو يطيشكم ما غفرت له حتى يفت بوط ينيكم يا محمد
 تجب ان تراهم قلت نعم يا رب فقال لك التفت عن عبيد العرش فالتفت فاذا
 بعلي وفاطمة والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد
 وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي والمهدي

المحمود

في صحاح من نور قام يصلون وهو في وسطهم يعني المهدي كانه كوكب دري
 فقال لا محمد هو ولا الحج وهو الثامن من عشرتك وغزى وطلاي انه الحجة الواجبة
 لا وليا سي المنتقم من اعدائى ودم عقبا من حديث روايت كرد عن سليمان بن
 الهلالى عن سلمان المجرى قال دخلت على النبي صلى الله عليه واذا الحسين على فخذ وهو
 يقبل عبيته ويلثم فاه ويقول انت سيد ابن السيد ابوالساق انت انت
 امام ابن الامام ابوالائمة انت انت حجة ابن الحجة ابو حج انت تسعة من ملك
 ناسعهم فاتهم وهم اذ كنت رواية عن امير المؤمنين انه قال ان الذين زعموا انهم
 الراسخون في العلم دوننا بغيا وكذبا علينا ان رفعا الله ووضعهم واعطانا
 وجرهم وادخلنا ولغزهم بنا فيسقط على الهدي ويستجلى العي ان الائمة من قرين
 غير سوا في هذا البطن من هاشم لا تصح على سواهم ولا يصح الولاية من غيرهم اجله
 اخبار دله الشهي كذا خير الخلق بعد رسول الله على بود ابوالعلاء الحافظ الهادي
 روايت كرد الى ابن عباس قال رجل باع عباسا اكثر من ثوب علي وفضاله ائت
 له حبهها لكه آلاف فقال ابن عباس لا تقول انها الى بشر الغا اخر حافظ
 مدني روايت كرد عن احمد بن حنبل انه قال يا جاحل احد من اصحاب رسول الله لم
 من الفضل يا جاحل على كوندك لا صحاح آند ازان مسعود كذا جالس عند النبي صلى
 وقال يطلع عليكم رجل من اهل الجنة قد دخل على ناسم ومعد ودم صحاح است
 از مستند عبدالله عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه في الدنيا والاخرة **حديث**
 مخالف روايت كرد عن ابي هريرة قال ابنا العاص مومنان عمر ومشام

وفي رواية اخرى عنه اسلم الناس و آمن بنا العاص **الجواب عنه** ان حدث
 متناقض استتم حديث ابو هريرة ازروايت مخالف قال قال رسول الله صلعم
 رايت في النوم نبي الحكم اوتني العاص نزول على منبري كما نزلوا القرظ والمانزير
 قال فاصبح كالمنقبط فارتان رسول الله صلعم مستجعا ضاحكا بعد ذلك
 حتى مات لم يشك كى كرمون بوذرى سلمانان از شر اشدان ايمن بوذرى خاصه
 خاندان رسول اخاندان عصمت وطهارت هشتاد سال در شهر غر بلعت
 اشدان فرمودند **حديث** دجامع العلوم امدت منسند عايشة قالت
 قبض رسول الله صلعم وانه بن جافتي وذاقني وفي رواية بين عمر وسهرش
 ووالا كه شدة الموت لاحد بعد الذي رايت من رسول الله صلعم وفي روايت افا
 قالت اغبط اصلا فكون عليه الموت بعد الذي رايت من شدة موت النبي
الجواب عنه هم دجامع العلوم امدت منسند سلمه فالك الذي
 خلف به ام سلمة ان افرق الناس عهدا برسول الله صلعم ولما كان غداة قبض
 رسول الله صلعم وكان في حاجة فجعل يقول جأ على ثلث مرات فاقبل طلوع
 الشمس فلما ان عرفنا ان له اليه حاجة فرجنا من البيت وكنت في آخر من خرج من
 البيت ثم جلست ادنا من منزل الباب فالك غلبه على وكان آخر الناس بعد اجل
 يسارة وبناجيه عن ابن مردويه الى عايشة قالت قال رسول الله صلعم وهو
 في بيتي لما حضر الموت ادعوا الى جيبى فدعوت ابا بكر فظفر اليه رسول الله صلعم
 ثم وضع راسه ثم قال ادعوا الى جيبى ويلكم ففلك ويلكم ادعوا له على من يطلب

فوالله ما يريد غيري فلما رآه فرح الثوب الذي كان عليه ثم ادخله فيه فلم يزل
 محتضنه حتى قبض وبه عليه وروى ابو بكر بن مردويه ايضا قال لما كان اليوم
 الذي توفي فيه رسول الله صلعم كان جالسا وظهره الى صدر عايشة فنهى مسنده
 والناس حتى تمعون في المسجد فقال نبي الله ادعى اخي وصاحبي فقال عايشة ائى
 ائى باجارية فلما دخل قال النبي ادعى اخي وصاحبي فقال حفصة ادعى اخي
 باجارية فلما دخل عمر قال نبي الله ادعى اخي وصاحبي فدعى على فلما دخل على
 وراه عمر فله يخرج او يخرج من البيت فسلكته عايشة حتى وضعت راسه على
 المرفقة وقامت فاخبر نبي الله صلعم عليا بالف باب يكون قبل يوم القيامة يفتح
 كل باب الف باب عن ابن مردويه الى المرقم بن شرحبيل عن ابن عباس قال ان رسول الله
 لما مرض مرضه الذي مات فيه قال ادعوا لي فاعايشة ان ادعوا لك
 ابا بكر يا رسول الله قال ادعوه ثم قالت حفصة الم ادعوا لك عمر قال ادعوه ثم قالت
 ثم الفضل الم ادعوا لك عباس فقال ادعوه فلما حضره رفع راسه فلم ير عليا
 فسكت ولم يتكلم فقال عمر فوموا عن النبي لو كانت له النيا حاجة لذكرها
 فنعل ذلك ثلث مرات وكذلك نوى عن طبران عليا كما عند النبي حين حضرته
 الوفاة فامرته وعهد اليه بما شأ فلما كان زمان عمر جأ كعب الجبار ويحيى بن
 عند عمر فقال يا امير المؤمنين ما كان آخر ما تكلم به نبيكم علمه قال سل عليا
 قال ان هو قالها هوذا فساله قال اسندته الى فوضع راسه على مكبي فقال
 الصلوة الصلوة قال كعب ذلك اخر عهد النبي صلى الله عليهم اجمعين وبه اعمروا

وعليه بعثوا قال فرسكاه قال سل عليا قال كنت اغسله وكان عباس
جالسا وكان اسامة بن زيد وشقران مولى رسول الله صلوا مختلفان بالماء
ولهذا افتخر على علمه ولقد علم المستحقون من اصحاب محمد صلوا اني لم ارد
على الله ولا على رسوله ساعة قط لقد واسيته بنفسى في المواضع التي
تنكص فيها الابطال وتناخر الاقدام بحجة الكرمي لئلا يفتخر بها ولقد قبض رسول الله
وان راسه على صدرى ولقد سألت نفسه في كفي فامر بها على وجهي ولقد وليت
غسله والمملوكة اعوانى فضجت الدار والبنية ملاء بهبط ولا يبرح وما
فارتفت سمى هنيئة منهم يصلون عليه حتى واريها في خرجه فمن ذال حتى
حياتا وميتا حريت عاضته شعاعا استحدثت لم سلمة معالي صلاحيتها
زاد بوذ بر صلاحيتها عاضته زراكي ام سلمة از حله مخدرات ووزن بيوكن
ولا تبرجن بزنج الجاهلية الاولى بوذ وعاضته بذرايت عمل نكودها وعاصبه
شد ودم انك عاضته بزعم خصم باغيبه شد بسبب خروج برعلى وام سلمة نجين
بوذ معالي عادت جنس باشدا خون مرد انرا عمر باخر رسد معالجت كاروهم
مرد ان كند ظامه درين صورت خون عاضته را از رسول سراش نبوذ زوجيت بز
نبوذ باشد زراكي ارث بزوجيت ثابت شود وارث منفي است كسبت
بس بسبب بز باشد بز عاضته انما انوا بوذ **حديث** بخاري كويذ
ابو ادريس سمع حذيفة بن اليمان رضي الله عنه يقول كان الناس يسألون
رسول الله عن الخير وكنت سآله عن الشرفا فانه ان يدركني فقلت يا رسول الله

انا كنتا في جاهلية وشر فجانا الله بهذا الخير فزال بعد هذا الخير من شر قال
نعم فقلت هل بعد ذلك الشر من خير قال نعم وفيه دخن فقلت وما دخته قال نعم
تهدون غير هدي تعرفتم ومنكر فقلت هل بعد ذلك الخير من شر قال نعم دعائة
على ابواب جهنم من اجاهم اليها قدفون فيها قلت يا رسول الله صفهم لنا قال هم
من جلدتنا وشكلهم بالسنة قلت فما نامرني ان اذكر كفي ذلك قال انتم جماعة
المسلمين واما هم فقلت فان لم يكن لهم جماعة ولا امامهم قال فاعزل تلك الفرق
كلها ولو ان بعض باصل شجرة حتى يدركك الموت وانت على ذلك وفي رواية
عبد الله بن عمر قال كنا عند رسول الله فذكر الفتن حتى ذكر فتنه الاحلاس
فقال فاكل يا رسول الله وما فتنه الاحلاس قال هي هذب وحرب ثم فتنه السرا
دخرا من تحت قدمي رجل من اهل منى بزعم انه منى وليس منى انما اولياي المنتفون
ثم يصطلم الناس على رجل كوراك على ضلع ثم فتنه الدهيماء ثم ادع اصل من
الامة اله لطيفة ومحمد بن عمر در صامع العلوم در سند حذيفة ايراد كودك
قوله فتنه الاحلاس شيها بالحلس لظلمتها اول كودها ودوامها والورك
له يستقر على ضلع فكانه جعله مثلا فمن ليس له الملك المستقلال ومصنف
ان كتاب الحسن بن الامام علي بن محمد بن الحسن الطبري مسمى كود فزال بعد هذا الخير
اشارتت بزمان اد اوجي ووجود رسول در بيان خلق قوله من شر اشارتت
بزمان خلفا ثالث حمله شر عشرت بوذ وايدا مومنان وفتنه عام وقوله
وهل بعد ذلك الشر من خير قال نعم اشارتت بزمان ولايت علي بولس وفيه

وذن اشارت بمعوية لعين ومخاربت او وبغى او برام امير المؤمنين ^{عليه السلام}
 قوله وهل بعد ذلك الخير من شر قال نعم دعاة على ابواب جهنم من اجابهم اليها
 فدفعوه فيها اشارت بمعوية لعين ومخاربت او وبغى او برام امير المؤمنين ^{عليه السلام}
 قوله وهل بعد ذلك الخير من شر قال نعم بزمان ملك بنى امية وعباسيان
 عليهم اللعنة قوله هم من اهل جلدتنا معنى من فريش قوله شككوننا السننا
 يعنى تمسكون بظواهر شرعنا نظاما للملك قوله جماعة المسلمين وامهم
 يعنى التابعين اهل البيت كما قال علم انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي
 قوله تلك الفرق كلها اشارت بزمان غيبت قائم علم واحمد الله على
 حسن التوفيق والهداية عماد الدين شافره ابن اشرعى كره است سخط ما حش
 دراز عقل ونقل در باب حديث سابع عشر كتاب التناقض واز بهر كاكت
 معنى وانماهاكى برسو كره است اكا از سر اعقاد كنه است فويل له يوم
 القيمة واكا از حفظ جاه وما كنه است نفوض امره الى الله ولكن من اظلم
 من انبى على الله كذا وامير المؤمنين ^{عليه السلام} در باب بيان لطيف في هوى
 در بعضى از خطبها اورا است ثم انكم معشر العرب اغراض بلايا قد اقتربت
 فانقوا سكاك لتجه واحذروا بواقي النعمة وثلبتوا في قتنام العشوة على حاج
 العنته عند طلوع جنبها وظهور كمينها وانصاب قطرها ومدارها كما تبدل
 في مدارح خفية وتوول الى فطاعة جليلة شيئا بها كشياب التلام واناها
 كانا السلام من ارتها الظلمة باليهود اولهم فادله خرمهم و آخرهم تغديا ولم

من انبى على الله كذا

بينا فسوز دنيا دنيه ويكاملون على حيفة مرحة وعن قليل يثبرنا التابع
 من المنبوع والناقد من المفود فينزلون بالبغضا وينلأعون عند الكفار
 ثم ماى بعد ذلك طالع الفتنه الزهوف والفاضة الزخرف فترع قلوب بعد
 استغاثة وتضل رجال بعد سلاعة وتختلف الهوا عند هجومها وتلتبس
 المرءة عند نجومها من اشرف لها فقتله ومن معا فيها الحكمة وسطق فيها
 الظلمة وتذوق اهل البدو مسلمها وتزقهم بكلها يضيع في غبارها الوعد
 وهل كظرفها الركب ان ترد يتر العضا وتجلب عبيط الدما وتسلم من الدن
 وتنفذ عند الفيس فخر منها الكياس وتذب بها الارجاس مرعاه لير ان كاشفة
 عن ساق تطوع فيها الاجام ويفارق عليها الاسلام بربرها سقيم وطاعنا يقيم
 وان راوشن بگرد فقال ان اخوف الفتر عندى عليكم فتنه بنى امية فانها
 فتنه عيا مظلمة عميت خطرها وضعت بليتها اصاب البلا من ابر فيها
 واخطا البلا من عمي عنها وايم الله ليجدن بنى امية لكم ارباب سوء بعدى
 كالناب الضروس تعدم فيها وتخطم بيدها وتزين رجليها وتنعج ذكها الميزلون
 بكم حتى لا ينزكو استكم الا نافعالم او غير ضار وطيرال بلا وهم حتى لا يكون
 اشرا احدكم منهم الامثل اشرا العبد من ربه والماحب من مستحبه ترد
 عليكم فتنهم شوها محشية وقطعا جاهلية ليس فيها منا ردى ولا علم يرى
 نحن اهل البيت منها نجاة ولنا فيها بدعاة ثم يفرجها الله عنكم كفر الامم
 بمن يسبونهم حسفا ويسوقهم عنفا وسفيرهم بكاس مصبرة لا يعطيهم الا السيف

خطبته يومك يومك بها نجا ذم المولى الثاني قد
 انظرى صورا المراءى في الامم يوصى فيها

ولا تجلسهم الى الخوف **الجواب عنه** سنت هذا ورسوك امير المؤمنين
 آن يومك رموزا وشارفاي كفتند تنبيهه را واطهار رجتها وودعوت عام را
 وافاضت خيرا كما قال به فاللذين كفروا فبقولهم طيبين عن المير عن
 الشمال عن ابن بطيم كل المرى منهم ان يدخل جنة نعيم بعضي اذن باب كفته شد
حديث رواه كنهنا لنت لمرأة النبي صلعم فكلمته بشي قامها
 ان يرجع اليه فقالت يا رسول الله ان جيت فلم اجدك يعني المومن قال
 فان لم تجدني فاني ابا بكر **الجواب عنه** ان باب را جواب كفته شد
 لانه انك انما مزيد بران كفته كذا ان شا الله مع نقل عن كتاب المناقب
 من طرف الخالف عن الاصبع عن سلمان انه سُئل عن علي وفاطمة عليها السلام
 فقال سمعت رسول الله صلعم يقول عليكم بعلي بن ابي طالب فانته موليك فاحبوه
 وكبيركم فانبعوه وعاملكم فاكموه وقاتدكم الى الجنة فعزروه واذا دعاهم
 فاجيبوه واذا امرهم فاطيعوه فاحبوه خبي واكرموه بكرامتي ما فلتكم في علي
 اما ما المرئي به رتي جلت عظمته بس حديث اول حكم خاص استا شخص خاص
 لمرضا وصدت دم حكم عامت با ملا عام دلمور عامه حوز جنس باشد
 استدل ساخن لمرعام بر امر خاص او طواحن باشد از استدلال امر خاص بر
 امر عام واما من عامت در اشخاص مكلفان نه خاص شخصي معين **حديث**
 ابو سعيد خدرى كوند قال ابو بكر السن لخن الناس بها السن اول من سلم
الجواب عنه صدر الامعة از زنجشني روايت كذا الى ربي فراعفارتى

قال لما كان اول يوم في البيعة لعثمان ليقتضى الله امر اكان نفعوه ليرى
 من هلك عن بيته ونجى من حبي عن بيته قال ابو ذر فاجتمع المهاجرون المنصار
 في المسجد فنظروا الى ابى محمد عبد الرحمن بن عوف وقد اعجز برجلة وقد
 اختلفوا اذا جاء ابو الحسن ابى هروان قال فلما ابصر اباباى الحسن على علم
 سرا الفوم طرا فانشا على علم وقال ان احسنه ابدا به المبتدوت
 ونطق به الناطقون ونفعوه به القائلون حمد الله ونشا الله ما هو اهله
 والصلوة على محمد واله الحمد لله المنفرد بسلام البقا المنوح بالملك
 والمجد والثناء الى ان قال اشدنكم الله هل تعلمون معاشر المهاجرين والمنصار
 ان جبرئيل نزل على النبي صلعم فقال يا محمد ان الله مع بامر ان تحب عليا وتحب
 من تحبه فان الله عز وجل يحب عليا ومحبت من تحب عليا قالوا اللهم نعم قال
 فانشدكم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلعم قال لما اسرى من السماء
 السابعة دفعت الى رفارف من نور ثم دفعت الى عجب من نور فوعدا النبي علم
 الجبار طاله الله اشيا فلما رجع من عنده نادى مناد نيا دى من ورا الجيب
 نعم لى ابوك ابراهيم ونعم الاخ اخوك علي فاستوص به قال تعلمون معاشر
 المهاجرين المنصار كان هذا فقال ابو محمد من بينهم يعنى عبد الرحمن بن عوف
 سمعنا عن رسول الله صلعم والافصمتنا ثم قال اتعلمون ان احدرا كان
 يدخل المسجد فغري جنبنا قالوا اللهم ط قال فانشدكم الله اتعلمون ان ابواب
 المسجد سدتها وتراكنى قالوا اللهم نعم قال هل تعلمون انى كنت اذا قائلت

عن ابن رسول الله صلعم قال انتم في منزلة هرون من موسى انه لما نعى هرون
 قالوا اللهم نعم قال فهل تعلمون ان الحسن والحسين حين اخذنا عند رسول الله
 جعل رسول الله صلعم يقول هي احسن فقالت فاطمة يا رسول الله ان الحسين اصغر
 واطرف ركناته فقال لها رسول الله صلعم المنرضين ان قولنا هي احسن
 ونقول خير لئلا هي باحسنين فقالوا اللهم نعم ثم قال فهل خلق لكم مثل هذه المنزلة
 وعن الصابرون ليقضى الله في هذه البيعة امر اكان مفعولا **جواب** لو
 كلام ابو بكر كما كلف من اولينهم نذر كما ربراي سبق اسلام وان رابد لثالثات
 خویش ساخت دلالت امامت باينها بجمع عليها بوذ ودر سبق اسلام خلافت
 علي كوزن سابقم وابو بكر كوزن منم وزيد بن حارثة كوزن منم وبلال كوزن
 منم وخدمه كوزن منم ابو عبد الله المدني روایت می کند از ابن مردويه عن
 معاذ بن عبد الله المدوي قال سمعت عليا وهو على منبر الجمعة يقول انا
 الصديق الاكبر آمنت قبل ان يؤمن ابو بكر هم ان مردويه روایت كذا از جابر بن
 عبد الله الانصاري انه قال اول من آمن خديجة ثم علي بن ابي طالب ثم زيد بن
 حارثة ثم ابو بكر **جواب** لو اگر سبب استخفاف خلافت بجز در سبق اسلام
 بوذی یا سنی خلافت عثمان سابق بوذی بر خلافت عمر زراکی اسلام او
 سابق بوذی عمر و یا سنی که علی بعد از او که خلیفه بوذی زراکی با اتفاق هم
 علی بر اسلام سابق بوذی عمر و عثمان و بجز است بر ثلث است شد که بجز سبق
 موجب تقدم و خلافت نیست **حدیث** مخالف کوزن عن علی علیه السلام

قال ذكر في الامم عند رسول الله صلعم فقال ان تباعوا ابا بكر بخديوه ضعيفا
 في نفسه قويا في امر الله وان تباعوا عمر بخديوه قويا في نفسه قويا في امر الله وان
 تباعوا عليا ولر نخلوا بخديوه هاديا محمدا يسلككم الطريق المستقيم
الجواب عنه صاحب كتاب مناقضات بخاري برهمبر روايت كذا
 مذکور ايراد كذا هم روايت كذا ز طبرانی از اسمعی بن ابرهیم از عبد الرزاق
 عن ابيه عن ميثاق بن عبد الله بن مسعود قال كنت مع النبي عليه ليلة وقد
 الجن فتنفس ففأشفاك يا رسول الله قال نبيت الى نفسي يا بن مسعود قلت
 استخلف قال بن لك ابو بكر فسكت ثم مضى ساعة ثم تنفس فقلت ما شانك
 يا رسول الله قال نبيت الى نفسي يا بن مسعود قلت فاستخلفك فقلت عمر فسكت ثم
 مضى ساعة ثم تنفس فقلت ما شانك يا رسول الله قال نبيت الى نفسي يا بن مسعود
 قلت فاستخلف قال من قلت علي بن ابي طالب قال اها والذي نفسي بيده لم اطاعني
 ليدخل الجنة لكتيعين **جواب** آخر بدانك ابو عبد الله مدني روايت
 كذا از سلمان فارسي انه قال سمعت رسول الله يقول ان وصيي وخليفتي وخير
 من انزلك من بعدى نجر موعدي ويقضي ديني على من ابي طالب وقوله من كنت موله
 فعلى موله وقوله اني انا ارك فيكم الغلبيس وقوله انتم مني منزله هرون من موسى
 وقوله اللهم ادر الخي مع علي حبيبتا دار مصنف ابن كباب كوزن كما قوله ان تباعوا
 ابا بكر بخديوه ضعيفا في نفسه ذلك بطلا لا يكذب ان حديث استنبراني في
 قرآنك ورسولك هو ذك اذا ورد عليكم مني حديث فاعرضوا على كتاب الله فان

قال ابن

وافق فاقبلوه وحق بود گفت در خطا کون چون بنی اسرائیل ابا که اندک خلافت بازن
 اورا ان الله اصطفیٰ علیکم وراہ بسطة فی العلم والجسم هر کلافون جبر
 نباشد وی امامت نشاید وحق بود را بعدت امامت نماز و قوت در صفات
 ممدوحه است کما قال فی حقہ ان الله هو الرزاق ذو القوت المتین ورجح بر
 گفت عا مہ شدید القوی ذومرۃ فاستوی قویانی امر الله آن باطل است اگر
 چنان بودی باطله را کی معصوم بود و باره بود از رسول و ما فرسار دات
 و ائمه عالم رسید زمان عالم نرضایند چنانک منتم او منوفی شد و وصیت
 کرد که بنیان از او دور کنند چنانک در صحیح بخاری گفته شد و ما آلیج دینی
 عمر روایت کرد قویانی نفسه قوت الکفایة و غلظت و بدخوی خواست
 این نوع صفت ذم است و نقصان و او کثرت فظا غلیظ القلب مفضل و مرفوع
 و علامت شقاوت آن چرانی و سخت دلی از چرانی و اگر قوت شجاعت مفاکت
 خواست معروف نیستند و هرگز حرمتی کرد باعدوی را بگشت از ان خدا و رسول
 هر عا کی در زمان رسول کردند اما کفنی خاصه هر احد و جنبر و بدر اول و آلیج
 مرض علی کثرت و لرغولوا دلیل واضح است که صحابه او را ترک کند و دیگری را
 اختیار کند و اول هادی و محمد است و هر زدی که از ضال مفضل نیست و هر اط
 المستقیم هر فائمه اوست و متابعت او حاد دین است و اسلام **جواب آخر**
 هر دو حدیث از روایت علی ایضا است و حدیث اول عین و مبرور نیست حدیث
 خلافت ایشان و دلیل دوم نصی است صریح با امامت و خلافت علی **جواب آخر**

مذهب مخالفانست کی علی افضل و ادنی المراتب بود از ایشان اسباب بسیار
 توان یافت خاصه من کما صنف این کتابم سالی در شهر و رود کرد و نگارنده بودم
 شخصی که اشارت الیه علماء ان بقعه است میان من و او عتی می رفت در مذهب
 روزی در اشاعت گفت رسولش ما چون انکشت ابراهامست و ابو بکر چون
 سبابه و عمر چون وسطی و عثمان چون ضمیر و علی چون بصر و علی بن ابی طالب چون
 کبر است بهمه نوع و اما عجیب که اکثر اول ایشان درین باب گفتند که حدیث
 زراکی ابو بکر ضعیف است بنفس خودش و عمر و عمر بنه دارد و علی از ایشان هر دو
 بحد مراتب مزید و ان حدیث عن نقصان ایشانست و ان در روایح رسوا شد و لکن
 مقدم مفضل بر فاضل روا بود مگر یک رسول ادنی آحاد الامه بوده باشد و باجماع
 کی او افضل است و جمله انبیا با افراد و دلیل بر این که عمر کثرت عجزت النساء از بکر
 مثل علی بن ابی طالب و گفت که ایضاً فی الله بعدک یا علی و کثرت اللهم لا یبقی لمعضلة
 لم یکن فیها من ابی طالب حیثاً **حدیث** بخاری کومذعن ابی سعید طردی قال
 قال رسول الله صلواته مقرب من المسجد باب المسد الآبایة فی کتاب **الاربع عنه**
 ابو بکر بن مردویه از شایخ خودش از عیسی الملامی روایت کرد که اینها المدینه
 فدخلت علی علی بن الحسین بن العابدین فقلت جعلت فی الله فداک رجل من موالیک
 ارید ان اساک فحدثنی به قال ما ذاک قلت حدثنی فی شان ابی ابوب سمعت
 فیها شیئا من ابیک قال حدثنی ابی الحسین عن علی بن ابی طالب علیهم السلام
 قال اخذ رسول الله صلواته من ابی ان موسی بن عمران سال ربه ان یظهر

مسجد لهرن سوزد رتبه من بعده وانی سالت رتی ان پهن مسجدی لک
 ولذرتیک من بعدی ثم لم یکن الا فلیلا حتی ارسل الی ابی بکر ان سد بابک فاسترجع
 ابو بکر ثم قال هل فعل هذا باحد قبلی قال لا فقال سمعا وطاعة ثم فعل ثم ارسل
 الی عمران سد بابک فاسترجع و قال هل فعل یا خرفی قی قالوا بانی کر قال کت
 بانی کر اسوة ففعل ثم ارسل الی العباس ان سد بابک ففضب عضا شدیدا ثم
 قال ارجع الی رسول الله فقل لیس عم الرجل صنوا ابیه فقال لی و لکن ارجع
 وقل له سد بابک فلما رات فاطمة ذک خرجت فجلست علی باها و معها الحسن والحسین
 فنظرا یترسلا لیهما ابوهما بسد الباب فخرج العباس فنظربسدهما علی فرای
 فاطمة جالسة والحسن والحسین علیهما اللیم معها فلما رای العباس قال خرجت و بیحک
 ذراعها مثل المسد واخرجت شبلیها قال و حاضر الناس فی سد ابو ائتم
 و ترک باب علی فلما سمع النبی بزلک بعد المنبر فقال الذی خصم قیه و ما انا
 الذی سد دث ابو ائتم و لا فحنت بار علی و لکن الله سد ابو ائتم و فخرج باب
 علی و مثل ان در مصابح ایشان مسطور است **فصل**
 در کتاب شریف النبی از تصانیف اسناد ابو سعید عبد الملک بر ابن عثمان الواعظ
 اندک ابو بکر در حال جاهلیت بخواب دین روزگامه بر زمین آمد و در شهر مکه موقوف
 کرد و بر پام کعبه افتاد و بان بان شد و در حالت که افتاد و بان از آن در حجر
 ابو بکر افتاد و با آخر آن باره ماه با هم آمدند و ماه تمام شد و ابو بکر از خواب
 با کس نکند تا آن سال که رسول بخارت بشام رفت ما از دیده و ابو بکر در میان آن

قوم بود چون نزدیکی دیر بخیر را راهب نرول کرد خیر آن ابرو کله بنه بود بر
 سر رسول دید و ان خلق را ضایف کرد و رسول با نوط الب سپرد و کت ز غمار کا
 ان کو ذک را از کید محفوظ دار ابو بکر چون جان دید آن خواب خوش با خیر اکت
 خیر اکت ان کو ذک را بر سالت محلقی فرستند و ترا بعد از وی اما رتی و خلافتی با
 دست امند ابو بکر را فرجی در دل افتاد و ان خواب و لن تعبیر نهان به داشت
 برای طمع خلافت و چون رسول را وحی رسید رسول ابو بکر را دید و دعوت کرد با
 ابو بکر گفت چه دلیل گفت بخوانی که دینی و خیر آ راهب تعبیر آن کرد از هر نو و اسناد
 ابو سعید و اعظ از جمله نواصب بود و سنی نزرک **الحواج** **عنه** علما شیعه
 جمله بر اندکی اسلام او برای طمع ملک بود و خلافت و مذرب سب بود که دختر خوش
 عاشقه را شفاعت چند نزرگان عرب بر رسول داد و رسول از دریا نجاتی
 برد تا آخر ان کار بکرد و اما کید و غدر رسکا لیدی بمثل و ملاکت رسول طمع
 خلافت را اما منزه مصنف ان کتابم درین باب نرودی داشتیم تا جویز برین حکایت
 مطلع شدیم از کلام ناصب بیان مرا ان باب معموف شد که اسلام ایشان طمع ملک را
 بود نه طمع اخلاص و محبت رسول را و آن ماه که دید رسول بود و ارج دند که در چران
 مکه مشرف شد و ک محمد بود که در میان فریض ظاهر شد و هر یکی را خطی بود
 بعضی دین و دنیا و بعضی دنیا نه دن و بان از آن در حجر ابو بکر افتاد و تنبیه بود او را
 کی تو نیز یکی لرستانی و نور و یکوشکان فریض قبضی ندراری و رعیتی چون دیگران و ارج
 دند که با فریض امده معنی آن بود که آنچه بنور و ک محمد هر یکی خطی در او اند اما با آخر

بهور

جمله ملاک شوند و آن ظلمات کفر ماند فلما ارضات ما حوله ذهب الله بنورهم
 و ترکهم فی ظلمات لم یبصروا صتم بکم عی فهم لم یرجعوا و اما من خلفت ظالمین
 رسول افند محمدی آخر الزمان هجرت حلا وارث انبیا و اوصیا و کتب سماویه
 و جهان بعدل او متور کردد و زمین و زمان عدل بگیرد و نواصب جمله مومن کردد
 و بخت دیگران از دل بیرون کند این قدر نوشته شد تا محض کد ذکا ایمان است
 ایمان خبیعی نبود بلی ایمان طعی بود و بیافشند لکن آله من فی صبیح کانال
 از هبتم طیبیا نکم فی حیاتکم الدنیا و استمتم نعمتھا و السلام علی من اتبع الهدی

فبعض البدع الذی بدعه ابو بکر و سیلاه بعد الرسول صلعم

بدعت اول از وی آن بود که گفت من لعیرم بر اهل اسلام بی ذن و اجازت
 خدا و رسول علمم **بدعت دیگر** بیعت ستاندن او بود از صحابه بر آنک
 وی خلیفه رسول است و سبب این آن بود که منافقان اسلام اظهار اسلام کن
 بودند و ابطان کفر با وی یک دست شده بودند و عزم مصمم کرده بر دم دین و ابطال
 اسلام کانا لیه قالک العرب امتا قلتم تو بمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لمنا بدخل
 الیما راعه فلو یکم ایسان یکدل شدند از طریق و اوائت و منا صحت و انفاق و جمعی
 از خوف حال و نفس و حفظ عرض هر ساختند و برای قتل نامر و کثرت اعدا و جمعی
 بتلبیس ایشان مغرور شدند و باطل ایشان را صورت خودی دهند و بخنان خود
 قوم اول کافر شدند و قوم دوم مومن بودند و قوم سوم اگر فطنت و یکپاست

بدمشان می رسید بر اربکان از فضل و کرم خود بشنید ایشان داد و اربان بذهب
 شیعه است و مخالفان گویند این مال و صدقات یک حکم دارد و مسخ
 این هم مسخ زکات است و این مال را ما صدقات نکوسم تا فرود ما شد میان آنچه
 از مسلمانان بشناسند و آنچه از کافران بشناسند و ابو بکر مسخ این مال نیز
 هم نبود و میراث من له و ارث له و امثال الله از حق فزاد مساکن عالم بود
 چگونه شاند که خلیفه مال مسلمانان خورد و در دستان اجازت ایشان
 و ایشان هر یکی انصاف عالم محتاج و باز مانده و اگر مال غنیمت بود ابو بکر جمله
 عزات نبود و قوت عزت داشت چگونه عمل ناکره مسخ اجرت کردد و اگر گویند
 چون ساعی بود در کار دین و خلیفه وقت دین وجه مرض بود خوردن این مال
حواص گویم هیچ نصی نیامد از فرزان و سنت رسول خلیفه را اجزا
 باشد بنا برین اجیر اهل اسلام بود باشند خلیفه و رسول گفت من استن
 سنه حسنه فله اجرها و اجر من عملها الی یوم القیامه من غیر ان نقص العالم
 هاشیا من ثوابه و اجر من سنه سینه فعلیه و زرکاه و وزر من عمل
 نها الی یوم القیامه من غیر ان نقص العالم هاشیا من وزرک بنا برین مع
 بعد از وی خلفا از مال مسلمانان خوردند خطبه آن در کردن وی است و مال
 مسلمانان و فقرا عالم بی اذن ایشان چگونه شایز خوردن و قال انما
 ولا تا کلوا اموالکم بینکم بالباطل و قال من لم حکم بما انزل الله فاولک هم
 الکافرون **بدعت دیگر** چون کار خلافت بر ایشان مقرر شد جمیع

شدند از آن طایفه کی نزدیک آن کار می دادند و مشورت کردند با یکدیگر و گفتند
 ما را ظن نبوده از کار خبیث نظام کرد و علی ازین کار خضر عوم مانند امروز و را
 چینی نماید آله کی قرآن در دست و بیت و علم قرآن وی داند ما را طریقی باند
 ساخت کی وی نظار قرآن شود از کردن و بر ما غلبه شود از کردن بر قرآن نماندی
 کردند که آیتی باسورتی دارد باند کا صحر کند با دو گواه و سوگندی بخورند
 از انبند و بغیر و نقصانی و زیادتی کرد عجب از آن جاهلان و قرآن که خوانند
 نقل این اجتماعت الحسن و الحسن علی انما مثل هذا القرآن بل یا تون مثل و لو کان
 بعضهم لبعض ظهیر بنا بر آیت و اینت انا نحن نزلنا الذکر و انا له حافظون
 چگونه زهدی نغاسد کردن و عجب اثبات قرآن بگواه و سوگند جای که ایشان
 بنظر قرآن عالم نبوده باشند بنا و دل آن حکونه شروع توانند کردن عجب از قوی
 کی در عقب جنس بر تال بوزند و جنس هم حال را با امام و مقصد سازند مثل الی این
 را کی عالم بود بنزله و نا و دل با گوشه بردارند و از وضو پیش معزول گردانند
بدعت دیگر رسول علم ابو کریم را در کتب قرآن و کتب اینت اسامه
 از زرد کرد در آن رنجوری که روی منونی شد و امیرالمؤمنین علم را از بوزند که تو
 پیش من باشی و صی من بعد از من تویی باید که روز مرگ حاضر باشی و اسامه از
 مدینه بیرون رفت لشکر حمله خیمها بیرون زدند عرب بعضی از نواحی شام ازین
 ملسططین و رسول هر روز بکرات و متران کتی نقد و اجیش اسامه و ابو کر
 و عمر نمی رفتند و گفتند نباید که محمد میرز و خلافت از دست ما بوزند تا رسول

نبود سوگندی بفاطمه می بایست دادن این هیچ نکردی و امثال این تفریح
 فرمود بسیاری و بس گنت اگر دو گواه اثبات شهادت کنند بر فاطمه چه می کنی
 موجب باشد صد بروی برانی گفت علی حد بزنم امیرالمؤمنین گفت که از اسلام
 بیرون آمده باشی و قرآنرا ننگدس کنه او بگر گفت چگونه امیرالمؤمنین بگنت از آنها
 کی قرآن وارد شد بعصمت طهارت فاطمه بآیت تطهیر او بگر بخل شد و برخاست
 و از میان صی به بیرون شد و در خانه رفت و از خجالت آن روز بیرون نیامد
 و غرض امیرالمؤمنین از این کلمات الزام حجت بود بروی و تشدید عقوبت ایشان
 و اگر چه دانست کی وی قبول کند عجب مخالف گوید که و درت سلیمان او
 و امثال این مراثی نبود است و ندانند که میراث بعد از موت باشد سلیمان
 با بر و در حال جیوت وی صاحب دعوت بود کما قال هم و داود سلیمان ای
 حکمان فی الحرب اذ نفست فیه غنم القوم و کنا لحکمهم شاهدین و آدم را
 چند بزر بوزند و نبی جبرئیل هبه الله دیگر کس نبود و باقی رعیت بوزند اگر
 نبوت ممرات بودی جمله محمودان انبیا بوزندگی و بایستی که هرگز زمان قرآن
 نبودی زیرا کی اوله دانبیا داماد همیان خلقی بوزند و بایستی که اگر رسول با
 اوله و بسیار بوزندگی نبوت میان ایشان بشکند بودی و فاطمه علم بنهبانی
 بودی و بعد از وی اوله دوی نبی بوزندی و رسول بوزندی و اثنا عشر رسوله
 گفت که نبی بودی **بدعت دیگر** ابو کر خالدرافرمون بوزند که چون از نماز
 بامداد فارغ شوند و سلام باز دهند خالدر علی را بکشد و وی از آن شیطان

ابو بکر

ایشان را

کی شایسته وی بدین حرکت ظاهر نبود و فتنه ظاهر شود که تلاقی و تدارک آن
 ممکن نبود و فرار بران بود که بعد از سلام بگشود بعد از نشسته قبل السلام گفت
 لا تعلقن باخالد ما امرتک و بعضی از مخالفان گویند که سلام به نهان باز داد
 و این فرج نما جماعت بودی که سلام به نهان باز دهد و همی از ایشان گویند بجزیر بود
 حاصل آید هیچ حدیثی وارد نشد نه مفتری و نه منفق علیه الا کی گویند این
 فعل و سنت ابو بکر بوده است و ما شیعه اهل البیت افعال جواب نگویم و اما
 جواب ما مفتراتی را بود که اکاذیب رسول نمند و رسول از ان بی باشد و شرح
 این گفته شد **بعثت رسولا** ابو بکر هر روز سه درهم گرفتاری بیت المال
 و بیت المال اگر خمس بود حق اهل البیت بود علیهم السلام نه حق ابو بکر و عمر و اگر
 زکات بود مستحقان ظاهر بودند هشت صنف و ابو بکر از ان جمله نبود و اگر خمس
 گویند که عامل بود دروغ باشد زیرا کی اگر عاملی وی ثابت شود بطلان خلافت
 باشد و نیز عامل نایب کاشته خلیفه و فتنه باشد نایب منوب یک شخص
 بودن محال باشد و اگر از ان مال مصالحت بود و مال مصالحت اهل بیت را گویند
 کی از جرم بود و نرسا که در میان مسلمانان باشند و اخلاط با اهل اسلام کنند بستانند
 و ابو بکر این را را پیشتر نبود خوردن زیرا کی اهل مکه تجارت و معامله با شرکا
 مستظهر بودند حق در مال خود بیدیشان را از خون زجر مشرکان کرد و منع کرد
 مسجد الحرام روند حیث قال انما المشركون نجس فلا تقربوا المسجد الحرام بعد
 عامهم هذا و ان جنتم عیلة نسوف نغیبکم الله من قبله آنچه بوجه تجارت

و در وی

کی از وی چیزی چند صد در شدند که مردم را بر تزل او داشتند پس عبارت نم گمانت
 لها سبب وان تمانفوا علی عثمان حرکات و عثرات منکرة و از عثرات او
 اول انکه عبدالله بن مسعود را برزد و دوم عمار را برزد ما خدا که او را غش
 رسپند و ما نضه را درینا مروان داد و اما در را بیده فرسناذ و اذطلاع
 سنت بهناذ و صده را درینا حکم بر عام داد بیک گشت و ولید بن غنیه
 بن مویط را که بر اثر مافری او بود بر کوفه حاکم کردند و ولید شراب خواره
 بود تا حدی که نماز با بد از چهار رکعت کرد و دست طایف بود و سلام باز
 داد و روی خلیف کرد و گفت از بدینکم و گویند چون نماز ایندا بگرد فاخته
 بر خواند و در از نستی ندانست کی چه می باید کردن گفت **عشقی القلب رب ابا جک بعد ما شایبک و شایبا**
 چون سلام باز داد گفت لا زیدنکم فانی طرب وان جاکم فاسق نبأ عثمان
 ولید آمد و آت افن کان من مناکن کان فاسقا هم هر شان او اند و فاسق
 او سنت اینجا و جبر اعظم عثمان ابوا مطر و رسول او را که عمر بود زیرا کی
 رسول مروان را و بد را و حکم بر عام را از شهر مدینه بدر کرده بود و ابو بکر عمر
 هم بر سنت رسول هر یکی بیت فرسنگ فرید برانند روز خلافت عثمان حدیث
 فرسنگ رانده بودند او را و مروان بی عثم عثمان بود و مع هذا او را باز آورد
 و در اسلام و اسلامیان و مهاجر و انصار حاکم کردند و وزارت بوی داد و ایستوا
 و رای او کار کردی و مروان مقدم رسول را موخری کرد و موخر رسول را مقدم کرد

واما نه از اهل صحابه كردی و عظيم و توفیر فستاق و اسنود این شریف
كردی و اما زدن او عمار را از آن سبب بود كه عثمان بسیاری گفتی آن رسول الله
كان بوشتر فریبشاعی سائر الناس لشعرا بان بنی امیه منهم عمار بوی رود كرد
و گفت نه خیر اینست كسی گوید بفس سبب بر بسیاری بزد و هر كذ كذ فتنه كند
كشید ببرد و اما حال مثل او و سبب آن این است سرخ از قبل عثمان و الی مصر
بود و وی بر اقر عثمان بودی رضاعی و در مصر اظهار ظلم كرد مردم نظلم وی پیش
عثمان آوردند عثمان نوع بسیار بوی نوشت سوزی از نداد تا شدی كه
از منظر اهل ان کی را بگشت و بسیاری را بزد و ادب كرد مفصله در از مصر بیرون
آمد و روی مدینه نهادند و نزد ایشان عبد الرحمن بن عبد بن المولود و عمر بن
الحمیري الخنای و كنان بن بشر كندی و سوار بن عمران المرادی میامند و وقت
نماز بود كه برسیدند و نظلم بسیار و فتنه بر زد امیر المومنین علی و طلحه
و عاتقه هر بن اب از بهر ایشان و سبب شد عثمان شفاعت قبول كرد و گفت
با علی ایشان بگو تا شخصی را کی ارادت ایشان باشد اختیار كند تا می كرد
فرستم مردم مگر كشتند محمد بن ابی بكر را اختیار كردم عثمان مصر و كویت آن
بمجد داد و جمعی از مهاجر و انصار را فرمود كه با محمد بیرونند چون مصر بودند صالها
برسند تا جگه بود و آج اهل شهر شكایت آنی هیچ می كیند راستی كیند
بانه اهل مصر با محمد بن ابی بكر از مدینه بیرون آمدند چون سه شبانزده راه
براندیشش سوارى را دیدند بر هیات كسی كه كوفته باشد با كم شده جوید

انور

از وی برسیدند كه نوحه كسی و فتنی كه از آن عثمان و فتنی كه از آن روان
جواب مشوشی كه گفت كشتند كجایم بوی كه گفت بوالی مصر مردم كشتند و الی مصر انجا
كفت برسالتی پیش و الی فاطمى در روزه دشمنان مرد كشتند كشتی داری كه فتنه
باروبه او طلب كردند نامه نبوذ با خرد ادا و مشك یا فتنه نامه نوشته
بذبح عبارت من عثمان الی ابن ابی مرجم اذا اناك محمد بن ابی بكر فاضل لعنله
و ابطال كتابه و قر علی عدك و اجبر المنظلمین الی حتی بانك رآی مصریان
كی آن كزوب بخوانند روی مدینه نهادند و بدست امیر المومنین نامه بوی فرستادند
كفت الختم ختمی و الله ما كذب و لا املیت و لا امرت و لا ختمت امیر المومنین علی
كفت ان الناس و رآی و قد استفسرونی بینك و بینهم فوالله ما ادرك اقول لك
ما اعرف شیئا یجزمه و لا ادلك علی امر لا تعرفه انك لتعلم ما تعلم ما سبقناك الی شی
فتخبرك عنه و لا خلونا بشی فنبلفك و قدر انت كما راينا و سمعت كما سمعنا و حجت
رسول الله كما صعبنا و ما لبسنا فی حفاة و لا ابن الخطاب اولى بعمل الخلیف منك
وانت اقرب الی رسول الله صل و سبحة رحم منها و قد نلت من صبره ما لم یبنا الله
الله فی نفسك فوالله لا ثبته من عی و لا تعلم من جهل و ان الطرف لو افضحه و ان
اعلام الدین القائمة فاعلم ان افضل الناس عند الله امام عادل هدی و هدی
فا قام سنة معلومة و امان بدعة مجهولة و ان السنن لثبته لها اعلام و ان
البدع لظاهرة لها اعلام و ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به فانام
سنة ما حوز و اجبا بدعة مشروكة و انی سمعت رسول الله صله یقول یوقی

س

یوم النبیة بالامام الجائر ولبس معه نصیر و لا عاذر فی لقی فی جهنم بدو و فرها
 کما بدور الریحی ثم یترک فی فرغها وانا انشدک الله ان تكون امام هذه الامة المقتولة
 فانه کان یقال یقتل فی هذه الامة امام یفتح لها الثقل العنالی الی یوم القيمة
 ولبس لعمور علیها و یبیت الفتن فیها فلا تبصرون الحق من الباطل عمون
 فیها و عمر حزن مجا فلا تكونن لمرؤن سیتیفة یسوقک جیت شأ بعد جلال السن
 و تقضی العمر حال کنز در عیب فاش شد مالک اشتر از کوفه میان بادیویت
 مرد و حکم بر حمله با دیویش مرد و خانه ویرا در حصار گرفتند و نگذاشتند که
 بنماز آید ابو سوسر را می فرستاد تا نمازی کرد جماعت و وقتی عبدالله عباس را
 و وقتی ابویوب را و آب شیرین از و باز گرفتند و وقت بی امیر المومنین فریه آب
 بوی فرستادی بدیستنی هاشم و بنان بب چند کس را مجروح نمیکردند از بی هاشم و بی
 لعینیه و مع مدالی که داشتند که آب شیرین بوی رسانند چون کار بروی سخت شد
 ابیر المومنین حسن و حسین را خواستند که از هبایفینک احی فرما علی باب عثمان و انما
 الناس عنده و طلحه و زبیر و جمعی از اصحاب را بعد عثمان فرستاد اصحاب بر ایشان
 غلبه کردند و حسین علی علیها السلام و محمد بن طلحه را مجروح کردند و سرش را شکستند
 باخر محمد ای که غلبه کرد و سوراخ در خانه کرد و او را کشند و محمد عبد الله
 بن عامر بن کمر خال عثمان بود بصره و اهواز و خوزستان بوی دان بود و وی سخت
 ظالم بود و اطهار ظلم کردند نزدیک بود که جهان خراب کند و اما حال ابوذر
 ابوذر در شام بود بروز کار عثمان معاویه در دمشق خضر دشمنانمان بود و روزی

در طبرستان

از عبادت حق جل جلاله و حق غر و علا حساب مال و ملک و معیشت زوی برداشت
 که هذا عطا و نانا من اول اسک بغیر حساب حق جل شانہ اثبات بینت و الزام جت
 کذب بر مطایفه کی ایشان معتدل اند جمله خاموش شوند و سر ذلت و هوان و فضح در
 پیش اندازند بر طعن مغنی رؤسهم که بر نذر الیهم طرفهم و اقلند تم هوآ نانا در رسدک
 این بجز ما نرا بدوزخ برید خذو نغلو ثم الحیم صلن ثم فی سلسله فرعها سبعون فرعا
 فاسلکو مقصود که در دوری شخصی بود صاحب دو لنگ بود و معدوم معاذ حق بود
 اما باطن او ظاهرا چنانکه در دور ما سلطان الملکة العرب العجمها الدنیا و الدین
 محمد صاحب الدیوان است رفع الله رایان الاسلام و المسلمین بنیاد اوله بخیر محمد و غیره
 ••• هو الذین و الدنیا فزروه ثم المتی و تحصل لک الادی و تحصل لک الاخری •••

باب فی ان الشیعة ناجية

بدانک خلاف نیست میان اهل قبله کی رسول علم کف مثل اهل بی کتلی سفینه
 نوح من ریک فیها جا و من خلف عنهما غرق و هوی و بقض قران و بشرادت بساط نبوت
 هرک از سفینه نوح خارج بودها لکه بود بغرق و جزوا اغرقوا فانزلوا نارا و هرک
 با وی در سفینه بود ناجی آمد بنا برین عهد و ثنا حذیرا کی صاحب مصنی لیل کمال الحسن
 بر علی الطبرای در پیدا و عفوان ایام شباب خویش فستک بدین خاندان کرد و بدین
 خاندان موفقی آمد و بعفیدت مرضیه و اغصام بعروة الرقی ملو طشد حق تعالی
 کنت فطرة لله التي نطال الناس علیها و حدیث سماوی وارد شد که خلقت عبادا لکم خلقا
 آدمی ناپیازنده سالی که بکم نظر من من است و بعد از پانزده سالگی بصدقش بوجود

وعدل ونبوت و امامت مومن چنانکه امیرالمومنین علی کی ضدین او رسول را بپیکر
 ساجدی بود یا در ساجدی با نفاق قبل البلوغ بود مذهب شیعت چنانست که علی صدیق
 رسول کرد دین و نعت و الا او با ایمان آوردن محتاج نبود کی ایمان از کفر و شرک باشد
 و وی هرگز بندهای تعالی شرک نبیا ورده بود دیگران محتاج بودند با ایمان محققان شیعت
 کی علی را ایمان بنا بست آوردن بل کدی ازان جمله بود کی ایمان بولایت امامت وی
 داشتند واجبست بر عالمیان و وی جزوی است از اجزای ارکان ایمان با بوجه
 فقیه کتاب چون الماسن ایراد کرد روایة عن الثقات عن علی بن موسی الرضا عن ابائه
 عن رسول الله عن جبرئیل عن الله جلالة الله تعالی قال ولایة علی بن ابی طالب صنی
 من دخل صنی من من عذابی ومولا نازیل لعابدین علیهم السلام کوبید

- ❖ وَمَنْ سَرَّ نَائِلَنَا السُّرُورَ وَمَنْ سَأَنَا سَأَمِيلاً
- ❖ وَمَا نَأْمَنُ نَارَ الْهَيْبَةِ وَمَا حَابُّ مَنْ جُنَّ زَاوَهُ

حارث بن اعر وهدانی کوید که روزی با امیرالمومنین علی علم گفتیم یا علی انی احبک
 وانا حائلین من خالک فی وقت النزح وحالة الممر علی الصراط فقال علم لا تخف
 یا حارث فما من احدین اولیای او اعدای او وهو یرانی فی هاتین الخالین واره
 وبعرفتی واعرفه واین بیات افتاد کرد

- ❖ یا حارهدان من یحیی برک من مومن وسانق نبیلاً
- ❖ یعرفنی طوفه واعرفه بعینه واسمه وما فعلاً
- ❖ وانث عند الصراط معشر ضی فلا تخف عشرة ولا زلالاً

من دخل صنی من من عذابی ومولا نازیل لعابدین علیهم السلام کوبید

- ❖ اقول لانا رحیم توفی للعرض ربهم کل نفری الرجال
- ❖ ذریه کل نفریه ان له حب لا یجیل الوصی متصلاً
- ❖ استیک من یارد علی ظمأ تخال له فی الحلاوة العسلاً
- ❖ هذا لنا خالص لشیئنا اعطانی الله فیهم الاملاً

ابوالصک الهروی کوید که روزی امام علی بن موسی الرضا علم در مجلس مومن علیه
 رفت و با همی از منافقان افتاد و با حاشه افتاد نا آخر الامر از امام پرسیدند کی
 یا بن رسول الله رسول فرمود کی انت فسیم النار والجنة چگونه باشد قسمتی بهشت
 و دوزخ را امام فرمود کی قسمتی وی چنان باشد که محبت وی موجب جنت باشد و عداوت
 وی موجب دوزخ پس اول بهشت و دوزخ کی منقسم شدند محبت و عداوت وی شدند
 و تقیر لطیف بفرمود چنانکه جمله حاضران اولیا و اعدا حسین وی بگردید بسیار اولیا
 را آن جنت وی عظیم فرستاد ابوالصک کوید که چون ازان مجلس پوآ آمدیم من کتم با امام
 یا بن رسول الله امر و زید میضامودی و تقیر لطیف کردی و دلهای مرده رازند کردی
 امام گفت یا امام الصلح آج کتم بروفق روایت و مذهب ایشان کتم و کتب ایشان بان
 ناطقین اولی الامر علی اهل البیت چنانست که فدایان امیرالمومنین علی و کتبه صراطی
 ششپه چشم است با پند و کوید یا نار خدی هذا فانه من اعدای و ذری ذاک فانه اولیای
 ابو عبد الله الدامغانی در کتاب سوف العروس در جرح و شناسنامه و حسن و حسین
 و اهل بیت رسول علیهم السلام کوید و وی از جمله علماء اصحاب بهشت و اولی الامر است
 قطا و الیسی ولم ارقد فیت کدی اللذخ و الحارث

یا علی

- ❖ بذكر النبي وذكر الوصي وذكر نبي المصطفى أحمد
- ❖ جبار الجوه عظيم الخور كرام المعارض المحتشد
- ❖ ومن ذكر ابن الرضا عظمته وافتخار الذي هم بعثدي
- ❖ علي ابو الحسن والحسين شهيدين لا يشهد المرشد

امير ثعلبي وزمخشري وفرواني واضراب ایشان علماء اهل سنت اندر ايراد کردند
 در آیت ثابت یعنی قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة فی القربى روايت عن جده پير
 عن الرسول لهم انه قال نزلت علی جلال محمد ما شريفا الامور من علی جلال
 محمد ما من مغفورا له الامور من علی جلال محمد ما نالها الامور من علی جلال
 محمد نزلت الی الجنة كما نزلت العروس الی بیت زوجها الامور من علی جلال محمد
 فتح له من قبره بابان من الجنة الامور من علی جلال محمد بشره ملك الموت بالجنة
 ثم منكر ونكير الامور من علی جلال محمد ما على السنة والجماعة ومن مات
 على بغض آل محمد جاء يوم القیامه مکتوبا بیز عنیه آسر من رجة الله الامور من
 علی بغض آل محمد لم یتم راحة الجنة **كف** فرواني گوید از رسول علم برسد
 کی یا رسول الله من ذابک قال علی وفاطمة وابناهما و امیر المومنین علم گوید
 کی خدمت رسول شدم و شکایت کردم از صد صحابه مومن نذر عبارت شکوت
 الی رسول الله حسد الناس فقال اما ترضی یا علی ان تكون رابع اربعة
 اول من دخل الجنة انا وانت الحسن والحسين وازواجنا عن ایما سنا وثماننا
 وذرینا خلفت ازواجنا وشیعنا من ورائنا واتفق مفسران شرط

نور

فی جبهتکم الدنیا **سوال** این جمله معاصی بسیار است شیعیه نیز می کنند
ا جواب عنهم علماء شیعه و صحاب و زقاد شیعه ازین ترهات بری باشند
 و هرگز نکنند اما دنیا داران شیعه و ملوک و سلاطین ایشان با عامه کی این
 کماکان کند خود را در مقام خطا و گناه دانند و هر وقتی استغفار کنند بران روز
 بروز بر عزم توبه باشند و تا در باب شد کسی توبه می برند و اما مخالف توبه می برد
 زیرا کی در این جمله معاصی اطاعت می داند و نیز خود را نا عاقل می داند و باراد
 عن تعالی داند و غلام را حلال و اند جنایات که گوید **حکایت**
 در سنه اثنین و سبعین شماه کی داعی مومنان و مصنف این کتاب الحسن بن علی الطبرک
 از قم با صفهان رفت بسبب سخنزار و الناس و اشارت صاحب عظم خواجه
 جهان بها الحز و الدین محمد صاحب الدیوان زدند و مدت هفت ماه آنجا
 بود و خلفی بسبب حضور این کیمینه بندگان توفیق یافتند با انواع دینیه از
 اصفهان و شیراز و ابرقوه و یزد و طرف آذربایجان سادات و صدور و اکابر
 که در آن سباط جهان پناه حاضر بودند و مشغع شدند چنانکه آن حال هر چه می
 مخفی نماند و امروز می گویند و خواهند گفتن تا روز قیامت ان شاکر حاصل کی
 سیدی چند از شیراز حاضر شدند و حکایت کردند که ما در شیراز بودم هر که مجال
 و زهره آن نبود می مارا کی بیرون ارشانه خویش بول و غایط بپوشیم اهل سنت و
 کی ما را با برقی بریدند و آغاز تشنیع می کردند که گمان را فضیلت ندیجی کواچه
 بول و غایط نشوید سنی و نیکو اعتماد باشند و جمعی کجک ما از لسان السماء ما

جمله عجاب خاص است و جذبی بکن ناوبرا خالی یابی با وی بگو که امام جعفر
 مرا پیش تو فرستاد و نشان نمود ادنا کار من بسازی درین برگاه آن شخص آن بعلت
 کی او را بود بساخت این شخص با خدمت امام آمد و گفت با بن رسول الله آن مردکی
 تو مرا پیش وی فرستادی چون نام تو بشنید از فرج و بشارت خواستگار پر مهر کرد
 و در حال همیشه آن چنان شد و کارم بساخت و متشای بران جمله که مراد من بود باصل
 کرد و سنی چنان بر درگاه دشمنان شما چه کار دارد امام علم گفت حق تعالی ارا
 که امینی فرمودی هیچ سلطانی و حاکی نباشد که شخصی از موالیان با یکی اکثر بر درگاه
 وی ملازم و مغرب باشد از خواص ضروری و ارکان وی تا چون موالیان ما را اباصلتی
 هایل حادث افتد وی بنشیند آن پیام نماید و از پجاست که از مبدا کار خلافت
 عباسیان تا آنکه انقضای دولت ایشان هیچ خلیفه نبود مگر وزیر وی یا وکیل خرج
 یا شرای یا حاج خاص و اکثر مدبران ملک شعت بودند و همچنین حکم سلطانان
 خوارزم کی اکثر و زرا ایشان از قم و کاشان بودند و خواجگان فراسا جمله شیعی
 و سنی و هیچ بقیه نباشد و خود نشاید بود در بلاد اسلام که آنجا مومنی مکر و مخیر
 باشد یا ظاهر یا غفاد یا سنی یا شیعه آنجا باشد و توفیق و منان دهد چنانکه غم رسول
 ابوطالب بر عید المطلب ایمان بهمان داشت و بظاهر با صنادید و اکابر توفیق بسیار
 و بدان موافقت مدد محمد و اصحاب وی می کرد و نصرت وی می داد هم حال و هم بدست
 و هم بجان و پیمانه ناوی زند بود محمد و باران بوی سطره بودند چون وی متوفی شد
 چه سئل آمد که یا رسول الله ترا انجی نامصری نمائند جرت فرمای و بافتاشی عالمیان

مکر

باخرکت لعن الله من خلف حبیبش اسامه رسول متوفی شد و مردم بروی
 بیعت کردند با اسامه فرستاد که مردم بر من سوخت کردند و مرا قبول کردند بخلافت من
 راضی شدند بخلاف ارادت ایشان توانستم کردن و من میخوام بفرستد اسامه
 را که داری نباشد من آنرا اسامه گفت با رسول که عجب کی وی رعیت منست بقول
 خدای و رسول وی اجازت من میبرند و دیگری را می طلبند بفرستد که اگر
 بر رسول ایمان داری بر خیز تو با عمری کم رسول بیایند و مدتی در حق افعال نمایند
 تا بهزار شفاعت و حیلت و رشوت اسامه را راضی بگردند و بفرستند و ایشان
 خلاف فرمان رسول باز ایستادند و قال الله و من یطع الرسول فقد اطاع الله
 و قال و من یعص الله و رسوله فان له ناره جهنم خالدیها و غضب الله علیه و لعنه
 و اعتدله جهنم و سائر مصیبات و فرمان رسول در حال حیات و موات وی که باشد
 و مخالفت وی که بعضی این دلیل روشن است که ایشان رعیت بودند نه خلیفه
دعوت دیگر چون اجل نزدیک رسید ابو بکر را بخوانست که بار
 کناه خویش سبک گرداند بل ک عمر را بخواد و خلافت بوی تفویض کرد و وظیفی را
 حجه فرمود رعیت وی فرمود و نصیحت خیار صحابه که گفتند که این ظلم رواه دار
 کی تو بنا حق و نا واجب درین کار بوزی و بعد از مرگ دیگری را عتق خویش
 بنشانندی و امروز وقت استغفار و توبت و انابت است هیچ وجه این نصیحت
 قبول نکرد صدق الله حیث قال و لقد ذرنا الجهم کثیرا من الجن و الانس
دعوت دیگر که رسول جمله عالم خانه اختیار کرد بود برای

خوبتر خاص آنرا بگورستان ساختند و نحو اسندگی ایداورج ایشان منقطع
 کرد از رسول بعد از آنکه بر جناح در حال صیوة رنج می داشتند اکبر ایشان خزان
 ایشان بود شش تن در یک خانه یک بدست بدیشان رسد باقی غاصب باشند
 و ظالم و اگر صدقه بود جمله اهل اسلام ناروز قیامت حرام شرک باشند اگر اهل
 اسلام بکس راضی نباشد پای ایشان در یادگرفتن و از آنجا برون کشدن قال
 طندخلوا بیوت النبى در حال حیات اجازت نبوده در آنجا روند بعد از مرگ
 ندانم که اجازت داده است ایشان را و در وقت مشهورست کی من اغتصب بغعة من
 الارض جعلت يوم القیامة من الارض السابعة السفلى الى الارض السابعة العليا
 طوفانی عتفه الی ان فرغ الله من حساب الخلق ثم جعل معها فی النار ابن
 و امثال این دعویها کی نهاده در حال حیات خودش و بعد از حیات ایشان
 اشیا و اتباع ایشان احیا ان می کنند تا عفتت آن بواضع و محیی و عامل
 می رسد ایشان با نفاق روایت کنند که رسول گفت کل محدثه بدعة وكل
 بدعة ضلالة وكل ضلالة فی النار فردا قیامت تابع و متبوع با هم بدو رخ
 روند احشوا الذرطلموا و ازواجهم و ما كانوا بعدون من دون الله فاهدوهم
 الی صراط الحقیم **دیکر** ابو بکر در زمان خلافت خودش گفت مرا غسل
 پانها و مسح گوشها و کردن و سر زهنی آید و تبدیل قرآن و سنت رسول بگرد
 و رسول فرمود که مصلوة الم بوضو و کت من الکفر و الیهمان ترک الصلوة من غیر
 صلوته له فهو کافر بس چون وضو مختلف امر ضایع بود بلکه نماز درست نباشد

و این

و با نفاق حشرها هم خواهند بودن جمله یا بعضی وضو مع حواله مسح پانها مکتف
 کرده است فردا قیامت کی ثواب وضو باید که وضو بزرگ مسکن با سنی شرک باشد
 زیرا کی پوست ترک باش وی روز سنی با شرک باشد در عبادت و عجب انظاره که
 قول خدای ترک کند و او ندا خلق کند که حاضر الحطاب بود و جاهل و محمل و شش سال
 سجد بفت کرده و امروز بعد از اظهار ایمان بنکذیب ضلای و رسول مشغول شدند
 صدق الله حیث قال اتخذوا اعبادهم و ربما هم اربابا من دون الله **دعوت دیکر**
 ابو بکر با اتباع محلی ساختند و گفتند مردم ترک غرا کردند و می گویند نماز خیر العمل
 و بهترین کارهاست چون مانک نماز برآمد جمله کارها ترک می کنند و روی نمازی آرند
 این لفظ اسقاط سایذ کردن و حسان کردند و عوض این نماز باید از الصلوة خیر
 من النور مزید کردند رسول گفت نماز بهترین عملهاست ایشان گفتند نماز خیر
 از هیچ و سفیر گفت بر طرف ایشان اولش باشد و غرض ایشان تخریب آن بود
 و بیدار و احیا سنن جاهلیت **دعوت دیکر** رسول گفت ابتدا نماز
 بشکسته بود و آنها بنسلیم ایشان بطلان نماز بگردند بیلک و سلام بر فترتند مقدم
 کردند چنانکه گویند که التیمات لله و الصلوات الطیبات السلم علیک ایها النبی
 و رحمة الله وبرکاته السلم علینا و علی عیبا و الله الصالحین شهدان ط الله لا اله الا الله
 و اشهد ان محمد عبده و رسوله چون سلام باز داد نماز وی باطل شد و تمام شد
 بر نماز کرده باشندی شهادت و با نفاق نمازنا فترتند صحیح نیست نیز طریق
 ابطال نماز بگردند و همچنین آفرناخته آمین زیادت کرده تا در میان نماز کلامی

و این

گفته باشند که نه از نماز باشد تا بعد از آن کلمه بگویند برای آنکه
 گمراهند باشد که بزرگتر میهندی کردند و لکن شیعه علی راه راست دارند محبت
 و شریه ضلای و توحید و عدل و نبوت و امامت در طبل و برابری آنست محتاج
 نیست و رسول گفت من اهل بیت را افضل از مسکن **دعوت دیگر**
 دستها بر هم نهادن وضع کردند و نمسک بایست و قوموا لله فانین کردند و دانستند
 که کفوت و تواضع بغیر این خواست و بغیر این نیز این معنی حاصل می شود و این
 فعل نه بود است که در نماز دستها بر هم نهند عصر روزی گفت یا رسول الله چند
 چیز است که هودان می کنند و آن جمله است نیکوستان از جمله یکی دستها بر هم نهادن
 رسول صلوات مشغیر شد گفت از سر عیبک یا عمر تو مرا نمی دانی که موسی بن بودی
 مناعت من کردی و امت من بودی چون پیام دولت ایشان بود آن سنه بود
 احیا کردند و رسول علم گفت که نیکو دانی الصلوة کبروک البعیر و لا تنفروا کتفر
 الاریک و لا تفتوا کافعا الکلک و لا تلکونوا کالذناب الفرد یعنی چون ایشان
 فرود نمسبید یعنی اول دستها را بر زمین آرید و بر کوع و سجود تمجیل بکنید و چون
 سگ بر سر پانها منشینید در فترت بل یکا بران جب نشینید و چون بوزنکان
 بجانب راست و جب نکردن این و امثال این دعوتها می نمایند از آن بود که علم
 حاصل نبود و نیز خواستند که احیاء سنت جاهلیت کنند و علماء صحابه را
 یار آتش نبود و بعضی خود بدنی مشغول بودند رسول علم گفت من کنم علماء
 من اهل جا بوم الغیاهه مقلوله بدها الی عنقه قد ایلیم لیا م من نار

دعوت دیگر گفتند چون افتاب غائب شد نماز کن روز افطار
 کن و بدانکه علامت غروب آن بود که خون افتاب در آن صامیه فرو شود
 یعنی چشمه گرم و سنارکان جمله ظاهر کردند و روشن دیدند آنست مکلف اول
 نماز کند و بعد از آن روزه بکشاید و هر که بخیر کند نه نماز وی قبول باشد
 و نه روزه وی ایشان افساد روزه مسلمانان کردند و مردم را بر نماز
 و افطار روزه داشتند قبل الوفت روزه بر ضای تو و رسول و اظهاریست ^{اطل}
دعوت دیگر ابوبکر صدقان بر سنت رسول بیان مستحسان است
 صنف منساوی قسمت کردی خون تو بیت بعر رسید و خلافتی که کن صلح
 در آن می دانم که مهاجرها کی فرشی اند تفضیل فهم بر مهاجرها قرشی نباشد و مهاجر
 غیر قرشی تفضیل فهم بر انصار و انصار را تفضیل فهم بر اعراب و اعراب تفضیل فهم
 بر عجم و مردم در حزب منعت چون او بودند و غم دین نداشتند و انرا کی غم دین بود
 توفیق دفع و منع این نبود بدت بسعرب عجم حرام خوان شدند **دعوت دیگر**
 گفت من رای جهان می بینم که صدقات طرح کنم و خراج مرزبها نهم فرمود تا در
 عراق مساحت زمینها بگردند و هر یک چه زمین یک درهم بر نهادند و یک فقیر
 حیوت از هر جنس که در آنجا بکارند بر سنت ملوک فارس جاهلیت و دهم توفیق
 آن از هر یک عریب زمین یک پینار زر و یک اردن حیوت بر نهادند چنانکه در جاهلیت
 بود در زمان فراعنه و رسول علم از سنتها جاهلیت منع کرد بود و نیز کرده
 و اظهاریست اسلام و شریعت کرده نایدی که گفت منعت العراق درها و غیرها

المرزوق المفقود
عنه

و سنت مصار دنها پس هر بر آیت صدقات و صدت رسول در کرد و اجیا
سنت جا ملیت کرد تا حمله عالم حرام خوار شدند و نظام آن حمله در کرد و عمر
بماند تا روز قیامت و سنت زکات باطل شد شش عامه جهان
بعث عثمان چون نوبت خلافت و دولت دنیا بوی رسید بدی المال
را دند مملوین عمرها جهان از هر نوعی که یاران وی از مالها مسلمانان بوجه غصب
و حرام سخته بودند و جمع آوردن و بدینیا رها کردن و مظالم آن با خود برده و سن
شعد خود را در الله فقد ظلم نفسه و قال کل نفس بما کسبت رهینه و چون جان
دید دست گشود و حمله بر بنی امیه فرج کرد بنی الامام و بنی الخوال و ایشانرا
نواکر بکرد و جمله مسلمانانرا محروم نگذاشت و حمله زان طعنه و لعنت
بر وی بکشوزند و وی بنیولعیته مستظهر بود و رسم جباران و اکا سره
و قراعنه پیش گرفت از غلامان ترک و رومی و خطاسی خریزین و اسپر استر
و طوینها اسپان و طبل و کوس استعدا و کردن آغاز کرد و دست تغلب و نفوذی
بر عالمیان ظاهر کرد تا غلامانرا بر نواحی عراق و حجاز و تمامه فرستاد تا صحرا
و کوهها کی علف زار را بوزنی حمله را در میدان کردند و موقوف بگردند و ملک خدای
بر همام تنگ شد و رفو بودی که هرک خواهند که جبار پای را علف دهد در صی باید
کی بیاید و علف زار را از من بزد مردم برای شدت احتیاج طوعا و کرها می رفتند
و علف در خدای از عثمانی خریدند و از مثل فعل عمر بودی زکات بپنداشت
و ما خراج کرد تا آفتابی واجب بودی کوفت و آفتابی واجب بود ترک کرد چون

بنابر مساحت باشد بلکه خنبر باشد **بعث دکر** عمر فری را
معنی کرد و اجرت داد برای هماد مردم از حرب کرزان بودند جمله از نرس عرب
روی بزراعت نمادند و معاش بکرانند که روی بغزانه زد و آنان نیز با جهاد
می کردند با جرت می کردند و از ثواب همادی نصیب می بودند و همچنین علمای از امین
کرد و اجرت می داد از مال زکات تا جمعی که نوا سلام بودند ایشانرا علم دین تعلیم
می کردند و نداشتند که ضایک زکات واجبست علمایرا نیز تعلیم عامه جاهل واجب
و چون اجرت نداشتند مستحق ثواب نباشد قال الله ان الذین کفروا انزلنا
من السینات و الهدی من بعدا یتناه للناسخ الکتاب اولک لعنتم الله و لعنتم
اللاعنون و قال ان الذین کفروا انزل الله من الکتاب و بیشتر و به ثمان طلا
اولک کفی بطونهم آلا النار و ط سکلم الله یوم القیامة و ط بزرگیم و لهم عذاب
الیم و قال رسول الله صل من کتم علما من اهله جا بوم القیامة مغلوله بیده
الی عنقه فدا یطع بلجام من بار بذر این و صدت تعلیم معالم دین و مراص
علمایرا از جمله واجب است و منکر آن یعنی منکر تعلیم مستحق ذم باشند و کونه
شاید با نعل و اجب اجرت دهند **بعث دکر** رسول حکم بری العالم
را لعنت کرد بود تشخیص و از زمینیه رانده و همچنین بود و عمر چون نوبت عثمان
رسید خلافت و مضاد رسول و پرا می آید و انشاء دیوان خلافت بوی داد
و اعزاز و اکرام هیچ نماند کرد و قال الله ط یخبرنوا بومنون الله و الیوم
الآخر یوادون من حاد الله و رسوله ولو کانوا اباهم او ابناءهم او اخوانهم

او عشیرتیم بنده است اگر عثمان مومن بودی طرفدار رسول و بسزا خواهد بود و شریف
 ندازی و عنشی و امین اهل اسلام نکندی **بدعت** **دگر** چون کار
 خلافت عثمان مستحکم شد منادی کرد و صحابه قرآن ما در دست مردم بود
 بخوانند و طلب کرد و اگر کسی با کرد بفرموده می رساند تا عبدالله مسعود
 مصحفی داشت از وی طلب کرد بوی نداد بر طاعت و سفر و پیش بدر خانه عبدالله
 مسعود رفت و ویران نمایند خدا کند و و هلو وی بشکست و و کسان رنج
 مفاساتی تمام گشتند و باخبر بدان رنج ببرد و مصحفی وی رساند و صحابه کار
 مسلمانان شده بود جمله در غزواتی نهاد و پیشیت و بسوزانید و مصحفی عبدالله
 مسعود خدا کند خواست مروان حکم و زیاده پس سره کی کاتبی بودندی بفرمودگی
 از آنجا نسیج کردند و بر کعبت این دو فاسق اعتماد کرد و باخبر خط خودش از
 خط ایشان دو مصحف نوشت و زید بن ثابت را بفرمودگی فرآتی بفرمودم
 بش زید آید و از وی قرآن شنوند و عبدالله مسعود حکم وی و حکم اصحاب
 بر خود پیش نکرفت و عثمان هم مصحف وی هر نصرتی که می آید بش کردی مانعی
 و منازعی را هر روز آید در دست مردم است از بغیبت مصحف عبدالله مسعود
 و آید بسوزانید و پیشیت از مصحفها دیگران بدان نخطی و عاصی شد پس
 حال کسی که قرآن بسوزد چگونه باشد و آنکه بانهم که هوا تا نزل الله فاجط اعالم
 و نگذاشت کسی را که از صحابه مردم اطلاع افتد و بمناسبت نماز روزی در مسجد
 رسول روی زد کرد و گفت موسی این کار نیستی از منبر بزرگ آید و نماز را بندگان

بزرگی مردم گشتند نماز ببرد است و رسول گفت نماز مع الحن و الخ معه بدو
 چیستا دار فاذا انفرق الناس بمناس و شاماً فانظروا الفرقة التي فيها نماز
 فانبعون فانه يدور مع الحن بسردن شخصی بدین صفت جریقی و جور و ظلم
 و عصیان قول خدای و رسول نباشد ذلک انهم که هوا ما نزل الله و همچنین
 ابوذر را از هر خدای هر روز کرد که ابوذر را سستی می گشت و وی از کار او می بود
 و انفاق رسول گفت ما اقلت الغیر اول اظلت اخذ علی ذی لجة اصدق
 من ای ذیر و بمناس خدای بود بر رسول فرستاد که من از یاران تو چهار کس را دوست
 دارم علی و سلمان و مقداد و ای ذر عجب کس که دوست خدا را از هم رسول
 براند و هر روز کند و محمد کردگی حج رفت و نماز عید با روز عرفه انگذد و خطبه
 روز عرفه بگرد و قرآن و حج و نماز عید بر مسلمانان نباه کرد و مردم هر روز کار
 وی آن سنت اختیار کردند و خطیه آن و انساد حج مسلمانان بر کردند وی
 می بود تا بر روز قیامت تا سالی دگر که امیر المؤمنین علم فرستاد که حج را امیر المؤمنین علی
 گفت مصلحت تو نباشد که مرا فرستی زیرا که من حج بر سنت خدا و رسول کنم و بر
 سنت شما حج نکنم عثمان سبب این است از وی داشت و دیگری را بفرستاد و ازین
 جمله روزی که عمر را ضربت بزدند و جگر هر دینیه فاش شد که علی عمر را بکشت و ابر او را
 بکوش عبدالله سر عمر رسید و گشتند این عجل هر زمان بود رئیس نارسا و کت
 بدست امیر المؤمنین مسلم شده بود و زاهد و عابد عبدالله تصدق هر زمان کرد
 و و پیرانی کتاه کشت و عمر کشت روی انکاری تمام نکرد و کت علی خونیها هر زمان

از مراضی نشو ز کاه مرزانی وی بود اگر من نیک شوم بصره و عبیدالله را
 بوی نسلیم کنم تا آج خواهد کند از منضی شرح و سهر مرد علی علم بغتان رساند
 که عبیدالله را فاص کن مادی مولی مرا هر زمان بکش عثمان ابا کردی عمری روز
 نمرود امر و بر را بکشیم تا آل خطاب مناصل کردند امیرالمؤمنین علی کت
 نص فراشت و امر جدا و رسول عثمان در آن حج الثقاتی نکرد و بمضاد آن مخالف
 قرآن اصل نمود عبیدالله پیش عثمان آمد و چون عثمان نیر کشته شد ما پیش
 معویه رفت علیه اللعنه و حرب امیرالمؤمنین علم بصیر آورد و ای گفته شد ^{بالحکم} ^{بالحکم}
بدعت ^{دگر} چون عمر خلافت بنشست و ظلم بر اهل البیت ^{کلی} بنشست
 المال و صدقات و اخماس نداشت کرد و مردم از دست وی حمله مظالم کردند
 و ویرا خوبی حاصل آمد و هر که شب برون نیامدی و مسجید نیارستی آمدن بزیر
 زمین نفی و سفی کن بود و از احوال مسجد رفتی ابو لوله اندران سف نهان
 شد و خجری بر شکم عمر زد و کشت و عثمان کت بزیر زمین نیر نماند باز نمود
 و خواهد کد اشترک کسی با جل خوش میبرد و عثمان ظلم بر عالمیان نداشت و ظاهر
 کردانید و از خوف جان حدیثی افرا کرد که رسول کت تو را با انجر فاته اعظم
 الاجر و نماز صبح از وقت بگردانید و باروز انداخت تا چون بیرون از مسجد
 روشن باشد و خوبی نبود اما سبقت عثمان آن بود که عامل وی در مصر بود و
 از وی مظالم بسیاری زدند عثمان مجد او را منتشر کرد و او که مصر بود
 بناظری نامیان اهالی مصر و عامل من متوسط باشی مجد رفت تا بدر مصر ^{آمد}

جهان برسید و شعیبل رفت خدمتکاری از ان مجد با وی کت شتر سواری
 از راه عراق برسید و شعیبل عمر رفت مجد از ان مشک افنا و متفکر شد
 و بطلب آن حازه بفرستاد چون باز آمد غلام عثمان بود از وی خط طلب کرد
 ابا کرد که من خط ندارم بالحاح خط از وی بستند و با مدینه آمد و ارجاع
 با اهل مدینه باز کت جمله بر عثمان انکار کردند و پیش عثمان فرستادند که هر کار
 چه می گویی وی کت غلام غلام منت و شتر شتر منت و هر چه من اما حفظ
 من منت خط مروان حکم است مهاجر و انصار کتند مروان ابر دست باز ده
 تا بکشیم کت از هر که کنتم جمله صحابه انفاق کردید که ما و پرا کشیم و انفاق ارجاع
 اهل حل و عقد و پرا کشند **بدعت** ^{دگر} رقیه و زینب کبری
 عثمان بودند دختر رسول علم نبودند و دختر خدیجه نبودند بل که دختران بودند
 بودند و وی مردی بود از قبیله تمیم و هاله بنت خویلد خواهر خدیجه بود اینند
 و پرا زن کرد و از وی رقیه و زینب آورد ابو منصفی شد و هاله حمل داشت
 بر از مکر بفرسری آورد و نام وی مندر کردند چون اسه طفل بنیم بر هاله مع
 آمد و وی در پیش بود خدیجه امشانرا با خانه خود برد و خدیجه بکر بود و در
 نکر بود خون رسول رغبت کرد خدیجه هاله متوسط بودی میان رسول
 و خدیجه تا خدیجه را راضی کردانید شروع و نکاح رسول علم خون عقد رسول
 با خدیجه تمام شد هاله منصفی شد و بنیام خدیجه گذاشت خدیجه ایشانرا
 اعزاز می کردی با نفی غایب و رسول علم برای آنک بنیم بودند اعزاز کردی

و وصیت کردی خدیجه را یکی اندک نهمان را نگاه داری و چون خدیجه شفقه
 باشی و ایشان در خانه رسول بودند تا مردم قریش گفتند ایشان اولاد
 خدیجه اند و سعی گفتندی اولاد رسولند و این معانی ارا را جهت بودی سنت
 جاهلیت چنان بودی که هر کس بنیم را بر روی نسبت او با وی بردندی و محسوس
 الا بخریدندی هم نسبت با وی بردندی چنانکه گفتندی مولا فلان حکم آنک
 مولی لفظی است محتمل بر بند و این هم و خواجه و بنده و امثال این بس
 رسول زینب علیها السلام با ابوالعاص بن ربیع داد و رقیبه را بعثیه بن ابی لهب چون
 رسول اظهار رسالت کرد صنادید قریش عثیه را بخواریدند و گفتند ترک
 رقیبه بکن با خود بگیر و عثیه هنوز و بر با خود نگرفته بود و نفر بر کردند
 که در قریش هر دختری خواهی شود هم آن لعین سخن فرستد بشنید و طلاق
 رقیبه بداد و با ابوالعاص همین نفر کردند از نشان سخن قبول نکرد و گفت
 من ترک زینب نکندم بقول شما بعد از طلاق عثیه رقیبه را رسول دعا
 کرد که اللهم اعط عثیه کلها من کلابک ابولهب چون شنید که عثیه
 بر عثیه لعنت کرد فرسید و گفت من می ترسم کی لعنت وی در وی رسد تا عاد
 چنان بودی که هر سالی که کاروان قریش بشام رفتی فرعه بردندی بنام
 هرک بر آمدی وی کاروان سال را بودی از سال فرعه بنام عثیه بر آمد
 ابولهب گفت در راه شام شبران بسیارند من برای تو کی ترسم از دعا بجز
 بروی کاروان بنام من و ضمان عثیه بگردند ابولهب قبول نکرد تا کاروان

ع

گفت

گفتند با چون براه روم و پیراهن میان بگیریم چون بشت خنسیم عثیه را بخوابانیم
 و بار ما کردی نهم و ما کرد بر کرد بار ما خنسیم و شتران را کرد بر کرد خود ما نام
 و ما بنویس و بر نگاه دارم با سبانی چون شرطی چند کردند رضی شد چون
 بعضی مواضع رسیدند شبی سیامد و از شتران گذشت و عثیه را کردن
 بشکست بخورد چون خیر ابولهب رسید از عمه رنجور شد و ایثار رسول
 بز یادن کرد و اما زینب زن ابوالعاص ابوالعاص اسلام آورد و روز بدر
 اسیر شد و یکسان هر کسی مشایخ اسیران را می فرستادند از زرو غیر آن ایشان را
 بازی خریدند زینت نفکر شد در مکه و گفت اگر چیزی بفرستم و ابوالعاص با باز
 خرم محمد کند که من از روی می خریدم و اگر بفرستم قریش گویند که زینب بدین
 محمد است و با فرستادم مرا با محمد آسان فرمود کردن بندگی خدیجه بر وی داده بود
 بفرستاد رسول علم کردن شد شناخت و ابوالعاص را گفت این کردن بندگی
 کی زینب داد ترا آزاد کردم برای خاطر زینب و کردن بندگی تو از نام با وی سانی
 لکن تا من عهدی بکن که چون مکه روی زینب با او فرزند بسره دختر امامه نام
 پیش من آری ابوالعاص عهدی چند بکرد و با اینکه رفته زینب با او طلاق داد
 آورد مردم را از وفا ابوالعاص بعد خوشش عجب آمد رسول گفت من از این کاباش
 که وفا کند بعد خوشش و که نکند و ابوالعاص در هفت آنک بنی هاشم در شعب
 بودم ابوالعاص از خانه خودش نهان مخفی طعام ما آوردی بر منی هاشم
 حقرا دارد تا چون کاروان قریش بشام می رفت فرعه بنام ابوالعاص

براند خون باز کردند لشکر اسلام برشان زد و ابوالعاص کاروان سالار بود
 و پرا بگرفتند اسپها و بگرا سپران و جلیبی بگرد و خیزد نبت ز داد زینب هیچ طرفی
 ندانست که شفاعت کند برای وی عذبت رسول آمد و جلیبی کرد و روزی چون
 رسول از نماز صبح فارغ شد سر از درجه خانه رسول که با مسجد دلشی پرهون کرد و وی
 بر سول کرد و گفت یا رسول الله ای مهاجر و انصاری من که زینب ام ابوالعاص و امیران
 دیگر که با وی اند ز هزار دادم و در جایب من اند رسول آوازی شنید و احاز از زغار
 وی ببول کرد و گفت کن حکم کردم کی بعد الیوم زبان کسی از هزاران دمنده چون ابوالعاص
 برسید رسول علم با وی گفت یا ابا العاص وقت نیامد کی از فرادیدی بوضو این صبح
 و رسالت من ابوالعاص اسلام آورد رسول بعقد اول کلمه اسلام نمود زینب را پیش
 وی فرستاد بزوجهت و بسز زینب وقت بلوغ متوفی شد دختر الفه شد ابوالعاص
 با رسول الله سن از یکیا از مناعها دارم بضاعت ایشان کردند ابوالعاص اسلام
 آورد و مال اطاع کرد اجازت ده تا بدم ورد و داع کم رسول اجازت داد بر رفت
 و جمله امانان رد کرد و منادی کرد که هیچ کس را بر سر حق هست گفتند گفت اکنون
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و با حدینه آمد و مدتی آنجا بود و هر
 مدینه متوفی شد رسول رفیه را کی بگردد بعثمان داد رفیه متوفی شد زینب ام
 حای خواهر وی داد که ایشان تمیمه بودند و عثمان نجیبی و هندس را می هندخواهر
 بودی چون بالغ شد باش قوم خودش شد تمیم و صلح و مندی بیرون آمد هر کس بلا
 با حسین علی کشته شد و معلومست که ابوالعاص مشرک بود زینب بعقد اسلام

خواسته باشد و رسول نشانید که دختر مشرک دهنی عقد یا عقد مشرک رسول
 با اتفاق مشرک و زکا اگر کسی مشرک و بنت پرست بود باشد و اسلام آرد تصور
 توان کرد که ثانیام مرند شود کما قال ثم آمنوا ثم کفرنا ثم از داد و کفر اعصمت
 بوزکا از ارنداد ایمن کردند و له هر اینست که ما نبی و امام را معصوم و کرم قال لغ
 ان الشکر لظلم عظیم و قال حکایت عن ابرهیم انی جعلت للناس اماما قال و من نبی
 قال لیسنا لعهدی الظالمین از سخا واضح شد که امام مشرک نمواند بود **فرع**
 رسول علم هرگز بر ملت هیچ پیغمبری نبود از هر آنک در خدای بر طریقی دوام کی بود
 و در آن تغییر و تبدل نبود است و نباشد و خاصه از جمله انبیا از آدم تا عیسی
 است خدیش را باین دولت محمد دعوت می کردند اما توله به و جهت وجهی لذیذ نظر
 السموات و الارض علیه ابرهیم و این از هر شخص و تمسب کت و تفضیل ابرهیم
 و قال من کان عدوا لله و ملائکته و کتبه و رسله و جبرئیل و میکائیل فان الله علیه
 للکافرن و قتلها الکافرون و قال و لعل فضلنا بعض النبیین علی بعض انبیا
 داود زورا و غیر آنک غرض محمدا می گویند که من بر ملت ابرهیم ام آن باشد که گویند
 ابرهیم علم که جد منست بردنی بود و ملتی و حکم فلان کت بدعای من الرسل من زین
 بر همان ملت ام و همانک وی بر ملت وی بود بر ملت عیسی نیز بود و در بر ملت
 جمله انبیا کی بود الا آنک ابرهیم محبوب جمله طوائف اهل کتاب بود و مرغوب جمله
 دها از سبب و پرانمیز و ابانت کرد و پیغمبر و امام نشانید که با اختیار خوش
 با کافر وصلت کند اما اگر مضطرب باشد شاید و محمد و عبدالرحمن محمد اله صفای الله

گویند که در کتب نواریخ آمده که خدیجه بکر بود که برین رسول بود چون بگردد باشد
 چگونه و برافزرد بودن باشد وی شوهر از بنات بنی آدم بجز مریم فرزند هیچ زنی در
 نیامد و هم وی گویند که میان من و او راهی نبودند بلکه مندر خصومتی افتاد و ایشان
 گفتند که حسن و حسین خواهی از کان جدا بودند و صدق این عند المشرکین بکریا حال
 حسین علم بوده است من قبل الامم من دفتر اسباب محاتم کردم و بر دستان عرض کردم
 که خدیجه بکر بود که بعقد و جباله رسول علم آمد اما عجیب که رؤسای عربی اشرف
 خدیجه را میخواستند بعقد و نکاح و هیچ کس را اجابت نکرد چگونه و پیراسته میزند
 کی از پیام و احسان بنی تمیم بود فرو آمده باشد و محمد بن عبدالرحمن بن محمد الامم نهانی
 در کتاب البدع آورده است که لامیه غلامی رومی بود از آن عبد شمس بن عبد مناف
 برادر هاشم بن عبد مناف آن غلام را بپسری گرفتند بود و پرورد و بامیه عبد شمس
 معروف گشته و اصل وی از روم بود چنانکه نص قرآنست کی الم غلبت الروم سادنی
 الارض هم من بعد غلبهم سیفعلیون بضع سنین یعنی بر ملک و خلافت غلبت کند
 پس از آنکه روزگار سوز کردند و مغلوب شوند یعنی از بنی مروان و بنی العباس
 و همچنین در بیان حارثه کی رسول علم و برابری گرفته بود و چون زیر عوام بگردد
 اسدین خود بود **نقصه** زو جان بود که رسول بر سنت عربی بر پرورد
 و پسری قبول کرد و رسول بر بازار عکاظه مخرب بود از مال خدیجه و زید را از
 مدتش زد بدید بود و حارثه کلبی و حارثه از قبیل کلب بود و مردی زرک بود و در آن
 نزدیک که زید بخیر رسول را می آمد و زید با ظهار اسلام کرد رسول بر از خدیجه

خواست خدیجه زید را بوی داد و رسول زید را آزاد کرد چون خیر زید بدید
 رسید با جمعی بزرگان برخاستند بکه آمد و میانه ابوطالب رحمه الله رفت التماس
 کرد از ابوطالب که با برخواستن محمد بگو تا بر من زید را بمن فرستد بامتن من بعد
 ابوطالب برخاست و با حارثه کلبی و با جمعی بزرگان که در خدمت وی بودند رسول
 آمد و ابوطالب بر حال از کت در خدمت رسول رسول گفت من زید را آزاد
 کردم و اختیار اختیار میست اگر خواهد بروی زید کت من صحبت و خدمت رسول
 اختیار کردم و نازنده باشم از وی منافعت نکنم حارثه بر بخید از سخن و گفت
 یا معاشر فرشت بد ایند که من از زید بیزار شدم و گواه باشید که وی بر من نیست
 و من فدوی نیستم رسول چون خبر شنید کت یا معاشر فرشت گواه باشید که
 من زید را پسری قبول کردم و او بر منست و زید بعد از آن مشهور شد که زید بخیر
 تا چون زید بز خود را اطلاق داد و رسول بر انزل کرد تا مردم بدانند که زید
 بر حقیقی وی نیست قرآن وارد شد بدانکه زید من رسول نیست کما قال الله
 فلما قضی زید منها وطراً زوجناکمها لکی لا تكون علی المؤمنین حرج فی ازواج الایماء
 و قال کان محمد اباً احد من رجالکم چون زند با سبقت اسلام و نبی رسول را بر تو
 تعلیمی نداشت غیر وی زیرم تعلقی ندارد با ما مثل امیر المؤمنین و جرح و اولاد
 ایشان علم لهم **مسئله** امام کلثوم دختر امیر المؤمنین علی علم کی عمر
 داد از که و اجبار بود چون امامت ملک عالم و عالمیان بود از وی باز کردند که
 زنی را بزور خواهند از ایشان و از فعل ایشان عجب باشد و امیر المؤمنین

چون لوط سغیر بود که موآ بناتی هت اطهر لکم فاتقوا الله و صانق علم
 گفت کی ذلک اول فرج غصینا علیه و گویند کی ان فضه جان بود که عمر عباس
 با امیرالمؤمنین فرستاد بخطبت ام کلثوم قبول نکرد عمر گفت علی از من بندگی دارد
 خدای بکیم و پرا بگشتم عباس خسر امیرالمؤمنین از کی عمر چه می گوید امیرالمؤمنین
 گفت کشتن حساب دیگر باشد و خطبه حساب دیگر از دختر بوی ندیمم گفت
 باعباس روز از پنه مسجد حاضر شو من در یک منبر نا بشنوی آج باید شنیدی
 روز جمعه من در یک منبر نشستم عمر باخر خطبه گفت ایها الناس ان ما هنا
 رجلا من اصحاب رسول الله صله قد ذنا و هو محض و قد اطلع امیرالمؤمنین
 و صله فانتم قالمون از جوانی مسجد او ازها بر آوردند امیرالمؤمنین را
 بگواه اخشیاج نباشد قول قول امیرالمؤمنین باشد اگر با پدک ما آن زانی را
 بگشتم و از منبر برآمد و باعباس گفت ای عباس اگر علی دختر من بدهد آج کنم
 بکم علی را بگشتم عباس با خدعت امیرالمؤمنین رفت و صاها با از که امیرالمؤمنین
 گفت من پیش از که نشنیدم دانستم و من ار کار نکنم که دختر بوی دم عباس است
 وی ترا بگشتم که مدی شوخ است وی شرم و عاصی و ستمیزه کشت البته اگر تو کنی
 من بضرورت بکنم اگر تو خواهی و اگر خواهی تا خصوصت ساقط کردد و اخلا
 شمشیر ما نباشد و اسلام در صدمه اس کار نرود و بنده ان کی از دختر
 نمره است امیرالمؤمنین از ان امتناع کرد عباس پیش عمر رفت و گفت
 نراجد دختر خواستگاری دیگر نیست علی این کار نمی کند من بکم عمر مسجد حاضر

آمد و مردم را حاضر کرد و گفت من دختر علی را می خواهم و عباس سخن و بیست
 بوکالت علی دختر و پرا من بدهد و دختر و پرا بوکیل خوشتر کنه است و من
 رغبت می کنم از خطبه و کار تمام بگردند حال بدن جمله بود امیرالمؤمنین
 بو صبت رسول خاموش شد و اسر عقد بعینه حوز عقد فرعون بود با اسیه
 بنت مراح **مسئله** مخالفان گویند رسول نماز دیگر حواله بانو کرد
 کرد ما جماعت کند و ان نصر است بروی حوزی با امانت شایند نماز است
 جمله کارها شاید و هم ایشان گویند که رسول چون او از ابو بکر بشنید
 دستی بردوش عاهاذ و یکی بردوش فضل عباس و پاها زمین کشتان مسجد حاضر
 شد و در قبله بایستاد و نماز بکرد و ابو بکر افتد ابوی کرد و مردم افتد ابانو کرد
 کردند اگر اجازت نماز از رای رسول بود مغزول کردن نیز با بسا برای و امر علی
 بود یک و ما نطق عن الهوی ان هو الا وحی نوحی و اسر حنان بود خدا او کی سو
 برآه را حق بود رسول را فرمود که با امانت روشن بکن ساری چنانکه سخن او
 شرف است مستحق جماعت داشتن است و چون رسول هر که فتح مکه روی
 مسلم شد رسول هم نماز پیشین و دیگر در مسجد اکرام بکردی و باقی نماز عتابین
 رسید گزاردی عبادت و نیات رسول بر من جمله می بود چند روزی طاعی از قبل
 رسول و پرا اگر امانت کردن اسحقاق امانت عثمان نبر کار او و پرا یک
 چند روز در مثل مسجد اکرام امانت می کرد باصحت نفس رسول و در صورت او یک
 خود رسول رفور بود و بزعم خصم اگر ابو بکر پیش رسول ایستاد باشد رسول

ماموم و مغزول از کار نبوت بهره باشد کی آن کار آخیز بود و قال ابو نعیم
اصواتکم نوق صوت النبی و قال لا تقلوا بین یدی الله و رسوله و امثال این
کی تقدم برسول هیچ حال روانیست ابو بکر عاصی باشد نزد آنها و بنده است
چنانست که رسول خبر در جماعت کردن وی را عایشه با بلال گفت بانگ
نماز بگو تا بدم نماز بگذر جماعت او که چون بکبر اهرام بگفت آواز وی گوش
رسول رسید رسید که و برای مقدم کرد عایشه گفت من از رسول الله رسول
گفت انک صویحبات یوسف و اتفاقست که زبان یوسف دروغ زن بودند
و در جهات بعش و عش بازی و عشوه و فتنه انکه در جهات تحصیل امانی
و لذات و شهوات دنیا و در حال بر خاست و دستی بردوش همونه چون از سر
بیرون رفتند فضل عباس رسید آن دست کی بردوش همونه داشت بر دوش
فضل نهاد و همونه باز کرد ایند و ابو بکر را از محراب دور کرد و اسپیناف نماز
کرد **مسئله** مخالف کوفتند ایشان وزیر بودند **اجواب عنه**
یا وزیر رسول بودند مشارکت نبوت و این قول کفر محض است و با وزیر بودند
بگفتند کردن امور عظیم و نصرت دین و قیام کردن بحروب بنیان رسول
ابو بکر یک گزاف است و چنانست و چنانست و چنانست و چنانست
باز آمد تا امیر المؤمنین این اسلام برداشت و خیر سخن کرد و هر جا که
شکایت بندگان و سستی کردن ایشان در کار حبس گوید و در سخن و ذکر
مناقص اعیان ایشان بودند که بشنید جمله خلق ایشان که میشد و خال کار

نهاد و قصد سجد کرد

اسلام طلب کردند هر جا کی ذکر عفاقی رفت شریک بزرگتر از ایشان بودند و حق
میگفت و اعف عنهم و استغفر لهم و مشا و رحم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله
بعضی از آن منافق توبه کردند اما ایشان دران بر دند حق توبه نمودند با ایشان
مشورت کن با ایشان که کونند کی مجرب را راه عقده می گزید میباید که با تو غدیری
کنند و الامر رسول علم بودی خدا از مشورت کردن سستی بود و حق و مطابق
اطلاق بوی می آموخت از هر نوعی مشورت کسی محتاج نبود قال و لو کنت ظفرا
غلیظا لثلب لثقتوا منی چونک **مسئله** ای کونند که ابو بکر جهل مردم
مخرج رسول کرد جواب این گفته شد بشرح و تفسیر رسول بعد از حجرت همان انصار
بودی و ابو بکر نیز بطریق رسول خوردی و اگر قبیل الجریف بود مال خدیجه بیشتر از مال
همه قریش بود مستغنی بود از مال ابو بکر با انکه مدینه بر رسول علم بود و ابو بکر بیشتر
بکر از کنیزی چون غنم سفر کردی از قبیل اسلام این مال از یکجا بود و بر او دلیل بر مال
ابو بکر جهل مردم مدافضا چون شخصی رسول خلقی نه ساخت مری با وی گفت جمله را
آنهم سرخ بود کی چنان کبید و رسول را از آن مال آمدی آنست باها الذین آمنوا اذا
ناجینم الرسول فقد تموا بین یدی نبویکم صدقة نازل شد امیر المؤمنین اتفاق کرد خیار
بره دم نفروخت و کونند که نفوس بشاند و صدقه بداد و در گفت سوال کرد هیچ
کس در کربن این جرم علی عمل نکرد و حکم آنست منسوخ شد بآنت اشغفتم از خود مول
بن بدی خودکم صدقه فاذم ففعلوا و ان الله علیکم و اگر بر مال بودی هم بدازی
و مناجاة کردی و اگر بودی عمل کردی در طرف نرسند مخالف کی کونند جهل مردم را

۱

اگر حدیث افند و ابوالدین محمدی راست بودی بیعت سنان در محتاج نبودی
 و انصار بیان با وی مخالفت نکردندی و وی تمسک بر سر حدیث کردی نه حدیث
 الامم من فریض و گویند رسول گفت ابو بکر اضلکم و اعلمکم و گویند کی
 ابو بکر معنی کلامه نداشت و نه وی و نه عمر هیچ دو معنی با نداشتند فی قوله
 و فاکتة و ابابخساک ثعلبی گویند و عمر را کفای او طاعنی لعل که عمر و اولاد معا و لعل که
 عمر و آج گویند بر عرض نام ابو بکر و عمر بود در برانکه رسول گفت بر ساق عرض
 نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و چگونه شاید که نام
 بت بر ساق که بنمایا یا تحمل ساکی امان آوردن باشند نام ایشان بر عرض نبیند
 اما از آن علی علم شاید برای عصمت و طهارت وی از صغیر و کبیر از روز و او داشت
 تا بر روز صیحه شهادت معصوم بودن باشد شاید که نوشته باشد و هر حدیثی که
 رسول علم هر حق علی ابراد فرمودی ایشان بر خود می بستند و گویند الشیطان
 من ظل عمر و نکوندند وی گفت با نفاق مسلمانان را من روز احد چون بز کوهی ران
 کوهی می گریختم ان الذین تولوا منکم یوم الثقی اجمعان انما استنجم الشیطان
 بعضه کسبوا اگر آج می گویند راست می گویند با بیستی وی بر غنی و شیطان
 و بر لغز اندی و گویند که رسول دعا کرد که خداوند این دین را خوف به با حول
 و عمر حق بود در آن چند مواضع گفت قوت دین اسلام من کنم و رسول را نصرت
 هم حیث قال انما النصر لنا و قال لیظهر علی الدین کلمه و قال ان فرم که
 فلا غالب لکم و نحوها پس چگونه شاید که رسول را یغویند پس مشرکان

مینه

محتاج باشد و آنچه گویند که عثمان سازگار حبش العسرة بود با نفاق از غیره
 نبود که بود و بیست و پنج هزار مرد جنگی بودند ازین روز جز از ربع و جنان گویند که رسول از مسلمانان
 الناس کرد که هر کس حری دار زد که مال عثمان در ویت سر شترها از بغایب کار
 بار که چهار صد مرد باشد باقی از شریف وی خالی بود باشند و فقرا و درویشان ای
 عدم استطاعت خفاف و نفاعه کردند اگر عثمان چیزی ندانند دانی نه حدیث
 فما قال عالی لیس علی الضعفاء ولا علی المرضى ولا علی الذین لا یجدون ما یسقون خرج
 اذا اضحوا الله و رسوله ما علی المحسنین من سبیل و الله غفور رحیم و لا علی الذین اذا
 ما اتوا لیتعلمهم قتل لا اجدم ما احکم علیه تو لو او اعینهم فیض من الدمع خزا المجد و
 ما سقون این است که مذنب افزا ایشانست گویند که روزی رسول علم گفت یک کس کجاست
 روه را عارف کرد و در هشت خانه شناخت عثمان گفت من کنم و کن نوکی رسول
 ضامن شود که وی رسول را درین باب صادق القول دانستی و کشتی است دانستی
 ضامن نشاندی ضمان که فرمودی دلیلست که وی در ضمانت دشت بود بر رسول هم
 دشت و نیرا وی مومن بودی و مسخی این خانه نضان محتاج نبودی و اگر مومن نبود
 رسول هم حال ضمانت کند و السلام علی من اتبع الهدی چون مقدما این نوع مافقی غایب
 مکتوب شد از هر نوعی و هر مای از کتاب مخالف و موافق از هر نوعی که در هر ظاهر
 این باب و کفایت وقوع احوالک و عجزی هاشم و تغلبت بی نیم و بنی عدی و بنی امیه و انصار ایشان

باب

فی حجة الوداع و ذکر الغدیر و وصیة رسول الله و وفائه و وفاته و کفنه و ما ینبع ذلک

فصل فی حجه الوداع برابر عازب و جابر بن عبد الله المنصاری و ابو ذر
 غفاری و سلمان فارسی و عمار یاسر و حذیفه بن الیمان و غیر ایشان روایت کرده اند
 چون رسول علم با نرسایان صلح بکرد و هم با مشرکان در حدیبیه و با فد بنجران چربیل آمد
 و رسول اجبر از آنجا حجة الوداع باید کردن تا کی اجل نوزدیک رسید که منتقل شود
 رسول امیرالمؤمنین را پیش فرستاد تا حیل طلب کند که بفرزد که بود با وفد بنجران و رسول
 هفت کار حج کرد چون کار تمام کرده بود از که بیرون شد با خلقی عظیم و نامه با لشکر
 علی نوشتن آنرا چنانکه که رفتیم بغیر حج کردن چون کار تمام کرده باشی باید که از راه همین
 به که آسما انجامی مستلحق خواهی بود از آن شاه که چون رسول بدعا طلبیده رسید اسمانیت
 عبیر طاه بود پس در این ای که آجا بار بار بره از رسول یک روز از هر اسم آجا توفیق
 فرمود چون نامه رسول امیرالمؤمنین رسید ساز و استعداد آمد کرد و آج حاصل
 کرده بود در اعدال بیت و با قوم خود بر پشت و روی که نهاد و چون همپایان او
 رسید احرام گرفت و محل همارشتر همدک خوشتر داشت و همان وقت حج قارن
 و مغز بودی و هنوز فرض نپایان بود چون رسول نزدیک که رسید آیت
 تمتع کی و افتوا الحج والعمرة لله نازل شد و رسول پیش از نزول آیت احرام گرفته
 بود خطبه خواند و گفت هر که احرام گرفت فرض وی احرام عمره است و آنکه اکنون
 می داند اگر پیش از نزول اینست می کرد هدی نراند تا اکنون حلال شدیم لکن حلال نمی
 توانم شدن هدی محل سپیدن و بخ کردن اما هر که هدی نراند باشد باید که حلال
 شود و حج عمره و تمتع کند آنکه احرام نپوشد بجز بعضی حلال شده و بعضی احرام

بمیز

با ستانند و حلال نشدند و رسول ایشانرا عتاب کرد و گفت شما چرا حلال نمی شوی
 گفتند ما حلال نشویم و تو محرم رسول گفت مرا عذری هست و شما را هیچ عذری نیست
 از وقتیکه بول کردند و برانکار اصرار نمودند و رسول را گفتند تو نیز حلال شو تا ما
 نیز حلال شویم رسول گفت عجب من شصت شش هدی رانده ام و نیتان کن
 چگونه حلال شوم منکران بایکدیگر گفتند ما حلال شویم و باز از آن خلوت کنیم
 و غسل کنیم و آب جنابت از سر ما می جکند و رسول خدا اشفت اغبر چون امیرالمؤمنین
 بزرگ که رسید خلیفه مرقوم خودش کما شست خود کدشت رسول آمد و رسول
 بدر که رسید روز رسول او را بر سپید و احوال سفر از بر سپید امیرالمؤمنین گفت
 ای خدیو من نام بگویم و حلها شدیم و حشرنگها نماندیم و سپهرم چون بزرگ بید
 اشتدنا و طلعت مبارک تو بغایت رسید و در تعبیل کردم بدین نور رسول کما شست
 چه نیت کردی در احرام گفت یا رسول الله تو من بنوشی کجا چه نوع حج می باید کردن
 اما آنکه من نیت خوشتر در نیت تو مستم و کفتم اللهم اهلاط کمالا لیک گفت هدی
 گفت علی چه حج چهار هدی براندم رسول گفت الله لیکر شاکر کنی بی حجه و هدی و شصت
 صدی براندم اکنون اعلی برو قوم خود را بر کبر و با پیشتر آن امیرالمؤمنین از یک
 قوم خود رفت ایشانرا داشت کما شست با آن کشتون نوزد و آن طهارت بر نیت امیرالمؤمنین
 بر نای خود عیبی کرد تا عذری بیاورد کما جاعت شفاعت کردید که ما را حلها
 می باید که در شویم و خود را بیا رانم بران احرام کرم امیرالمؤمنین گفت سبحان الله
 هنوز رسول علم حلها نماندند چرا پوشیدند و مشیدل کردند جمله را خواند و حلها

از دشان بستانند و بفرمود ما که ما پیششانند و بار خنجرها را از دست بردارند
رسول آمد و وحلهما بسپرد و قوم شکایت او را رسول از کشتن علی حتما ازنا بستند
رسول گفت علی صواب کرد و ایشان لسان طعن از وی کوتاه نمی کردند از آنکه
حقها و صفات در دلها ایشان بود تا رسول علم منبر برآمد و خطبه بر خواند
و گفت ارفعوا السنکم عن علی بن ابی طالب فانه خشن فی ذات الله غیر مداهن
فی دینه چون مردم غضب و بسالفت و عتاب رسول دیدند زبانها کوتاه کرد چون
رسول آن حج بکار برد و باز کردید بر عزم مدینه **ذکر غزیر رسول آمد**
منزل منزل ناموضعی رسید که انرا غدیر گویند و آن مفرق الطریق بود و نزدیک
از آنجا بر آنگاه شدند و آن منزل بود که کسی آنجا نرود که در وی هیچ نشانی نماند
کی بصلاحت نرود کردن شاید جبریل آمد و زمام نماند رسول گرفت و کس در آن
سلام می رساند و می گویند آنجا آبی و گیاهی و منرا که می نیست فرود آید تا رسالت
متمم بند خلق بکار می آید از آن قوم مشرف شوند و آیت یا لها الرسول بلغ ما انزل
الیکم من ربکم و ان لم تتعل فما بلغت رسالته آورد رسول در حال فرود آمد و منرا
بگرد تا قوم فرود آمدند و انانانگ رفته بودند باز خواندند و انانانگ رسیده بودند
صبر کردند تا برسیدند و آنجا درختی چند بود از دوح بفرمودا زمر آن درخت پاک
بگردند از گرد و در یک و رسول آنجا فرود آمد و فرمود تا با انرا شمع کردند و کوهی
از غواشی بر آنجا افکندند رسول علم بر آنجا رفته و مجاور و انصار جمله حاضر بودند
و خطبه فرمود و آن خطبه مشهورست و با آخر گفت یا قوم نیتتالی نفسی و ندان

نابالانها

منی خنجر من من اظلمکم و قد دعیث و پوشک ان اچیب و انی مختلف فیکم
الثقلین ط ان تمسکتهم بهما ان تفضلوا کتاب الله و عنترتی اهل بنی نان اللطیف
الخبیر اخبار فی انهم ان یفرغوا حتی ردوا علی الحوض بس کنت اللهم هل بلغت
و کلام چند گفت و با آخر گفت علی منی بمنزله هرون من موسی و منافق المینبر
در آن خطبه یا ذکر در امانت وی فرمود و بس امیر المؤمنین را خواند و دست
گرفت و او را برداشت و بگرداند و بر خلق عرضه کرد خنانک عرض را
جلوه کند خنی رای الناس باضابطها **حکایت** شبلی و اصل
کار او در بیسی بود از روسا و طبیبان و مردمی عاقل اهل بود در کارها
بلکه از دران و پیران سالک تحلیفه فرستاد چون بغداد رسید و آن مشاهده
و لما بدیدیم آنجا توبه کرد و از دنیا اعراض نمود و لیج بافت از اجابان الفقه
شبلی روزی از روزها غدیر در پیش بغیب بغداد رفت و گفت یا سید دانی
کا عرض مصطفی علم در حضرت چه بود که دست بدو امیر المؤمنین علی بگرفت
و بر خلق عرضه کرد که نه یا شیخ شبلی گفت یا سید زانجا عاشق حال یوسف
شد و یوسف از وی در وی بی جست و زبان صبر و براملاست کرد که امرأة
العزیز تر او در قنبرها عن نفسه قد شغفها حببا انالتر بهانی ضلال امیر زانجا
ضیافتی بیاحت و عواذل بیبی زبان کلامت وی کردند حاضر کرد و کتب حال
خود با شام تمام و از هر یکی مخدیه یعنی بالش تراها و بسید و ترنجی کادی بر
هر یکی از دشان داد و گفت ان از نجابرین و بمن دهید و شفاعت یوسف کرد

بسیاری و سوکدها بیدار گشتی نعتند و نزدیک من تراکی ازین خانه بدان
 خانه دیگر بروی روی یوسف از اینجا بیرون آمدند هر پیش انداخته و بروی دیگر
 بیرون شدند آن جمله حاضر شدند چنانکه بخند سبید جمله سرخ شدند چون
 حیض و معوض نریخ دستهای بریزند پس گفتند ما هذا بشر ان هذا الامم که بر
 یوسف چشم برهچ زنی بینداخت زبان گفتند اکروی آدمی بوزی نظر بر حسن جمال
 ما انداختی زلفا کفند فذلکن الذی لفتنی فیه رسول انیر کلمات و مراتب فضائل
 علی و مناقب او گفته بود حصاد و منافقان طعنه می زدند و روز غدیر خراسان
 داد او را و کفند فذلکن الذی لفتنی فیه الفقه رسول گفت الست او ایکم منکم
 من انکم جمله علی جمله اقرار کردید در فوراً بلی فقال من کنت مولاه فهذا علی
 مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اعدل من عدله
 و العز علی من ظلمه اللهم هل بلغت و از منبر فریاد و در وقت نماز مشرب و در
 نماز جماعت کرد و در خیمه رفت و بفرمودگی بر ابرو خیمه وی از هر علی خیمه زید
 و گفت با علی ایجا نشین و بفرمودگی مهاجر و انصار از مردان و زنان رو بردند و تهنیت
 وی گویند یا مانت و امیرالمومنینی و بیعت کنند چون توبت با بجز رسید در کلام
 مبالغت تمام بگرد و در تهنیت گفت نریخ یا علی اصبحت مولی و مولی کل مؤمن
 و مومنة الی یوم القیمة چون مردان از بیعت و تهنیت فارغ شدند امیرالمومنین
 بفرمودگی طشتی بیاوردند و باب بر کردند و دست مبارک در اینها زد و بر چشمه
 بنهادناران می آمدند و تهنیت می گفتند و بیعت ایشان آن بوزگی دست مردان

مختصر

از

طشیح نمازد حستان اینست جازت خواست از رسول صلوات و انزل بیان بر خلافت

خواند رسول گفت قل یا حستان علی اسم الله

پس از بیوم الغدر بقیعتم تحم و اسمع بالرسول منادیا
 یقول من مولیکم و ولینکم فقالوا و لم یبدوا هناك الثغابا
 الملک و ولینا و انزل لیتنا و ان یخبرنا من الیوم عاصیا
 فقال له تم یا علی فانتی رضینک من بعدی اما ما و ما دیک
 من کنت مولیه فربنا ولیه فکونوا له انصار صدق مولیا
 هنا ک دعا اللهم وال ولیه و کن للذی عادی علینا معادیا
 شمس و ن البر بوجوها و تاه نوریر و اخیبا

رسول گفت انزل الاحسان مویدا بروح القدس انصرتنا فیس من سعد الانصار

فلما نبعی العذر علینا حسبنا ربنا و نعم الوکیل
 حسبنا ربنا الذی فتح البصر بالمرس و الحدیث طولیل
 و علی اما منا و امام کسوانا اتی به التشر بل
 یوم نال من کنت مولیه فهذا مولیه خطب جلیل

رسول علم علی را روزی بردشتمان جلو می دهد چنانکه در مبارکه کرد و روزی
 بردوشتان عرض کند چنانکه روز غدیر کرد ابو سعید خدری گوید و الله
 مانع قناعتی نزل نوله نه اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
 الاسلام دینا رسول عند نزول من آیت گفت الله اکبر ان کمال الدین تمام النعمة

النموة

ورضا الرب برسالتی و بوطیة علی من بعدی انکه رسول روی بعلی کرد و کت
 بوم بیوم ان الله یضیع اجر من احسن عملا چون روز خبیر مرجه بودی که از
 شجاعان و قملوانان عرب بود مبارز کرد امیرالمومنین و پراگشت با چند شجاعا
 و کوجبرئیل کت رسول الله ان له یوما عندک یوما بیومه هذا در صفا در پینه
 ثلث روزی در مجلس شخصی حاضر شدیم از جمله مفتیان فرقی بر بدیه تفسیری مشهور
 بمصعبه اوف علی و اهل بیت او آن تفسیری هر دو ساری این تفسیر می کرد یعنی ازله یوما
 عندک چو بیومه کن تفسیر روانی و حکما بی بود از بذر خوش نش تفسیر ایان
 و اعتقاد و الحمد لله علی کل حال و هم ان تفسیری از بذر خوش نش و این تفسیر
 کی علی روز احد بنزه در دست می کرد ایند و از راست و چپ بس پیش مرد بر سر مردی
 افتد رسول چون جناز دید کت لایقیه فی الاسلام بعدک اعد من کتم الخی و انت
 ناصره چون با بها الرسول بلغ نازل شد رسول علم خائف و متفکر می بود علی این
 خود خواند وصال او باز کت امیرالمومنین کت یا رسول الله یا ذاری که مراد
 اعد کت یا ما عذر من کتم الخی و انت ناصره فالیوم ما عذر من کتم الخی و الله اعلمه
 ابو اسحق الثعلبی امام اصحاب الحدیث تفسیر خودش کشف نام گوید که سالی
 از سفین بن عیینه پرسید که سال سائل عذاب واقع در شان که آمد سفیان کت از
 سوالی کردی که مثل از نو کس از من سوال کرد حدیثی ای عن افر علوم الانبیاء محمد
 ان علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام عن رسول الله کی چون روز غدیر
 بود رسول دست علی گرفت و او را بر شانه برد و پیرا خطیبه خود کرد و این حدیث در قبایل

غیر

عرب فاش شد نصر حارث بن کله الغهزی و زوی حارث بن نعمان الغهزی
 بر شتر می سوار شد و پیش رسول آمد و کت با محمد حج ما را فرمودی از طح سبذ
 شصت کله و نماز و روزه و حج و جهاد و خیرات و زکوات و امثال این مشقنها
 هر یکی از کت آن جمله برگردن کت قسم امروز شنیدیم که بسعیم را بر با طام کرد ایندی
 و او را بر منبر بردی و بر با تفصیل نمازی و کت من کت مولا نهما علی مولا ما این
 قبول کنیم این جمله نواز خود کت یا حذای تم نرا اذن فرمود که کت رسول کت و الله
 الذی لا اله الا هو ان هذا من الله چون سخن شنید بشت بر رسول کرد و روی
 بر اهل نماز و کت اللهم ان کان هذا هو الخی من عندک فاطم علینا حجان من السماء
 او اننا نعذاب اللهم ان لفظ می کت و می رفت هنوز از این لفظ تمام نکره بود که استکی
 از آسمان سیامند و بر سر روی آمد و او را بر فرود روز رسا پند در تفسیر امیرالمومنین
 آمد که ما فی قوله بلغ ما انزل الیک آن ما است که فی قوله فاصحی الی عبده مالک
 نازل کت و این حال چنان بود که همیشه معراج رسول را کتند باینکه علی را
 خلیفه و وصی خودش کردانی چون عمر ثوب با فر رسد و اجل نزدیک شود بس روز غدیر
 کت بلغ ما انزل الیک لیلۃ المعراج **صلی ذکر وفاته رسول صلی الله علیه**
 روز سه شنبه بود که رسول رجبور شد و کتند که یکشنبه بود و امیرالمومنین
 کت در آن روز و روی مسمع نهاد و صحابه دعوت می بر فستد چون مبعی رسید
 السلام علیکم یا اهل القبور ان الدن بذا غریبا و سیرود غریبا کما بذا فطون
 للفریاء بسر کت با علم نزدیک رسید که جبرئیل هر سالی یکبار قرآن بر من عرض کردی ال

ابن هاشم سر عبد مناف الذي لم يبي بدي ارباها الناس اعلوا ان نفسي نبيت جان
 فراني من الدنيا واشفت لنا ربي فواحرنا على اذني اتي ما فا نفلون بعد ما اللهم
 سلم سلم ارباها الناس اسمعوا وصيبي لم يرو عوا واحفظوا و يبلخ الشاهرا القا
 فانها آخر وصيبي لكم ارباها الناس قد بين الله لكم في محكم كتابه ما اهل لكم وما حرم
 عليكم وما اتون وما تنفقون فاجلو احلاله وحرموا حرامه وآمنوا بفتنائه
 واعلموا بحكمه واعتبروا بامثاله وسرهوى آسان كرد وكنت اللهم هل بلغت
 انها الناس ارباها وهذه الامور الصالة البعيدة من الله والبعيدة من الجنة
 والغربة من النار اللهم هل بلغت ارباها الناس الله الله في دينكم واما نيتكم
 الله الله فيما ملكت ايمانكم اطعموهم ما اناكلون واكسوهم ما تكسون ولا تظلموهم ما
 لا يطيقون فانها الحدم وظنوا اننا لكم الا ومن ظلمهم فانا ناضيه يوم القيمة والله
 حاكمهم الله الله في النساء او فوالهق مهورهن ولا تظلموهن في حقكم حسانتكم يوم
 القيمة اللهم هل بلغت انتم الناس طيعوا اولاد اموركم ولا تعصوموا وكان
 عبدا حبشيا مجذعا فانه من اطاعهم فقد اطاعني ومن اطاعني فقد اطاع الله ومن
 عصاه فقد عصاني ومن عصاني فقد عصا الله الخرجوا عليهم ولا سفخوا عهدهم
 اللهم هل بلغت انها الناس عليكم يجب اهل شي عليكم يجب حكمة الغان عليكم
 يجب اهل العلم ولا سفصوهم ولا تسدوهم ولا تطعنوا فيهم الا ومن اجرتهم فقد
 اجرتني اللهم هل بلغت ارباها الناس عليكم بالصلوات الخمس باسباغ وضوء وانام
 ركوعها وسجودها انها الناس ارباها وكان اموركم الا ومن لم يزل فلا صلوة له

بها

ولا دن له ولا صور له ولا حج له ولا جهاد له اللهم هل بلغت انها الناس ان الله
 قد فرض الحج على من استطاع اليه سبيلا ومن لم يفعل فليتب على اي حال شاء ثم ربا
 او نصرا نيتا او جوسيا الا ان يكون به مرض طيس او يمنع سلطان جائرا الا لا نصيب
 له في شفاعتي ولا يرد حوضي اللهم هل بلغت انها الناس ان الله جامعكم يوم القيمة
 في صعيد واحد في مقام عظيم وهو شديد يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من اتى الله
 بفلبت سلم اللهم هل بلغت انها الناس احفظوا سنتكم واكوا اعينكم والقبول
 اربانكم وجاهدوا عدوكم واعمروا مساجدكم واخلصوا ايمانكم وانصروا خرائكم
 وقد مو اط نفسكم واحفظوا فرجكم ونصروا من امر الكم ولا تحاسدوا فديب
 حياتكم ولا يغيب بعضكم بعضا فنهلكوا انفسكم اللهم هل بلغت ارباها الناس
 اسعوا في فكاك رقابكم واعلموا الخير ليوم وفوقكم وفاقتم انما الناس
 لا تظلموا فان الله العال بطن خان وعليه حسابكم واليه ايا انكم فان الله
 لا يرضي منكم بالمعصية انها الناس من عمل صالحا فانه من راسا فعليه ارباها واربك
 بظلام للعبيد وانتم اربوا بوا ترجعون فيه الى الله ثم توفى كل نفس ما كسبت وهم
 لا يظلمون انها الناس اني قادم على ربي وقد نعت الى نفسي فاستورع الله
 دينكم واما نيتكم والسلام عليكم يا معشر اصحابي وعلى جميع امتي السلام عليكم ورحمة الله
 وبركاته واز منبره يرا مذودخانه رفت تمام قضتة مؤونه
 جون دخانه رفت هرون نياند بعد از ان و جوار حق بع رسيذ و خانه اتم له عز الله
 رفت و رنج سروى كان شد و در و ذنا تجا بود روز سوم عادت به سبانه و اشترتا

بها

کرد با خانه وی روز رسول آنها رفتن بودن بانکه نماز بکند عایشه بند
راکت برو و نماز بکن برای مردم با امامت و حفصه همچنان بندگت برو و نماز
بکن ابو بکر سبقت برد چون او از ابو بکر بگوش رسول رسید کتک کتک کنی ابو بکر
امامت کند عایشه گفت من گفتم یا رسول الله رسول گفت شما یا ارکان پوسید
یعنی هیچ کنید و گویند بصلاح و صواب باشد رسول دست بردوش افکند
و دیگری بردوش فضل عباس و یای کشتان مسجد رفت و بدست ایشان کرد
تا از محراب دور شد و هیچ التفاتی نماز وی نکرد بلکه نماز را استیفاء کرد
چون نماز کردن بود با خانه آمد ابو بکر و عمر حاضر شدند کتک نه من بشمار اکتبه بودم
که در لشکر اسامه حباب **ع** روید ابو بکر کتک یا رسول الله من بخواسم با خبر شو
از کسی برسم باز آیدم اسامه را بخواند و کتک بیرون رو با اصحاب نامزد کرد مر
وز و زبر و رسول را غش سید غوی ارضی بر آمد و رسول را خورد آه و کتک
دوان و قلم و کتی من آرید تا چیزی بنویسیم که بعد از من هیچ خلائی در میان شما باشد
و در حال هوش شد مردم فدا آن کردند که دوان و قلم حاضر کردند کتک از جمله
مرد هوش می گوید رسول چون خودش را زد کتک یا رسول الله دوان و قلم بیارم
کتک بعد از آن کتکید آخ کشید و من آن شنیدم یعنی سخن عمر و اهل بیت خود را
سبایش کرد متابعت کردن خلق مرا ایشانرا و با کتک الصلوة و ما لک اعانکم
سه کتک اس لفظ باز کتک و هر ساعتی کتک نغذوا حبش اسامة با کتک
لعن الله من تخلف حبش اسامة و روی ارضان بگردانید مردم از انجام برون شدند

مگر امیرالمؤمنین و عباس و فضل عباس و اهل بیت عباس کتک یا رسول الله بعد
از نوحا با اهل بیت چگونه باشد رسول کتک مظلوم و مغلوبان شیدمغانی
از اهل بیت را زد روی عباس کرد و کتک با عم و صیبت من قبول کن عباس کتک عم
مردی پرست و ضعیف طاقت ندارد امیرالمؤمنین را کتک و صیبت من قبول کنی
کتک علی انگشتری بوی داد و کتک در دست کن و سلاح و اسنخ و هج رسول را
بوز بوی داد از دستار و دراعه و ناز پانه و امثال آن و جمله بوی سپرد و کتک خود
من جمله با نصر کبر و امیرالمؤمنین از وی مفارقت نکردی بگر ضرورتی رسول علم از
خود بهوش شد چون با خود آمد علی را اندید کتک بر افرم را بمن خوانید عایشه و حفصه
در حال بند را بخوانند رسول چشم بر کرد و ایشانرا بدید کتک ایشانرا نمی خواهم ام سلمه
کتک علی را بخوانید چون علی را زد با وی رازی بسیار کتک و زبان در دهان وی نهاد
امیرالمؤمنین کتک علفی رسول الله الذاب من العلم ففتح الله لی من کل باب القاب
و وصیبتنا جمله با وی کتک و کتک جمله نبیام تا بهم ان شاکرده رسول کتک علی من
دخیز ان شاءم سر من بر کنار گیر و چون روم از من بر آید بر گیر و هر روی خود آور
علم اولی و آخر بر نور روشن شود ایشان درین بودند که اعزای در بر ذفاطه کتک
یا اعزای سفامبر بخورست و وقت ثوبیست دوم کتک بزد و سوم کتک کتک کتک
و میان هر ذنی ثوقنی کردی فاطمه بنرسید رسول کتک فاطمه دراز کتک کتک
هادم اللذات کا انبیا را از آدابتون معزول کرد و اطفال را بنیم کرد اند و همانرا بران
کند و کتکها از دور آدم تا امروز وی هیچ سرای با جازن نرفت که در خانه فاطمه

در یکشود ملک الموت در آمد و سلام کرد و گفت خدای سلام می رساند و می گوید
 اگر خواهی نافع باشی و اگر خواهی مضر باشی بگو و مرا فرمودی من آنچه باشم
 رضا تو است رسول گفت آنچه ملک الموت گفت که آخر هم مرا باشد و فنا رسول
 گفت تسلیم کردم ملک الموت ایند ای کرد از قدم تا بس زانو و رسول بطاعتش آمد
 گفت خدای اینست منم عظیم ضعیف اند نزع روح ایشان نیز چنین باشد ملک الموت
 گفت خدای از هزار جزو سختی یکبار بر تو نهادم رسول حضرت خدا شفاعت کرد برای
 تخفیف آن کندن امت شفاعت قبول آمد چون روح با او و سپینه یکبار دیگر شفاعت
 کرد خدای گفت جنبدانی را بنویسم که از مر راضی شوی چون روح رسول از نزع
 شد امیرالمؤمنین علم انرا در روی خودش ط لید و رسول را روی بغیرا کرد
 خوابانید و دستها فر کشید و چشمها روی بر هم نهاد و پیرا بوشانید و فضل
 عباس معا و نث دی پیام نمود و آب بر رسول می ریخت و عباس از روی داد
 و جبرئیل پیرا هلو در هلو می کردانید عوز از جانبی فارغ شد گفت یا رسول الله
 از جانبی فارغ شدم بدان جانیه می فرماید رسول گوشتش در کردید نفع خدای
 تا از آن جانبی فارغ شد و اصل جان بود که آن روز که علی در جود آمد
 و پیرا طشتی نهاد و غسل مولود می کرد علی علم در دست او دران طشتش کردید
 رسول بگردت فاطمه بنت اسد گفت یا فرزند جبرئیل که می رسول گفت منم بیستم
 وی مرا می شنود و من در دست دی خیره کردم هلو در هلو **فانسه**
 چون جان کن بر رسول سخن شد فرمود تا کشتی آب بیاوردند و رسول دست

طشتی

در این

در آنجای نهاد و آب بر سپینه خود می زد تا تخفیف آن کندن باشد باید که
 ایشان نیز همان کنند و گویند که چون رسول را امیرالمؤمنین علم می شستند ایشان
 بیامد و بزادیه خانه با سنا زد و گفت یا علی رسول را بشو و ای پاکت و لعین
 خواست که رسول تا شسته با پیش خنار و زد علی گفت یا عدو الله اگر چه وی پاکت
 و لکن مرا حنجره بود که غسل می کنم پس امیرالمؤمنین فرمود که فور کردی که جبرئیل
 بوی آوردن بود جبرئیل هم رسول انرا بیه نصیب کرده بود سه می از بر خودش
 و سه می از بر فاطمه و سه می از بر علی علم و در روی لید در مساجد سبعة و صری
 بغسل و کفن جبرئیل آوردن بود از طهای هشت در روی لید و نماز بروی کرد
 و گفت رسول امام مالک است حیاً و میتاهج کس نباید که در پیش او باشد یا مات
 نماز کردن بروی سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه در خانه نماز بود که هر اثر
 نش در روی ظاهر نشد بل که مردم خوش روی تر و معطر تر می شد و گویند که مردم
 در هدیه نود سیاه کرد و اماش از هیز مردگان نروزی کنند و مثل اصل
 فرید علی است که سالی بر درخت نود در میان کوفه و سیاه نشد و هیچ تغیری کرد
 و باقی بیاران که بر درخت بودند جمله سیاه شده بودند و فروریزید چون از نید
 چنین بود این روان بفرمود تا و بر افرو کردند و بسوختند بعد از بر طبع آمدند
 ان فرد و نزر که مردوزن و بر رسول نماز می کردند پنج درون و یک یک درود
 و در این موضع دفن او خلافت کرد امیرالمؤمنین کت شرفتر موضع آن بود که چون
 آنچه قبض روح وی کرد باشد و پیراهم در خانه وی که آنچه موقوفی شد در حق کم

و آنچه است که هم
 در روز رسول آمد
 کردند و فرمودی از سر تو

در این

جمله را ضعیف شدند و صحابه جمعی گفتند ما و بر این مفا بر اینها خواهیم پند
 بزیر شام امیرالمؤمنین بن کلمه دفع آن بگرد عباس ابو عبیده جراح را کی
 حصار یکسان بودی و زید رسول حقار و در میان بودی حاضر کرد و گفت گوری
 از هر رسول کنید و گویند که کور رسول ابوطلمه کند چون کور شام شد امیرالمؤمنین
 و عباس و فضل عباس و اسامه زید مشغول شدند بدفن رسول علم مدینان
 از بین سره با ستاندند و گفتند یا امیرالمؤمنین خن از محمد فراموش مکن
 و از خاک را با خود شریک گردان تا این شرف را نبر باشد تا بروز قیامت
 امیرالمؤمنین علم گفت او پس خوبی را در پیش ما فرستید و او پس مردی صالح بود و از
 جمله بدر بیان بود امیرالمؤمنین علم و پیران کور فرستاد و رسول بر کور و بر پیش
 وی داد و بدست عباس و فضل عباس و کت در خاک بید و چون نین مبارک رسول
 خاک رسید او بر خاک این ساعت بیرون آی که مقصود شما بر آمد و بخوشش
 بگور فرستند و روی رسول علم بر خاک نهاد بر جانب راست و عقد کف از جانب
 سر کشود خشکی هرگز بر سر رسول علم نهاد چون بالشی و روی مبارکش بر خاک
 نهاد و فرافبله کرد و خشک فرجید و از کور بر آمد و کور را بر خاک کرد اسامه
 و عباس و فضل مردوی کردند و پاره روی دادند در اینا شش کور را کور را
 بگرد اناسه و انا الیه راجعون و مردم می آمدند و زارت رسول کردند اما آنکه
 جمعی کانی بودند کور ابو کور و عمر را آنجا و در حضور رسول از بی کردند
 خلفای عباسی نمودند تا ترفیه بر آوردند و بواسطه ایشان مردم از

و در این مفا بر اینها خواهیم پند

زارت محروم ماندند و جنس کیند شیعه کی طریقه ایشان زیارت کنند بل
 طرف رسول معین است آنجا زارت کنند اما اگر کور ایشان جدا بودی تا سنیان
 تمام زیارت ایشان شدند و هر بودی و محبت نر بودی و لکن مذهب سنیان
 حلال است که مردم زیارت ایشان روند و ایجا کی عثمان حفته است آنرا
 حشر کیک گویند و آن کورستان جهودان و کبران بود استم با جهودانصار
 چون با نفاق و پیرا کشند گفتند بگذارم کی و پیران کورستان سنیانان
 دفن کنند بکورستان قیام بر روند چون نوبت معومه رسید آن وضع را با
 کورستان سنیانان گرفت شنیدم کی هر که شیعی را انجادن کرد و گویند
 تا قیامت کور ارادت و مشیت و قضا از بی هر جمله گفته باشد

باب

فی بناء السقیفة

چون رسول را علم دفن کردند و خبر مرگ رسول در یار عرب فاش و ذاع شد
 و روسا و امرای و قبا ایل عرب روی شوخت رسول نهانند و روز بروز
 می آمدند و بنو هاشم بغض مشغول شدند صحابه حوز حنان دندند فرزند نگاه
 داشتند و گفتند کار خلافت بودی باید ساختن مکن که اگر بنو هاشم از
 عنای فارغ شوند این کار بر طغام نشوند روایت آمد که خلافت اولی است
 اسلام ظاهر شد بعد از رسول آن روز که خطابه گفت رسول فرمود بل از
 ما نماندند شما که می گوی طور بود و باز آمد رسول بی غایت شد باز آید

و هر گاه که رسول مردم را بر احد بر نه ابو بکر چون آن سخن شنید و پراشکی
 دید آمد بر خاست و پیش رسول آمد و جانها از روی وی برداشت بفرش و
 رسول متونی شد و مردم را اعلام کرد مرگ رسول چبری قبول کرد و بر خسته
 امیرالمؤمنین چون از اختلاف بشنید مردم را حاضر کرد و گفت ای قوم نه من
 در حال حیوة رسول را و کت انگه است و انهم پیئون ما ت رسول الله مردم
 از وی قبول کردند و از هر جانب آوازها بر او زدند که ما ت رسول الله در ک
 رسول تیغ شد از خطای در خلق افتاد روی بسقیه یعنی نیم صفتی ساعد
 نهادند و عبدالرحمن عوف و خالد ولید و سعد بن ابی وقاص و سعید بن عاص
 و قاضی فرشی و ابو عبیده جراح و سالم موی حدیفه و عی انشان عاصم بن
 مشورث کردند در کار خلافت و انصار باین مشر سعد عبان خردی جمع شدند
 وی را بخورش نمود و گفتند رسول تو ای و امام و خلیفه ما تو ای هر گاه از حکم بود
 آند ما با او در ب گیم قیس بن سعد نبی است بذر خطبه بر نشان خواهد و کت
 بدانید که پیش کا خوش رسول بودند و پرا بر بجا نیندند و از شهر بر اندز و ما کی
 انصار هم رسول را قبول کردند و جای دازیم و مال و جان نصرت کردیم امروز
 رسول نمائند ما خلافت وی او اینیم از درش و کوند که اول کسی که در باب
 سخن گفت و انصار را بر خلافت سعد داشت فرجه بود و او کت علی خانه سال
 شد و بنوعین رسول مشغولست و فرشی در کت ان کی رنیت انصار باین
 استماع این کلام روی بسعد عبان نهادند مخفان علما ما بر آمد کی روز وفا

ملک

رسول عمر را بر او بگرفت کرد بس خال و ولد و بعد از نشان جماعتی که اعدای
 اهل البیت بودند سیست کردند و از دیگران سیست بشنازند و ذکر سابقان گذشت
 در فصل که چند کس بودند و هم در آن شب رفتند و عکبه سر ارج بل و عثمان
 و ی حارث بن شهاب غیر او را بیدیدند و بر سیست خواهد و هدایا و تویطه باین
 قبول کردند و منوارجی عمر و شام بفرستادند چون ابو سفیر این حال بدانت بد
 خانه امیرالمؤمنین آمد و کت یا بنی هاشم یا بنی عبدمناف راضی شدند یکا خیس
 این خیس و رذل بر رذل بر شما و الی شود و ان فرطعه بر نشان خوانند

بنی هاشم طرطع الناس فیکم ولا سیما نهم نزمرة او عدی
 فما الامر الا انیکم و علیکم و لیس لها الا ابو حسن علی
 ایا حسن نباشد و طاک طایم فانک الامرالذی بر ختی ملی

امیرالمؤمنین علم جواب داد کی ای ابو سفیر کی کت نشه می انکی و غضب نیند
 می کوی فساد امنست نه صلاح اسلام با انک من مشغولم بعز رسول جمع کردند
 روز اول اتفاق بیفتد بیضا در روز دوم عمر گفت من خواستم که در روز بیست
 کنم اما اتفاق نیفتاد او که کت نوا و لیسر باشی که من نوبت کم عمر که کت
 تو سری نوسفدم او لیسر روز سوم بیعت کردند و کار بکار اردد و ابو سفیر را
 راضی کردند بذر و عده کی روزی چند در کت اسامه را ازان کار رسول بوی
 داد مغزول کنیم و بیزید بسز ابدان مهم بفرستیم روز چهارم نوذکا اسامه باز
 آمد و بجای وی بیزید رفت و بیزید بسز سبب شام همانند و چون بود فرخ رسید

معویه یعنی مانی سلطانک کنده برافزیدیم نیاث خلفا آنجا ماند و خبر
 بامیرالمومنین رسید که مردم بر او بکرعت کردند بر سید کمال چگونه بود گفتند
 میان مهاجر و انصار خلافت افتاد در بعضی خلیفه و طایفه گفتند ما امیر و ما
 امیر ابو بکر بر نشان علیه کرد محدث الامتة من قریش انصار سکه تسلیم کردند
 امیرالمومنین گفت فان در شجره و بنوها ششم ثمرها فکین ان الصیابة اخجوا
 بالشجرة واضاعوا الثمرة قریش در حقیقت و ما بنوها ششم ثمره آن عساکر است
 بدرخت کردند و نزل ثمره عایشه روایت کند که رسول گفت عن جبرئیل الله
 انه قال قلت مشارف الارض و معارفها فم اجد بنی اب خیل من فیها شمر
 و امیرالمومنین علی هاشمی بود از ذیل بزرگ ابوطالب سر عبدالمطلب هاشم
 و از ذیل مادر کافله بنت اسد هاشم بود با امیرالمومنین گفتند ما ششم
 نواست جرات طلب کنی جواب داد که من حکیم رعیت را طلب امام می باید کردن
 ایشان بعقب دیگری بر رفتند خلاف قول خدا و رسول و امروز رسول متوفی شد
 و از بلاد مردم روی بد بخانه نهند شعرین و صاحب عزانم اگر من طلب بادشاهی
 بروم جهانی من خرد و عیب من کند مانند محمد خود شاد و مدعی بر دووی من بود
 بعزای وی صبر نکرد و طلب طایفه طوعا لو کما مر الانجامی باید نشستن اگر کسی با
 امام باید طلب من کند چنانکه سلمان فارسی و مقداد بن اسود الکندی و عمار یاسر
 عیسی و ضحیفه بن الیمان و الشهادت من و جنید و هو الذی نجاه ابو بکر من المدینه
 و ابوذر غفاری و هو الذی نجاه عثمان الی الرید و جابر بن عبدالله انصاری الحنفی

و محمد بن ثابت انصاری و عبدالله بن عباس رضی الله عنهم کی با من کشیدند
 و ملازمت منی کنند و برابر بکرعت کردند و اسامه بن زید چند روز بر در پیشه
 نزل کرد بود و ابو بکر و عمر و عثمان را طلب کرد تا با وی بروند چنانکه رسول فرمود
 بود که اسامه امیر بود بر نشان و ایشان رعیت و غرض رسول آن بود که چون
 ایشان غایب باشند کار بر بنی هاشم و امیرالمومنین مستقیم شود پس مردم گفتند
 کاشکی لشکر اسامه را نگذاشتی یا بروم روز نا اگر کسی بر شما ابا و امتناع
 کردی اسامه زید بالشکر یاری دهند ابو بکر و عمر بر خاستند و پیش اسامه آمدند
 و گفتند یا امیر نبوی دانی و منی بنی که صحابه بر چه اند ما را دستور می دهی تو با
 لشکر برو آجالی رسول فرموده است و غرض ایشان آن بود که کار بر نشان
 تمام شود و اسامه را خرد مغزول کنند اسامه ایشان را دستور داد و خود
 لشکر بر رفت و بطرف شام شد حکم رسول علم روز هجم بود که بزرگ این چنین
 را عمقام وی بفرستاد بودند و عزل اسامه کرده اسامه بامدینه آمد و بر سر
 مسجد با سناذ و گفت ای سبحان الله دی روز من امیر بودم بنص رسول بر نشان
 امروز آنکه من بر و امیر بودم مرا مغزول کردانید و بر من امیر شد یا سنبدا
 خوشتر هم کس سخن را التفاتی نکرد و عزل وی استعجال از آن بود که ابو بکر
 با اسامه نوشته بود که مسلمانان بر من بیعت کردند تو نیز باید که بیای بیعت
 کنی اسامه باز نوشت که از جمله مسلمانان که منم و ندانم رضی بیستم ه

فصل في اختلاف الصحابة استدر حصین انصاری بر این خاست

و خطبه بر خواند و گفت ای انصار من مردی ام از دوستان سعد و از بنی اوس
 و خدایم شمارا اکرام کرد بجزت محمد پیش شما و نصرت شما در امر صلاح همان
 می بینم که خود را آلوده کنید بکار خلافت و این معنی باز پیش گذارید انصار را این
 سخن از وی نیک نیاید و ارتم من ساعده انصاری بر خاست و بعد خدایم گفت
 پس گفت شما این کار بچگونگی راست می کنید و این کار حق اهل بیت رسول است نشانند
 بر نشان ظلم کردن و این معنی رعا داشتن و بسیاری صحیح با بگرد و در نشان هیچ
 اثری نکرد معدن عدی انصاری بر خاست و با ارتم بدشنام کرد و ترهات
 گفتش آغاز کرد و گفت اهل بیت رسول را اشغال است بعزای رسول کار دین
 معطل فرورنواز گذاشتن نافرمانی ایشان از ان کار ابو بکر را مقدم باید کردن
فایده گویند که ابو بکر و عمر خواستند که بغیر رسول رویند و تفریق دارند
 و از ایام بیرون آیند و کار خلافت بسارند انصار در اضطراب افتاد بودند
 برای خلافت معدن عبان این طایفه شعبه ای در بر ما معلوم شد بر خاست
 و پیش ایشان نشد و حال ابو بکر و عمر و عثمان از راندن انصار و بجه کار مشغولند
 عمر گفت دفع انصار هم بدست علی باید کردن که ما را دفع انصار و حجت آن نباشد
 مغیره از نیت بد و عداوتی که با امیر المؤمنین است گفت اگر چه عمر باشد که امر
 عائلی ضربت می گویند اگر شوای عمری علی را در چند روز کار را بشکردانی و می رودی
 پر علم و صاحب حجت هیچ کاری ترا مسلم نکرد و با خبر کردن و بنی هاشم را بر خوش طام
 کرده باشی و نارند باشی و فرزند زرد ما باشد تا بروز قیامت سیر اولاد ابرو طالب
 باشد

و رعیت و ذلیل ایشان ز نهان نباید که
 کشتی نگرار کی باخوضی نهائی
 کی عظیم دورست از صواب همه گفت یا مغیره رای دوستانه رزی چه می باید کرد
 گفت باز کرد نابگوشه روم و ندید رفیع ایشان بکنم و فرصت گاه دارم
 پیش از آنکه علی با بنی هاشم با انکار پردازد و دست ایشان بگرفت روی سفینه
 نهادند و کار تمام کردند و **عجله** اهل بیت برانند که ایشان بکنند و دروغ
 و نماز رسول حاضر نیایدند و عذر آوردند که آن فرض علی الکفایه است شععی
 بنی هاشم بدان قیام نمودند حضور ما بوجوب ساقط شد و این کار زهریم کار
 دینیت آمد که خلیفه نصب باید کردن و ندانستند که کار دین در نشان تعلقی
 ندارد بلکه حق تعالی دارد و بصاحب شرع محمد رسول الله چون کار بگردند گفتند
 یا ابا بکر ترا خطبه می باید خواندند تا خلق بر مجلس تو حاضر شوند و خلافت تو شهرور
 شود منادی بگردند تا مردم در مسجد حاضر شدند و ابو بکر بر منبر رفت این خطبه
 بر خواند و این اول خطبه ایست که خوانده است ابو زید عمر شیبه را یاد کرد
 و وی از اکار بر علما سنیان است و گفته و مع هذا اجماع است بر این خطبه **الخطبه**
 یا ایها الناس انکم تکلفون سنه محمد و ان الله عز وجل کان بعصم نبیه صلی الله علیه و آله
 بالوحی الی و الله لو بددت انکم کنیه مونی الاوان لی شیطانا بفرنی فاذا اغترانی
 فاجتنبونی طر او شره اشعارکم و ابشارکم و فعاهدونی بانکم فان استغفقت بعبودی
 وان زعجت ففوقونی و روی آته قال ایها الناس انی ولیکم و لیست بکم انما
 انارجل منکم و لکنی اطوکم شغلاً و انقلکم عملاً و طاعتی علیکم ما اطعت الله تعالی

فان عصيت فلا طاعة لي عليكم فان عدت فاتبعوني وان كنت فاعتروني
 الهوان لي شيطانا يعثرني عند غضبي فاتقوني له او ثرا شاعركم وادشاعركم او يظا
 متي ليكم ما اندم عليه وان روايت حسن مري استعاغالي بودي هر هوان ابو بكر دانا
 متا قبله كفتي عيب شخصي ك ويرا شيطاني بودي ويرا عرض مال مردم اندازد چون
 معصوم نيست و خود اقرار كرد چون شيطان بوي مستولي شود چگونه شايدني
 سلمانان اندابوي كند و نيريكه مطلق هر كه از وي ايمن نبوذ زيرا كل اولان
 محتمل باشد كه آن شيطان باوي باشد و نيريكه تمام عاقلان معني خود حواله كند بزم
 قولدي شانده شيطان ي ويرا بران داشته باشد كه اقترا احديث كده الامه
 من فرديش حديث انما معاشر الانبياء لا نزل ولا نورث و ما تركاه صدقة ما الشيطان
 ويرا بران داشته باشد كه وي كار خلافت اخنيار كند و از مردم بيعت ستانده و حق
 باطل كند و نيريكه و ان عصيت فلا طاعة لي عليكم و ان عدت فاتبعوني اثبات
 عصيان رب خود كرد و رعيت را در حال عصيان ارا تباع خوشتر منج كرد پس بزم خوش
 باينده وي وقتي امام بود و رفتي نبوذ چون كار خلافت تمام شد و بعضي مهاجرت
 براي خاستند ويرا ابو بكر چيزها كفتند چنانكه در آن بياند ابو بكر از كار خلافت
 بشمان شد و كفت ابيلوني ابيلوني و لست بخير كره و لي فكم و از منبر پير آمد
 و در خانه رفت و غزوي و كره از اهل مسجد برانده ابو عبیده جراح دست ابو بكر كشت
 و تا بدر خانه باوي برفت و سه روز فتنه عظيم برانده و مردم در هرج و مرج افتادند
 و در كفت و كوي روز سه روز عثمان بر عثمان بيانده با صدهر و ابو عبیده با صدهر و سالم

مولى خديجه با صدهر و خالد وليد با جمعي عظيم و مغيره شعبه با جمعي بسيار
 جمله سلاحيها بوشيدك جمعيت ساختند و شمشيرها لكشيدند عمر پيايه زودت
 ابو بكر كرفت و كفت برخيزنا بمسجد روم ابو بكر با تمام كرد عمر كفت ان ساعتي اقبيلوني
 ي كتي كي ما خود را در رفان خلق انداختيم اگر نوازير كار امتناع كني تا دنيا باشد روم
 ما را لعنت كند ابو بكر حثي كد عمر كفت دي روز استنزا جا بداشي و در كاري
 شروع كرد و امر و استعانت كتي كي اگر عمرت با سر كاري رفتي خود نيكست و اله باي كتم
 ابو بكر كتم مردم انان مشغول نماي كند و من بر منبر خيل شوم عمر دست وي كفت از خانه لا
 آورد و بر منبر برود و كفت يا قوم هر كل امر و زير خيزد و چنان سخنان كوفته دي كفتند او را
 كدن بزم خالد بن سعيد بر اي خاست و كفت يا عمر ما را بشه شيعه تر ساني كنه انك
 ما طاعت خدا و رسول و امام زمانه بودن واجبست و امام زمانه علي اجازت نمي دهند
 ثوب بيزي كه غلبه ترا است يا ما را اما ما را طاعت امام زمانه داشه واجبست كل حال
سوال عي حكونه شانده كه منكري ندر عظيمي جادق شود و حضور
 و نبي ماشم آنجا و ايشان را خبر نبوذ و دفع آن نتوانستند كردن و نكرند **الجواب**
 هر روز بر اذن موسي صاحب مي بود و با چند هزار مرد مسوز حاضر بود و موسي بكون طور
 كي قوم كو ساله پرست شدند و آدم با چند هزار ملك حاضر بود كه الهيب كل فرشتد
 و نوح و ابراهيم و شعيب و ساير انبيا حاضر بودند كه كافران ظاهر مي شد
 و ايشان از اقوت منع آن نبوذ **سوال** چون امير المومنين عا را نيك امامت
 حق و پشت با قوت شجاعت خود جرا با ايشان در هاست **الجواب** عنه

ساشک درجه نبوت بیشتر از درجه امامت باشد چون موسی علم بکن طور شد و باز آمد
 هرون عذرا او باز گفت انی خشیت ان يقول فتنه بین فما سارسل ولم تتریب فی انی اگر
 با ایشان حرکت کردی پراکدی بنی اسرائیل بوزی و ظهور فتنه زیادت شدی بر ارض است
 و عذرا امیرالمومنین علم بعینه هم از بود و عذر دوم هر وقت ان القوم استغفرو
 و کادوا فتنونی فلا تثبت فی الاعداء اینجا نیز امیرالمومنین را ضعیف فتنه بران
 معنی کاشک و بددیانت و مردم کوساله پرست شده بودند و وی را ما گفتی بازگ
 مطلقا مندفجض الله نبتیه و این باب گفته شود مشروح تر ازین چون کار ایشان
 بدبجا رسید گفتند ما راهی ما نفعی دیگر مانند الاهی از علی بیعت می باید سندان هر
 نوع کی مفدور شود و الی کار بر ما مقرر نشود و هرگز به نظام نباشد عبادت کت
 تا فاطمه زنده بود علی بر او مکر بیعت نکرد و فاطمه شش ماه زنده بود بعد از رسول
 بروایت او و بروایت ما خلاف اینست و رمزی ازین گفته آمد سوفی فی الله تعالی

ما

فی ذکر احوال حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام لاخذ البیعة و ذکر بعض
 الظلم الذی اجروه علی فاطمة علیها السلام علی طریق المانیس کار
 جعفر بن محمد الصادق گویند که چون رسول شونی شد هنوز ویرادفن نکرد بودند
 که مردم عهدش بکشند و اجتماع کردند بخلاف آنچه رسول ایشان فرمود بود
 من یتبع عتای بنی محمد ان الوری عادی الی العدوان
 ان الذین امرتهم ان یعدلوا لم یعدلوا الا عن الایمان

عصیوا امیرالمومنین مکانه و اسناثه و بالملک السلطان
 بطشوا بافاطمة البنول و اخرزوا امیراتها طعنا علی الذقان
 امیرالمؤمنین علم از دوزخ عزرا رسول فارغ شد و شکایف قران مشغول گشتند
 شیعه تنگ داشت کردی رسول علم جنین فرمود بود و بادی از صحابه اندکی همانند بودند
 بعضی هم را ابو مکر گفت مردم جمله بر تو بیعت کردند الا علی کسی را بوی فرستد یا بید بر تو
 بیعت کند فتنه را کی از عم بود بغیرش ازند فتنه بعلی علم آمد و گفت ای خلیفه رسول
 علی گفت ما اسع ما کذبتم علی رسول الله و نکشتم فارتد دم نورسوی از کرد و بگو با
 ابوبکر رسول ترا خلیفه خویش نکرد هرگز بدو رخ این نام بر خود نهادی فتنه ساک
 خود برسانید عمر برای خاصت خشناک و فصد آن کرد و بعلی آید ابوبکر و برانشاند
 و گفت راست می گوید علی رسول مرا خلیفه خویش نکرد یا فتنه برو بگو کی امیرالمومنین
 ترا می خواند فتنه بیا مذ و رسالت بعلی رسانید علی علم گفت یا فتنه با ابوبکر بگو
 نامی بر خود نهادی که این نام غیر تو است و این لقبی است که رسول بر غیر تو نهادن
 منم کی علیم فتنه رسالت برسانید عمر از اینجا برخاست و گفت از کار ما را انما امر
 نشود که علی را بگشتم من همین ساعت سر می بیش تو آمم ابوبکر و براسو کعبه را
 و بنشانند و گفت یا فتنه برو بگو که ابوبکر ترا می خواند فتنه بیا مذ و رسالت برسانید
 امیرالمومنین گفت و ما کنت الذی انکرک وصیته حبیبی و اخی الی اباطلکم و ما اجفتم علی
 من الجور و الفساد فی امة محمد فتنه بیا مذ و آج شنیده بود باز گفت عمر بر طاعت
 درختم شده و خالد ولید و همی سیار از منافقان آتش و هیبه جمع کردند

و منزل فاطمه آمدند ناگاه و فاطمه علیها السلام بی خبر از بر کار ایشان خبری نداشت
 بود سر از پشته از برجوری و در دراز گریه بسیار کرد بود و نوحه میزدند و میگریستند
 و هر روزی یکبار دو بار و سه بار غشیه رسیدی چون رسول با خاطرش آمدی و آنکه
 در خانه وی آمدی و حسن و حسین را نواختی و چون نظر بدیشان آمدی گفتی این بوی که
 الذی کان بکم کما ابن بوی که الذی کان اشد الناس شفقتاً علیکم این بوی که الذی
 کان بکم کما تشیان علی المرض انا لله وانا الیه راجعون که ای چه کار کنی که این
 الباب و طعم کما علی عانته لفاطمه علیها السلام فی النوحه

رایت ای و المرحی للنواب علی النعش مع ولا ففاطمه سوا کی
 و کتا کفنی بانیه و سخط روضه فقر قنار بیت الزمان الموارب
 کذا الموت له یبقی خلیلاً خلطه و من شانیه نگدیر صفو المشارب
 اذا اشد شوقی زرنه قبر کایا آنوخ و اشکو لاراک مجا و نی
 فیما ساکن الصحرا علمت فی البکا و حزنتک انسانی جمیع المما یب
 فان تک عتی فی الزراب فبیتا فما انت عن قلبی الحزین بغایب

در میان عمر رسید با اصحاب گفت یا ای طالب در کشتا فاطمه از بس هر آمد
 و گفت یا عمر ما تا و ک عمر کت در کشتای و اما خدای ما خانه در هر سوزانم فاطمه گفت
 یا عمر انش الله فی حرم رسول الله لا یندض فانه علیک علم عمر عناد کرد و در خانه رفت
 با منافعانی چند فاطمه فریاد بر آورد که یا ابنا ما لنینا من این بگو و بعد از شمشیر
 بر آورد با غلاف و در هلو فاطمه زد فغذنا زبانه بر باز و فاطمه زد فاطمه فریاد

ملاورد

بر آورد که یا ابنا ما لنینا من بعدک ای بگو و عمر امیر المؤمنین برخواست
 و عمر را بر پشت و بر زمین زد و خواست که کشد سخن رسول علمه با یاد آذرها
 کرد زیرا که وی از جمله مظان انکه من المظنر الی بوم الوت المعلوم بود
 و گفت من المظنر الی همیشه اگر نه وصیت رسول بودی درنگ ما ضعیف کیست
 که ای رسول فصد کشش فرود و فرمود مرا کی ترا بکشم انرا آت آمد و لا نجل علمنا
 نعد لهم عقابا مد عمر بر رسید خالد و لید شمشیر کشید تا بر علی زد زیر علم هم
 شمشیر بخالد کشید علی سوگند میبرد اذ کی مکن سلمان و ابوذر و سفاد بن اسود
 و برده اسلمی مدد علی را آمدند و لشکر بنان غلبه گرفت و علی ایستاد ارضانه بیرون
 را آمد و فاطمه فریاد می کرد و مسلمانان می کشند با اسر ما نسینم رسول الله
 فاخر جنهم الضغان اتی فی صدورکم رسول الله انا لله وانا الیه راجعون
 الاسلام الیوم برده اسلمی که تا عمر بر اهلیت رسول ظلم می کردی و بادشاهی
 چه و توان شخصی فریش ترا شناسند بدینا شناسند خالد و لید شمشیر
 بروی زدا غلاف و امیر المؤمنین علیه السلام در پیش او بود که فریاد بر آوردی
 خلوا سبیله و برارها کنید امیر المؤمنین گفت چه نودست یا ابابکر که بار افر
 رسول خدای غدر و ظلم کردید یا ابابکر چه حجت خلوا با اسف و شمشیر خولنی
 فراموش کردی که دی روز با مر ضای رسول بر من ریخت کردی خدای که رسول ببرد
 و وی بر شام هر دو خشمناک بود و شام روی عاصی او بود که ان باطل را که وصیت
 کن و الا کردنت بر من علی علمت اذ اكون عبد الله و اثار سوله المفقول و اگر نه

اراد محبت

وصیت رسول بودی من عجز و ضعف شما باز نمودی برده اسلمی کوی ابا بکر
 نه دی روز رسول نثار فرمود که سلام کن بر علی امیرالمومنین تو روی ستم کردی
 بامره المومنین خدا کی بعد از من هر شهر که تو باشی من نباشم لبو که بفرمودی که
 بسیاری برزد و ویرا از اینجا برانند و سلمان رضاست و وی با ابوبکر و عمر
 عداوت ظاهر داشتی و وعظ ابوبکر گفت و فضائل امیرالمومنین علم و عدلان
 مفدا و ابوبکر رضاستند و وعظ وی بگفتند و با او گفتند اگر با ما معلوم
 بودی که ظلم بر اهل بیت از ما مدفوع شدی ما شمشیر را بکشید ما می زنی زمانی
 تا کار عزت رسول اصلاح آید و حق با صاحب حق رسیدی و ابوبکر بر منبر بود
 عمر با ابوبکر فریاد است که انجامه خاموش شدی بقرای ناسبت کند و اما کدن بر من
 حسن حسین با علی سر علی اسناد بودند چون این شنیدند بگریستند و ابوبکر
 و برده اسلمی و سلمان و مفدا و جمعی مسلمانان با ایشان گریستند علی علم ایشانرا
 در پیش گرفت و ام ایمن چون که به حسن و حسین علیهما السلام شنید گفت ابا بکر یقین
 اظهار کردید و ضحاک قدم اظهار کردید و عثمان در پشت گفت ابوبکر گفت با علی
 سیت کن علی گفت اگر آنکه چه استی که گفت دنت بر من ناسه کرت **و این است**
 کرد که دنت بر من خالد لعین شاق برضاست و جنگ در کربلا میان امیرالمومنین
 زید ابودرغفاری با وی دادی و گفت عداوت تو و بذر تو با رسول اهل بیت
 وی قدم است و امروز اظهار کردی ابوبکر از غر فاطمه بر سپید و از هلال جو
 در میان عامه از منبر بر آید و دست پداسفت می زد و در میان خلق

محمّد

می داند و در زمانی بد بروغ مهمی **گفت** که گفتی گفت کرد شما نیز بیعت
 کند و امیرالمومنین **خروج** هیچ گفته از کلمات مصالحت یا بیعت امیرالمومنین
 از آنجا بیرون آمد و سلمان و مفدا و برده اسلمی و حسن و حسین علم امیرالمومنین
 رسول رفتند و شکایت و غدر صحابه باز گفتند بر سر روضه جمعی مسلمانان
 علی آمدند و گفتند عز و الله علینا ما صنع یک بعد رسول الله ادعنا الی
 شپیت فانا لک بحیث تحت امیرالمومنین گفت اگر راست می گویند که دروغ خواهد
 کردن جمله فردا با ما در سر جای ترا شنیده باید پیش من آمد و هیچ کس در آن جای ثابت
 نکرد و امیرالمومنین دانست که مومنان اندک بودند و منافقان بسیار ایشانرا
 زهر خروج نباشد و قوت آن ندارند فاطمه علیها السلام استعانت کرد
 بانصار از صغیر و کبیر ایشان و گویند بنی زینور خانهها بزرگان انصار رفت **ارک**
 باستمداد و استعانت بر طالمان خودش و شوهرش علی و حسن و حسین علم السلام
 در خدمت او بودند هیچ کس اجابت کرد و جمله جواب دادند که ما قوت بر تو
 نیست که ایشان قوت دارند و بر ظلم حریص اند گویند که بشما عدل از بند بر سپید
 که فاطمه پیش تو بجه کار آمد که بطلب نصرت بر طالمان خودش و منزل اجابت کرد
 پس از رفتن بر خرید و سوگو کرد خورد با بعد ابوبکر و عمر او خودش با تو سخن گویم فاطمه
 دختر رسول نشو آمد و محروم برفت و گویند که فاطمه محسن از شکم پنداخت
 کی عمر در شکم وی زده بود باز آمد و بمحومه مغنومه در خانه بنشست تا آنکه
 از وی باز رفتند پیش ابوبکر آمد و گفت یا ابا بکر ترا می رسد که ندانم که گفت

محمّد

محمّد

از من باز شنانی و وعظی تمام گفت ابو بکر کاغد نحو است با قباله در این سوید
 عمر در حال رسید و گفت یا خلیفه رسول الله جدی کنی گفت است که حضرت رسول
 فاطمه علیها السلام آمد و دعوی می کند که فدک رسول علم بمنزله آن است حال چوین
 عمر قباله از دست ابو بکر سست و دیدید و گفت ای زن کوله سیار فدک
 رسول علم بنودان است حال چوینه زنان بسیار در خدمت فاطمه بودند روی
 با تم این کرد و گفت آنچه ترا معلومست گوی ام ایمن گفت من فاطمه شهادت کنم نام را
 خبر دهید که از رسول علم شنیدید کی بشارت داد مرا خانه در هشت گفت
 آری شنیدم برکت سوگندی دهم شما را خدا کا از رسول شنیدید که گفت کرب
 علی بنعمدا فلیتوبوا مقعد من النار جمله گفت اللهم نعم گفت که من بر رسول
 دروغ فم خانه من که در هشت است بدل شود خانه در دوزخ برکت است
 آن رسول الله تصدق علی فاطمة بنته بفدک و امیر المومنین علی علم هم گواهی
 بداد عمر عند آن خشمناک بر پای خاست و گفت گواهی نود شنود که رفتی عجبیه
 عربی فوج ندانی و علی جبر سفت می کند بشارت و فاطمه را برنجایند

وفات فاطمه فاطمه را رنج با خانه رفت خشمناک و هر روزی بخوبی
 وی زیاد می شد تا مدت هفت روز در فراش سخت بعد از ظلم ایشان بروی
 ابو بکر عمر بر خاستند و بیاد آن فاطمه رفتند فاطمه اجازت نداد که پیش
 وی روند ابو بکر اظهار جرح کرد و گفت خدای که هیچ خانه نروم اما بعد از آن
 فاطمه از من راضی گردد و آن شب شب فوج رفت عمر در آن با مداد امیر المومنین بر آمدید

روز

و گفت ابو بکر مردی برینست و سوگندی خیر خورد است لکن یوانی اجازت بخواه
 از فاطمه علیها السلام امیر المومنین سلیم دل بودی گفت خیر کنم با پیش فاطمه رفت
 و گفت یا ابنته عتی و بدت خیر جانی الله ابو بکر و عمر اجازت می خواهند و از تو
 عذر می خواهند از آنچه با تو کردند اند فاطمه گفت لا والله لا کلمتها حتی الفی ای
 فاشکو الیه ما فعلوا لی امیر المومنین که من ضامن شدم که از تو اجازت
 حاصل کنم فاطمه گفت یا بن عتی المنزل منزلک و الاذن فیه الیک و التناجیح
 للرجال فسمعاً و طاعة فاصنع ما یبالیک و اعوذ بالله ان اعصیک طرفة عين
 اجازت بداد و گفت یا علی الحفنی الثوب و زنان که حاضر بودند گفت یعنی من
 فراد پوار کنید ابو بکر و عمر هر دو درآمدند و سلام کردند جواب باز نداد ابو بکر
 گفت یا بنت رسول الله ما آندم نارضا تو حاصل کنیم پیش از مرگت و اند ما را
 بحل کی از آن ظلم که با تو کردم فاطمه گفت لا ولا کلامه من یا تو من میگویم تا ند
 را بینم از شما چیزی برسم اگر راست گویند نزد من آن خود میگویم آنچه صلاح
 باشد گفتند راست گویم گفت نه بدیم رسول گفت اما تعلمون ان فاطمة بضعة
 منی من اذنا فاذنا و من اذنی فاذنی الله هر دو گفتند شنیدیم
 خدای که خیر است بر فاطمه گفت اللهم انی اشهدک و جمیع ملائکک و رسلك
 و جمیع من حضر انهم اذیان فی حیاتی و بعد موت انی اخرج عتی خدای که من
 هر که را شما راضی نباشم از آن ظلم که شما با من کردند تا شکایت شما پیش من در
 میگویم ابو بکر خاست و بیلبور کویان و از آنجا بیرون رفت عمر که عجب انور

و آن نومی که ترا و طاعت دادند و در خوشتر عالم کردند و با وی که کشته آن غم
از دل وی برد و هر ساعتی که کشت کسی چگونه جزع کند برای جزع نئی را غم شود
برای رضا زنی فاطمه رنجور همانند جمل شب با چون عمر وی با خاند علی را و اسامیت
عباس خشمیه و ام ایمن را بخواند و کشت خبر مرگ من را من داناند و صیبت کنم
شمار اعلی علم نزد کسی روی بنشست و کشت کو آج خواهد فاطمه و صیبت با کرد
و کشت با علی مرضا خدا و رسول و توکی شوهر منی مرا عا نکند و هرگز دروغ نکند
و هرگز بغیر غم نمی بینم و امثال اس کشت با ندک بعد از من نامه را بر رخ کردی
زنی مشفق باشد بر اولاد من مثل من و من بلا که را می بینم حاضر شدند
بجهر کای من با یزید اسما و ام ایمن و فلاته و فلاته تا چهار زن کار حاضر شوند
و زنها را که مرانان در حق کن تا دشمنان خدا و رسول بجان من حاضر نیابند
و نماز من نکنند مرا همان از ایشان در کردی چون جان منی تسلیم کرد زبان فریض
فرا بجز بر آوردند و حسن و حسین نام کلشوم بگریه و نوحه مشغول شدند و مردم
بگریه ایشان گریستند و عمر هر آمدند و نعت علی گفتند علی جوان نداد
بسر کشتند با ندک ما را خبر دهی برای حضور نماز بر جان فاطمه علی هم جواب داد عمر
گفت با ابا بگریه از غم و در حق فاطمه جوابی ندادی و دهی مسلمان هر روز آمد و کشت
هر کسی با خانه خود رو بگریه که روزی نخواهند کردن فاطمه را علی او بگریه کند
کی بعضی ایشان آنست که فاطمه را بنیان در حق کند و با بجان وی حاضر نیابم
چون خلق باز کرد پند و از شبستان برفت و مردم گفتند و هر کسی در خانه خوش

بیا را رسید چنان فاطمه علیها السلام حاضر کردند در شب که سر المومنین حسن
و حسین و سلمان را بر او فرستاد و عباس و بهران وی عبدالله و فضل را
عباس و عقیل را ای طالب و عبدالله رحه فرستاد اسلمی و عمار یا سر وزیر
علوم و اسامه بر نند و دختران امیر المومنین و زنان فریض از حضرات بر
چنان وی نماز کردید و در فریض بگردیدم در شب پیش رسول از جانب منبر رسول
چون روز شد مردم روی بجان فاطمه نهادند برای نماز کردن و چنان فاطمه
مفدا دادا بویگر را برید و کشت ما در نش و بر آن حال سپردم پیش رسول علم عمر کشت
من را تو نکند با ابا بگریه که ایشان چنین خواهند کردن مفدا کشت فاطمه و صیبت
خیز کرد تا شمار چنان وی نماز نکنید عمر دست بر آورد و بر روی سر شد لاری
و ویرا حدان برزدی خسته شد مردم حاضر شدند و ویرا خلاص کرد مفدا
برابر ایشان با سنا و کشت دختر رسول از دنیا رفت و خون از پیش و جلوی
وی آمد از زخم شمشیر و تا زبانه کی شتاب روی روید و من پیش شما حقیرم
از امیر المومنین و فاطمه علیها السلام چون از وی اسلام بشنیدند گفتند
والله لا حق التماس القرب والعقوبه علی من اتی طالب و پیش امیر المومنین
آمدند و وی بر صفا نشسته بود اصحاب وی کرد و یکی کردی در آنه عمر کشت
یا بنی طالب این حسد قدم ترک نخواهی کرد رسول را نی ما غسل کردی و بر
چنان فاطمه نی ما نماز کردی و حسن را بران داشتی که او از بر آورد بر او بگریه
از منبر مردم فریض علی صبح نکند عقیل ایشان جواب شروع کرد و کشت

وانتم والله لشد الناس حسداً واندم عداوة الرسول الله واول عيشه
 ضرتهم ابنته بالمسوخ فخرجت من الدنيا وظلها مدي وهي غير اضية عنكما عمر
 دست دل زكرد بعيل چون علی جان دندک بیان عمر گرفت وگفت الله مالک
 نغمی با بن الخطاب حی انکم بما یک وبنو هاشم با علی رضاستند وزبیر
 علوم با عباس و ابنه عبدالله و سلمان و مقداد و ابوسنیان بن الحث بن
 عبدالمطلب و ابو فرعمار و خیار مومنان صحابه مدد علی رضاستند
 نازدیک بود که گفته عظیم بر خیزد و خالد کافر لعین شمشیر بر ابرو می کشید
 بگشتد امیرالمومنین کت یا فاسق الخبیث اطاعتنا اشرف علی رسول الله
 بسینک هذا انت و ابوک ابو بکر رضاستند و دست امیرالمومنین گرفت و گفت
 یا ابا الحسن بشیر کت نه نامیان قبر و منبر روم از مسجد چون آنجا رسیدند
 از مسجد بنیشتند و سوگند خوردند که الفی من فیه کی رسول را و همیشه کرد
 کی بنام کاه کس من منید المثل و هر کس عورت من بپند کور شود
 من گفتم از رسول الله مرا که معاونه کت گفت جبرئیل ملائکه منزع رسول را
 غسل کردم و فضل عباس حشم شده آب می ریخت و ملائکه جنات که خواستم
 رسول را هلود بر بلوی کرد امیدند خواستم که اجاره از رسول برکم صاحبی
 او از راز و مضموت وی شنیدیم و ویرانی دیدیم که لا تنزع القیصر من رسول
 الله و کفن وضو حاضر کرد من رسول را هر کس بختم بعد از کت طامه و کت از
 نوحی نزع کردم و اما حسن شما را معلومست کی چون رسول علم خطبه کردی

وی بیاندی و ما بهانه کردن رسول آوختی و بر دوش وی دشمنی خنایک رسول
 بر تو خنایک حس سینه خودش زدنی و وی رای مردم خطبه می کردی چون غیر از شما در
 بدید که کوزک بود اندر و مکن شد و گفت فرو ذای از منبر بزرگ ذای سا من نگفتم و فرمود
 و اما میان فاطمه و میان شما بود آنچه شمارا معلومست و از شما بخیده از دنیا
 برفت و مرا وصیت جنب کرد و گفت ان هما صلیا علی شکونک الی ای مثل الذی
 انشکوها فکرمشان از عصیها صادق علمه گفت خون جنین شد فقوم ما بکله بکر
 گفتند اگر ما را صافی نشود و خوش نباشد الی بعد از آنکه علی را کشیدیم خالد
 را بخواندید که ما را شوکاری است که فرطان ما بری آن لعیر کت اطاعتکما ولو
 امر غمائی بضر یعنی علی را طالب ایشان گفتند خود مقصود ما را بود ایله
 بیابا شمشیر و بجانب علی باز است و ابو بکر نمازی کرد و اسما بنت عمیر قریب علی را
 خبر کرده بود که ایشان قتل وی بدست خالد مشورت کردند باید که برضراشی ابو بکر
 در میان نماز دشمنان شد و سلام باز داد آینه جناتک وی شنید و که اسفلن
 خالد المرثه فان فعل لا ضربن عفتنه و السلم علیکم و رحمة الله و بکانه قالفا
 میان نشند و سلام کلام اجنبی رو دارند بنا بر فعل ابو بکر امیرالمومنین علی دست
 خالد بگرفت و گفت تو خواستی که در دنیا بج نرافه بودند خالد گفت آری خالد کفر است
 کردن امیرالمومنین صلوات آن لعین گرفت نازدیک بود که دوزخ رسد سوگند
 داد با لئیر و من فیه عقیل غصه من خالد برضاست مدد برادر خود علی و زمان
 طعن بگشود با ابو بکر و عمر عمر کت الله کی سفیح روم و فاطمه را از کور برارم و نماز

بر روی کتم امیرالمؤمنین گفت اگر خنجر که شمشیر بکشم می زخم نام را بکشد بیا من بکشم
 زمان بی هاشم در مسجد جمع شدند و فریاد بر آوردند که اردم مثل رسول الله فلم
 تقدر و اعلیه کفتم البته بالاسر و نزدیک قتل اجیه و اغرتا بالله و رسول
 ما من منکر بینک ما من مسلم یغور فی کلم بالحق یا ضیع بوجهی رسول الله و طیفینه
 من بعد هج کس سخن نکت اله این نفر اندک علی انا با بیرون آمد بنو هاشم در دنبال
 علی افتادند علی انا با بیرون رفته و سیاری بکشت عبدالله عباس کت خون
 چشم علی بر روضه آمد کت با من لم ان القوم استضعفونی رکاد و اینلونی اثی
 خشتین ان نقول فرقت بینت اسرا سل ولم نرؤ نبی قوی و سوکده با زبان داد و ایشان
 باز کردند **فصل** ابان بن تغلب از جعفر صادق علم پرسید
 کی یابن رسول الله از صحابه هج کس بدعیان رد کرد و انکار کرد یانه کت در اد
 ثن انکار کردند خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود و ابی بن کعب
 و عبدالله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابو ذر الغفاری و سلمان الفارسی و برید
 الاسلمی از مهاجر و از انصار خزیمه بن ثابت و الشهاذین و سهل بن حنیف و ابویوب
 الانصاری و ابوالهیثم بن التیمیان جمع شدند و با هم مشورت کردند که اتفاق کند
 و ابویوب را از بنبر بپرکشند از نشان کت گفت قال الله لا تلتفتوا بآدمکم الی التلک
 ما ان شورتا علی برم محمدت علی رفتند امیرالمؤمنین کت اگر خنجر که در دوزن کت
 عمارت برن تا حیر کردی و با چون غمگین دیگر کت از غمی کت قوم ما اصل ما هلیت
 کردید و عداوت خدا و رسول اظهار کردند و سفید کا قدم کردید و رسول

مرا خبر داد از خبر کت از خدا کی من خاموش شوم و آل مرا و اهل بیت رسول را بکشند
 و من اصل بکند خفد ما قدم و با سقام جاهلیت من اهل بیت خود مشورت کردم
 ایشان صواب در سکوت و خاموشی دیدند برای آنک ایشان را معلوم شده بود که کت
 این قوم عداوت خدا و رسول بر شده است رسول را کت علی کت الصبر حتی نزل الامر الیکم
 سیفدرون یک له حاله فلا تجعل لهم سبیلا الی اولک و سفک دیکان ان الهامه سفند
 یک بعدی کت که خنجر خنجر علی بن ابی تبارک و نقای او را بقدر ساعت خوانند و قصد
 قتل من کردند هج طبعی ندیم حلاصان خوشتر و اهل بیت رسول اسکوت کن برای
 اظهار هج مشورتی روید و و بر ارضت کنید و انج از رسول شنیدید یکا در حق من
 فرمود بگوئید آنچه وی نشنود لیکن سبب نزد عقوبت وی باشد عداوت ان و از ان
 بر روضه رسول آمدند و زارت رسول علم بگردند روز جمعه بود و با هم کتند قال
 لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار جناتک خدی ان ابدا مهاجر کرد ما شنید
 ایند ابها بکنیم اول خالد بن سعید بن العاص رضاست و ابویوب بن کعب و خالد بن
 بایزیده مستظهر بود و کت یا ابابکر رضای من بر من معلوم است کت رسول و زبنی
 قریظه و احمده در خدمت رسول بودیم لا روی ما کرد و کت یا معشر المهاجرین و الانصار
 اوصیکم بوصیه فاحفظوا و انی بود ا لیکم امر فاقبلوه الا وان علیکم امر من بعدی
 و طیفتی فیکم و اوصانی بند کت فی اعلم انکم ان لم تحفظوا وصیتی فیه و لم توفوا بعهودی
 احکمتکم فی احکامکم و اضطرب علیکم امر دینکم و ولی علیکم الامر شراکم الی ان اهل
 هم الوارثون لمری و القامون من امتی من بعدی اللهم فسر اطاعهم من امتی و حفظهم

و صبیخی فاحشره فی زمردی واحمله من مرافقی نصیباً بیدرک به نور الآخرة اللهم
 من اسأ خلقی فی اهل بدنی یا حرمه الجنة الشیخ عثمها السموات والارض عن کذا مؤثر
 باش خالدهی ثوار اهل شورنی بیستی و قول تو مستند نباشد خالدهکت یا بن الخطاب
 خاموش باش تاوان سزغ بران خود شمس کرمی و نه بقوت خویش و نودانی کنزاد فریش
 حبیبی نباشد و نه منصبی و نه ذکر می که اسلام هیچ کاری کفایت کردی رضا و رسول
 حرب بند باشی و حاصل اللهم الغصه و نزار فریش مع فری نباشد خاموش شد خالد
 بنشست و سراسر کشتان ساقا در زمانه زذ و بعد از وی بود غرقاری رضاست بعد از خود
 خدای کت اما بعد با معشر المهاجره و انصار الله علم و علم خیار کم ان رسول الله قال
 الامر من بعدی اهل بیتم من ولد الحسین فاطمته قول بیتم و نسا سبیم ما اعز الیکم
 و اتبعتم الدنیا النانیة و کتم نعیم الآخرة الباقیه الذی لهم شیئا لها و لم یزل نعیمها
 و لم یزل اهلها و لم یزل سکنها و کت ان الامته کت بعد انبیاءها و غیرت و بدت غایبها
 جزو القذة بالقذة و النعل بالنعل فغانذ و فون وبال امرکم و ما الله بظلام للبعیدین
 سلمان بر خاست و وعظ ابو بکر کت و نوح و ی بکر دران کار و کت قد سمعت کما
 سمعت و رایش کما رایشا فلم یروعک ذلک عما انت فاعل فانه الله فی نفسك و قد اعذ
 من انذر و بعد از وی مؤذاد بر خاست و نخبیها بسیار بگرد باخ کت و زذ هذا الامر
 حیث جعله الله و رسوله و لا تکرکن الی الدنیا و قد علمت ان هذا الامر لعل من ابطلاب
 و هو صاحب بعد رسول الله صل و قد نعتک ان فیکت نفی و بعد از وی برده اسلمی
 برای خاست و وعظ بسیار کت و کت فراموش شد برای رسول ایا از فرود اسلام کت

بر علی با مة المؤمنین فی خود را در باب پیش از ملامت و ان حق اصحاب حق سان و در
 ضلالت نادى کن و آج من بود نصیحت بود و بعد از وی عبدالله مسعود رخاست
 و وعظ بسیار کت و کت اکثر ابان دعوی کت و اکثر اسلم و اکثر نوحی کت باشد
 نرا معلومست که ان کار حق علی است و وی اولین بقول خدای و رسول و بعد از وی
 عمار بر خاست و کت یا ابا بکر بود انی کما اقامت حق تو نیست و بعضی آن میا نا عاصی
 بنیادی و رسول و بعد از وی خیمیه ذوالشهاب بر خاست و کت یا ابا بکر که نوی کت
 رسول کت می من بنها قبول کرد و دیگر طلب کرد کت آری بیک کت فاشد انی
 سمعت رسول الله صل یقول اهل بدنی یفرقون الحق الباطل و هم الامته الذین
 یفتدی لهم و بعد از وی ابو الهیثم بر خاست و کت من کواهی دم کار رسول علی بر برای
 کرد انصار کتند اقامت برای خلافتت و معنی کتند برای آنست تا با اندک وی
 وی است کسی را کی رسول مولای و بیست نفال علم اعلما ان اهل بدنی خیم اهل
 المرض فشدت و هم و کت مقدم و بعد از وی سهل بر حنیف بر خاست و کت من از رسول
 شنیدم کی بر منبر کت اما کم من بعد علی بن ابی طالب کت فذات صبح سلامت و بعد از وی
 ابو ایوب انصاری بر خاست و وعظ کت و بعد از وی زید بر و کت آخر جمله یک
 یک اقامت حج کردند و اظهار رفع ابو بکر خیل شد و شیمان و از منبر بر آمد و در خانه شد
 و سه روز ارفانه بیرون نیامد روز سوم بیرون آمد و بدر خانها می رفت اشفاق
 یعنی کرد و انقیلو فی انقیلو فی کت تا روز سوم عمر و طلحه و زبیر و عثمان و عبدالرحمن
 عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیدة و الجراح هر یکی بان مرد از عشا بر خوش ششیر کت

کشید ابو بکر را ارضانه بیرون آوردند و بر منبر کردند و منادی کرد که هر کس
 بر خیزد و چنان سخنان گوید که دی روز گفتند هم درین مسجد بنشینند و با او
 بگویند مردم همه خاموش شدند و بعد از آن هیچ کس را قوت و زهره گفتار نبود
فصل بریده اسلمی روزی عمر بن خطاب را دید و گفت می بینی مردم بر او
 بیعت کردند بیاد دادی که رسول الله روزی درستانی بود از آن انصاری از بنی انجار
 و هیچ کس مشرکی نرفت آنرا که گفتی سلام کند بر علی بن ابی طالب و منبئی مهاجران را سلام
 کرد بر علی امیر المؤمنین و از نشان هیچ کس بر رسول رد نکرد آنرا که گفت این سلام
 بامره المؤمنین جایز است خداست یا رسول الله گفت با ما از خدا و رسول خداست
 بی بیاد دارم بریده گفت بر خیز تا پیش او بروم و با یاد وی و پیغمبر او باشم
 بر خاستند و مشرکی شدند و این مشرکی باز گفتند ابو بکر که ما از او بریده گفتن
 هیچ کس نرسد از اهل اسلام کی بر علی امیر گردد خدا را و رسول را پیشتر تو هست
 و امری ساخلیفه باشی و بر علی مقدم ابو بکر گفت نه و لکن گفت مرا مقدم بگردند بریده گفت
 قوله ما ذالک لکم المسلمین خلاف رسول الله صلوات الله علیه ابو بکر گفت بعمر فرستیم تا با ما بیعت
 و پراچیزی باشد در نوع در حال عمر برسید ابو بکر فقه باز را در عمر گفت مرا نیز ملاحظه
 لکن ملاحظه این دست است بریده گفت مشرف عمر گفت پیشتر گفت آن چیست عمر گفت آنه
 است جمع النبوة و الملک اهل بیت واحد بریده مروی فصیح و فزاح معنی بودی که گفتند
 عمر آن گفت از الله ندای علیک اما سمعت الله يقول لم محمد و الناصر علی ما انبئهم الله
 من فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب الحکمة و انبئهم ملک اعظمها محمد و علی الملک

باز

و النبوة عمر خشم گرفت و گفت شما آمدید تا میان امت تفرقه اندازید و ایشان
 تا بر روز مرگ بر عمران و بریده خشمناک بودند می هشام بن عدوه از بنی زبیر و او را کرد
 کی ابو بکر و عمر و عبیده جراح در دهن رسول حاضر بنا میدند و در شیشه بودند و ترتیب
 کار خلافت می دادند تا فرستاد دست نروزد و ابو بکر گفت البدار البدار قبل البوار
 و خلق را دعوت می کرد با بیعت بر این عازب گوید شب دوم از وفات رسول علم ابو بکر
 و عمر بر خاستند و خانه عباس غم رسول علم رفتند و ابو عبیده را جراح و مغیره بن شعبه
 با ایشان بودند ابو بکر گفت یا عم الرسول امت مرا اختیار کردند و از طعن طاعن خالی
 نمی توان بودن من ترک تو و امان و قرابت تو شناسیم خواستیم که ترا هر کس در نصیبی باشد
 و بعد از تو اول در امر عمر گفت ما بنویساختی نداشتیم مکن از طعن طاعنان احتراز کردیم که
 تو خواهی یا ما شریک باشی هر یک کار عباس گفت یا ابا بکر اگر آنچه بگویی سبب سواد کنی
 گفتند اخذت زیرا که ترا با رسول خدا نمی بست و اگر موافقان کنی اگر کار ما نیز از تو نباشیم
 و بنوراضی نیستیم و کار هم مقدم ترا و آنچه من را اول دست می دهی اگر خوش نیست گاه دار
 و اگر خوشی موافقت ترا نیست که تو در جاهت خجسته و اگر خوشی است با بعضی را ضعیف نیستیم
 دون بعضی جمله با ما و من ترا مانع نیستیم و لکن از هر جهت می گویم رسول خدا از هر جهت
 و ما شاخه آن و شامها کان آن درخت و عمر را گفت تو مرا مردم می ترسانی این اول
 کارهای نیست کی مقدم کردی بدان و الله المستعان **فصل** چون محمد را می کشیدند
 بر امیر المؤمنین علم گفت یا محمد از توشیح می شناسم مرا نکند از کنی یا اول کسی بر طم کرد
 بعد از وفات رسول خدا بود و بدین عبارت ابابکر علی ان اباک قول من ظلمت و انی

اولی الناس بالناس محمد بن ابی بکر برین جمله بیعت کرد و رسول گفت یا علی ایضا بیعت کرد
 بعدی آن کافر و مخالف عنک بعدی الکافر وان اهل السموات لیسئونک الیوم
فوائد نفعان بن بشیر گویند که مفدا بن مسعود را دیدم که می کرد
 آن روز که مردم بر سعد بن ابی بکر جمع شدند و سلمان گفت ما داخل قلبی فرج شد آنچه
 هذا امر عن نبی ما شتم جابر گفت ما زکات الفقه وجه سلمان من ذبا بعلی الی ان
 مات و مفدا گفت لا فرحت بشی بعد غمی بالشره علی علی فاطمه گفت رسول از فریض
 سه قبیله سخت دوست داشتی اول بنو هاشم دوم بنو اسد بن عبد العزی و صدیقه
 بنت خولد از قبیله بود و سوم بنو زهره برای آنکه در وی ایمنه از قبیله بود
 و چهار قبیله دشمن داشتی از فریض بن مخزوم که ابو جهل از وی بود پس بنو تمیم
 و بنو عدی و بنو النزار و عمر بن عبد الدار از قبیله نوزی و اصحابی از قبیله
 بودند و ایشان هر دو را دشمن داشتی برای آنکه داشتی که ایشان با ما
 چه کنند نه بنانند که رسول فرمود که سلام کنید بر علی بامرة المؤمنین ابوبکر
 عمر و عثمان و مفدا و ابن مسعود و بریده و اصحاب ایشان و اینان جمله
 روایت کردند از معنی آن در صراط بنی النجار و بوم الغدیر جمله مهاجران
 سلام کردند بروی بامرة المؤمنین رسول علم روزی علی گفت لا نقش سزکالی
 ثلثه من فریض فانهم عدوی و ک یا علی امیر المؤمنین گفت یا رسول الله قام
 ایشان تا من بگو گفت تا وحی نازل شود مدتی برآمد رسول روزی خضانه بود
 اجازت عام بدانکه مهاجران و انصار در پیش وی روند تا آخری هر وقت رسول نزدیک

وفا

خوشتر خاکی با جنبی بود جای فراخ باز کرد برای علی بن ابی طالب و عثمان
 در آمدند و جای نبود بجنبه در خانه بنشینند ابوبکر گفت یا رسول الله علی پیش در آمد
 و برای وی جای فراخ باز کردی چرا برای من جای باز نکردی رسول گفت لقد ابدیت
 ما فی قلبک و ما بقی لعلی فی قلبک اشد داخل عسمه بنی بکر گفت رسول گفت ان الله
 لم یجعلک عنده و علیاً سوا عثمان در آمد و گفت ان فی البیت من الالحق بالجلوس
 فی البیت منه رسول گفت ان فی البیت من لم یفصل الحق و لم یعط الحق غیر حمله
 الله له حوز خلقی بر ائمه شدند رسول گفت و من خیر خیر اذ مرا و قد تبین الله
 لمرهم فاحذرهم لانی یوفونکون **مسئله** بدانکه ابوبکر از جمله
 انصار نبود بلا خلاف و نه از مهاجر مجید و چه اول آنک وی حوز خادم رسول بود
 مثل دلیل رسول و جمال رسول که ملازمان رسول بودند اگر دلیل و جمال را مهاجر
 شایسته خواندن و پرانیر شایسته گفتن و هذا باطل فذال باطل وجه دوم قوله
 و من ینخرج من دینه مهاجر الی الله و رسوله آله می باید بشخصی از مهاجران بخدای
 باشد و رسول حرف الی گفت نه حرفی که مصاحب راست و وی نه خنجر آید
 هر که بعقب سول پیانند مهاجر بود وجه سوم ابوبکر و عمر و عثمان و بسیاری
 از صحابه را غرض از هجرت خطبه فاطمه بود و ضای و رسول علم ایشان از ان
 محروم گردانیدند و علی دادند و رسول علم الاعمال بالنیات در هر روز گفت
 وجه چهارم موزخان کنند چون رسول رسا نزول کرد ابوبکر اجازت خواست
 و گفت هر ادوستان می باشند در مدینه دستوری به نایب ایشان دوم رسول

رسول دستوری برداز سه برآمدگی او ایجا بود رسول بعد از آن بینه
رفت بسوی مدینه و سلام دوستان رفت نه بجهت و صحیح رسول علم و غیر
الی هر صورت صادق نیاید بنا بر این امامت و خلافت نشان باطل باشد
لکن الله فی قال الذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من الذم من شیء **مسئله**
سوال رضا و تسلیم بظلم ظلم بود امیرالمومنین علی با ایشان مثال نکرد
تا رخصت در شهر ظرف بافتی کرد و برادر خلافت حق بود است **الجواب عنه**
رسول و برادر بود که خاموش باش ما فغان استیصال تو و اولاد تو
بنگند روایت مذکور رسول گفت تا علی الله سبیلی هذا الامر بعدی ابو کرکان
فانک فلک وان ترکته فهو خیر لک ثم بلی بعد عمر فان قاتلت فلک وان ترکته
فهو خیر لک ثم بلیه بعد عثمان فان قاتلت فلک وان ترکته فهو خیر لک
چون رسول علم نصیبش کرد که ترک به شریعت امام معصوم را بدین اختیار خیر کرد
و کلام بر سبیل مشورت بود و رسول از هر وی اختیار افضل کرد و نیز قوام دین
بعد از رسول بوی بود و فریب وی اگر خروج کردی بدین بنو هاشم با وی عدا
کردندی و ایشان فری اندک بود و مقاتلت از جانبش باشد ایشان نیز
هم ستمش کشیدندی و جمله را هلاک کردند و ممالک ایشان را کشتن
بودی و مدینه ما فغان بسیار بودند و خارج مدینه مردان و غلبه
ایشان را بود پس صفت گاه داشتندی و در هر ایشان نشانندی و با مقام
قدم جمله را کشندی بنا بر این امیرالمومنین رضی بود که در این زمین و بقی

بیت

باشد و وی از حق خودش محروم بود و آنکه بران فعل کند از آنکه از سبک
برود و از کلام امیرالمومنین این معنی معلوم می شود که اقال لما یوبع ابو کرکانی
نفرین اصحاب رسول الله صلوا علیهم بالنعیم الله و رسول الله و لدینه و للمسلمین
فدعونی الی ما خذت فی و بدلوا انفسهم فی نصرتی لیه و ذلک الحق علیهم فی نعت
انی ان نصبت نفسی لطیحتی مع جده الاسلام و فریب عهدک بالجامله و لنا
فی ذلک قال فاعلم فیہ نعم و قال فاعلم فیہ لا فینرانی ذلک من القول الی الفعل حتی
بصیروا الی الحرب و بینما فی عصبة القوم رسول الله صلوا بالذین مرة و بالشد
اخری الی ان قال لئن اهل بیت لا سفوف لیسوئنا و لا سفور و لا ابواب الی البراد
بند اول الثوب الواحد فی الصلوة اکثرنا و ربما انا انما النبی صلوا بالشیء ما قاله
علیه و صیره لنا خاصة دون غیرنا و کن علی ما وصفت من حالنا فنوشید ارباب
النعیم و الاموال تا لفانند لهم و استکثار انهم فکنت الحق من لم یفسد هذه
العصبة الی انما رسول الله و لم یحلم علی الخطة الی اطلاقها من ارباب
بلوغها او فنا اجالها قبلها لانی لو نصبت نفسی الی انصریح اطبا فم
علی اطبفوا علیه کانوا فی امری علی احدی منکم من اما متبع فغانا و مشول
و اما خاذل یکف یخذلنه آیاتی و قد علم انی من رسول الله بمنزلة هر و من موسی
تجلیه فی مخالفتی و ترک نصرتی ما اصله قوم موسی بانفسهم فی مخالفتی هر و من وراثت
المساک حتی یقضی الله ما احبنا آخر خطبه کی عذرنا الکیف جمله منی بر آنکه
فی خواهم کی بیان است نرفته اندازم و خود را در معرض تلف آورم ازین سخن

و خطبه شفشقیه شاهد عدلست برین غلط و نیرک ایشان آثارش شهرت
 کرده بودند در روز سقیفه و آن شبیه در دل خلق متکثر شده بود لکن بیکار در گذشت
 کردی از آن شبیه بایستی کردن و این معنی ادا باظهار و آثارش فتنه حواس
 کردن و دفع فتنه خون در اینجا ضرر عام خواهد بود و فلک تنوع فتنان استبعاد
 و اجتناب از آن واجب بود **حواص** **آخر** با نفاق مخالفه موافقانه فتنه
 زده بود بی هاشم بر او بیعت کردند و علی از قبیل ایشان و این قبول کرد و با
 ایشان بغض از رفت و داعی طلب حقش خودش کردی و انکار بر صحابه خون سلمان بنی
 و عمار را اینکه زدند از رسول کار کار علی است و غیر وی بر اطل و چون فتنه
 با علی رسید و ظالمان حاصل شدند هیچ کس که معضوی نیامد که این کار حق
 توفیق و از رسول هیچ کس روایتی نکرد که علی مستحق آن نیست و این عمل دلیل یقین
 و بیعت و ابطال در کمان طلحه و زبیر هرگز انکار امامت و مرتبه امیر المؤمنین
 نکردند بل کتوبه کردند بر عامه که فتنه عثمان را بکشند و علی گفت از قتل هر دو روایف
 صحابه بود چگونه عالمی را بتوان کشتن و نیرنگه عثمان ویران کردن بکشند تا جمعی
 از صحابه بکشند فتنه کافر اجتناب در نکات الفصول اصفهانی آمد و نیز صاحب
 نک از جمله نواصب است ناشدنی که نکستی در بزم سادی تصحیح کرده بود و این امر
 را کی کاتب نوشته بود حکم کرده بود و علی بر این نوشته و عطف خوشتر برای شیوخ
 امیر المؤمنین فلان و فلان بنوشت و اول کسی که بر امیر المؤمنین بیعت کرد
 طلحه بود و وی زبیر مردم را خبر فرمود و بیعت می کردند و دعوت امیر المؤمنین بکن

انگیز

استخوان علیهم الشیطان و سوزن لیم النکت و عادتش داعی ترض کردی عقل
 عثمان و علی گفت او را عثمان خون و بر او مستحق اند و طلب نمی کند و شماسخی
 آن نیستید و طلب کنید وی گفت کی وی در میان غلبه و فتنه خلق از دحام کشته
 شد و ایشان را با کتاب خدای خواند اجابت نکردند پس با سنت رسول خواند
 اجابت کردند و خوانندگی سلطان دنیا کردند فضا سازی از آن نفع شد کشته
 شدند در راه شیطان و کافر شدند امیر المؤمنین علم بدین ایمان مثل کرد **حواص**

لنا ما تدعون غیر حق اذا مینر الصماخ من المراض
 عرفتم حقتنا محذوفون كما عرف السواد من الیهابض
 کتاب الله شاهدنا علیکم و قاضینا الاله نعم قاض

اسحق بن عمار گفت که لعش کوفه تن از خیار الشا بعین شمش کلامی دادند
 که بر آن بن عازب گفت من میم و تیرا می کنم و بری ام در دنیا و آخرت از آن کسان که
 بر علی مقدم کردند و اعش را آخرین کلمه اس بود که انا الی الله منطابری و جان براد
تنبیه عبدالله عباس گفت روزی با عمر بن رفتن آواز بر آورد و آبنی بر خواند
 کی در شان علی نازل شده بود و روی من کرد و گفت ان علیاً الحق بالامر من الجماعة
 و روانی اما و الله ان صاحبکم الحق لهذا الامر منشا عبدالله گویند من کنم پس چرا
 خرمی از وی منع کردید نو صاحب تو گفت ما خائف بودیم که عرب بروی جمع نیابند
 زیرا که هیچ قبیله نبوز که علی را از شان کشته نبود عبدالله گفت خدای و پرامند
 کرد انید چگونه عرب انتقام آن کشند و مع هذا قتل وی با جازت خدا و رسول بود

با رادت وی بر عمر گفت ما ویرا که ذکر شمریم ازین سبب بود ناخیر وی عبد الله
گفت چون رسول برات بوی داد و محرم فرستاد ویرا که جگ شمرد و بجنس خون لطمه
بوی داد و بجنس خون راست خبیر بوی داد ویرا که جگ شمرد و چون ویرا بر من فرستاد
که جگ شمرد عمر گفت ما نعلنا ذلک عن عدلوه و لکننا خفنا الی جمع علیه فریش
والعرب محذای ما خرج کاری می شورن وی کنیم الکی وی اجازت دهد و ما جان
کنیم و بجنس عمر گفت لواحدک سالما موی حذیفة ما نخلنا لجنی فیه الشک سالم
موی زنی بود از انصار و وارث وی این زن بود و بجنس عمر گفت لواحدک انیمیش
عبد القیس لسلطنها الیه یعنی الجار و ذال بعدی مراد آنست که انصار خلیفه
کرد انیدی و او بیکر گفت الامتة من فریش عجب کاری است ندانیم که عمر راست است
یا او بیکر و بنبر عمر و زنی اقرار کند کار خلافت برای سالم و روزی برای جار و دیگر
و روزی برای علی و روزی کاشوری اندازد هر کدام که صیب بود دیگری محلی بود
فاعة بنو ایادوی الایصار و رفیه من صفله از بند از جدش از عمر خطاب این
گند که بدین از رسول شنیدیم که گفت لو ان السموات السبع و الارضین السبع و صفت
لروح امان علی و هم وی بود حق علی بازگفت و بر وی فرمودم که بعدت آنکه دم
ویرا کارمند عجب خدای و رسول ارادت دارند با ما مت علی و نفلدم وی بر امت
و فریش با عرب کرامت دارند و کرامت اینانرا اعتباری است و کرامت رسول
را هیچ اعتباری نیست و عمر گفت در حقش از اهل شوری از خدا امر
فیکم ما بقی منکم احد فلا تخلفوا فیه فینقلبکم علیه معاویه بن ابی سفین و عمر العاص

لله

ملکها و دهانها ومع مندا معاویه از قبل وی و الی شام بود و در حق عثمان
گفت ما انت یا عثمان فوالله لروثة خیر منک عندی و انت من اهل النار
وزیر سر را گفت نوکافرا غضب و من الرضا باشی و باطله من عیدله گفت من
نرادوست ندارم و نه تو مرا و تو بودی که قصد خطبت از و اج رسول کردی
نا آیت و لانتکوا از و اجه من بعد آمد در حق تو و با سعد و فاص گفت انک عندی
لفاروق هذه الامة فی بحرک و با عبد الرحمن کت تو عاقل و فصیح پسینی و با علی
گفت اما انت یا علی فوالله لو ورن ایما نکه اهل الارض لو زنتهم بدگفت از ب
یا صبیب و صل الی الناس فان مضت ملته ایام و رضی خمسة و ابی واحد فاضر و اعنفه
و ان ای اشان فاضروا اعناقهم و ان مضت ملته ایام و لم یجمعوا علی شی واحد
فاضروا اعناقهم و لید بن عشبه گفت نو با عمر خلیفه را شناسی چرا من میانه کی گفت
عثمان را تو باشد عمر از نشست و گفت بر طریف ای کار بر عثمان و خلافت می بگفت
مجنسه اهل بیت و جنبه للمال کی گفت طلحه شاید نودن عمر گفت کیف استخلفون
رجلا کان اول شی خله رسول الله صلما ارضا فجعلها فی حجره و دینه دیگر کی گفت
علی را خلیفه کنیم گفت انکم لا استخلفونه و لو انکم استخلفتموه لاقامکم علی الخ
و ان که هتم عجب کی نزع ختم رسول شونی شد و ازین شش بن رضی بود و ازین
جبری صادر نشده بود که مستحق قتل باشند از زنا یا قتل نفس غیر نفس یا سعی
در فساد زمین مثل آن عمر بر در مرگ رخصت داد و بقتل ایشان در بگریزای
عاقلان از نصال شاهده کنید سعید بن اعتبار اگر کونید حکم وی مثل بود

از سه روز بود **اگر** حکم خدا و رسول بدان وارد شد و من اعلم
 بما انزل الله فاوليك هم الكافرون ملكا خصم كوند ابر حکم سدوم با فراغه
 با قیامه یا شماره بود نه حکم خدا **نفسه** چون عمر دیوان نهادند در پی او
 با اول هر چه نوشت نام علی بن نام حسن و حسین و برای هر یکی یک هزار درهم نوشت
 و ظیفه هر ساله همی کشید چرا ابتدا نمود نکردی گفت نام خود در میان تو رسم
 تا روزی دو آند صحیفه خواست و نام علی و حسن و حسین از صدر صحیفه محو کرد
 و وظائف ایشان از آنجا محو کرد و گفت که ایشان این وظائف سال بسال
 بشناوند مشرف شوند و ایشانرا بطر محرز و خلافت و میراث رسول طلب کند
 باید که علی الدوام از کرسی قوت محو نمانند تا منکوب باشند امیر المؤمنین گفت
 یا عمر نشند تک با الله حیز کبیشنی صدر الصحیفه اکت نعد لها من حنا تک
 قال اللهم نعم قال الحمد لله الذی لم یغشنی حتی رای تک فجو حسانا تک بیدک
 گویند که صحیفه باز خواست و نام ایشان باز جای خودشان نوشت اما
 وظائف منع کرد و نگذاشت که برسانند **سوره فوائدهما الباب**
 ثوبان گفت در وصف روز سقیفه ذلک یوم نحس مستمر و سعد بن عبادت
 کاد هذا الامر ان یفعل یوم السقیفة و مراد بدین سخن محمود ابو ذر گفت عدلت
 عندی مصیبة فخرج هذا الامر عن نبی هاشم مصیبتی بر رسول الله سلمان گفت
 من بابا بکر اکتتم لم یخرج امة فقط اما رها من بدت نبوتها الا و فوج شرایی
 این که به عیشید یوم السقیفه کلفه انصار و گذشت برسیدند که از کجای می

گفت از حدیث اهل بیت رسول علم گفتند ایشانرا چگونه رها کردی گفت چگونه
 بود حال فرمودی که تا با مروز قدمگاه جبرئیل و رسول خدا خانه ایشان بود باشد امروز
 آن نباشد و حکم ایشان از ایشانرا نشانده باشند و ای و جمله حاضر کردند
 روز صغیر خرمه بن ثابت ابو الهیثم و انصار جدی عظیم می نمودند در نزد علی
 علی گفت اگر چه با اول مرا حدیثان کردید اما با حق نوبه بگردند و بدانستند که آنچه
 کردند بد بود **سوره** عمر گفت کانت بیعة انی کر فلتة و فی اذنه شرها
 نمر عادی مثلها فاقولوه و روی و من عادی مثلها فاضربوا عنقه و مراد بیعة
 آن بود که اجماع امت بر آن نبود و صورت امری بودی رویت و ننگ و آنکه عیاش
 بدان راضی نبودند اگر از لفظ عمر برونه باشد و وی ازان فلته مانع نشد محطی
 باشد و اگر گویند فدت آن نداشت کوسم علی نیز فدت دفع ظلم خلفا
 نداشت و اگر گویند عمر نکوت و دروغست ماکونم احادیثی که بر رسول افضل
 کردند در حق خلفا هم دروغست و نفقوی وی قتل صاحب واجب بود و ظیفه
 دروغ نگویند خالد بن سعید بن العاص انکار کرد بر ابو بکر خنا که عبدالله عباس
 گفت یا بنی هاشم شما هادیان خلیفید و کمال در رضای و شوئم نه چون باشد
 چرا خاموش شدید بر خیرید یا شمشیر کائین **سوره** ذهب جانانست که
 بنی هاشم هیچ کس از ایشان و نه تبع ایشان خون ابو ذر و سلمان و مقداد بر نشان
 بیعت کردند روزی عمر با سلمان گفت اگر بنی هاشم تخلف کردند از بیعت اذلال
 و افتخار بر رسول و آنک ایشان می گویند افضل خلفند بعد رسول الله باری ترا

جه اندازگی مختلف می گئی سلمان گفت انا شیعة لهم في الدنيا والآخرة اختلف
 بتخلفهم و ابا یحیی بیعتنم برأ عازب و برید بن خصیب مدت نمود امیر المومنین علی
 از کار ایشان خبرها ایشان بامیر المومنین علی آوردند **و** **مسئله**
 چون رسول از دنیا بیرون شد کوند صاحب در مسجد جمع شدند و جمعی گفتند که
 بر علی بیعت کنیم و بعضی گفتند بر ابوبکر از انجا خانه عایشه شدند و بیعت کردند
 بر ابوبکر عمر گفت ما را از این کار تمام نشود تا علی بیعت نکند عمر با جمعی بدر خانه ناطله
 رفت چنانکه نوشته شد عمر علی را طلبید کرد که این ابوالحسن این ابوالحسن آستین
 علی گرفته بیرون برد و گفت تو و اولاد تو خود را توانگریم بنید ما تا عمر بعد الیوم
 نوزید و نبرید تا آخر گفت التری فیک امیر المومنین بل التری فیک آستین
 از دست وی کشید و بیاید و بکوشه از مسجد بنشست و تفکر کرد فکری دراز
 و خط در سنگ ریزه می کشید پس گفت این مرد کلامم بروی بیعت می کردند جز بیعت
 حاکم باشد و بمرگ خودش میرزد و اما عمر چندین سال بعد از وی نرید و بمرگ خودش نرید
 و صدای نر خون وی بریزد حبشی نیز چنان گویند آنچه امیر المومنین خبر کرد بود یک
 روز زانند و ناقص نبود و حبشی از جمله صحابه بود **مسئله** میان **مسئله**
 و انصار خلافت افتاد اما امت آخر گفتند تا امیر و منکم امیر و ان دلیل است آنک
 کار خلافت کار امارت بود و ملک امامت و نه خلافت و یا از قبل صاحب شریع
 ابوبکر بر دشان حجت آوردی الامه من فرشت و انصار منقاد شدند عند سماع
 این حدیث لکن قوت علم آن نبود که گویند فرشت بسیارند که صاحب شریع و دلیل است

و آن بنصر خدا و رسول باشد یا قرابت رسول و یا مردود و اهل حج سه در نوع
 نیست بل با جمله در علی علم است زیرا که تمام نیر فرشتی بود و هم قرابت داشت
 و تخصیص فرشت هر سبب رسول نبود و رسول هاشمی بود و فرشت خون شجر است
 و ابو هاشم ثمره آن و رسول گفت اتی بخلف فیکم کتاب الله و عشق اهل بنی زانها
 لن یفرقا حتی یرد علی الحوض فقال لانا نقاد موم فانهم افضل منکم و ان تعلمون فانهم ام
 منکم و تخصیص کرد علی را از میان ایشان که آتیه هادی مهدی پس لکم الحجة الیقینا
 و آتیه اقصی الامم و آتیه نقائل علی تا اول القرآن کما نازل رسول الله علی اثر بله معا
 کی از انصار بیان خرج بیعت کردند و در پس ایشان سعد بن عباد بر انکار بیعت
 ایشان مثنوی شد ما مقبول آمد و اوس بعضی بیعت کردند و بعضی نه و آن جمع که
 بیعت کردند برای حسد و عداوت قدم جاهلیت بود که میان ایشان و میان
 خردیان بودی که حق با بیکت محمد نالیف دلها ایشان کرده بود و چون رسول
 از دنیا بیرون شد ایشان با سر عداوت که دیدند روز سقیفه و ضعاف
 جاهلیت نان و طری شد و دلیل بر سرک خردی با اوسی گفت بعد از بیعت وی
 بر ابوبکر ما جعلک علی ما صنعت الی حسدا لایز عک سعد و کوند که و انندی در
 کتاب فتوح الشام ایراد کرد که ابوبکر در مرض مرگ گفت فد علمتانی فی داخل النار
 و زوی وارد حالت شعری اخراج منها ام ل و و انندی عثمانی بودی و از شیعه
 ابوبکر و معتبره اهل سنت **مسئله** مشهور است که ابوبکر دانا
 انبساط کردی یا امیر المومنین وی بر حالت خودش بودی و ابوبکر چه دید که وی

خاموش شد و قانع و رغبت ندارد بر آن کار روزی فرصت طولانی
 وی رفت و گفت یا ابا الحسن نمودانی که مرا چالی بسیار و چشم نبود زنده و رغبت
 کار و نمود اما اظهار کراهت می کنی و از من سبامت می نمای و روی بر من نهی داری
 و از من بی رغبتی امیرالمؤمنین گفت چون ترا رغبت نبود چرا شروع کردی بچهره ای
 ثوبی بود و تو مستحق آن پستی گفت من از رسول علم شنیدم که گفت که ختم نبوتی
 علی ضلال چون اتفاق افتد بود من درین کار شروع کردم و اگر دانستی که کس
 از امت نفعی نمود خود را ازین کار مغزول کردم امیرالمؤمنین گفت ایا کفره
 من زعله امت محمد و محمد بن سلمان را بود و مفدا و عمار و سعد بن عباد با
 انصار خرج بیکار و هیچ کس از امت در اینان طعن نبرد در نفس کردن ایشان
 کار خدا و رسول علم ابوکر گفت ترسیدم که اگر نفعی نماند ازین کار امت من نه شود
 و از دین بر کردند و ضلال اسلام باشد امیرالمؤمنین گفت یا ابا بکر کار خسته
 استحقاق حاصل شود گفت صحبت و وفار و رفع بداهنه و مخائله و حسن السیره
 و اظهار عدل و علم کتاب و سنت و فصل الخطاب مع الزمعة الدنيا و نعمة الرضا
 فيها و انصار المظالم من الظالم للفریب و البعید امیرالمؤمنین گفت میر کتبین
 امیرالمؤمنین گفت و السابفة و الفرابة ابوکر گفت السابفة و الفرابة امیرالمؤمنین
 گفت بخدا کی از فضل در تو مجموع است یا در من گفت در تو یا ابا الحسن امیرالمؤمنین
 سابق اسلام من بودم یا تو گفت آذان من است و رسول به یوم الحج الاعظم لاهل
 المومنین در تلاوت بر آن من بودم یا تو گفت تو گفت رسول را شب عار نفس خویش

من نگاه داشتیم یا تو گفت تو گفت من موافق تو بودم و از آن هر مسلمی روز غدیر یا تو
 گفت تو گفت و لایب ارضا با و طیب رسول بزکان خاتم در کعبه مراسم ترا گفت
 ترا گفت و زارت رسول و مثل هر ذی از موسی مراسم یا ترا گفت ترا گفت رسول امن
 و اهل و اولاد و عیال من مبارز کرد روز مباحله یا با تو و اولاد و عیال گفت
 بنو و عیال تو گفت شرف آیت التظهير مراسم و اهل بنی مکه یا ترا و اهل بنی نزار
 گفت ترا و اهل بنی نزار گفت صاحب دعوت تحت الکساء من اهل بیت بودیم یا تو
 و اهل بیت تو و آیت یوفون بالذکر و کافون بوما کان شه مستطیرا در شان
 من و اهل بیت من آمد یا در حق تو و اهل بیت تو و جبرئیل از آسمان و زاهد کسب
 الذکر و الفقار و لطفی الی علی در حق من گفت یا در حق تو و آفتاب از کمر من باز آمد
 بعد الغروب یا در حق تو و روز خیر رسول را بیت بمن داد و فتح بدست من بر آمد
 یا بنود از و فتح بدست تو بر آمد و غم از دل رسول و مسلمانان روز خیر اخذ
 نقل عمر عبود من برداشتم یا تو و رسول مرا با مین ساخت بر سالتنجن یا ترا
 و جن اجابت کردند و رسول تظهير من کرد یا تظهير تو بقوله یا علی انا وانت
 من نکاح سلم من سفاح من لدن آدم الی عبد المطلب مرا اختیار کرد شروع فلعله
 یا ترا و من بدو جوانان هشتم یا تو و یحیی الی رسول حسن و حسین بر افریدم یا ترا
 بدو میری بر ذریه یا بر افریدم من همان قضا دین رسول کردم یا تو و من چه واسم
 منادی کردم با نماز و عدل رسول یا تو و من یا رسول طیب مشوی خوردم یا تو
 و باخر کلام و شغف بیض چشم و کفن و دفن و غسل رسول من قیام کرده یا تو رسول

مراد عاگرد بعلم فضا و فصل الخطاب بقوله علم عتی لفضام یانو من یومکم
رسول صحابه را فرمود سلام بر من کردن بامره المومنین در حال حیات خود پس یانو من
بودم کی حق بود و بنا بر بنیاد بنزدیک حاجت و جبریل بیع و شری کرد و رسول فرمود
رسول را ضیافت کردم یانو کوشیدند ابو بکر را بنی بکر بست و گفت من یومکم کی رسول
مرا گفتند خوش گریخت ناسان کعبه بزیر انداختم و بشکستم یانو ثم قال حتی انزلت
ان انال افق السماء لیلها و صاحب لوار رسول در دنیا و آخرت منم یانو و رسول
من کشان داشت در مسجد و جمله صحابه و فرات خوشتر را در پر آورد یانو و صاحب
مناجات و مصدق قبل النسخ من یومکم یانو و رسول با فاطمه برای نوکند که چون یک
قول الناس امانا و ارحم اسلاما پارای من ابو بکر از برای هر کی کت نو نو و برای
و نو نو و امثال این مناقب بسیار بروی خوانند و ابو بکر و پراشنا بسیار گفت
و با خبر بگریست و گفت یا ابا الحسن هم امروز ندیدم کار من بکنم خلاص از عذاب بنای
در آن باشد امر المومنین علم کت این است آنچه حق تو نیست من سخی آنم و او داد
من یا ما کتار قبول کرد که جنس کنم و از آنجا بیرون شد و عمر همه روز طلبگی کرد
و شجره شده بود و ندافت کی وی کجاست و عمر چون می دانست کی ابو بکر می نایل جنیه
و نصیحت دارد هرگز پرا خالی گذاشتی از خوف آنک شاید کسی نصیحت وی کند و وی
حق با علی بسیار خون بشنید کی با علی خلوت کرد بنرسید ابو بکر آن شب گفت و رسول
مخواب دید سلام کرد جواب باز نداد و روی از وی برگردانید ابو بکر گفت بار رسول الله
من صعبان کردم در نوکی روی از من برگردانیدی رسول گفت ارؤ السلام علیک

در بیان

و ندعایت من ولی الله و رسوله رد الحق الی اهله قال فنزلت من اهله فقال
من عاتبک علیه علی علم ابو بکر گفت قدر در دونه علیه یا رسول الله و رسول از چشم وی
غاست شد با قول صبح برخاست و پیش علی آمد و احوال خواند وی بازگفت و گفت دست
بده تا بر تو بیعت کنم دست بداد تا ابو بکر بروی سفت کرد و امارت بوی تسلیم کرد
و گفت یا ابا الحسن با مسجد روم و حال خواب و عجزها تو با خلق بگویم و خود را از میان
کار بیرون آرم و سو تو تسلیم کنم بملا خلق امر المومنین کت شاید و جنبر کت
پیش او بیرون آمد عمر بوی رسیدند که طلبگی میکرد و کت یا خلیفه رسول الله
مالک نغیر لونک ابو بکر جا لها خواب و غیر آن با وی بازگفت وی کت با طایفه
رسول الله مغرور شدی سحر بنی هاشم و جبل ایشان سحر ضعف ایشانست
و سوسه می کرد وی کت با بدان وقت کی ابو بکر را با سر کار برد استحقاق علیهم
الشیطان فانتبیههم ذکر الله علی علم ندان می عاز که ابو بکر کرد مسجد رفت
مسجد را خالی یافت و هیچ کس ندید آنجا ~~هیچ~~ و از آنجا بیرون آمد و خالی
من شتر غالمتم عاز ما زیارة الروضة عمر در راه بروی افتاد و اشتره آخند
بداشت علی و کت با علی هرزه بجانم کردی تا من زنده باشم کت ارم کت
و او را در تو امیر پرا شنید امر المومنین علم برانست کی حال از این بود بگردیدند
رسول کرد و با خانه آمد **صل** مروفتی ابو بکر یا امیر المومنین
گفتی اعذرتی عبد الله بن عباس کت در راه موطن من شنیدیم که از وی عذر
می خواست سلمان کت مکن او بکر علی را ندیدی الا کی گفتی المعذرة الیک

من المقدم عليك روزی در محفل ابوبکر با علی و عباس گفت اعدو و ناغذ که
 الله ما نقد منا کم عن رائنا ولكن غلبنا عليه ابن عباس گفت مغیره بن شعبه
 روز سقیفه پیش بندهم عباس آمد و عذری خواست بندهم گفت لعن الله
 من عذرك اعز عننا لعن الله عليك ابو عبید جراح علی را برید با وی گفت
 وانت ايضا نظام علينا فقال عذرة عليك امير المؤمنين روی از وی
 بگردانید و گفت هذا اوان لم اعدون ولا يؤذون لم يقضون زعمهم هر گاه
 علی لعمری کان لنا سائرنا و فی العلم بالاحکام امضی و اعرفنا
 فاعذروهم اخرجوه و قد مولوا عدونا و تیمما و هو اعلی و اشرفنا

فی فکد

مولانا ازین العابدین گویند که ام ایمن را دیدیم کی لعنت او بر کس کرد چون شهادت
 وی رد بگردید و گفت والله ما انطلق لسانی بلعنتک حتی سمعت اذ فی الخیر رسول الله
 لک ای بن کعب گفت فاطمه علیها السلام عذی صدقة فی فکد مذمت شیعه
 جنانست کی فکد حق فاطمه بود ابوبکر بظلم و قهر از وی پشیمان و گفت این
 صدقه است و در دست فاطمه بر سبیل طعمه بود عجز از شخصی که دعوی اسلام
 کند و اجماع رسول حمیری بطعمه حال چنانه بکسی دان باشد وی بعد از وفات
 رسول از وی کارستانند زهی خلیفه ومع هذا کنت رسول فرمود که سخن
 معاشره انبیاء لا نورث و صحیح روای صحابه بعد پیروی نکردند در حدیث رسول
 مرمون بود که حدیث است نه بالعت و نه باعتراف و ابرغاث حمل باشند کی

دانند که روزی و پیران تصرف جانزست و روزی جانزبیتش نمیدید لال و حرام
 نکند و این بخدر باشد در شرح خاصه با اولاد و اعزّه و اوصیا خویش و جاش رسول الله
 من ذلک وحاشاه حاشاه مائة الفکرة و از فاطمه علیها السلام بپشت طلب
 کرد که آن حق و پست یالات اجماع مسلمانان زیرا که اصحاب پدیدت طلب
 نکند مدعی ابوبکر بود بپشت و پیرای ایست ومع هذا لم ایمن که رسول خبر داد
 بود کی وی از اهل بیت است کواهی داد ابوبکر گفت شهادت و کرد دست
 کی رفتی استنزها و امر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام در ایام دولت خویش
 در اینجا تصرف کردند اند نکند بکلام و پیران نادانند که غرض کواهی جریغ نبود بل
 عرض امثال فریان الهی بود و اقیمو الشهادة لله و اجماع اهل قبله اسب
 که رسول گفت علی مع الحق بدور حجت ما دار و هو رطل من اهل الجنة شخصی
 بدین صفت بقول رسول جگر نه اقامت شهادت کند بدو رخ فاطمه از پیش
 برنجید و سوگند خورد که با ایشان سخن نگوید تا امروز مرگ و وصیت کرد که
 نکند از دنیا استان بخانه وی حاضر آید و پیرانها از مرگ او کند چون
 جنان کرد که وصیت وی بود عمر کوروی طلب و گفت از کور بر ارم و نماز
 بروی کم طلب کردند و بنیاشند و هنوز نیدیدیم از غم اعادی را
 و انفاقتت بک رسول گفت فاطمة بضعة منی یوذنی ما آذانا و یولینی ما
 یولها و قال ان الدن یوذون الله و رسولهم لعنهم الله فی الدنیا
 و الآخرة و اعلم عذابا یجینا و قال والذین یوذون المؤمنین المؤمنات

بغیرا کتسبوا نفقدا حتملوا فتنانا واثما مینا از صادق علم روایت کرده
 کافله رنجور نفس بدر ظاهرها یک یک رفت از مهاجر و انصار و هیچ کس از ایشان
 معاونت وی نکرد و از هر خدایان و اعراض ایشان از نصرت و معاونت وی از
 جمله رحیمه مردم آل عباد که نهیم المخلصین و از سبب ظلم جمعی و مظلومان و رضا
 جمعی عالمیان از زیارت فاطمه محروم مانید **سوال** شایسته و صیفت
 کردن وی که و پروردگارش کس بسیارند برای صیانت فرموده باشد نه از هر خشم پریشانی
ابواب اگر چنان بودی یا یستی که کور و وظاهر بودی اما ایشان بر
 بذریع نماز کردند اگر در خشم بکنند چه عجب باشد از نشان زاری بر کربا المیسر
 مناظره می کرد و امر المومنین بر وی ردی کرد که بپشت بر تو بودی که تو بدی عودی
 نه فاطمه امر المومنین که یا ابابکر ~~فاطمه~~ فاطمه ~~بگفت~~ و دو عدل که او می دهند که فاطمه ~~از~~
 نوروی صد برانی ابوبکر گفت نعم صد برانم امیر المومنین که اذن و الله شرح
 من در این راه و دین سوله او بگفت بگفت زیرا که کن بجا و رسول که بائی
 و صدی و خلقی و من بود که اما برده الله لیدم عنکم الرحمن اهل البیت بظهرکم
 نظیرا اقامت شهادت کرد بجهارت و عصمت فاطمه در این معصومه کونه
 شایسته فاحشه که حمل بدن صد و صفت استفاضا شهادت حق بگفت و عمل شهادت
 مخلوق که بصدقول خالق بود و معصومه چگونه دعوی باطل کند و صدق که
 بروی حرامت طلبید که اعراض علی این که آید وی را علی رد کرد بروی وارث
 زیرا که وی گفت علی که ای برادر من جنت منعت می دهد ابوبکر نیز صدمت را گفت کرد

برای جذب منفعت خویش که در صدقه و بیت المال را حاکم او بود و دلیل بر آن
 چون مؤمنی شد دست هزار دینار بیت المال بر دست وی بود از آن مهاجر و انصار
 و ایشانم ایشان و جمعی از مهاجر و انصار و هر که تصدیق او صحت کردند جمله در منفعت
 خویش کردند پس صحت ایشان هر دو باشد چون منازع در مقابلت شد کذب
 و خبر غیبه اهل بیت را محلی لنا الصدقة عامست روایت این بزرگانه الناس و نفس
 و افعال اهل بیت تجربه معلوم نشد بلکه بنص قرآن معلوم شد و تصدیق او صحت
 چه روایت اهل بیت عنوان بودن که صدقه بر ایشان حرامست **وجه آخر**
 و اضع این خبر جا مل بود بعلم قرآن حیت قال بع و ورث سلیمین را و در فعال
 حکایه عن زکریا رب هبنا من لدنک و یا سرش و ورث من آل یعقوب چون
 دروغ گفتند خواست کردن یا یستی که اول قرآن بخواندی تا فیض قرآن ناپیستی
 تا لعنت شیعه بنا یستی شنیدن و عوم که اگر قرآن خواند بودی تمیز رسول کردی
 انما من میز الخ نبیا له اوردت و ما اختلف کون صدقة علی المسلمین برای غصب بیک
 فاطمه شایسته که دروغ بر صلا و جمله انبیا نه از وی و قرآن فیض نکستی مسکین را وی
 مغزنی نه قرآن دانست و نه علم اعراب و نه قیامت و نه بهشت نه دروغ **سوال**
 سلیمان از او در نبوت میراث یافت نه مال **ابواب** **عنه** سلیمین در حال
 حیات بذریع نبی بود و نبوت میراث نباشد بلکه بوحی باشد از قبل خلق عالم
 و عصمت رسول و اولاد انبیا چون آدم و نوح و ابرهیم و یعقوب موسی
 جمله نبی بودند که میراث نبوتی جمله انبیا بودندی و از اولاد انبیا بودی که اورد

باقی اند بایستی کجمله بورا شد رسول بوزدی و چون رسول متوفی شد
 و پراخانها بوزدگان زمان وی در آنجا ساکن بوزدی و دستار و قرعه و عمامه و امثال
 آن که رسول را علم بوزی علی علم برگرفت و بعد از وی اول دوی داشتند و هیچ
 کس نزارع ایشان نشد و نگفتند که صدقه است نه منازل و نه غیر آن و در
 رسول بدست بنی العباس نماند بود تا بدور رفتند چنانکه در او است آید چون
 آن بره صدقه مسلمانان بود و صدقه بر عباسیان حرام اگر رسول امیر ایشان بود
 و مشرکات او صدقه چگونه شاند که خلفا اهل سنت چندین سال چیزی
 نامشروع دارند و رسول که پیش بدل دین الله فائز بود پس جمله خلفا و غیر
 ایشان کافر و مستحق قتل بوده باشند و مسلمی این کلمه چگونه گوید بی معلوم
 شد که رسول را علم سران بود است **سوال** اگر مدعی گوید که رسول
 این چیزها بعلی علم دان بود حال چنانه **اکواب** عنس ما کویم فدک پیر فاطمه داد
 بود حال چنانه و اگر بعد از مرگ دان بود بوصیت صدقه باشد بقول ابوبکر
 با آنکه عباس و فاطمه بفاضی شدند دشمن خلفا و ایشان حکم کردند بدین چیزها
 بمسرات پس حکم کردن انجام میراث و در مسئله فدک بصدقه نماند است
 و باید که رسول چنانست که باشد با عشرت زراکی با امت گفته باشد و ایشان
 ناکفته یا گفته باشد و ایشان قبول نکرده باشند و این دلیل کفر ایشانست
 و منافق و علمیان ایشان اهل هشت اند بنص خدا و رسول و اگر رسول با عشرت
 و امت گفته باشد ابطال شده کرده باشد میان خانی و حاشا من ذلک معالی

هیچ صحابه رد نکرد نه خلفا بر عباس و نه بر علی که شما جبر امیرات رسول طلب
 می کنید زیرا که رسول امیرات نبوذ **و سوال** در عمر بن عبدالعزیز الکلفه
فدک الی محمد بن علی الباقر علیهما السلام بدانکه چون رسول متوفی شد
 ابوبکر مدد عمر فدک از فاطمه علیها السلام باز گرفت و علما نواصب بدین گفتند عن
 عطیة و عن ابی سعید الطذری انها فاطمه سمعنا عن رسول الله علم انه قال
 لما نزلت آية و آت ذا القربى حقه یا فاطمة لک فدک و دعوی کلام فاطمه بود
 نکردند با شهادت قرآن بطهارت و عصمت او و علی و حسن و حسین و ام ایمن
 اقامت شهادت کردند و گفتند علی و بران او جبر منع می کنند و امر و زان معنی شتی
 شد در میان سنیان و مظلومه این باب کور ابوبکر و عمر می رسند و با ام ایمن
 گفتند یا فاطمة و اما ام ایمن نهی بود که تکرم و موافقه امتک و افندی که از جمله موقوفات
 و از کبار علما نواصب یعنی زید بن اسلم عن سیه قال سمعت عمر يقول لما توفی الرسول
 خرجت انا و ابوبکر علی بنی طالب و هو فی بیت فاطمه و عنده المهاجرون
 قال عمر فقلت یا علی ما ذا تقول قال قول خیر کما نحن اولی بر رسول الله و ما نزلت قلت
 و الذی خیر قال نعم قلت و الذی بعدک قال نعم قلت کلا و الذی شی سیه حتی
 نخرجوا رقابنا ما لمسنا شر و ان حضرت دلالت می کند بر آنکه ایشان قصد
 خاندان رسول کردند بشر و مثل و غیره جعفر بن عثمان و عمر بن عبدالعزیز
 خاندان رسول زیادت تر شناختند ابوبکر و عمر زیرا که ایشان ظلم کردند و وی
 با ایشان عدل کرد و فدک را با آورد کرد و ایشان را پیدا خاندان کرده و عمر بن عبدالعزیز

دفع آن کرد و مردم با وی گفتند طعنش علی الشعیب فقال لها طعننا علی انفسها
 ابوصالح روایت کند الی هشام بن معاذ قال كنت جلیبا لعمر بن عبد العزیز
 دخل المدینة فامر منادیه ان ینادی من کانت له مظلمة او ظلمة فلیاتی البیان
 فاناه محمد بن علی الباقی علیها السلم یعنی منادی خود را فریاد کرد که او را ظلمه از کسی
 باینکه حاضر شود در سرای که استغاثت و مسمع خواهد بودن محمد بن حنفیه
 مزاجم که از جمله جناب بود در پیش عمر شد گفت با فریاد من که من مزاجم بگو
 در اند خون او در پیش او شد عمر را بدید چشم از آب گرم می سزد با فریاد من
 که به راجه سب است هشام حاضر بود گفت رای علان چیزی یافتی با عمر اما دنیا
 سوف من اسواق منها عجم الناس علی بنفعهم و منها خیرها بما یضرم و کم من قوم
 قد ضرم مثل الذی اصیبتا فیه حتی انا هم الموت فاستر عنوا فخر من الدنیا
 ملومین لالم ماخذ لما احتوا من اذخه عتده و لما کله واجتته فتمت ما جمعا
 من له محرم و صاروا الی من له بعدهم فخر من الله محقوفون ان یظن الی تلك الاعمال
 الی کنا نعظمها فنوا ففهم فیها و یظن الی تلك الاعمال الی کما یخون علیهم من انکنت
 عنها فانق الله و اجعل فی قلبک اشیر یظن الذی غیب ان کون معک اذا فودت علی ربک
 فقدمه بیز ربیک حتی یرج الیه و یظن الذی نکر ان کون معک اذا فودت علی ربک
 فانبع به البذل و لا تذهب علی سلعة بارت علی کان فیک نرجوا ان یوزعک
 فانق الله و افتح الابواب و سهل الحاجب و انظر المظلوم و زد الظالم عسر
 دوان و کاعذکواست و ابند بکردک بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما روایت کرد

قلامة محمد بن علی فدک و ندک بوی تسلیم کرد و معترف شد که این بود
 و عثمان بر فاطمه ظلم کردند عجباً برای دختران و او را هزار درهم وظیفه
 مسانهه کردند که سال بسال از بیت المال بدیشان می دادند و میراث رسول
 بدیشان دادند و دختر رسول را از میراث رسول منع کردند چون روزگار
 خلافت عثمان بود خواستند که بر عادت کردند عثمان ابا را مشاع کرد و اخاح
 بسیار بکردند فادت نبود عثمان گفت که والله و طاکر امه ما ذاک لکما عندی
 قال الستم اللئس شهید ما عندا بوسکما و لفتنا معکما اعرا بیاتی بظهر ببوله
 و هو مالک بر اوس بن ابرهتان فشهدتم ان النبی علم قال له نورث و ما نرکاه
 صدقة عجب منی که اهی می دزد که رسول را میراث نبود و و منی که اهی می دزد
 ما را از رسول میراثت چه شوق زانید و اکثر مورخان گویند که اهل کوفه بر عمر
 رد کردند که بردند شیعری را رسول بکردی و این نوع صلاح که کوفت
 کی عالمیان ایشان را در آن کار مصیبت دانند عمر بن عبد العزیز از آن کت ربه
 ازان من باشد جدوی و ارتفاع آن ازان عمر را فریاد کوفیان نیز قدر راضی شدند
 عمر در نامه بنوشت و با فریاد از جمیل بن جراح گفت علی و عباس طلب
 میراث رسول پیش او بگردانند چنانکه روایت آمد و من اسلمه از صدای علی
 بر سبندم که ایشان چون بفضای راضی شده باشند باید که ای حاکم عدل
 باشد امام کت یا عمل اس عجب شد بدیشان و این خسار روزگار علی دانشی
 کی از خلفان خود عباس است بوی دادی و عجب بر عباس کن علی علم روزی

ط
تنظیران

با عباس گفت یا عم این مرد میراث و مجلس بدست فرو گرفتند و دفع آن باید
 کردن عباس گفت چگونه شاید کردن علی علیه گفت با عم طریقی است که تو مرا پیش ایشان
 بری و از من میراث رسول طلبداری تا خون من را بر تو بر رهند ابو بکر گفت با عباس
 بیا داری که رسول هر که در بدایت کار نبوت ضیافتی ساخت و محل نزل از او بود
 عبدالمطلب ضر کرد و با خرد در میان شما کیست که در آن کار مساعدت من کند
 و وزیر و وارث و وصی و برادر من باشد تا سه گفت بگفت و هیچ کس اجابت نکرد الا
 علی و وی که ذلک تر جمله حاضران بود عباس گفت تو بیا داری گفت آری باز دارم
 عباس گفت پس تو روی ظلم کردی وزارت و وصایت و وراثت بر راسته اخوت
 و تو غاصی ابو بکر چون خفته کی بیدار شود بیدار شد و گفت مخوم عتی اینا از من
 دور کنید که با من خداع کردند و غدر و من غافل بودم صادق علیه گفت عرض
 عباس و علی آن بود که ایشان سخن می اند مقام رسول را و ابو بکر ظالم چون عباس
 الزام حجت کرد عاجز آمد از جواب مستک بجا کرد که ختمه شایسته خیر شخصی را
 با امام عالمیان سازند و حضور ایشان در غله رسول بود و سلاح و جرات
 زمان باغبانکی رسول بنی هاشم داده بود عباس قدر علی شناخت لکن اعلام کرد
 ابو بکر را که ظالم نوی بروی جنایت که جبر سل و میکاسل بر او در رفتند از شور و احوال
 و آن بنیان بود بلیک بوجه ضرب المثل گفتند و تنبیه داد و کردند آخ کرد
 محال آن با است کردن احمایه همچنان بود **حکایت** عبدالله بن عباس
 گویند که روزی در پیش او می کردیم در خلوت و عمر بنیر آنجا حاضر بود و با جناب

۴

گفته بودند که هیچ کس را ندهند ناگاه سیری در آمد بلند قامت کوه منظر
 دور در آسرخ پوشیده از او در او و عصا بدست نعلین حضرتی در پای کرد سلام
 کرد ابو بکر اشارت کرد که نشین با کرد و گفت من مردی ام از جمله حجاج در
 جوار من زنی است بذری میثونی شد و ضعیفه بوی دان بود که مونت وی
 از آنجا بود و الی شهر آنرا بدست فرو گرفت و از نفع آنجا حاکم بری دارد مراکت
 باندا چون آنجا رسیدی با خلیفه وقت حال مظلومی من گوی ابو بکر گفت لا اله الا الله
 للغا هر الفاجر آنکه عمر گفت یا ظلیفه رسول الله بفرست تا آن غاشم ظالم را بکشد
 و بیستنه بیارند شرح بر کردید و گفت فمن کون اظلم من ظلمت رسول الله
 ابو بکر گفت رده و رده شخصی بعقب وی رفت نیافت حجاب و توباب را بر رسید
 کی این مرد که بود و از آنجا آمد جمله اتفاق کرد که کس نظر با در بنمایند و از آنجا
 بیرون رفت ابو بکر بر رسید و با عمر گفت ارباب و سمعت عمر گفت یا ابا بکر الذی
 اصابتانی و اذ ابحق اعظم من هذا و ان الشیطان لیخایب اللمومر و الحاکم الیقیننه
 و یضنه ناگاه از زاویه خانه آوازی بر آمدند که گفت

یا من تجلی باسمه لا یلین به اعدل علی آل یاسین الملبیا مینا
 اجعل الخضر ابلیس اللذ ذمت بکلمه مذاهب منیر المصلینا
 خیر الشهور و قدوات علی فیک ملت الرسول امینا غیر یغیبونا
 الله یعلم ان الحق حقیقهم لا حق نیم و لاجن العبدینا
 و قد شهده فی اخیام و صیثه للاصلح الهادی القوام بالهدینا

۴

کَلَّا يُغْنِيَنَّ اِخَانِيْمَ اِبَا حَسَنِ وَ اَخَصَّهُ اللهُ مِنْ بَنِي الرَّصِيْدِيْنَ
خَضَّ النَّبِيُّ عَلَيْنَا يَوْمَ فَارَقَهُ بِالْحَلَمِ وَالْعِلْمِ وَالْقُرْآنِ وَ الدِّيْنِ

ابوبکر و عمر بن سیدند و از حال خرد رفتند در حال رسول امیرالمومنین علی علیه السلام
برسیدند بعد از آنکه عباس را از آنجا که او را رسیده بود باز
کی سزا بکس نکوسی عبد الله گوید چون امیرالمومنین مرادید در چند امانت آنک
نوا جدها و اظاهر شد و کتف یا بن عم بالرم و الذریبه کی آن شعر را بر یاد گرفتی
یا نه کتف علی الت و ویت امیرالمومنین علیه فقه باز کتف و ابیات و کتف بر افرم حضرت
از ساعت آنجا بود و آج میان وی و از نور رفت باز کتف و کتف ما ابشلی اصد
با حدکا ابشلی ابوبکر بعمر و ما عادی احد فوما اشد من معاده عمر با اهل بیت رسول
قال مع و یوم بعض الظالم علی بدیه و نقول یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا گویند
کی غیر شخصی را حکم و طبعی براد و وصیت می کرد که بنایند که بر رعیت ظالم کی آن شخص
کتف یا ابا حفص جراتو بر دختر رسول ظالم کردی بر فدک وی و قول و وصیت
رسول نشنیدی فردا فیات خصمت خدا و رسول باشد قول لک التاؤد صبر
روایت دیگر از صادی علیه روایت آمد که ابوبکر و عمر هر ملا عظم از مهاجر
و انصار بودند که جوانی نیکو رو و نیکو قامت نیکو لباس حرامند و کتف خلیفه
گذاشت گفتند این میرست روی بابو کرد و کتف خلیفه نوی کتف آری منیم
کتف زنی ضعیفه است حنیو و حنیو و بستانی دار و کی موت او و عیال او را زانجا
حاکمی باریز و بروی تعدی کرد و زنی نیت از دست وی انشراح کرد و کتف خلیفه
رسول الله

این

بفرست تا ویرا بگردند و بیارند و دست ظلم وی کوتاه کند و آن بستان
با آن ضعیفه رو کند مرد کتف فلم اخذت فدکا من فکله نذت محمد و فدک در
دستی بود و تصرف وی و وکیل وی و رسول بوی دان بود و در حال از آنجا
بیرون رفت عبد الله عباس را بطلب وی فرستادند هیچ جا اثر ندیدند
نرسیدند بغایت عمر کتف که تخرج فان هذا شیطان ظهر لک ما نفعی او از دادن
یا من نفعی باسمه بلین به الی آخر ابیات ما نفعی دیگر او از دادن
عدت اِخَانِيْمَ عَلٰی كُلِّ مَلْحَدٍ وَ جَرَّتْ عَلٰی آلِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
وَ اَعْتَبْتِ تَجَامِعَ عَدِيٍّ وَ زَهْرَةَ وَ اَفْرَفَةَ عَنَّا مِنْ سَلَالَةِ اَحْمَدِ
اِنِّي نَذَرْتُ شِكْرًا لِمُحَمَّدٍ اَوْ اَحْمَدٍ لَفَطْمِ دُونَ تَبِيْمٍ مَشْهُدٍ
لَا مَسْرِعَ مَا بَدَلْتُمْ وَ نَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ يَا قَوْمَ بَعْدِ النَّوَاكِدِ

حکایت

مامون خلیفه در زعفران مجلسی بساخت برای انصاف
از قریب بعید و قواد و ضامه و عامه مردی مدنی سخت فصیح بر طاعت کتف
جور از می دهی امیرالمومنین را از فاطمه بد مامون کتف تو و کالت می کنی
مرد کتف می دیگری را نصب کرد برای و کالت ابوبکر و عمر مومن کتف بدانکه رسول
فدک بستانند من غیر خیل و رجل بل کعد لاکه نوز و پس و نذکر هر جمله فی رسول
بود و بناظره داد و فاطمه سه سال در حال حیات بدر وکیل وی در انجام شرف
ابوبکر ظلم و غصب زوی از شانند و با آنکه وی صاحب ید بود از وی بطلب
کرد علی علم و ام این اتفاق خلق ایشان اهل هشت بود که او ای دادند

تحقیق فاطمه ابو بکر قبول نکرد و اگر اعرابی تو را ببول بر داشته کدی آمد
 و دعوی می کرد بوعده مجیری بر رسول خدا الناس بدینت بدازی و مثل این صلحا
 خاص نزد کان خدا کواهی دادند رد بکرد نجیبی بن الکتب و جمله فقر کواهی دادند
 کی فاطمه بدین نظلم و غصه متوفی شد مومن بدینی گفت و عجزت را گفت رسول را
 میراث نباشد مامون گفت این حدیث معلوم است مسلمانان را مومن گفت چون
 آیت انک بیتک انهم میتون مذ رسول بر منبر رفتی گفت دروغ بسیار مومن
 می گفت و از حدیث گذشت درین عبارت معاشر الناس فی نعیت الی نفسی
 وان الله تبارک تعالی انزل علی انک بیتک انهم میتون الا وقد دنا
 حقوق بن بنی ظلمت کم فاذا جا کم الحدیث عتی فاضربوه علی کباب الله عزوجل
 و سنتی فما ظالمت کتاب الله فارضوه و ما وافق کبان الله و سنتی فخذوا به
 و این حدیث مخالف کتاب و سنت است بآیت و ورت سلیمان و قوله فیهما من لربنا
 ولینا رشی و بآیت بوسیلم الله یا فاطمه را از اهل بدینت هر روز بری و نعوذ بالله
 منه زیرا کی رسول گفت طوارث بن اهل بدینت نجیبی با جمله فقر کواهی دادند
 کی فاطمه بدین نظلم مرد و ابو بکر گفت کاشکی سه کار نکردی اول کاشکی نزد
 فاطمه باز نکردی و در خانه فاطمه کاشکی بنه سوختی و از لشکر اسامه بن زید
 نفاعد و مختلف نکردی و این هر سه جرمی عظیم است ای فاطمه ای خداوند
 و رسولست و همچنین در خانه وی سوختی و ای علی ای اهل بیت است ای ابا
 خداست بآن آن الذین یؤذون المؤمنین المؤمنات و مختلف از لشکر اسامه

بدر

عصیان رسول اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و قال ثم
 انا ارسلنا الیک رسولنا شاهدا علیکم كما ارسلنا الی فرعون رسولنا نعصی
 فرعون الرسول فاخذناه اخذاً وسیلاً و ابو بکر گفت کاشکی من سه کار نکردی
 اول کا خالد بن ولید را در فضاصل ملک بن نوره بکشته بودی و کاشکی اشعث
 ابن قیس را بکشته بودی و کاشکی طلحه اسدی را بکشته بودی هر سه سخن
 مثل بودند و لغت و من لم حکم ما انزل الله فاولک هم الکافرون و الفاسقون
 و الظالمون و کت کاشکی از رسول برسید می که بعد از وی خلیفه کیست و خذرا
 غافل و جاهل ساخت از روز غدیر خم و از جابر بنی النجار حنا نکه عمران بن
 الحصین را کراعی و پریده اسلمی روایت کردند و ذکر آن بر رفت نابریه گفت
 یا ابا بکر یا پسندی کسبعت بر منبر رسول کردی تو با عمر و ابو عبیده جراح و سلام بودی
 این صدیقه در گوشه بنهان شدی و عقد بیعت کردی بر جمله مسلمانان انک ترا
 علم شریف و سنت و حج علمی نیست و ترا همه روزه مردی را بدر کاه علی می باید
 دو انیدن و کت کاشکی مسله جد برسیدی تا نود هم بکرد درین مسله خاص
 و کاشکی از زبان اهل ذمت برسیدی و کسم گفتی لولا علی لهدم عمر و یحیی
 گفتی لولا ابانانی الله لمعضلة لیس لها ابو حسن فقر با جمله تصدق مومن کردند
 مامون گفت ای اصحاب اغضابا بنذ کردن مومن کت اغضابا بنذ کردن خدا
 اغضابا کرد فقال لولو ان ثبتت انک لندکث ثرکن الیهم شیا فلیلا اذن
 لا ذنناک ضعف الحیاة و ضعف المماتة ثم لا یجد لک علیا نصیرا و قال

ولو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لاخذنا منه باليسار
 كفتا لعير المومنين فغير از فاطمه و اولاد او اغضا مكن ومن لم يحكم بما انزل الله
 فاولئك هم الكافرون والظالمون والفاستقون شيعي كفت يا لعير المومنين في
 قيامت اولاد فاطمه بيش خدا نرو آورند مامون قبالة بنوشت بخط خود شجند
 و روز بجانب مشرق و مغرب يامهاى زندگى با سادات فاطمیان بفرستاد و يعال
 مدینه نوشت مثالی عالی که فدک علی بن موسی الرضا سبارذ و با نه زنی در کوفه
 کی با بسترش محمد الفی علم و حاضران را بر خود گواه کرد **تنبیه** افزا ان
 حدث و ما تزکماه صدقة عاده کرد و حوضه و مردی نام او اوس از زنی بفرود
 کرد که آن حدیث روایت کرد زیرا که قرآن کذیب او است و در باب **تنبیه**
 امیر المومنین رح ایام دولت فدک باز نگرفت بحدوجه اول انک غایب و معصومه
 هر یکی عند الله عوض و سزا مزرده بود و دعوم انک ایشان کان بودند که
 فاطمه علیها السلام بفضله جبرئیل پیش خدای روز و اولاد وی بزار فرج و مسرور
 کردند اسوة و افتدأ بفاطمة و غیر مکن که چون اسم غصب بر ایاغ العناد مذس
 سبت شروع نکرده باشد و غیر اولاد فاطمه از علی مطالبه نکرند از اعلی را
 لازم نبود از روی شرع بطلب خصم رفتن که ثواب فاضلی آی مولا نازن العابدین جواب
 این گفته است **مع** و من کان غایباً حقیقاً فیسوم الفیامة میعان
 و غیر که علی افعال نامرضی و نامشروع ایشانرا تغییر ننواست کردن نبی کن
 از تراویح بجاعت کردن باز داشت علمه بپشتنید کردند و فرما در آوردند که

نهیست از سینه عمر و غیر که دفع نهدت تا عالمیان بدانند که او علی علیه السلام برای
 جریع نبود چنانکه ابو بکر کفت **تنبیه** سبت سلمه رسول فدک بفاطمه
 سعید خندی روایت کرد و مخالفان و موافقان مذکور شد حدیث
 کردند که چون آیت وای ذالغنی حقه فراد فاطمه را بخوانند فدک
 بوی داد فقال هی لک و فدک بوی سبرد و فاطمه در اینجا مشرف شد و صاحب
 ید بود از روی بیدت طلب کردن غایت جهل بود یا بخا اهل سلمانی که طلبت
 از روی سبت صحیح خله بود امیر المومنین علی و حسن و حسین بنام امیر اقامت
 شهادت کردند و قال هو و اشهدوا ذوی عدل منکم و قال فان لم یکنوا رطین
 فصل و امرانان ظاهر آیت قبول شهادت ایشان واجب بود و در آن تخصیصی
 نیست بولد و زوج بلکه عدالت شرط کرد و از معصوم عادل تر باشد و اگر
 مخالفت بود خلقت اولاد را راجع نباشد خاصه بعد از مرگ و آیت میراث عالمست
 و مخالف گویند که سلیمان و زکریا کی وارث طلب کردند و ارث نبوت بودند دریا
 از قال **اجواب** از سوال فرج نبوت ذکر بیست و حاشا من ذلک
 کفری زیرا که کفت و آتی خفت الموالی من و آسی و کانت امراتی عاقر افریب لکن
 ولیتارثنی و پرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیاً اگر نبوت خواسته بودی
 و موالی ما اتفاق اینجا بر عثمان اند از خدای التماس کرده باشد که وارث نبوت
 بمن ده تا این عم من نبی باشد و نبوت مشورت نباشد و نه با استدعا بلکه
 با استخفاف آن محل شد دفع نبوت این عم دلیل کفر زکریا باشد و عدم رضا

بفضا خدا و حضرت نبوت از سر بری معما کی با خرافت رب رضیانی بضرورت
 رضی باشد اگر وراثت نبوت بود تکرار از زم آمدنی نماند و از ظاهر کلام
 بی دلیل عدول نشاء مذکور غایب کار آن باشد مخالف وراثت کوهنک
 ثابت نشد و حدیث انا معاشر الانبیاء وارد شد ترجیح با این خبر دوم است
الجواب حدیث وراثت عید حذری است تفاوتی و منافی بقول
 کی رسول بحال جیات خودش بوی داد و تسلیم کرد بوی و این حدیث اول
 مطعون و غیر منافی پیشتر می آید و انصار سلیمان جمله حدیث معارض
 شد حدیث و سنت رسول ما است که میراث ثابتست میان ایشان و قرآن
 باین توصیفکم الله و امثال آن و اتفاق اهل قبله است که ذوالفقار اول
 از آن رسول بود و علی بوجه هبندی داشت حنا که ناطقه فدک بخون و هبندی
 داشت تا زکریا فدک و در کار کردن ذوالفقار شهود الامتداد و خصوصیت رسول
 و رد باین توصیفکم الله و همچنین عایشه دعوی عجزه کرد که میراث نیست و گواهی
 می داد که فاطمه را میراث نیست چه طرفه مادر و همنانست صادق علی گویند
 هفت موضع بود اول فدک دوم حسنی سوم مشریمه اتم ابوبهیم چهارم زکریا
 پنجم بیثم ششم صافیه هفتم عوف و زینب کی رسول علم فاطمه داد بود
 و بوی گذاشت و ابو بکر از وی بازگرفت و باقی شیوخ بستند وی برونند گواهی
 عمر و ابو عبیده و معادن جبل و سالم موی ابو ذبینه و روزگار عثمان عادت
 بیامد و میراث رسول طلب کرد عثمان گفت چنانکه بذکر تو شهادت تو بر ناطقه

امضاکرد من نیز شهادت تو بر فاطمه امضاکم یعنی مراش بنویسند از آن رسول
فصل از بعضی اشیای که خلفا مخالفند (امیرالمومنین و هاشم)
 بگردانیدند مخالف روایت کنند که رسول گفت الوقت الاول رضوان الله
 والوقت الاخر عفو الله و عفو اباعذار باشد چون رضای غیر آن چون شنیدند
 کی هاشم بوقت رضوان نمازی کند ایشان بوقت عفو اختیار کردند
 و همچنین مسیح بن خلف مخالف علی و بنی هاشم نهادند زیرا که شنیدند که
 بنو هاشم بوقت مسیح نزع حقیق کند و محمد بسم الله الرحمن الرحیم مصادق
 بنی هاشم دفع کردند و مع هذا همه فسد نماز نیست پیش ایشان و سجده بر طبروس
 و ماکول کردن زیرا که شنیدند که علی سجده بر خاک کند و قنوت و قرآن بعضی از
 سوره و قرآن عزائم در فراض و علی بعد از فاتحه در شب جمعه در نماز حضرت سوره جمعه
 خواندی و در دوم سبوح اسم ربک الاعلی و در امداد در اول جمعه و دوم قول الله
 و در روز جمعه در اول جمعه و دوم منافق حورن از خریدار شنیدند مخالفند که در
 درین اوقات بغیر این سوره خوانند و بدو کرت سلام باز دادند مخالف فعل
 امیرالمومنین علم را امیرالمومنین بر حنا پنج تکبیر کردی ایشان بقدآن
 با حمار کردند و وی گفتی الجنان مشبوعه و لیست بنا بعبه لان من کان لها
 فالجنان تبعه مخالفان او در پیش حنا زعفران بدعت نهادند و بنا بعال ایشان
 روایت کنند که علی گفت لقد علم ان ابکم ان المشی خلف الجنان افضل من المشی
 اما ما و هی بر احوال کل ذبحه ذقی و اکل ارباب ان مخالف صالح الامور

نهادند و کوسند کوی از اهل جنت است و امیر المؤمنین در زمان دولت آنج
مقدور می شد تغییر کرد بنائی و امسنگی و باقی آج مقدور می شد بر اصل
خوشن گامی کرد و دامن خوف و اضطراب بودی از غلبه و آشوب جمال کافال
تنبیه بر علیه من موسی ففررت منکم لما خفتکم و قوله فاوجس منه خيفة موسى
فصل في ان عليا علم لم يقدر في تبدل ما غير ما عن اصله و حقه عن
اصحابه و ركن اعقابهم بداند از ترك عتق كوسند زيرا كني معتد نباشد و انما عتق
از اثبات كوسند و نیز سواد باشد رعیت را اعتراض كردن بر فعل امام مقتدا
طیسا لعل ما يفعل وهم يسئلون پس نرسد كوسند چرا با ایان حرب كود ما
حرب كرد و نیز هر روز كار معویه صد بیست هزار مرد جنگی با علی بودند جمله پیشتر
در روزگار شپوخ مدد نبود اما نماندك نهایت اندك و آنچه بسیاری بریزد
مختلفه بودند اما در حرب معاویه با علی مشفق بودند بدین سبب تشیه مرفوع شده
نوذ و رسول مثل اس فعله كرمنا نفا نرا حیرت شرکان بردی و اکثر صحابه و
بران بودند كوی خلیفه چهارم است و بیعت بروی خون بیعت است بر انو كرم
و ولی سیرت ایشان نه رود و اگر بد استندی كوی بخانت می كند با ایشان كرم
خروج كند كی جناح طایع شد از تراوح كردن جماعت و كفت بندها بنگند فریاد
بر او روزی که نهیسان سنه عمر و نشیوع كردند و نزدك بودی خو غبار آید باخ
كفت بر روی و جناح كوی می كیند و حیرت باطله و زهر و معاویه بر ای آن بود
كی ایشان را معلوم شده نوزك استان از نا كین و قاسط بر وفند و نیز چنانك

اعداد شپوخ را كشتنی و انستند اعدا و پرا بجهان دانستند معامی اصحابی
اندكی مطیع وی بودندی تا بر منابر كرات و مران غلبه ساز كردی و دوست
و دشمن پذیر كوی در عهد امروز و خطبهها او در زبان كواه عدلست نوزی با طاشتم
و خاض شیعیه كفت لقد علمت الولاية قبل انهم خالفوا رسول الله صلوا متعذر
خلافه ناقصین لهدیه معتبرین استنبه و لو علمت الناس على تركها و جعلنا على
مواضعها و الی ما كانت علی عهد رسول الله صلوا لتفرق غنی جنیدی حتی ابغی و
و فی قلیل من شیعنی الذین عوا فضلی و فرض امامی من كتاب الله و ستة نبیة
بس كفت اگر مقدور شدی چرا با مقامی پردمی كی رسول آتیا نرسانه بود و نك
و ضلیع رسول بفاطمه داذمی و انقطاعها مجذبا طل كردی و هم عطا یا مجذ
كی عهد رسول نبود و انقطاعها كی رسول دان بود و ایشان باطل كردند با اصل
خود پردمی و زاری ایام در خانهها مشهورند فسخ عقد كردی و بران اقامت در و ابطار
فست ز مبر خیسبر و در قسمت خون رسول تسوئت كردی و در افاس اصحاب در
كردی و در كی ایشان كشتوند و خدای رسول رسته بودند بسنج و در كی ایشان
بسندند و خدای رسول كشتوند كشتوزی و مسح بر خضیر و امثال آن ابداع كردند
و در عهد رسول نبود با اصل خود پردمی لکن اگر است كوی از من كود و بگاب
معاویه روند و كفت والله لو لعنت الناس الی جثمه عوانی شهر رمضان اتانی
فریضة و اعلمتهم ان جماعتهم فی النوافل بدعة فنادی بعض اول السکر من مثائل
یا اهل الاسلام غیث سنة عمر فانها عن الصلوة فی شهر رمضان فاض شرح

و عبید سلمانی و ابو وائل و مسروق را از لشکری و دوزخ اهل عالم جمله منکر
وی بودند در چند مواضع و کشتند اگر بر سیرت شیخسار ما کارکنی ما بر یزید عیان
کنیم و مسروق خندان وی کرد و معویه را تحریض کرد عرب وی و عبید سلمانی بروی
رد کرد حکم امهات و اولاد را و اگر اعتراض کردی لعین چون دیگران سر شنبه داشت
امیرالمؤمنین را موش شد هرگز پیش لشکر خود اظهار نهی و نشستن بر آن از افعال
و بدعتها ایشان نتوانستی کردن اهل بیت خویش و اهل بیت رسول علم و ویرا
در بعضی چیزهای خلاف رای و فعل عمر بودی رد کردندی و کذب و درنا روزی بر وی برکت
زعم قوم اتی الکذب فعلى من الکذب اعلى الله فاننا اول من عبده ام علی رسولنا اول من
آمن به و صدقه و دعایا جاسوسان بر کار بودندی و از وی نهی احوال شخیص کردی
ناباشد که بروی کلمتی بگریزند و او را کشتند ظاهر چهار را بر سر راه و مع هدامتیم میزدند
بوی اخلاص بود بر او اول در پیر جمله بگشتند و لکن چون عثمان اظهار جو کردی بود
و مهاجر و انصار روزان رسول جمله رخصت دادند بودند بغفلت وی اثنا ثمانیم علی علم
باین سبب وقت و فتنی افعال بدوی و سیرت نامرضی وی اظهار کردی و لکن چون
کار شخیص اجماع نبود چیزی نتوانستی که ظاهر و نیز چیزی بر طرفت امر را ایجاد
فرمود و ما را عذت از معلوم نیست تفصیل الی جمله دانیم که جهاد صلاح دین است
انجا نیز بر طرفت جمله کوم که سکونت علی برای صلاح دین و اهل اسلام بود و نیز کار رسول
در زمان شعب غیر آن قبل الهجرت نماند کرد و بعد الهجرت نماند کرد و نیز امیرالمؤمنین علی
گفت لو فریب عبد الناس بالکفر لجاهدتم اما اکثر امت منکر بودند و قوت شیخها شدند

و ربایک ایشانرا فکری اذنازی ما بر اسلام می کشند و بر کفر می کشند ارجحانه طمان
اند و بر باطل و مسیله کذاب در توحید فتنه نوشته بود و در عورت نبوت می کرد و جمعی در کار
وی شاکه بودند از سبب نیک محاربت کرد اما بر روز کار معویه اسلام مستحکم
شدند بود و حقیقت اسلام در دلها جا گرفته و دلیل امر که امیرالمؤمنین علی معویه
نوشت کی و فداکان ابوک انانی حین شرح ابویکنه عند الامر لنفسه فقال انی
بهدا الامر بعد البی حله فهدم ابا بعلک و انا بذم من الذک فکرنا ذک کما لفته الفیقه
من الاسلام و فریب عبد الناس بالکفر و مخالف کوننا و فریبات زودکان را
کشته بود احقاد و کینه های در دلها مستحکم شده بود از سبب زلفتم منجم افکار
الجواب این مثل اگر اجابت خدای و رسول بود باینکه احقاد خدا و رسول
درد کردند و از مرتبه آهیت و نبوت فروارند ایشانرا اله انک برکت رسول دلها
موافق شد چون رسول غائب شد آن حکم مرتفع شد و مردم باضا فرار حرج کردند
و نابعدای و رسول علی بود با وی بی کفایت پیام کردند و نیز با علی گفت ان الهیته
بشغدر یک و نیز گفت ان فاکت فذک وان ترک فریضه یک و حال او چون حال
هرون بود که یا قوم انما فتنتم به و ان یکم الرحمن فانیعونی و اطیعوا امری و از نجاست
گفت ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله و کنت لفتنتم بها ابر انی فخانه و انه
لیعلم ان محلی من اجل القطب من الرحمن فتنتم عنی السبیل و لا یرفقا الی الطیر الکلوط
بود که لو ان یا یکم فتنه او آدی الی رکن شدید و در حق موسی گفت نفرزت منکم لما
خفتکم و قوله لعلکم الی انفسی و انی و قوله انی اخاف ان یقتلون و قال العبرین

آن خشک است ان فتول قرنث بنی اسرائیل ولم تریب قوی و از بنجا بودی که از سبعت
 امتناع کرد تا ابو بکر یا خالد گفت کردن علی بزن و بعد از آن امانت حاصل آید و گفت
 یا خالد انفعنا امر تک و عمر یا ناطه گفت یا ناطه ما هذه الجموع التي تخم فی بیک
 لن انهمین عن هذا ولا لآخر من المیت ومن فیه ابو اسحق بن راهویه از حضرت امیر
 کرد و آخرت انما کان هذا لتبلیط اسر عمر و نیز چنانکه رسول نزل بحار بیکه
 معلوم نبود باینکه علی نیز نزل بحار بیت با ایشان سختی لوم نباشد و ایشان چون
 ایشان باشند و اما عطا یا که نزل عطا از ابو بکر چون عطا یا که نزل عطا بود و دانیال
 از حضرت نصر و چون عطا یا که نزل یوسف از عزیز و چون علی از جبار خوش معالی
 از سهام حسن خطی و فرعی سختی بود شاید که ایچ بوی داد از آن نصید گرفته
 باشد و عطا که نزل لیل رضا بکار امانت وی نباشد و نازنا کرد بر ابو بکر
 دیواری ساخته باشد و مذهب وی و اولاد وی چنانست که چون امام طایف امانت
 نباشند انما زکذ لکن خوف و تقیه را با وی موافقت نماید و شاید که از آن
 نماند بکار و از بنجا نماند که اره باشد و نماند جماعت حرام باشد و نیز عده بی بعد
 از آنکه خالد را فرمود که کردن وی بزن وی هرگز جماعت حاضر نیاید و با ایشان اگر
 بسفری یا بغروی رفته است برای ارشاد و تعلم رفته باشد که وی منفی ایشان بودی
 دخل معضلات و برای سد اختلال دینی اگر سلسله مشکل شدی بر ایشان نماند
 و کافران طعنه زدندی در اسلام و استنهاد داشتندی رسول علم و جمیع این
 سببها لازم است ایشان می کرد و حفظ عرض جلایا و بیشتر مالین روایت مشهور نیست

الروزی ابو بکر بخشم از دروازه مدینه بیرون رفت امیرالمومنین بعقبه می برفت
 و رضای حاصل کرد و ویرا باز کرد انید با خوشش و میان وی و آن شخص صلح بداد
 و اما آنچه گویند حد و لید غنیه بر ذمیش عثمان ابن نفیل هم در است حقیقت عثمان کند
 زراکی اقامت حدود ما امام زمانه باشد هر نوع کی باشد بدان پیام باید نمودن آن
 کار و نمیشی شد اول بن وجه چنانکه دانیال و سیلک بحث نفر کافر می ساخت
 و اقامت احکام و حدود شرعیه می کرد و از مسعود ما خانه خوش رفتی و جمعی کردی
 با علمه و اسود و غیر ایشان و از آنجا سرور آمدند جماعت و مشهور بودی جماعت
 کی عشر مستحق هر کاری نیست هم شرح و از هر اس بودی با جماعت و بر آن کشند و نیز جماعه
 بسیاری نماز کردند پیش معاویه و نیز در ولوک بن امیه و آن دولت آن نگد که
 آن را عیال همه می باشند با اتفاق و عبدالرحمن بر عرف روز شوری که با خدا
 بکتاب الله و سنه رسول الله و سنه انی که عمر فعال علی علم کتاب الله و سنه رسول
 و اما بنه ای که عمر فلا و نیز مخالف گویند که رسول افتد بعد از رحلت عرف
 کرد در نماز و از بنجا امانت یا نبوت عبدالرحمن طرم نیاید و بجهت ایشان گویند
 که بیل بود که نماز کرد بر ما بیکه ابو بکر رسول باشند و محمد بعیت وی و ما شامزنگ
حکایت عمر عباس در شام رفت عمر بر اسبی سوار شد می رفت در پیش
 عباس می رفت بطریقان و خان شام نواضع عمر می نمودند و خواستند که بجز عمر
 نماند الهیت کما قالوا انخذوا اجارهم و رجائهم اربا با من دون الله و چنانکه امیر
 مردان عمر مشایخ را سجد می کنند خان شام و ویرا با امیرالمومنین خوانند عمر عباس

امیرالمؤمنین و بامرة المؤمنین بروی سلام نکنید و مرغ و لپشیم از وی نزن
 کار عمر بشنید و برنجید و کت الا اخبرک من هواحقی و منک کت آری ترک
 رجل خلفناه بالمدينة یعنی علیا علم عباس کت فاستعک و صاحبک فکدر کت
 فضل می شناسیم و بدان افزارد ارم و لکن ویرا مقدم نکردیم کی فرشت که با وی در دل
 داشتند ترسیدیم کی عرب بروی جمع نیایند و ان کار از دست برود نفتم و تا چیزی
 از سبب بود برکت و کانت بیعه انی بکفر فکنته و فی الله شرک و الله عوطل علم اصبا
 ام اخطانا **اگواب** همچنین خفد که رسول در دل فرشت بود اصفا صفا
 آج از ان علی بود پس با سنی بنا بر کلام عمر و ویرا بر ساکت شکن نکردی و نقد بر
 ابوبک ابوجهل و ابوسفین کردند زیرا کی فرشت مرید اینان بودند نه مرید محمد علم
 نمود با الله من هذا الکلام و نیز خدا و رسول علی را بدان فنا نمودند عداوتی عداوت
 خدا و رسول باشد و عرب بر معویه جمع شد و بر زید و غیر ایشان از کفار بنا بر کلام عمر
 باید که ایشان هر کی امام زمانه خودش بونه باشند زیرا که باید که از کلام او عبرتی
 بگردد و می خرد **شبهه** زوی انه علم قال ان هذا الامر لا یكون علی و لانی
 احد من ولده عنی بالمرحلافه و ردان تمام بر او جمع با بویه فی ارضیت ابراد که
 بر طریق اعتراض و کت مکران از ان سبب است خلافت و نبوت هر که جمع نیاید
اگواب عنه با بویه رحمة الله کت اگر ارضیت صدق بودی عمر علی را دشمنی
 نبردی و همچنین علی کا خلافت تفویض و تولیت با حسن نکردی و مهاجر و انصار بر علی
 بیعت نکردند و عالمیان از اهل قبله با مات وی اجماع نکردند و اجماع حج باشد

با انک مخالفان روایت کنند که رسول کت المهدی من ولد فاطمة و علی علیه السلام
 خلافت کرد و اهل قبله و پر با مات و خلافت قبول کردند پس اجماع مسلمانان
 مبطل از روایت اینست باید که دروغ باشد و رسول کت با تجمع امتی علی ضلال امما
 کی واضع حدیث بنو امیه بودند خواستند که بشبیه کی مانند دلیل است خلافت
 از اهل بیت رسول هرون کنند و نیز روایت کنند که عباس کت با علی دست هرون تا
 بر نوسفت کم پس باید که عباس مخالف رسول کرده باشد **سوال** چرا ایشان
 کی عباس از رسول ان حدیث نشنیده باشد یا شنیده باشد و فراموش کرده
جواب گویم بنا بر سوال چرا جاز نبود کی صحابه نیز آن جمع کی بجان صادق
 بودند احادیث اما عیسی هم فراموش کرده باشند و اما اعدای کتمان کرده **تنبیه**
 علما ما بر اند که خلفا بر جنانه و کت و دنی و نماز رسول حاضر نشدند و نماز بر رسول
 نکردند بل که فرصت نگاه می داشتند که اگر آنجا حاضر شوند که از خلافت از دست
 برود و عمر را بگویند شک کردند در کت رسول و عمر کت انها الناس کفوا السنکم
 عن نبی الله فان نبی الله لم یمت و کت الله و اعدا کما و اعد موسی و هو انبیکم و الله
 لا یسمع لصدا یذکر ان النبی علم ثونی الاعلونه جسیقی هذا و ان شبهه الی غیر
 از دل خلق برداشت و شیعه سرداری کت اینست انک میت و انهم میبوت بخواید بود
 رسول بعد از نزول ان آت یازده سال بز میت و همچنین آیت و ما محمد الا رسول
 قد خلک مرسله الرسل فان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و آیت ما جعلنا
 لبشر من قبلك الخلد الا فارث فهم الخالدون کل نفس ذائقة الموت و رسول علم

بر ملا خلق گشت نعتی الی نفسی و نیز عجمی دیدی می شنید که رسول اغسل و کفن
 و دفن کند و ششم شتر ز بنداری غافل بود و الله کی حیف بود یا اینست که بیداری
 بودی عبدالله عباس گفت عمر آن روز گشت لومات رسول الله کجیف نگویند شهید را علی
 الناس بکون الرسول علینا شهیدا و مموت الرسول ولم یظهر علی الناس فیا کر
 ان تغشوا لها الناس کل انفسهم قوم موسی جبر غاب عنهم الی الطور فخرج الیهم
 فعاقبهم جهال صحابه قبول کردند و بدر رسول رفتند و غوغا کردند که رسول را
 بچنانند و مشویید و کفن کنیند و می رند است عباس هر روز آمد و از ایشان طلب
 طلب کرد از عمر و از غیر وی و عهد نمیان رسول و انکه رسول گفته است که منم
 جمله گفتند ما را معلوم نیست عباس سوگندها خورد عمر که رسول و ایان بود
 رسول بر نشان خواند مردم جمله قبول کردند اما عمر را غرضی بود در کلام صحابه
 را فراق رسول تعزیت بود و تعزیت کرید آرز و عمر را تعزیت بود و ظهور ملک
 و خلافت و شارت خواجهکی و پراخمی و از ابطان ندلیل اهل بیت خند می آمد
 و کرید لاری نمی برید و از مردم جیامی داشت طبعی انرا فرامی بایست کردن
 و نیز آخر قبایل قبایل ابوبکر بودی و عمر بطای بودی شریکی که بر خواند مکان
 یافتی خوردی اما ابوبکر وقتی سنادی کردی در بازار و وقتی ادب کوزکان بودی
 شعلیم بن برستی و وقتی که باسرفوشی کردی امروز که اس سلطنت برین طبعی
 خنده با نذ کردن ایشانرا کومند که ابوبکر تنبیه کرد عمر را عمر که رسول و این ملک
 میت و انهم میبوتن بروی خواهد عمر سوگند خورد که بنداری که من هرگز انرا نشنیده

عجب مخالف کوند که عمر معلم ابوبکر بود و از وی عالمتر بود و حل مشکلاتی ابوبکر بود
 و کردی و انرا بیت ندانست مع هذا کونند الف قرآن کرد و چون می هر دو بزر
 علم رفت بدین عبارت لما مات عمر ذهب تسعة اعشار العلم و آج که رسول
 شهیدست بر ما آخرا ن قدر ندانست که شهادت در آخرت خواهد بود نه در دنیا و الله بین
فصل چون رسول تنونی شد علی و عباس جامه یعنی در رسول
 زدند چون کله علی علم غسل کرد و عباس آب سویی داد و فضل بن عباس آب
 داذن و ما جناح الیه معا رفت ایشانرا کرد و چون فضل مصلحتی آبا غیر آن برنی
 ابوسفیان بر حرت سر عبدالمطلب داد کردی و بنوهاشم و از انصارانی و اوس
 خوی هم با ایشان بودند سروز کله و سبب شارکت ایشان آن بودی که انما کورد
 از علی که خوط از رسول فراموش مکن و یکی را از ما با خود شریک کرد از جنای که در آن
 و روایت صحابه با جنانست که در غسل و کفن رسول هیچ کس با علی شریک نبود الا فضل
 نفل آب می کرد و ملاکه معا و نث علی می کردند حبر سل و میکائیل با فوجی از ملک
 مفرج عباس از طاهران آنها بود و ما بویه کوند که انصار جبر برای نماز حاضر می آمدند
 و کله محضتی مدارد پیش می کن با نغانی بعد از مموت رسول دست هیچ بشری نرسید
 نرسید الا دست علی و دلیل ان وصیت رسول علم که اعلی انش اول من امرنا و ان
 آخر من یسلمتی الی رتی و ناصب بیان حادث و حکایان افزا کردیم مشارکت
 عباس و اسامه و فضل و ابوسفین ز طارث و مقصود ایشان تنقیص منبیه و فضیلت است
 فضل بودی نفل آب می کرد باقی هیچ کس معاون علی نبود الا ملاکه و ان روز مسجد

رسول هیچ کس نزار نکرد اما بنو هاشم بر رسول مشغول بودند و غمخیز روی و اما ابو بکر
 بسفیفه بنی ساعده نزدیک می داد تا خون بنی هاشم از عزار رسول فارغ شوند روی
 کار ملک محکم کرده باشد **مصل** یوسف بن کلید الموسوی البشیری
 روایت کرد از ابراهیم بن اسحق الازدی عن عبد الله بن طایفه المصری عن اسود عن عروة بن الزبیر
 انه قال اول من قطع سهم ذی القری و المولفة فلهم ابو بکر و یوسف از جمله سنیان
 ابو بکر بود و ناصبی پس گفت آنچه از سنیان از گرفت بسلاح بیاذ برای صلاح دین **اگر**
 خدا و رسول شریک را درین نظر بصلاح خلق عالم نبودند از نشان و مشفق تر از ایشان
 بر خلاق و ایشان را نمودند که حق اهل البیت است بآیت خمس و آیت و ان ذالقرنی
 حقّه و المسکین و امثال آن و حق هم با کرام اهل البیت و محبت ایشان فرمود
 بندگانش را بایشان که اسلم علیه اجر الالمودة فی القرنی و غلانی و مدینه فرمود در
 حق ایشان دوز سار الناس چگونه شایسته آنچه خدا و رسول کسی از زانی داشته
 باشند باز شناسند و بصلاح جمعی دیگر خرج کنند و مثل اصم و جاحظ و حفص از
 علما نواصب بودند آوردند که چون ابو بکر می مرد عمل اندر فرادین از بیت المال
 بروی بود و اد آن ناکرده متوفی شد و صیغه کرد که بعد از وی از مهند عجم ^{طیبه}
 و فحش و غش و مسلمانان را در نکرد که خواهند کرد بعد از وی از خاندان رسول از شناسند
 و ایشان را کینه و برهنه بگذاشتند و کجوی شرع خوردند یا کلوز مال الله
 خضم الابل بنیة الریح **حکایت** گویند که شهر زدی و الی بود
 سخت ظالم دهقانی را بگرفت و مصادره بکرد بمال بسیار روزی مغنی در میان

خمر غنای خوش گوشت و الی را خوش آمد غنای او بفرمود که مال دهقان کلی بکساده
 نشانده بود بیکبار روی دهند چون این خبر دهقان رسید کردند که با خرمین
 لبس علیه شی و بوطیه من لبس لعنده شی حال ابو بکر همچنان بود از کسای که زنت بنا
 گرفت و عفتای صرف کرد که بنایست کردن هم الذین یقولون لا ینفعوا علی عنده
 رسول الله حتی ینفقوا مذهب شافعی چنانست که آخر عهد خلافت عمر خطاب
 بود که مال بسیار از فارس و کرمان و اهواز و ششتر آوردند عمر گفت بانی هاشم
 خمس مال چندین است که رسیده است التماس چنانست که بمن میدوید فرض
 تا ثانی الحال چون از موضعی دیگر برسد من عوض این را کنم و این مال را در صلاح
 مسلمانان صرف کنم امیر المومنین علی و بنو هاشم فرض نمودند که در آن زمان در آن
 مال کار کرده و گذشت و چون توفیق عثمان رسید همچنان ماند و دیگر خلفا
 خمس بدیشان ندادند و بر وایشی دیگر شافعی را انست که ابولیلی روایت کرد
 که علی گفت من مفاطه و عباس و زید حارثه پیش رسول شدم و گفتم یا رسول الله
 ما می ترسیم که بعد از تو خمس بمانند حال جیانت خوش بماند ایم کنی تا هیچ کس
 معارضه نشود رسول علم چنان کرد در روز کار ابو بکر هم در دست ما بود باخ
 عهد عمر مالی بسیار آوردند عمر نصیب با خمس آن بیرون کرد و بعد از مالی بسیار بود
 علی که در من گفتم بانی هاشم این ساعت را حاجت نیست مصالح مسلمانان از من
 کنیم ثانی الحال اما عوض آن بد منده عمر آن مال را نقد گرفت بوجه فرض عباس
 مردی داهی بود بر امیر المومنین کار کرد که بنایست کردن از من ترسیم کرد دیگر خشن است

و همچنان بود عمر هر کدشت ادا فرزند هاشم ناکرده و چنان مماند این مرد در راه
و حجت شافعی است **تفسیر** نماز و روز و زکات و غیره منصفان معلوم شد
و هر کس یکی از این کار کند و مانع آن شود وی کافر بود بقرآن و می داور رسول علم
حادث بن غیره گویند که روزی نجیه اجازت خواست و در خدمت صادق آمد علم
و از سلسله فخر و منع آن بر سید امام گفت یا نجیه ان الحسن لانی کاب الله جل
ولنا الایفال و لنا فوق المال و هاء الله اول من ظلمنا حقنا من کما
لله و اول من جلا الناس عا رفا بنا و دما و نانی اعنا قها الی یوم الفیاته
وان الناس لیقبلون حرام الی یوم الفیاته بظلمنا اهل البیت نجیه سه کف
کلمه استرجاع گفت و امام روی نجیه کرد و دعا گفت کی حاضران فهم نکردند
و با حرکت القلم انا قد اصلنا ذلک لشیعنا احوضه روایت کنند که
فمن لعاب بن علم گفت یا با حرمها اول من ظلمنا حقنا و جلا الناس عا
رفا بنا و جلنا بلسان فخری به منها فلا عفر الله لهما و لارهما هاکا و ان
و من نوره هاکا کافر کبیر شاعر گویند یا فر علم روزی گفت بعد از رسول من
از احوال ایشان و الله ما اریفت بحجة من دم مندف بفضله و عطل بینه علم و
اکل لای غیر حله الی یوم الفیاته الی اعنا قها من غیر ان یفقص من زر صاحب
شی فلطمه گفت در وصیتها خود بیش یا علی لا یصل علی الکافر ان المناقبا
و رسول هم وصیت کرده بود و رسول نیز دو شبته مشرفی تند و شبته سه
شبهه دهن کردند و گویند که با فر روز دهن کردند و ایشان انجا حاضر نیامند

و آج گویند در خانه سه روز مانند این روایت ضعیف است مخالف گویند
ایشان در سفینه بودند و با انصار مناظره می کردند اگر خبر نماز کردن برخان
رسول صدق است خبر سفینه دروغست و اگر از دروغست این صدقست مخالف با
یکی اختیار را میزد کردن اگر ایشان ترک سفینه می کردند و همچنان حاضر می آمدند
انصار رسیده می شدند که رضالت از خوف این منافقان انصار نتوانستند کردن
طلب صلوات را و او است کردند که عمر بدر حرم رسول آمد و اجازت خواست
بنو هاشم اجازت ندادند عمر گفت خلوا العوم و بیتهم با فر علم گویند و الله
ما مان منا احد فظ المساخط علیها و ما منا الیوم حتی المساخط علیها
یومی مذک منا الکبیر الی الصغیر انما ظلمنا و منعنا حقنا و کانا اول من
در کجا اعنا قها و با حرکت احوال ایشان قائم ما ظلمنا هر کرد اند جناتک ایشان
مسخفتند و امثال این اخبار را محصور وارد شد ان قدر بنییه را کما یفست
اهل سبیر **فصل در مثالب بنیم** اهل سبیر و نوار شیخ آوردند که بنو نهم اهل
مسکنت و فقر بودند و اخیل و اخیل بطون عرب بودند و استنط و در جاهلیت
ایشان از دردی جامی نبود و در غفلت نسا به قدح ایشان کرد مش معوب و جبر گویند
و بنقض الهمردون رجال نهم و کما ایشان زنون هم شهود
و اندک لور این عبیدیم و بنما نکت انهم العبیدیم **کافر فی علم نهم**
من الاملا بجزیل لوم نهم و فی الارحام مخلق و المشیم
و در ایشان هر که سیدی شهور و تاجری معروف و جوادی مذکور نبود و غفل

دار که منعم

فستا به عرب بودی معویه از وی احوال عرب برسیند چون از جمله فارغ شد
 از بنو نهم برسیند گفت اهل فحش نایش احلام الفرائش از شعبوا شحوا وان
 انظفروا الحوا و ابو العباس گویند که جبر چون از بزرگت جمله قبایل عرب با
 هجو کردی ملت نهم را چه سبب بود گفت با بنی لم اجدهم حسباً اضعه و لم یقینا آمد
 و اسم ابو قحافه عثمان بن عامر بودی و در فرشت مشهور بودی بلوا طه و از لوم
 آن بودی که منادی کردی خلق را بطعام عبدالله بن جردعان و اجرت نهار روزی
 یک درهم بوی دادندی و از مضلات طعام اضیاف خوردی با خراشان و امیه
 این صلت بلع عبدالله بن جردعان گویند

له دایع مکه مشتمل و آخر فوق دارنه پیادری

تا آخر قصیده این دایع اسخا ابو قحافه است و وی صیادی بود مرغ کفنی بود
 و بز و الحلیفه فروختی و برایش یکی بود که من لکاه وی بز و الحلیفه بودی نام
 اوسعد الفاری از ناه بن الهون بن خرمه بن مدرکه بن الیاس مضر و حمی
 گویند سعید نام بود حاصل که از بن سعد خیانتی ظاهر شد و وی در بنی کعبه
 و با وی جبری نکت و آن حال پوشیده می داشت روزی آن شریک بر ایحای خوش
 رگا کرد و بکاری برین ابو قحافه بر خانه وی غارت کرد و هرچ یافت اندر
 خانه وی برداشت از بن سبب بر ابو قحافه نام کردند که کیت فقال الخف
 امخانا ای شرب شر باشد که جمیع مانی الما من الماء و غیره و وی هرگز شعر
 ننگنه بود آن روز گفت

اسعد جزاک الله شر جزائه همانک متی الخیانه والظلم
 وثقت به حیثاً و قلت له یكون علی امر بعد من الاثر الخ
 فلما رايت المر بنوی خیانتی شدت علیه شدة الیث الیث
 و قلت له هذا جزاؤک ظالمنا لما قد منک لیدان مع الفم
 کم و سخا و مزوت وی این بود که برای مرغی این غارت کرد و تشنیه شریک بز و لاید
 کی بزرگی اهل الیث وی در قدر این باشد و این کلمات تشبیه بود بر اباطل الیک
 فضائل وی گویند از قنک خبرت باحوال سپر سلف گویند که جمعی در محلی فضائل
 و مناقب معویه لعین مع گفتند یکی از نشان گفت انه کان بدریا یعنی در جری در طفر
 بود هشام بن الحکم انجام حاضر بود گفت نعم کان بدریا و گفته من جانب المشرقین
 مکر جمعی با ارض طافه را بزرگی می دانند و می خوانند بر طبق فقال است خنا تک کور
 را بصبر و روشن چشم گویند و ما رکزیده را بسلیم گویند و صحرا هم لک اعمازه
 حینک الشی نعمی و بستم و دلیل بر خاست ایشان اجون مردم بعد از رسول بر انور
 بیعت کردند ابو قحافه بر سیدنا بر که بیعت کردند گفتند بر سر فراو گفت کیت
 رضی عن عبد مناف بذک زبیراکی وی دانست اشرف و زبیرکان با اختیار سر
 بنو فزونیارند از بن سبب تعجبی بسیار نمود گفتند مسلمانان وی رضا دادند
 گفت لما نفع لما اعطی الله شتی ننداری جبری بود بنداشک آن عطا خداست
 و ندانست که بعلته بود و غدر و ظلمه و بوجه غمیب اگر کار وی عطا خدا بود
 کار معاویه و بنید و سائر شوامیه و اکاسه و قیاصه و فراعنه عطا خدا بود

نغوذ بالله منه ابو بكر روزی اندر گفت كيف نری صلاتنا كذبت شعبة مقيمة
 مقعدة عجبك صیادی و صیایا برهنه بائی که دین بطلب مرغان منع
 و مقیم و مقعد نیست و نماز بیک مقام این صفات دارد **حکایت**
 رسول در میان مکه و مدینه بود بنزد یک کور ابو جحفه سعید بن العاص بود
 گفت لعن الله صاحب هذا القبر فانه كان كذب الله ورسوله بس سعید آنجا
 حاضر بود بر میزد و گفت طبل لعن الله اما خافه فانه طيفرى الضيف لم يدفع
 الضيف و طائل عن رسول الله رسول گفت اذا سمعتم المشركين فمضوا
 بالنسب و لا تشبوا الاموات فان سبهم يغضب الاحياء اصبا بنوع بن سیر
 هم جنبر آوردند **مجموعه روایات** بداند ابو بكر را در اسلام
 هیچ مبارزتی و هیچ نیکی مشهور نیست و اهل معازی ذکر آن نکردند الهی گویند
 بوم الحندق از رسول اجازت خواست کی با بر خودش مبارز کند عبد الرحمن
 رسول اجازت داد بیرون رفت و هیچ ضربه نزد و سمش می کشید و نیزه نزد الهی
 از عبد الرحمن پرسید کی مال اجند بماند و گفت و حکایتی من مال عبد الرحمن
 لم یبق الا سكة و محبوب و فارس ضرب ضلال الشیب سکه سلاح
 بود و محبوب اسبی بود روان جاحظ ناصبی نزد گویند که با عثمائی
 ابو بكر چون اسلام آورد جمله خاندان وی اسلام آوردند ان کلام باطلت
 بعد الرحمن بوم الحندق كما فرود و گویند ابو بكر روز اسلام جمله مال
 خودش اسفان کرد مادمی وی نماید ان دعوی باطلت کلام وی کا و حکایتی

من مالک و در خیره و جنب مشهور است کی سابق منزهان بود وی صاحبش عمر
 مقصد و در بظا هر جیاد داشت پیش سر روز و خبر مال برسند محمد رسول اندر اجاز
 خواست برای مبارزت و مومنانرا این معنی از وی عجب آنکه هر که نکرده
 كما دعون الله والذین آمنوا وماخذعون الا انفسهم وما مشعرون ومع هذا
 فرج در بعضی اهل اسلام ظاهر شد که امروزه ولان بیک صاحب عرب بود مبارزت
 می کرد و بیرون آید نغوذ می آمد که ان العیر لندخل الرجل الثبر و اهل اللد
 نا چشم رخم اثر کند چون مال بدانست باز کردند و بس نیزه باز کردید و الله علم
فصل مخالف گویند کی صحابه از ان کسان بودند که قرآن و اخبار
 رسول بدان ناطقت و اهل قبله آماج دارند از در دیانت و شریعت ارشاد
 گرفته اند چگونه شاید که افاق کند بدو غی و نفس رسول شکر نشیند
 که منصب علمو مکان علی و فاطمه علیهما السلام ایشان دانستند و نیزه بر و اهل
 سنت در جمله بجا الس و مواعظ بزرگ خیر ایشان مشغولند پس چگونه تصور توان
 کردن که نفس رسول را انکار کرده باشند و سب آن برای کسی کافر شود
اخبار عنه مناظره الکراجهت اخبار بود محتاج تصادق بود
 و اگر از جهت عقلی بود محتاج ثنای صحیح قرآن و اخبار موثوقها وارد شد
 در شان ایشان ادشان هیچ انکار خاندان محمد نکردند و نه فضیلت و نه نقت
 ایشان چون بنوعهاشم و ابو قریع و عمار و مقداد و امثال ایشان و قرآن
 و اخبار موثوقی آنها نه تخصیص وارد شد بلکه بر طریقی عموم و اجمال وارد شد

مع هذا انان واخبار ارندادهم وارد شد چنانکه بزبان گفته شود ز می
ازان ان شالله و نیز صحابه در اول حال مشرک بودند و مشرک نازده و اولاد
یعقوب ارضای دنیا بودند و منافق بر اثر خودش یوسف می شناختند و قصد
قتل وی کردند چنانکه سرورن یوسف مشهورست ارحس و عدوان و علق
منصب و درجه یوسف شناختند و قصد قتل وی کردند و همچنین قایل
بر افر خود شایع پیل را بگشت نه از هر انسانیت با اخوت کشت و انما از هر
آن کشت که علوم نبوت وی عند الله و عند ابیه آدم علم می شناختند و دانست
که ان معنی در وی نیست اما رسول هم اول و هکذا همچنین بود و لکن آخری
منصب و جاه و رفعت وی ظاهر شد بر وی حسد بردند و اول و هکذا موش
نوذ و با آخر که مدد ظاهر شد او را خروج کرد و نیز اعدا محظوظ ظاهر المشرک بودند
و اعدا علی ظاهر اصلاح و العداة و باطن المشرک بالمعصية جهال را
قوت معرفت احوال ایشان نبود و بصورت شرح و تمویه بر دشمنان ظلم می کردند
و هر کسی بران اطلاع نمی یافت اعدای محمد ظاهر بودند بشرک و اینان منافقان
بودند سرورن و فرعون و صاریجی هر یکی مشاهده می کردند و مرتبه ایشان
می شناختند و بنی اسرائیل از اولاد انبیا مرتبه و علو منصبی که با و عیسی اشک
ادشان از انبیا شناختند چنانکه در کتب سلف آنرا روزی صد ذواره
بیغام بر بنی اسرائیل شهید کردند اهل عقبه هم رسول را شناختند و اما
شروع بغیران معلوم شد و اجماع اهل قبله و ما را کی شیعیه ائمه و اهل بیت

آنج از اخبار و قرآن که مجمل بود و بدینان محتاج نبود بقول بعضی اهل البیت
بدانستیم و اوصیایه کی مخالف اهل بیت نبودند چون ابوذر غفاری و سلمان عمار
و مانند ایشان از بنی هاشم رسول هنوز زنده بود که ایشان فرزند شدند تا بنفس
آخرین کت نقد و احوال اسامه و هج کس از وی قبول نکرد تا با اذلال
گفت لعن الله من تخلف جیش اسامه و حتی بعد از خبر ادا و ماجرای رسول
فدخلت من قبله الرسل فانان او قتل انقلبتم علی اعقابکم و معلومست
عالمیا نراکی در سینه بنی ساعده چه دشمنان ما برهم دادند و سبیلها برهم
رودند و غلبا بر سرورن بگرمی زدند و دشمنان ما می دادند و می گفتند ما
امیر و منکم امیر و انانک معن کرده بودند بر او بگر شمشیر بکشیدند و قوس
موسی نبوت و مکالمت موسی با حق و درجه نبوت هر دو شناختند و مع هذا کوساله
برست شدند حال علی همان بود و سوال وی مرد و دست بر وی با اجماع صحابه
بفضل عثمان و بر عضم عثمان فاضل و بزرگ بود و صحابه انان بودند که در شبیه
ذکر ایشان بیامد هج عضم بخت مثل عثمان گویند عجت اهان باشد خاصه
خواصه کی ایمان عطاسی است شامدی عاقبت امر حق به ایمان از سنان
چنانکه بلعام بن باعور و بر صیهار اهل زسانند و عذیب بن جراح و زهر
و عاتشه و معویه از اکا بر قوم بودند و از عشره مبشره و با آخر در خلیفه چهارم
باغی شدند و زهر بخصم و مذوب شیعیه کافر و چند کار را در دست کرده ارضای
طلحه و زبیر اما معاویه علیه العنة داها فتنه بودی و نشان در دست امیر

ضم

فالمثلهم

گفت فاما لهم وهم مشركون ومعلومست كى عثمان جنيدان معاصي و ظلم بر عالميا
 كره بود كه اجماع حاصل شد از مهاجر و انصار ساوى مستحق قتلست و اگر نداده
 ابن مطعون بود خمر خور و دودى برودند و مغيره بن شعبه زنا كرد و كذا كان
 اقامت شهادت كردند بزيادى همچو حستان بن ثابت و مسطح بن اباناه دقت
 حد برزند و نعمان بن البشير در زمان حرم معويه اقرار كرد نفس خردش را بيش
 نفسى شتم تركند و انه ان جز من بين الجنة و زيبونرها فانه يقابل على غير غوطه
 و زيبونرها و مخالف داند كه سعد و ابن عمر و محمد بن مسلمه و حستان بن ثابت
 بر على بعت نكردند و طلحه و زبير بيعت كردند و نكست عهد كردند باخبر مغيره
 لعين بر على طعننها بسيار رزد و عذارت با او باظهار رسايد و بعاشه رفت
 و ويرا الحاح كرد و بران داشت كى بر على خروج كند و باوى قتل كند و باخبر كند
 ثموين با جلك و نذلس الجنة و شتم بكن على على علم ان قتلك بغيرى عليا
 و ختل و غدرا بوموى الشعرى از ان مشهور ترست چنانست كه با امام مسلمانان
 و عزل او و نكدر كار خلافت كافر كافر معار به عد و بيش مخالف اينان
 اكابر صحابه اند و رسول گفت با على ان الصغار انفس قوم لا يبدونهم لك
 ابو بجدى و قال علم ان الامة سنغدر بك من بعدى و امثال ابن و رسول
 گفت ان قوما من اصحابي يؤخذ بهم ذات الشمال و يذهب بهم الى النار فانزل اصحابي
 اصحابى فيقال يا انك لا تدري ما احد ثواب بعدك انهم مشوا الفهميت
 فاقول لهم بعدا لهم و سبحنا و قال ايضا ان من اصحابى من لم يراى بعد موتى

نقل

و قال ايضا لا ترجعوا بعدى كفارا تضرر بعضكم رقاب بعض و بنبروز واحد
 بر سر شهيد باستاند و گفت انا الشهيد على و كى بعضى اصحاب گفتند ما نبر اسلام
 آوردم و جهادى كنتم و الناس آن كردند كه در حق امشان همان لفظ كويد
 رسول گفت اتى طردى ما نفع لى بعدى و ان لفظ در حق امشان نكند و بغير
 عقارى كويد كه اصحاب عقبه از اهل روض اند و مراغم امشان دست غم انا نكست
 كى بدست امشان بسبب امشان ضال شوند و كك امشان عهد را كند و در امشان
 نامه نوشنند كى بعد از محمد اهل بيت ايشان را نكند از نكند خلافت كند و كك
 در حق امشان انزه شد كى و مكر و امكار و مكرناكل او هم لا شعرون فانه كك
 كان عاقبة مكرهم انا در تر نام و قومهم اجمعين به جيب من اين ثابت كويد انك
 الظالمين بالله ظنك السوء عليهم دائرة و در حق ظالمان اهل سقيفه انزه شد
 ضيقه من همان كويد كه انا انك تنفير شتر رسول كردند در عقبه تا شتر و پرايند
 و امشان در رفتند و او را نكشند چهاره تن بودند طلحه و زبير و ابوسنين
 و معويه و عقبه من اين سنير و ابوالمعور السلمي و مغيره بن شعبه و سعد بن زفار
 و ابوقناد و عمر بن العاص و ابوموسى الشعرى و امشان هر سه طريفه
 و افدى كويد و دوى ناصبى بود كه خون عمر را طعنه بردند عثمان سروى از خاك كردند
 عمر كك دعوى و برار را كرد عمر كك و بيل و بيل من النار ان لو كانت الدنيا
 سلاطينيت لها من النار لم اربا و روايت و افدى در حق وى حجت باشد و اين
 دليل واضح است بر انك وى داشت كى وى از اهل النار است و مصدق

از حدیث رسول اذ كان يوم القيامة اري رجالا خلجوني روفا يديع بهم
 ذات الشمال فاقول يا رب اصحابي اصحابي الى آخر الحديث ودر حق ایشان
 انزل شد مخلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا كلمة الكفر وكفروا بعد اسلامهم
 ويحذرون فكانوا امة الكفر چون ایشان وطلحه وزبير ومعونه وانشاند
 جز وفسررتنا ارنا اللذين اضلانا من الحق والانس طلحه وزبير بنسب نزرک
 بهر دو فرسندند که اگر محمد منزهیم یا مقبول شود ما را پیش شما امان باشد یا نه
 این آیت نازل شد که یا کما الذین آمنوا واتخذوا اليهود والنصارى اولیاء
 وعثمان در میان منازعت روزی با طلحه گفت آنکه اول اصحاب محمد تزوج
 بکودتیه ودر حق ایشان آمد وبقولون آمنا بالله وبالرسول ثم نفوا فریق
 منهم من بعد ذلك وما اولک المومنین اذا دُعوا الى الله ورسوله ليجمیعهم
 فریق منهم معضون وان جنان بود که عثمان از علی زینبی خریله بود و بشیمان
 شده و علی از بی گنفت و گفت ترا نمی رسد و گفت بیانا بروم برسول و بیستم
 عثمان گفت حکم جهودان می روم تا انزل شد وان یکین لم الحق یا نوا الیه
 مذعیر انی فلو بهم مرض لم ارنا بواجنا فون ان خیف الله علیهم ورسوله بل اولک
 هم الظالمون وطلحه و عثمان گفتند محمد زبان ما را نخواهد و ما زنا محمد را
 نخواهیم بخدای که بعد از مرگ او زبان او را نخواهیم طلحه اراد بیعاشه داشت
 و عثمان با سلمه حق بود این آیت فرسناد و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله
 ولا تنکروا ازواجه من بعده ابدا ودر حق عبدالرحمن بن عوف نازل شد الم تر

الى الذین قبل لهم کتوا ایدکم وایموا الصلوة وانوا الزکوة فلما کتب علیهم
 القتال اذا فریق منهم محشون الناس کخشية الله واشد خشية قالوا ربنا
 لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الى اجل قریب فلما منع الدینا فلیل
 دریکه هر مردی با جازت رسول با جنب مردی معین نشستی کا فران چون طرف
 می ماوند و عوض صاحبنا جنب می کشند عبدالرحمن ثمالی که کتبت
 یا رسول الله کاشکی ثمالی واجب شدی چون ما درسته آمدند و جهاد میکنند
 عبدالرحمن کتبت یا رسول الله لو نرکثنا نموت علی فرشتا کان احب الینا
 ابو جعفر علم رواست کرد که فاطمه روز چهارشنبه روز دفر رسول بر آمد
 بسر روضه مذرش علم ابو بکر ویرا کتبت اصبح والله صاحبک صباح السوء
 وان ثمانی بوز عمر ک رسول با بیستی سخن او شلیت فاطمه داذی مرادوی
 آن بود که محمد روزی بذر کور شد وان در طاعتی و بیست آنجا نمود با اله
 من هذا القول واما آنچه در بلاد اسلام از شهر کاهل سنت ذکر علی فاطمه
 می کنند اما ایشانرا کمتر از ابو بکر و عمر و عثمان و عایشه و حفصه دانند
 اگر کسی مدح علی گوید بی آنکه ذکر ایشان کند یا ذکر فاطمه کند بی ذکر عایشه
 آن مارج را برافضی خوانند و بنوامیه هشتاد سال در میان عدلون و کفر
 در کون مشرف و مغرب انداخته بودند و سعی کردند با ظن عالم تا ذکر و ثنبت
 علی و اولاد وی نهان کنند و اسم علی بردارند و او را بیخ خواهند تا باشند
 این نام و نسب زبا خلقی بود لیظهور علی الدین که ولو که الکافرون مغرور

نی شد تطییر اثبات محال باشد چون مخالفان می دانند که اخفا آن از
ممکنات نیست طوعا و کرها منافی ایشان می گویند و علماء ایشان در نماز
نوشته اند نه از سر محبت و خلوص اعتقاد با ایشان بلکه بشخصه و تفسیر الهی که
قال لهم ولئن سألتم من خلق السموات والارض ليقولن الله حنا نك مشركان
دفع نمی توانستند کردن و علی بنی اسرائیل حسد رسول را قتر نبوت محمد **ص** کرد
از ثبوت حرقون الکلم عن مواضعه اگر مشرک را ذکا در حق رسول را تحریف
و غیبه یا اخفا کنند چه بدیع باشد از ایشان جمله منافی لعیر المؤمنین است که بر
ابوبکر و عمر افترا کردند و بر ایشان بسته **صل** محمد بن ابی بکر
گویند که مردم گفت رسول در غار کف من حفر را در سفینه می بینم که در پای
من گنیم یا رسول الله مرا نیز بنمای رسول دست بر روی من در کشید و درواید
من نبردیم مرا عند آن در دل آمد که محمد ساحری عظیم و مرید است باقر علم
گفت آن الله یا مرا بالعدل ای کلمة الشهادة و نبوة محمد و الاحسان و طوبی علی
ان انی طالب و ابتأذی الذی یعنی الامته و نیز عن الفحشاء و المنکر و البغی این
سه ظالمان آل محمد اند و بوم بعض الظالم علی بریه و قوله و من عرش عذکر
الرحمن یقصر له شیطانا ذروه فزین عیواست و ناس در الم احسب الناس
ان ینزلوا ان یقولوا آمتا و هم لا یفتنون ایشان هر سه ظالمانند و قوله
فیای الآرکما کذبان ابوبکر و عمرند و قوله هذبه جهنم التي کنتم نوع دون
مخاطب ایشانند مشهور است که عمر روز حدیبه با ابوبکر گفت انرا رسول الله

و هو یرد المؤمنین رسول از سر اضطرار مردم را بازمی گردانند هشام بن حسان
از حسن بصری رواست که در مدینه با عمر گفت کی کار خلافت با شوری نکردی گفت
ز برای از رسول شنیدم بیقول با عمر بن الخطاب اضع یوم القیامة الا و ید
علی بن ابی طالب بییدی و ابوبکر و عمر در عیادت رسول شدند با خرمه ضه موت
و علی حاضر بود رسول گفت ان علیا لاموت حتی توشعاه عذرا و غیظا ثم یجراه
صا برا قال له ادفع بالنی هی احسن فاذا الذی بینک بینه عداوة کانه و لی
جهیم و ان جواب خصم است که گویند عمر چون اهل شوری انداخت این حال گفت
جوابی بروی رد نکرد زیرا که دست فدا داشت و رسول علم و یرا بصیرت
بود و بسکونت و بهمن حسن علم صبر کرد و بسیرت بذر بر حق رسول گفت
مرونتنا اهل البیت اعطامن حرمانا و العفو عن طمانا اگر سند احسن **صل**
روزی با جمعی از خانه سرور آمدیم مسجد رسول علم شامی و یرا بیدر
راه بر سپیدگان مرد گشت گفتند حسن علم بس شامی گفت هذا الضال بن
الضال حسن گفت مگر غریبی و هیچ جوانی نگفت و در مسجد شد آن شامی دیگران در
مسجد شد و ان کلام اعادت کرد حسن علم هم با وی از سر لطفه کم و یرا بنوا
آن مرد فخل نشد و در دست و پای حسن افتاد و بوسها بر قدم وی نهاد و حسن
گفت استعملنا فیہ ادب الله به حیث قال ادفع بالنی هی احسن فاذا الذی
بینک بینه عداوة کانه و لی جهیم ابن الراددی گویند عن جلی من صحیح قال
قد یرث المدینة بعد الحرب التي كانت من اهل العراق و الشام فرأيت رجلا

فما لنعنه ففعل هذا الحسن رعا عليها اللهم فحسد زعلنا ان يكون ام
 مثله ففعلك له انت ابن ابي طالب فقال لي اظنك غريبا فلواستعنتنا اعتك
 ولواستنا اعطيناك ولواسترشدنا ارشدناك ولواستجملنا حملناك قال
 الحجج فويلت عنه ولبس على الارض اجبت الحق منه در شان ايشان نازل بود
 آيت والكاظم الغيظ والعاقب عن الناس والله يحب المحسنين ^{عليه}
 كفت ووالد وما ولد والدرسولست ومن اعلمهم وولد حسن است حسين ائمة
 از صلح حسين وقال لا اجمع الامان الا واحدا صامت لا يطق حتى يهلك
 الا قول جناتك حسن وحسين عليهما السلام ه ه ه

علا بالا انا ابو عبد الله استرشدنا ارشدناك ولواستجملنا حملناك قال
 الحجج فويلت عنه ولبس على الارض اجبت الحق منه در شان ايشان نازل بود

في حال ان الرسول علم وما ينبغي

بدانك حالات او يا حالات كوزكي نوز وبنيم وان ربح ابوطالب فظاهر بديسد
 بند وما ذر على كفاش كردندكي الم نجدك فيما قاي ان ابوا و جاي دا ذر بانفاق
 در خانه علي ووز علم و حال دوم زمان بعثت بود وايد آو درش و پرا علي
 و هضم و ابوطالب بدوي كردند و ذب دشمنان و رسول بعد عن اينا الله
 ايشان بود و در ايشان مستظهر حالت سوم خطبه خديجه بود و درين
 كار ابوطالب قيام نمود بدر علي و خطبت واستعد اذ ان كار حمله براي
 رسول وي ساخت حالت چهارم زمان شعب بود عظيم تر مردی حزين
 و دش بايست كردن مخالفان كوند مردان و قس على بياغها جهودان رفتي در خانه را
 آب دا ذی از آب جاه و اجرت بشنا ندي و بطعام بد اذی و بر رسول آوردی

در حیات

دکون

و حیات وی و بند و عمان وی بود حالش پنجم و فخرت بود جبرئیل آمد و کفت
 چهل نوح شدند از فرشتگان ترا کی محمدی بکشند علی را بجای خودش نوح ابان
 و کوننا لباس نوح هرگز کرد و ترا نگاه بدارد بنفس خویش و دلیل امامت ابن
 قدر تمامست بچند وجه اول انک در حال غیبت خویش بر ای مقام خویش
 بجوایانید و ابو بکر راه کراس درجه نبود حکم و لا تجد لستنا خیر بلا باید که
 چون غیبت کلی گذرم وی فلام مقام وی بود دوم نشبه کرد علی خویش را رسول
 در ان شب با جازن رسول و ابو بکر را ابن مرتبه هرگز نبود سوم انک حق بود
 صبر عظیم و جلادند دل بوی دان نوز و ان مرتبه انبیاست فاصبر کما صبر اولو
 الغم من الرسول قال وجعلناهم ائمة لما صبروا و ابو بکر با رسول در غارتانی
 عظیم ومع هذا رسول و پرا خبر دان بود که ما بسلافت باشیم و کسی ما را
 نکشد می ترسید و اضطراب می نمود و حق به عنکوت را فرمودن بود تا نار بر هر
 غارتی کرده بود و مرغی بیانده و آنجا آشیانه ساختند با وحی الهی و فیج عنکوت
 و آشیانه مرغ بر در غار وی اضطراب می کرد پس معلوم شد که ترس بود خوف
 ابو بکر از ان بود که بقول خدا و رسول و اثن نبود و علی علم و اثن بود بدان
 و خصم در مقابل وی همل مرد کافر و از ابو بکر تا بدشمن سافنی بعبیدنا حق بود
 فرشتگان را بفرستاد تا کفار فرشتگان از ذل علی منع کردند که ابو بکر عیاش غیبت
 منع کرد حالت ششم و فخرت با بود و حروب و اثنانست کی ابو بکر و عمر هیچ
 لشکر می منزه نگردند و هیچ خصمی را بکنایت کردند بلا و اما فتنه اول انکند

بهد و تا مرز

دکون

درین سبب هفت جنانک در حنین و احد و خیبر و ذات الصلاصل و بدر کرد
 و در حق ایشان نازل شد و بیولون الدبر حالت هفتم و فاضل نمود و بعد
 الموت اگر غسل بود و اگر نه و اگر کفر حمله علی کرد و از نشان هیچ کس با وی شریک
 نبودند اما ایشان فرصت یافته بودند و کار امامت راست می کردند پس کتب بود
 که ابو بکر برای رزق خدای کاری کرده باشد **تنبیه** عظیم تر از فسخی علی را در چهار
 روز اجتناب بود جنانک رسول گفت در حق وی بعد قتل عمر بن عبدود تقریب علی
 خیر من عیان الثقلین و روز خیبر بود و روز حنین و روز احد و روز بدر اکبرین
 روز یعنی بدر هشتاد کس را بکشند از مشرکان از آن جمله سی نفر را علی کشته بود
 و هفت نفر را حمله صحابه و حق بود گفت طه بنسوی القاعدون من المومنین غیر ابوی
 الضر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم و فضل الله المجاهدین
 باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه و کلا وعد الله الحسنی و فضل الله المجاهدین
 علی القاعدین اجرا عظیما پس این فضیلت انفاق جبر علی را نبود کدام روز بود
 که جبر علی از بر عشره مبشره اذیت یار نجی از خاطر رسول یا مومنان برداشتنند
فصل آیه الفار و صاحبها آیت غار ویران فعلی نیست پیرا
 کی ابله پس با نوح در سفینه بود و جمله سیب و محام و سگ اصحاب اکف با
 ایشان در غار بود نوح و لوط و صاحبان لوط و نوح بودند و دلیل قول
 بوم یقرا المؤمنین و ائمه و ابیه و صاحبش و در سورت کف آمد که قال
 لصاحبه و هو یسألون اکتف الذی خلفک من تراب ثم من طافه پس در صحبت

همه

جه فضیلت باشد و پیرا قال الشاکر
 و لقد دعوت و صاحبی و حشیه تحت الرد ابصیه بالمشرق آخر
 و لقد دعوت الوحش فیهِ و صاحبی محض الفوائم من حان هیکل
 صاحبک نجاسبت اما انک کت ان الله مع الحق و با عمله بر و ناجر باشد
 کما قال له ما لک من تجوی ثلثه الیه و رابعهم و خامسه آله و سادسهم و سابعهم
 اذنی من ذلک و لا اکراه و معهم ایما كانوا پس ان الله معنا و یراضی بنا بئذ
 و اما آنچه گفت فانزل الله سکیته علیه ان سکیته عاند است با رسول و وجه
 اول انک عطف کرد با انجا قوله و ایدیه بخنود لم تروها انفاق استکاجنود
 ملائکه برسول نازل شد نه با تو که و دوم انک حدیث است که القار از نفس
 بعضه بعضا و حق بود حکایت کرد از روز حنین و فرار جمله اصحاب آله هفت تن
 از بنی هاشم اول عباس بود با جنگ در بعله رسول زنده بود و نگاه می داشت
 تن سلاحها را سگ کرده بودند و رسول را از رخ نیر می افطنت می کردند و رسول
 چون میدهماری می لرزید و مومنان حاضر جمله بدن صفت و امیر المومنین در
 قلبگاه جنگ می کرد و از هر جایی شمشیر می زد و جمله می برد و کافران از آن هفت
 می کردند تا عرض اسلام بماند و رسول از میان کافران خلاص یا بد حق تعالی
 حکایت کرد از آن و گفت و یوم حنین از اعجبتم کم کثرتکم فلم تغن عنکم قتلکم شیا
 و ضاقت علیکم الارض ما رحبت ثم و لیتیم مدبرین ثم انزل الله سکیته علی سوله
 و علی المومنین ایجا روشن شدند که سکیته بر رسول بود و بر مومنان و آن علی

بُود و هفت نر از شیهاشم با وی اگر علی علم طرفی نه نهم می کرد طرفی دیگر کافر
 را قوت با دندمی آمد حق بود مجزیه رسول علی را مدد داد ملائکه بنص آن مبینی
 بدین فراخی بر او مکر و عزم نک آمدن بود رسول را بجان موضع محض بدست باز دادند
 و مکر بخشند و اگر مسلم دارم که سینه بر او مکر بود هم بدی نبود و بر او مکر چون
 بقول رسول و اثر و مصلحت نبود و صدق مکر بود و عزم آن کرد که از قوت پاک
 و فریاد بر او در همان غار و خبر باز دهند بطالبان رسول حق نم و پراکنش کرد
 حمایت رسول را و چون وی چون جانرا الخطاست آنجا معصیت بود زیرا که گفتاید
 کی رسول نافع طاعت شود زیرا که منع رسول جواز معصیت نباشد در صورت
 جواز خطا اگر خصم گوید حق بود یا موسی گوشت اخیل و طحلف جواب گویم که مذهب
 مخالف کتاه صغیر بر انبیا روا دارند و همی از جبر بران کبیر نیز هم روا دارند
 بنا بر هذیل و حق بود مانع شدن از ان معصیت اما مذهب مصنف این کتاب
 الحسن علی الطریق گوید که این معنی اخبار بود بوجه اعجاز و اخبار را غیب
 و تحقیق کار عموما و بدین معنی دلیل بر آنکه این خبرها رحمانی است نه شیطانی
 یا خیالی آفت کی نوب سلامت باشی و مذهب جانشین کی رسول علم او را یا
 خود نبود بل گفته می رفت اما چون از خانه بیرون آمد و بر او پذیر بر سر راه ایشان
 برای احتیاط و صلاح جان خویش و پرا ما خورد و در مشنبی گوید خبری باب
 و دستگیر افسان نیز بیلائم و سید جمیری گوید **مس**
 خیر البریه ما را من شکر علی اللیل گفته اولم دستگیر

هاربا

طبع

بمکن که اگر بر او مکر کردی و ملائکه کردی محمد و این سبب هلاک رسول بودی
 زیرا که زعم وی صدق است صدق چگونه دروغ گوید و چون راست گوید
 هلاکت رسول باشد عجب است با این نقایص ایشان مکرکاری فرمودند و کوندی صا
 غار بود و بکوندی که آخرت علی صاحب فرارش بود و در ایجان خودش گاه داشت
 ناهیشان می آید و من الناس من شکرک منسه انبعاث رضات الله آمدن نفع علی الهدی
 گوید حنا که اسماعیل تسلیم ذبح خلیل شد علی تسلیم شمشیر مشکان شد انا که
 عادت جانشین کی فرزند دادند که بدست شفق فرزند خود را نکشد خاصه با درجه
 و ظن معما کی اسمعیل و اثن بود و دانست کی وی چیزی مکره است کی معنی مثل
 باشد و اعادی امیر المؤمنین علی علیه جمله مشرکان و کافران غلاظ شدند
 بی دروغ اعفاد و محمد علی مدد ایشان معنی مثل سبب است الهه ایشان خاصه
 کی علی نضر و نموده ایشان کرد و نفویت رسول ارادت ایشان مقصود ایشان او
 بود مریضی قدس الله روحه گفت علی ایشان بر او می و کوشید و جلای و نوب
 می نمود و می زد و می خورد تا از ایشان خلاص یافت پس امر المؤمنین می کار خوش طبع رسول را
 جای کرد و هم خلفه قائم مقام وی بود و فرمایش او امیر المؤمنین معنی فرمایند که لا یدر جیشا کار
 و قیبت بنفسی خیر من وطی الحصار و مرطاف و ابیت العین و بالبحر
 رسول که الخلق از مکر و به فحشاء ذوا الطول اکرم من المکر
 قیبتا رابعهم و ما یتبثون فی و قد صیرت نفسی علی القتل و المراسر
 و او که در معنی هم بدین چند نظم کرد و او اسحق در کتاب سیر آورده است از زمینان او

فلما وبلت الغارق قال محمد أمنت فشق من كل ميسر وخرج
 بربك ان الله ثالثنا الذي هو في كل شئى ومخرج
 ولا تخزبن فالخزب لا شك فنته واثم على ذى البهجة المخرج
 درین ایان قرار کرد که رسول بوحی الهی وپرا ایمن کرد انیده بود ووی صدق بود
 ودر دم انک روشن شدک حزن وی فتنه بود واثمی وخطیبه عظیم پس بر آیت
 هیچ فری نیاشد او را و عجبک ایشان آت غار را اشرف ایان دانند و آیت من
 الناس من بشری نفسه ابتغى مرضا لله که در آن شب هر شان امیر المؤمنین علی ازله
 شد فراموش کند از غایت عداوت و بغض امر المؤمنین و اولاد او و آت خام که
 حق به در آن آیت و طیبت بزر داد کما قال انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا
 الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و آت مباهله که حق به
 علی را بنفس رسول خواند کما قال قل تعالوا ندرع اننا ناولهاکم و نسالنا ونا
 و انفسنا و انفسکم ثم یبذل الیه و سورن هل اتی کحق به اطرها رعقیده او
 و اهل بیت او بگرد و هم یوفاهم بسخاهم بصرهم بشکرهم خوف هم باخلاص باسلام
 هم باجان هم حسن عقیدت و امثال آن و ایشان دانند که هیچ آمنوا در قرآن
 نیست الا علی از آن جمله است بلکه ربیب ایشانست و ذکر هیچ جهادی نیست
 الا علی از ایشانست و ربیب آن طایفه و ذکر هیچ صالحی و عبادتی نیست الا کی
 علی از ایشانست و فقام بدان معامی بایت حاتم و آت مباهله و آیت غدیر
 و این مساجات با هیچ کس مشارکت ندارد اما عناد و حقد و عداوت خاندان

عبارت اولی از این طایفه است که میگویند حق را میگویند
 ایشان حال طایفه است همان که در آیه مذکور است

این است که علی را در غدیر خم مکرر میگویند
 کمال خاطر است که در حدیث آمده است که گفتند

خبر

مانعت از انک ذکر ان کند رسول گفت من قرأ سورة الاخلاص ثلاث دفعات
 نکاتما قرأ جميع القرآن و در حق فائده فرمود که کل صلوة بغیر الفاتحة صریح و امثال
 ان در حق ایان و سورکی وارد شد از فضیلهها و علو شان آن و کثرت ثواب آن
 ذکر هیچ نکند و آت غار را اشرف ایان گویند و گویند رسول او را با خوشتر بود
 برای استیانت ساطع و کلابل برای خوف جان خود بردن رسید که خبر رسول
 ذاب و شاع کرد اند و اله مونس وی ملائکه و وحی آسمان بود
 شیعه را دلالت بر امامت علی آیت غدیر ثمامست اما بعضی مخالفان به جمله گویند
 که در حق علی نیاید بلکه در حق زید بر طارثه آمد اما آن شفی ندانند که با اتفاق زید
 بموتیه شهید شد پیش از غدیر خم بخندند آیت غدیر که با تمام رسول آتخ ما
 انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلدت رسالتی دعاهم حجة الوداع آمد
 خاتمه کار رسول بود و آخر عمر او و ابو بکر مرد و بیه محدث مفسر صفران در کتاب
 مناقب خود پیشتر گفت که ازین نزول آیه الغدير و موت الرسول علم مانت بود
 طر زانده و ناقص معامی فعلی که در حق به در آن آت کل رسالت را بکل پس آنچه
 در مقابل کل رسالت آمد باید که مثل او باشد که آن امامت و حفظ شرع و وضی
 کار دین بر طریق عموم **مسئله** امامت علی نص است من قبل الله و رسوله
 چنانکه بر نماز و روزه و زکات اما در اینجا خلافتی نیامد و اینجا خلافت آمد زیرا که
 کسی را در نماز و روزه و زکات اگر چه اینجا خلافتی نیامد و اینجا خلافت آمد زیرا که
 در نماز و روزه و زکات و غنمی و ظنتی نباشد اما در کار خلافت هر کسی را پسلی

وسببی بود سبب خلاف جبرین چیزی دیگر نیست **سوال** کوند که شفع رسول
 امت را مانع بود از آنکه نصب مای کند تا که فرشتوند لفظ جاکم رسول انکم
 عزیز علیه ما عنتم حرص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم **ا جواب** **عنه** شفقت
 خدا بر خلق بیشتر است از شفقت رسول مع هذا رسول فرستاد و اکثر عالمی
 مخالفت رسول کافر شدند و همچنین رسول خلق را بشرایع فرمود با آنکه داشت
 بیشتر خلق بدان عمل نکند چنانکه ترک نماز و روزه می کنند **مسئله**
 روایت کنند که رسول گفت کل ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و ما راه
 قبحا فهو عند الله قبح **ا جواب** **عنه** مراد ایشان آنست که اجماع بود بر
 امامت ابوبکر و این باطلست که امیر المؤمنین علم با جمله بنی هاشم و اکابر صحابه
 امامت ابوبکر قبح شمرند و همور شیعه شرق و غرب پس چگونه دعوی آن توانند
 کردن با جمله مسلمانان خلافت نشان چنین شمرند **مسئله** کوند که رسول
 گفت لاجتمع امتی علی الضلالة چون شاید که امت فرض سنت ندانند و بر
 خطا جمع شوند **ا جواب** **عنه** امامت پیش ایشان نه فرض نیست پس جمع
 آئین خطا نبود که خطا فرض سنت کوند معانی این خبر است در معنی نفی خو
 لارفت و لافسوق و لاجدال فی الحجج بالاعت عام نباشد پس مقصود اهل بیت باشد
 و اگر عام باشد اجماع بر امامت او عام نبود زیرا که بنی هاشم و خدیجان و شیعه
 اهل البیت بر آن جمع نیامدند ما عن الامم ساکن بودن باشد و راوی معتقد
 نبود باشد بضمه رواست کرده یا علم اعراب مدافسته باشد و پیش روی ساکن

کوند که رسول
 علم

و متحرک یکسان بوده باشد برین وجه از تکاب این منعی حنان باشد کمانی
 دیگر **مسئله** بر علی لازم نبود اعلام ایشان نکرد امامت خود شرف برای
 امام چون در باب بود با چون کجه مردم با ایشان آیند نه ایشان مردم حق را
 لازم بود نصب امام کردن چنانکه با ابرهیم گفت اتی جاءک للناس لئلا یقال
 و من فیهی قال لایینا عهدی الظالمین نصب امامت حواله نمودن کرد و بیان کرد
 کی ظالم امام نباشد و جائز الخطا ظالم بود خاصه مشرک بن پرست چنانکه
 صحابه ابوبکر و عمر بودند و قال انما یاراد ان اجعلناک خلیفة فی الارض قال
 فی آدم انی جاءک للناس اما حق و نصب خلافت و امامت حواله نمودن شد
 کذ و اهل سنت رد بر خدای حواله تعلق کردند و نظر و تفکر نکند که از آدم تا بعد
 محمد هرگز کار خلافت و امامت با اختیار خلق نبود بلکه اماما اختیار خلق بود
 و قال نعم و لا یخجلستنا خویدا و قال سنة من فدا رسلا قبلک من رسلا
 و لا یخجلستنا خویدا و این محبتی مبلوغ است **مسئله** کوند که ایشان
 بنا حق بودند علی مانع شدی تا کردن نفی است و نفی معطل نباشد و نفی اعان
 نکونید دوم آنکه رسول عام الحدیثه صلح کرد بآیت ناصح الصغیر الجبل برای
 فقدان درد بثنائی الحال حرب کرد بآیت افعلوا المشرکین برای وجود نفر علی
 نیز در زمان ایشان حرب کرد و چون ثابت شد که امام از قبل خدای و رسو
 انکار بر کار او و افعال او انکار بود رضای و رسول و این که محض باشد
 و از عجایب که ایشان که روایت کنند که رسول گفت من کذب علی متعمدا اولیبتوا

مفعد من النار و همچنانکه پندگی رسول گفت من عصبی الله معصية مغرب
 ام کبریت ثم اتخذها دینا رمضی مصرا علیها فهو محمد بن ابطان الحیم ومع هذا
 اتفاق کردند که او را خلیفه رسول نبوذ بلکه امامت وی بیعت و اختیار طریقی بود
 و اما انیلونی وی کذب بودی و نکفتی رضیت لکم احد منین الرطین اباعیدة و عمر
 ومع هذا و بر خلیفه رسول الله خوانندی انک رسول و بر خلیفه خودش کرد
 بسبب این و رخ جای خودش را زد کردند بدو رخ و ایشان گویند مان رسول الله
 ولم یستخلف مثال ایشان چنانست که کسی غلامی بخرد و بعد الشری غلام بر
 والی و حاکم کردد پس ایشان و بر اختیار کردند و وی زبردست ایشان بود
 و رعیت و چون خلیفه کردند حاکم شد عجب که خلیفه خودش را خلیفه رسول الله
 نام کردند برای قبول عوام نامردم زمان ملامت و طعن از ایشان گوناوه کردند
 بسبب او و اهل بیت کردند و با ان همه ناراضی باشند و بر اطام دانند
 و چون بر بید عزل کنند و گشتند چنانکه عثمان کردند و گویند امام و کین مسلمانا
 بود مادام که بوکالت وی راضی باشند هر چه او بگوید دهند و چون بر بید عزل
 کنند و نصب دیگری و نکاریند که بلاد و عباد جمله حق بر راست و وی اولین بر
 در ملک خودش و بصلاح بندگان خودش ندانند که در یک غیر و هر چند غیر
 تصرفی از وی و اجازت و گذار نبوذ و اگر کسی صرف گذغام بر رضامن
 باشد و آثم و محطی و منه قوله قل لمن فی السموات و الارض قل لله پس
 اختیار ایشان باطل بود و این آیت خوانند که فاذا بعد الحی الال للال

و ندانند که رسول بزعم ایشان خلیفه نکفت و ابو بکر عمر را خلیفه گفت
 و عمر را شوری انداخت و عثمان را هج مرد و چون رسول صیبت بود ایشان محطی
 بودند با شدند حکم و انا و ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین چون خلیفه نکفت
 و ایشان گرفتند باید که ایشان بر باطل باشند **سوال** عظم ترش شبه
 ایشان بود که اگر رسول نص کرده بودی بر علی امت مخالفت نص کردند **اگر اب**
 بر جمله مسائل شرعیة نص کردند و مخالفت برای مخالفت ظاهر شد و نیز بر
 هرون را بابت و اذ قال موسی لخبیه هرون اخلفتی خلفه خودش کرد موسی بر
 الرجوع بود و هرون حاضر و هرون مردی سخن فصیح و شیرین سخن بودی و محبوبان
 با وجود این در رسول خلق کو ساله پرسست شدند اگر با وجود یک رسول ره نا
 مرجو الرجوع خلیفه و بر اثر کند و بعضی عجل سامری بر و ندای بر بیع نباشند
 با انک آنجا عجل جسداله خوار بود و آنجا عجل جسداله کلام فصیح و آنجا
 مرتبی یک سامری بود و اینجا صذبا انک علی برای صدای شمشیر زده بود و در
 هر خانه کی را یاد و گشته و مردم را خند که در سینه موج می زد بان مقام آن
 قیام کردند مخالفت نص از سبب بود معانی نص در صورت منقول بود
 و محتاج بصرنی از نظر و در صورت موسی و هرون مخالفت عقل بود و نقل
 ورد و بیضا مبر و قول ایشان و ایشان هر دو زنده چون با وجود چهار
 حجت ارنداد قوم موسی ممکن بود اینجا با وجود یک حجت ارنداد اولین
مسئله مخالفان گویند اگر نص بر علی منواتر بودی هر کس استماع آن

کردی و بر علم ضروری حاصل شدی چنانکه نماز و روزه و این باطلست زیرا که
 علم ضروری حاصل نمی شود **اگواب عه** بدانکه منکران نبوت محمدی گویند
 اگر معراج محمد منوثر بودی مستمع را علم ضروری بدان حاصل شدی و بخیر است
 و گویند اگر چه امروز تو اثر شد اما در اول وهلت شمارا فلانی عظیم بود و بنیاد
 بر آن رفتنت **اگواب عه** نرسایان و هموزان همی کلام می گویند اگر چه
 امروز معراج او منوثر شد اما در اول وهلت فرمی اندک بود در جواب ایشان
 جوابت باشد بعینه و ایشان در بر شبیه با آن طایفه مساوی اند **س**
 گویند تخصیص علی بنصره تیسر بود **اگواب عه** این کلام
 باطلست با بنیای زراکی ارسال محمد و تخصیص او دون غیر که چه تیسر بود و الله
 مختص چنه من پیش نبوت و امامت فضل و منحه الهی است هر که خواهد دهد و الله اعلم

باب در اختیار امام

انفاست که رسول صلی الله علیه و آله در حال حیات خودش هرگز توفیق نبی
 و امیری با کسی نکردی بلکه خودش را تعیین کردی و بدان و قبایل فرسادی و چهرین
 جپوش و تغییر امیری کردی چنانکه چون سر پنه مونه می فرسادی و جعفر را باطل
 با سیر کردی و کنت اگر ویرا کشند امیر شما زید بر حارثه باشد و اگر ویرا نیر کشند
 امیر عبدالله بن رواحه باشد پس چگونه روا باشد که بعد از موت نصب امامی نکند
 و امت را معطل فرود گذارد و نیر شفتت می بر امت چون شفتت در روز بل
 زیادت تر و نال الله اما انالکم کالوالد و در زمان وارد شد هر چه عیبکم

بالمؤمنین زلف رحیم پس با این عنایت و رای صالح خودش چگونه شاید که
 منوفی شود و نصب امامی نکند و امت را ضایع بود و گذارد و ضرورتی که وی
 عالم تر بود سبب می که کدام محلت کی سابق آن کارست و صلاح خلق بود **مشظ**
 شود و وی مستعد از کار بود معامکی وی و افسته باشد که در میان خلق
 اختلافی ظاهر شود خاصه کی خبر داد کی سفت فرقی علی تکلیف و سبعین فرقه
 و الناجیه منها واحد پس اگر بیان آن نکرد بود تفسیر کرده باشد هر کار
 دین و آت الیوم اکملت لکم دینکم دروغ بوده باشد و فساد آن بر عقلای معنی
 نبوده باشد پس اجماع بود که نصب امام کرده باشند تا ان فساد را تم نیاید
 و هر که امام نصرت علی را کتف و اولاد او را ناقص علمیم **س**
 گویند که امت را نیست که سفید احکام دنییه کند از احکام انا صدد و چهرین
 لشکری اما شاید که اختیار شخصی کند کی از جمله کتف عجب که امام کی از پیشا
 و ایشانرا از دست و چون اختیار کسی کردند انکس را در معنی رخصت است
س ایشان گویند که شاید که کار امت شرع مهمل باشد تا بدان
 وقت که علما امت کی را نصب کنند و گویند که در شهرها هر کی اختیار امام کند
 کار شرع در توفیق برارند و اگر کار درین هر اضطراب بود و ضرر توفیق که تا بدان
 وقت که محض کنند و بدانند که اول کدام شخص را اختیار کردند جمله با را می وی
 کردند عجب که چون خیران شد و روانه بود جراح اصحاب سفینه صبر نکردند تا نبوت
 از موارات رسول و نغزین می فارغ شدند و با ایشان همان کار و شارک

اقتضی

شدندی و در آی بزدندی کا ایشان بدان استصواب اولی بودند بل که در حال
 دران کاره عرض کردندنی بوقت و مع هذا هیچ خللی و خصومتی میان امت حادث
 نشده بود و هیچ ضمیمی ظاهر نشده بود تا گویند که دفع خصم را و اطاعت نامر
 و منه را مسارعت کردند پس این مسارعت هیچ چیز دیگر نبود الا فرصت گاه
 و اشتغال اگر نه ما ششم از کار رسول فارغ نشوند شاید مانع شوند و در ملک
 دنیا از دست تار بود عمر گفت شاید که از کانت بیعتی ای میفرماید و فی الله شریها
 فرعاد الی مثلها فافلوه و از عجز بنکر کیندا اختیار امام با علمای بود اختیار انکر
 ابو عبیده از جهاج کرد و اختیار عمر ابو بکر کرد و اختیار عثمان عبدالرحمن عرف کرد
 و هیچ علما حاضر نبودند و موافق ایشان نبودند پس شرایط اختیار هیچ حاصل نبود
 آنها و عجزت که در حال حیات رسول استخفاف آن نداشت که نه آیت از برای تویم
 رساند و استخفاف و اهلین آن نداشت که نماز جماعت گذر در دو صورت
 رسول ویرا مغزول بکرد و بعد از مرک رسول سنی امامت علمایان شد بچ و فحاشی
 دارند **س** گویند که رسول علم فرمود که اختیار و امتکم فانهم و نودا
 الی الله و بچند فرمود که بویکم افرام فمنا لواله علم فان کانوا فی الفراه سوا
 قال فان ففهم بالارعله روایات خوشتر دانند که علی جان نظر فران بود و ابو بکر نبود
 و علی فقیه تر بود از وی و علی در احکام دینی و حل مشکلات منفی جمله صحابه بود که
 و با این حال ابو بکر را مقدم کردند برای امامت نماز و غیر آن بقیض حدیث مروی
 بقول ایشان و دانند که رسول جمله در صحابه کی در مسجد بود بگرفته بود الا از ان

عروض

علی و رسول فرمود که ان الله امرنی ان اتخذ بیئا طهر اسلامه حیث فیه الامه و رسول
 و ابنا ه شیرو ششیر لته امرنی ان اتخذ بیئا طهره لجنب فیه الا اننا علی
 و الحسن و الحسین ندانم کی تقدم بر علی فضل بود و در و چون از وی بر سبند
 و از عمر نیز معنی اباندا نشند و علم بدان حاصل نبود و ابو بکر بود کی گفت
 ولیتکم و لست خیرکم ائیلونی ائیلونی و لست خیرکم فان استنمت فاستبوی
 وان اعز حجت فقومونی فان لی شیطانا یغتر بنی عند غضبی فاذا را ایندی
 مغضبا فحجت بونی حتی لو اوثره اشعارکم و ابشارکم ما فکت علم و ضعف فهم
 و نقصان علم ففقه در بین و پیرا بر عالمیان حاکم کردند و بر مثل علی بسو طالید
 و بر کانه خلق و افزای می کردند که خلیفه رسول الله و کثرت علم و قرابت رسول
 و زهد و طهارت وی شناختند و تا خیر کردند رد اعلی الله و علی رسوله صد
 حجت قال لغدر اننا لجهنم کثیر من الجن و المانس **س** انصار گفتند
 ما اولی نریم با امامت سبب نرفت رسول و مهاجر گفتند ما اولینیم بسبب قرابت
 و محبت با رسول و گفتند کی علی هم انصار بود و هم مهاجر و هم قریش و هم هاشمی
 علی علم گفت ان المهاجرین حوا الی انصار بقرت قریش من رسول الله فان
 کانت حجتهم ثابتة فقد کنت اذن الحق نهما من جماعتهم کانی اقرینهم و چون
 بشنید کی بروی بیعت کردند گفت **س**
 فان کنت بالشوری ملک ان امورهم کیف هذا و المشیرون غیب
 وان کنت بالقرنی حجت خصوصهم فغیرک اولی بالنبی و اقرب

بج

برسیدگی بجهت غلبه کرد مهاجر بر انصار گفتند صحبت رسول که با عیبا
 انکون الخلافة بالصحابه ولا تكون الصحابة والقرابة وانشان گویند کی امامت
 ابو بکر برای استصواب اهل حل و عقد بود لکن حدیث کان تبعه ابی کوفلته
 و فی الله شریکاً کذب انشاندند برای آنج قلنه بود و نه از رای و فکر صاحب
 نبود **مورد چهارم** دعوی اجماع کند امامت ابو بکر را و با نفاق کینه ما شام
 و بیشتر انصار حاضر نبودند و انما انجا ابو بکر بود و عمر و عثمان و عبد الرحمن
 و خالد و ابید و امیر و ابی سلمه و سعید بن ابی وقاص قرشی و سعید بن عامر قرشی
 و سالم حدیثه دعوی بجمول النسب دیگر بود هم قرشی پیش از بنی نضر بودند
 و ان قدر را اجماع دانند و خلافتی نیست کی خصار داذن عثمان جمله مدینه
 و مهاجران و قبائل عرب و اهل اصرار محاصره می بودند و غلامان و نوا او را
 بکشند و سه روز در خانه اندازده بود که هیچ استعظای و حرمت داشتی نکردند
 و نگذاشتند که در کورستان مسلمانان دفن کنند بل بکورستان زمینش
 کبک دفن کردند پس معلوم شد که هیچ کس ان انکاری نکرد این معنی باجماع
 لا نقض بود و مانده تر پس معلوم شد کی اجماع انشان گنست که بر باطل بود
 و ظلم و غصب حقوق مسلمانان و عیب رسول و برانجیب فرستاد و همچنین
 عمر را و منزه باز آمدند و ایشان امیر لشکر بودند و هم رسول بالشکر بودی
 فرستاد که نزدیک مدینه بود که لشکر جمع شده بودند تا شب چون آرزو مدینه منزه
 باز آمد یعنی او که بالشکر چون و پراگفتی و ذکا و عقل آن نبود که یک کار

ابو بکر را

لکن

بگفتی کند از خدای و رسول چگونه شایسته و برابر عالمیان حاکم کردند
 و علی بعد از وی رفت و ان لاعین را منزه و متفرق گردانید و شراشان از
 جمله مسلمانان گفتی کرد پس شخصی بد بر صفت مندم او لیتر همه حال الله اعلم

باب در صفات امام و توابع آن

گویند که امام جمله احکام شرع جاهل بودن روان بود اما شایسته بعضی جاهل
 بود و بزاج ندانند با امت کرد عجب که چون بالعت کرد چه فرق باشد میان
 آنک مضمی جاهل بود با جمله جاهل بود و مع هذا امام محتاج بود بر عینت رعیت
 محتاج با امام و این دور باشد و منافقه صریح و از جمله عجایب که روایت کنند
 از رسول من ثوبی شیئا من امور المسلمین فوی رجل شیئا من امورهم و هو یعلم
 مکان رجل اعلم منه فقد خان الله و رسوله و المومنین یعنی که حاکم
 شود بر خلق باید که حکم و ریاست بعالمین دهد و با این همه ظفان دانستند
 کی از علی عالمتر کس نبود و هرگز و طبعی بوی ندانند و پرا بر کاری تولیبه ندانند
 پس بر عین حیانت بود از ایشان از خدای و رسول و مومنان و از آنک ترسیدند
 کی مردم عام بدانند که این مرد اولیتر است بلی اگر مسلمه مشکل شدی او بی جوع
 کردند اما حاشا و کلا لا امیر المومنین خود نیابت انشان قبول نکردی هرگز
 لکن حیانت ایشان در دین روشن شد **مورد** پرا انکار کنند که علی
 جمله علم نداشت و عصمت و پرا انکار کنند و مع هذا گویند انت جمله علوم
 دینی دانند و مفرغ خلق باشند و معصوم باشند و بر علی این معنی روا ندارند

کنند

و مرج برانکار بر نشان وارد شد با من و حال ایشان چون حال فرشتگان
 جناب گفتند اجعل الالهة الها و اصرا **اجواب** روایت کرد که رسول
 در حق عایشه گفت خدا و ائمه دینکم عن عایشة لم یزل خذوا ثلثی دینکم عن
 عایشة در حق عایشه این علوم عجب نیست و استعظام و در حق علی در
 مدینه علم رسول بود عجبست و عجزت که با حفظ فاسق خارجی کافر را کوند
 جمله علوم شرح کرد از لغت و نحو و صرف و فقه و کلام و اصول الفقه و ریاضیات
 و طبیعیات و الهیات و امثال آن زیرا که وی عداوت امیر المومنین و عداوت اهل بیت
 او ظاهر کرد بود و کتابها ساخته بود بر نفس علی و اهل بیت و علیهم السلام
 صدها لعنت روی یاز و بر کتبی که نفاذ خاندان رسول کوند آنجا
 بخلاف قول خدای و رسول و مع هذا ان لعین خدای پرورد کرد که رسول گفت
 انما مدینه العلم و علی بابها و همچنین گفت علی مع الحق و الحق مع علی اللهم
 ادر الحق چیستا دار و انفا علی از نشان عالمتر و عبدالله عباس از
 نلامه علی بود و عمر با جاه خلافت و امامت خدای و کندی غصن با غواص
 جایی که شاکر وی غواص باشد استادند مرثیه اولین و وی با علی گفتی
 مرة بعد مرة لولا علی لهلک عمر **س** کرد که اگر علی معصوم بودی
 از فعل خدای مستحق ثواب نبودی که مجبور بودی و اگر فعل وی بودی ممکن که
 غیر وی نیز بودی و مساوان لازم آمدی میان علی علم و غیر وی **اجواب**
 این سخن باطلست بعصمت رسول که ایشان رسول را معصوم دانند و حج ایشان

اللا

بر رسول کونند حواشا باشد بعینه و عجب که کوند هر یکی از بندگان کافر
 باشند مجموع همه کافر باشند و مع هذا کوند که احاد امت جائز الحط اند
 و مجموع معصوم چه فرشت میان احاد بجز از خطا و اجتماع ایشان کفر و ان
 نیست الا عناد را چون یک قطره آب نرسد باینکه مجموع قطراتش بر باشد
 و چون احاد در رخ سیاه اند باینکه مجموع ایشان همچنان باشد در صورت سیاه
 حکم هر یک که باشد مخلاف مرکب چون احاد امت جائز الحط اند باینکه مجموع
 همچنان باشد و محتاج با امام چون احاد چون جواز خطا در کل فائست باینکه
 کی محتاج بود با امامی معصوم یا با امامی دیگر و امام با امام تا ادا بتسلسل کند
 و تسلسل کند بصحت اجماع حدیث لا یجتمع امئی علی ضلالة و بر اصل ایشان این
 خبر منقو اثر نیست زیرا که سامع را اجاب علم نمی کند بصحت آن پس از اخبار احاد
 بود پس قول بعضی امت دلیل بود بر عصمت جمله امت و این بعضی بر عصمت جائز
 الخطا و نمی اند که خلافت در قول جمله امت شمس خلافت بود در قول بعضی
 و خطیبه جمله امت تخطیبه هر یکی بود از نشان ممکن که قول این را وی واحد
 خطا بود و در دعوی بس اجماع ایشان بر روی بود و کوند که امام ظاهر الفتن
 نشاند اما شامند که باطن فاسق بود که اگر ظاهر الفتن بود بروی ثواب
 نبود در حفظ مال مسلمانان و با و فروع ایشان و کوند که اگر باطن کافر
 بود هم شامند عجب که ظاهر الفتن امام بودن مخصوص نیست و باطن اکثر خصم است
 پس سنا بر شامند که امه ایشان جمله باطن کافر بوده باشند و چون مقدم

فاسق روانیست چگونه مقدم کافر و انور **مسئله** گویند که مقدم مفضول
 بر فاضل رواست و اس غفلا تبیح دارند ندینی که اگر عمر خاص را بوجهل را بر
 محمد مقدم کرد اندر عقل این معنی فتح بود و غیر ایشان بدین معنی لغت عقل
 و شرح آن بود که علی علم اعلم و اشجع و ازهد و اکل و اکل و آخر در بخار
 جهاد و انصر در خدای بود و او هر که را هیچ نبود و مع هذا مقدم کردند
 با انکه امت را بوی تعلقی و نسبتی نبود و بایستی بر رعیت بودی بر او کردند
 استخفاف مقدم داشت بر رعیت کردند و اعلی المراتب آن امامت بود از وی
 منع کردند و امر و نفی وی رد کردند و بر این تابع جمال چند که در اینند مثال
 این جناب است که معلم را بگوذکان سیره و رسول را بامت و رعیت سیره و
 را بدینی اسرا سل سیره و خواجگان را بعلامان سیره و این جمله تبیح است و امیر
 المؤمنین استغاثت کردی و نظلم بدرگاه ربانی آوردی آنجا که گفت اللهم
 انی استعد بیک علی فریشت فانهم قطعوا رحمی و کفوا و انائی واجتمعوا علی مناعی
 حقانی کت اولی به من غیری و قالوا الای ان فی الحق ان عنقه فاضیه مغموما
 اومت مناسقا و عند آرند که فاضل را مقدم کردند حقد و حسد و ترات
 وی در خاطر بود مردم جمله مرند شدند سبب حفظ اسلام مردم و حفظ
 صلاح رعیت مفضول را مقدم کردند **الاجواب عنه** ان باطل برسان
 پس بایستی کافری و تکلیف بندگان کردی عطا و عت امر رسول برای
 عند ارسال خلق عینا و پیشه کردند و کافر و مرند شدند و مع هذا خلایع

کلمه

فاضلترین عالمیان را خلق در ستاد و بمنحصر حال تکلیف اگر تکلیف نبودی مردم
 جمله فارغ البال و مومن بودند و بمنحصر حال عقل اگر خلق دیوانه بودند
 تکلیف نبودی و جمله خلق از اهل جنت بودندی **حواب** **اج** تابع این
 فاضل باید شد و انبیاد و امثال امر و نهی وی کردن و شور و شروخبت
 و بیفای ترک کردن با خدا و رسول و مومنان تا ارشاد و فساد را کم نباید
 نبینی که موسی هرون را در حال غیبت اختیار کرد خلافت خویش را انکه وی
 داشت که بنی اسرا سل مرند و کوساله پرست شوند و نیز هرون را اختیار
 کرد که افضل بود نه احاد بنی اسرا سل مرند و کوساله پرست شود و نیز یوشع
 را **الکلیا** **مگر** را و بزعم هم بانفک اکرامت گویند که بر امان ثبات تکلم الا
 کی این مومن از میان ما بروز و اجیب بودی و پیرا از میان خلق بیرون کنند
 جنابک عم خلیفه ابوذر غفاری را از میان صحابه برای نشانی نفس خویش
 بیرون کردی که جیب رسول بود و طرد رسول را یعنی و ان با از حوادنا خلق
 مرند شوند لغو ذ با الله من هذه الضلالة قال الشاعر **مسئله**

لو سألوا الوطیة الامم ارفع ما سأل بینهم فی الارض سفیان
مسئله ایشان دانند که سبب تقدم او بر اهل بیامه انکار کردند
 و ابا امامت وی تا بدان حد رسید که ابو بکر کت ایشان کافر و مرند شدند
 خالد فاسق را بفرستاد تا با ایشان حریکد و خون ریزی عظیم بر او افشان
 خلعتی را با سیری بیجا آوردند و کشتند که این جمله عنینت است و این ارشاد

سبب تقدم ابو بكر بود و همچنین هر روز تولیت ابو بكر عمر را مردم فریاد برآوردند
 و گشتند اختیار وی بکنند و وی مردی فقط غلیظ است اکنون وی رعیت است
 طائفه ای ندارم از خدای تو بترس و او را بر ما مسلط مکن ابو بكر هشتم شد و گفت
 مرا خدای تو ترسانند این عجب است مقدم ایشان هر دو افتضا ناخیر می کند و کلامیست
 بعضی امت بر علی علم افتضا ناخیر می کند و همچنین قوم طالوت گفتند ای کون
 له الملك علینا و نحن احق بالملك منه ولم یؤت سعة من المال و ایشان طالوت
 را سفیدم گان بودند حق بود چون و بر آگان نبود و طالوتی از کاره دانست برای
 علم و قوت شجاعت وی مقدم کرد چیت قال ان الله اصطفیة علیکم و زان
 بسطة فی العلم و الجسم و الله یوتی مکه من مشا **مسلم** عالمان ایشان
 معترفند که علی علم افضل بود و فاضل بقول خدای عظیم الفدر و المحل و رفیع
 الشان باشد و تقیصه و ذم وی حرام بود با این قول هر که بر او کفر خرج کرد
 و بر او کافر و مرتد دانند و کسی که امامت وی شاک بود همچنین چنانکه ابو الحسن
 المشعری در کتاب مقالات الفرق تصریح کرده است و همچنین خود وی طلال اند
 و عذری نخواهند برای آن طائفه و انا تک بر افضل علی است خرج کردند
 عذر را انگیزند و اقامت بیانات کنند بر آنکه وی مصیب بود و توبه بگردد
 توبه کردند لکن در دوزخ کائال هم فاعترفتنا بذنوبنا فیرسلنا الخرج من سبل
 و قال فارجعنا فعملنا غیر الذی کننا فعل و کونند محاربان علی با وی در هشت
 خواهد بود و از اعدای علی علم عاصه بود و طلحه و زبیر و حستان ثانی

و محمد بن مسلمه و اسامه بن زید و عبد الله بن عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن
 طائفه را اهل هشت دانند و بدان فعلان یعنی قصد قتل علی و اولاد او
 مصیبت اند عجب است که در کار مفضل کفر است و اباحت خون و شک و حرب
 فاضل شرع است و صواب فاعثبروا یا اولی الابصار من فرافان اهل النار

باب در امامت ابو بكر در حال حیات رسول

و روایت بود ویرا نماز کردن بحدیجت اول آنکه قوله ی یا ایها الذین آمنوا انفقوا
 بینه دی الله ورسوله بس لکوی تقدم کردن باشد خلاف قول خدای بود باشد
 دوم قوله ی لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و طهیروا له بالقول چون وی
 امام رسول باشد ناچار این معنی از وی صادر شود و خلاف قول خدای که بود
 و مخالف گویند که نماز را در نزد ما ابو بكر جماعت کرد سوم قوله ی و لولائکم
 حتی یخرج الیهم لکان خیر الهم چون رسول دل صد بود که هر روز توانست
 آید و واجب بود و بر اصرار کردن بس بخلاف قول خدای که باشد **مسلم**
 روایت کنند که رسول گفت ان الصلوة جائزة خلف البز و الفاجر و مع هذا لکن
 امامت عام بر فاجر جائز نیست و امامت عام داخل وی بود امامت نماز نیز نیست
 با امامت نماز فاجر پیشاید بنا برین هر یک شخص هم فاجر بود و هم غیر فاجر و بر
 هر که امامت عام دارد و بر ایاشد که نماز جماعت کند عاصه گویند که چون اولاد او
 بسهم رسول رسید که نماز جماعت در مسجد در مرض موت بر طاعت است و سستی
 بردوش علی و با هم در مصیبت کشیدند تا مسجد رسیدند و در پیش رفت نماز بکرد

عجسک عزل رسول و پرا دما آخر خودش عزل امامت عام وی نیست و ندانند که
 رسول نماز با سر گرفت و بنماز وی هیچ التفاتی نکرد پس از قول عائشه دلالت
 می کند که نماز او با عزت رسول بود امامت وی و الی عزل وی نکردی پس مقدم وی
 از عائشه بود که بلال را فرستاد بود بند و و پرا بران کار داشته چون رسول
 آواز وی شنید بر سپیدگی و پرا کی هر پیش داشت عائشه گفت من گفتم که انکن
 لقصیح بان تویسف و این قول دلالت خطیبه عائشه است با عظم الخطیبات
 جنابک صاحبان یوسف **صل** ایشان روایت کنند که میان
 دو قبیله از انصار حضورتی بود رسول رفته بود تا میان ایشان صلح دهد
 نماز شام دیر شده بود امامت عبد الرحمن بن عوف را مقدم کرده بودند برای نماز
 رسول علم همراه او افتاد بعد از آن کرد و نماز تمام نکرد چون سلام باز داد
 مردم ابا کردند که چگونه شاید که رسول در بر امامت نماز کند رسول گفت نموت
 شی من الهی یا حتی یصلی خلف رجل من امتی الا ان روایت صدقست عبد الرحمن
 با امامت و خلافت از ابوبکر اولیتر بود زیرا که با اتفاق ایشان انجام عزل کرد و نماز
 افتد ابوبکر تمام بکرد و اینجا افتد ابوبکر کرد و نماز وی قطع کرد آنجا اجماع است
 و رضای رسول بود و اینجا اختیار عائشه بود و عزل رسول بزم ایشان عبد الرحمن
 مرضی رسول بود و ابوبکر برای این نماز متنازع بفرها و هیچ دو نبود و عبد الرحمن
 امام رسول بود و امامت و ابوبکر امام هیچ دو در آن وقت **صل**
 اگر قسم گویند که امیر المؤمنین علیهم تعظیم صحابه کردی و این دلیل امامت ایشانست

اللهم

الجواب عنه ظاهر است که حسن و حسین و محمد بن الحنفیه و عبد الله بن عباس
 و عبد الله بن جعفر و جابر بن عبد الله الانصاری و غیر ایشان تعظیم حال مع
 کردند بی نیه را و این معنی دال نیست بر امامت معویه حال علی همچنین بود با ایشان
 چون نوبت بعلی رسید بقول او بسیاری از احکام ایشان تغییر کرد و آنچه
 مقدور نمی شد را می کرد چنانکه نوافل رمضان جماعت کردن نافع شد جمع فان
 بر آوردند و تشییع آغاز کردند با و از کجا بلند کرد و امیر ائمه عن سینه عمریدت
 راستن شمرند و علی گفت لو ثبتت فدای لغیرت امور اکثیره و همچنین گفت
 فان تقسمت ما عن البلوی اعلم من الحق علی محضه وان تکن الاخری فلا تذهب
 نفسک علیهم حسرات و ما ناس علی القوم الفاسفس از اخباری معلوم
 می شود که وی نمیکن نبود از انفاذ حکم و دلیل روشن تر از روایت خاص عام
 کی علی علم گفت و الله لو شتی بل الوساة و جلست علیه حکمت بن اهل الثوریه
 بنورینهم و بن اهل الانجیل باخیلهم و بن اهل الزبور بنورهم و بن اهل القرآن نور قانهم
 حتی بزهد کل کتاب من هذه الكتب و بقول ارب ان علیاً قضی فی بقضایک
 از آنجا معلوم شد که وی شنید احکام شرعیه منتهکن نبود بدین سبب انوار
 و قضاء کفی افضوا باکم بقضون حتی یكون الناس جماعة او امون کما مات
 اصحابی **صل** نقیبه برامه رواندارند گویند حرام و حلال و خطا
 و صواب و امر و نهی بنده بدانند بدین سبب نقیبه روی روان بود و مع هذا
 قول امام در جمله جنت دانند **الجواب** گویند که امامت صفو اختیارند

بیشتر

وطافه ابرارند و بقیه مردشان جانزود خون اسباب آن عارض شود
 و اجماع امت محبت و امت معصوم چون امام هج ایشان بجواب این بگویند
 جوارط باشد و مع هذا دانست که رسول بقیه کرد هر زمان شعبت شدن در غار
 شدن و فرار موسی ففرقت منکم لما حفتکم و قوله فاخرج انی لکن من الثمانین
 و انبیا هر کی بقدر خوش بقیه کردند و قوله لاکراه فی الدن و قوله لکم دینکم و
 دن عن بقیه است و صلح در عام الجذبیته بهمین بقیه است و الم

باب فی نوادر و حکایات بقیه این کتاب

عبدالله عباس روایت کرد که آیت و الذین آمنوا و عملوا الصالحات الذین
 هم الصدیقون مردشان علی آمد بجای اهدارند در شروع این گفتند که الذین
 جا بالمدف و مدف به علی است و بمنیر عبدالله عباس روایت کرد و در
 اتفاقست که الصدیقون ثلثه جیب من مری النجار و هو من مر الحوائج
 و حقیق مومن آل فرعون و علی بن ابیطالب و هو افضلهم بنا برین آیات اخبار
 صدق علی است و اجماع محدثانست که رسول گفت ما انزلت العبره و لا
 اظلت الخضر علی ذی لجة اصدق من ابی ذر و عسک با اس اثنان بر امرین
 نکونند و ابو بکر را گویند و عادت باشد ایشانرا که هر ک با علی علم بجای دلزد
 و بر این دانند و روایت و حکایت و بی نام سوره دارند و بی اندر رسول ابو بکر
 را خلیفه کرد و بر اخلینه رسول الله گویند پس اگر کسی امین نبود و قاضی نبود
 و عالم نبود و رسول نبود باید که مذهب ایشان با سر و قاضی و عالم در رسول

شنا پذیر خزانند و رسول صلح خون نبوکرمی رفتن فرمود که یا علی ان المدینه
 لا تفضل الی ابی او بک و کنت اما نرضی ان کون متی بمنزله مروی من موسی الی الله
 الی نبی بعدی و در حضرت ایشان هیچ خلاف نکند و مع هذا خلیفه کسی را
 گویند که وی خلیفه نبود و علی علم بسیار کتب کردی از کار او بگو و کتبی
 بینا هو بیست فیلهای حیانه از عهد لا آخر بعد و فانه معنی و اثنان مع
 اثنانم اینست و معنی لعمولوا او زارهم کامله بوم القیامة و عجزت رسول
 اسامه بن زید را بردشان امیر کرد و ویرا معزول کرده منوفی شد و ویرا امیر
 رسول الله گویند روزی اسامه بردشان چشم گرفت و کتف رسول خدای مرا
 بر تو و عمر امیر کرد ایند شمار عین منی ابو بکر و عمر بخانه وی رفتند و ویرا رضی
 بگردند و اسامه را دارا با امیر خواندند و ایشان رسول در حق عا کت
 هذا فاروق امتی بفرق بن الحسن و الباطل و روایت آمد که ان مجتبه علم علی
 طیب لولاه و بفضله علم علی ضرب المولد و روایت کند در صریح صحیح
 کی رسول گفت ما کنا نعرف المنافق الی انکذ بهم الله و رسوله و التخلت
 عن الصلوات و البغض لعلی بن ابیطالب مع هذا علی را با فروق گویند و وی
 بسیار کتبی انا المدین الکبر و انا الفاروق العظیم بل کانام ابو بکر نمند
 و عثمانرا بد و النورن خوانند کوشد که او در دختر رسول را بزر کرد و پیش ما
 آن دختران خواهر خدیجه بودند از شوهری که او را بوزها له نام و گویند دختران
 خدیجه بودند از شوهری که بکر و علی را با ابو السبیطین خوانند و حق بوجه زمان

رسول را بام المؤمنین خواند ایشان عادتش را بام المؤمنین خواندن آنها
 زیرا که دیگران با علی جرب نکردند معامی خدیجه اول زنی بود که اندر اسلام
 آمد و چند هزار دینار از زر و جواهر در راه خدا صرف کرد و رسول گفتی
 مانعی مال مالها و زرفتی الله الولد منها و برای حرمت وی نای زده بود
 رسول زن کرد و داماد خدیجه کردی روزی عادتش ملائت رسول کرد
 چند نام وی بر وی خدای بود نزاره نزاروی بداد رسول گفت کلا والله ما بدلت
 بر ما من هو خیر منها صدقنی از کذب الناس و آوشتی از طردنی الناس سعیدی
 با مالها و زرفتی الله الولد منها ولم ارزق الولد من غیرها با آنکه عادتش و حفصه
 اذاعت و انشاست رسول کردند و در میان ایشان انزاله شد ففد صفت
 تلو بکما وان نظا مرا علیه فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین و هو
 علی بن ابی طالب و همچنین فرمود عسی ربه ان طلقن ان بدله از اول جا
 خیر امنکن مسلمات مومنات از طریق مفهوم ایشان مومنه و مسلمه نبوند
 و در میان ایشان و توبه نبوذ و رسول عادتش گفت ثقات تلین علینا و انت
 ظالمه له بیل انیاز از میان زبان دیگر بام المؤمنین جبر برای اختصاص او نبوذ
 بعد از علی و فاطمه چنانکه معویه لعین کمال المؤمنین گویند بسبب آنکه
 ام حبیبه خنجر روی من قبل الهب زن رسول بود و با نفاق عادتش و حفصه
 از وی بزرگتر بودند و هفت روز بدیش خصم و محمد بن ابی بکر و عبدالله مع ربان قال
 المؤمنین گویند سبب آنکه ایشان شمشیر در روی علی کشیدند و رسول علم

کس

گفت اذ ارا بیتم معاویه علی منبری فاقبلوه و بعد از اظهار اسلام معاویه
 رسول شش ماه و گویند بیج ماه رنده بودی روز فتح آن لعین که عتبه بود و همین
 افتاده و آن لعین بچوب نامه کی بذر بوی نوشته بود و اسند عامی کرد تا
 بدیش محمد آید و اسلام آرد حواب نامه باز نوشت و چیزها منکر و شنیع در حق
 رسول همان نامه خبیث نوشته بود عباس بن عبدالمطلب و پیراهن
 کرد و آن سگ لعین از رسول خواست تا بیامد و اظهار اسلام کرد
 و ابطان کفر لعن الله علیه و هم عباس شنیع شد تا و پیراهن میان کاتبان
 و می نشانند امیر المؤمنین علیهم و غیر او نیز بیت و سه سال کاتبی
 بودند و کاتب الوحی گویند او را و معاویه لعین بیج ماه در میان کار آمد
 کاتب الوحی گویند کاتبان وحی چهارده تن بودندی بزرگترین مغربترین کسی
 بر رسول صلعم علی علم بودی و آن لعین بقرن عمر خودش سخن و انوسن شیخ را
 و عجب که بجز کتبش فضاوت باشد عبدالله بن ابی مرجم کاتب وحی بودی مرند
 شد تا در وحی انزاله شد و لکن من شیخ با کفر صدرا فعلیهم غضب من الله
 و لم عذاب عظیم و همچنین نصرای کاتب الوحی بودی مرند شد و چون در وحی
 رسید ظالم و پیرا قبول کرد سه کث در کور کردند چون آمد از باسرا کس
 شدند آن لعین ابی بصیر ای یافتند نرسایان می گفتند این صفتش سخن و اصحاب
 بود تا ایشان را نفرین شد که اصحاب نمی کنند بلکه از شرمی از نداد دست
 بصیر را کردند ناد و دام بخوردند معاویه نیز با بود از ایشان روایت شد

کی رسول گفت بیعت معا و بنی علی غیر ملت می مورت کافر عبد الله گوید
 من در خدمت رسول شدم رسول گفت بطلع علیکم من هذا النجرجل من اهل
 النار فطلع معا و بنی علی و روزی از میان مجلس رضاست و دست بزدش بر زمین
 گرفت کی این لعین کور شده بود و بر ابروی او برد رسول گفت لعن الله القائد
 و المفود ای بوم بکون لهذا المنة من معاوية و مشهور است که در حال رک
 است بود خمر هفت ساله و سیو حنا فرستاده بود و صلیبی از روی او سینه و پای
 نشانی در کردن افکنده و گوشت خوک خورد بدوزخ رسید علیه الله لعنة الفکره
 فانك معاوية الطاغی انلعنه ففك لعنه اهل من العسل

بعثت رب الی ربانک لعنت وی جردی است از اجزا ایمان و موجب بهشت
 و شیرین تر پیش مومنان از نعیم دنیاوی تا بروز قیامت و اگر در این اجزا اشتگی
 نماید آنک بر روزی هفتاد صابره را بکشت در صقیب از ایشان او بر قری
 دوم غار رسول در حق او کت خالد ایمان طمعه و دوده و کت یا عمار شک
 الفئنة الباغیة و لعنت کردن بر علی بر منابر و محافل و تبر از خاندان رسول
 و جبه و قدر آن لعین سبب بنهاد شخصی استی حنیز بر بند ناچار لعنت وی
 واجب بود و رسول گفت در حق علی سیف الله علی اعدائه و رهنه و لیا نه
 و علی بر منبر گفتی انا سیف الله علی اعدائه و رهنه و لیا نه و ابو بکر این نام
 بر خالد نهاد آن روزی که آن لعین دیگر مالک بن نویره را بکشت و بازن او
 فساد بکرد و معلوم است که در آن روز احد و قتل مومنان و انکسار

لانه

لشکر اسلام آن روز و شجوه کی بر روی رسول آمد و رابعیه لوکی بکشتند
 جمله سبب خالد لعین بود زیرا کی آن لعین یاد و سینه مرد از لشکر کفر از طرف
 کوه درآمد و کبیر بر مسلمانان کشتود و عبد الله بر خیر را کی بر نمر اندازان لعین بود
 بکشت و خدش را شهید کرد هر و هنی کا حادث شد آن دوز و در اسلام نیز
 بعد از رسول و حال جیان رسول جمله سبب سعی آن لعین بود و بعد از
 اسلام رسول و پرا بینی خر همه فرستاد ناصدقان رسول بسا نندار رسول
 خیانت کرد و میان او و بنی خرمه عداوتی بود در جاهلیت بندر سبب آنجا
 فتنه بر آنکشت و همانه بر آورد و بسیار کت مسلمانان را انجام کت رسول
 بر منبر رفت و در سینه برداشت و کت اللهم انی ابر الیک مما صنع خالد
 بس بر آمد و امیر المومنین را بزدیشان فرستاد و عذر را خواست در یا
 مسلمانان که بطلم آن لعین کشته بود بداد و خاطر مومنانان داشت
 چون امیر المومنین جبر خاطر های ایشان کرد و ایشان را با سر رضا آورد رسول
 با نسی غایت خرم شد و بعد از رسول او مکر خالد را ایمانه فرستاد تا راه را
 و دوست مرد را بکشت از مومنان و معقدان از آن جمله مالک بن نویره
 و قصد قتل امیر المومنین کرد با جازت ابو بکر حق و شروی از وی گفتا نکر
 بعد از آنکه آن لعین بدوزخ رسید بسوی عبدالرحمن عداوت امیر المومنین بر
 پیشانی نوشتند مدد معاویه شد و در جبه صقیب با علی علیه السلام کرد و دام است
 خاندان مصطفی کردی بدوزخ نخدمت بند رسیدن فی الدرک الاسفل النار



و عجب که مخالف گویند که رسول گفت من لفری الله و فی قلبه بغض لعلی بن ابیطالب
 لفری الله و هو یهودی و دانند که خالد با وی نظر با رعدا و نه کردی و ویرایش
 خوانند و عجب که بنو حنیفه بمنع زکات مسیحی مثل غارت شدند و نام زد
 بر دشمن افنا و خالد با ایشان آن کرد که شنیدند و خاندی و انا با علی
 کردند مسیحی هیچ نامی و هیچ از پی نشدند و مشاهدان را عزیز بارگاه
 سنیان است ایشان مومن اند و حقیقت هر کس که در کان مال خویش
 بوی ندهد و زکات هر یک از این صدها بود و بنو حنیفه مسیحی آنرا سبب
 منع زکات شدند و هم ایشان روایت کنند که رسول گفت هر یک از علی حریف
 و ستمگان مسلمی و محارب رسولان اتفاق که فرج بزرگ دین شریف رسول الله بنیام
 و از اجتهاد آحاد و اموال خودش گویند و فناوی عملاً ایشان جمله مختلف
 و متنافی و متضاد و ایشان اهل سنت و جماعت اند و شعه که جمله
 بنصوص از ائمه معصومین فتوی دهند و عمل کنند فیما بین اجتهاد اهل
 سنت و جماعت نیست **مسئله** چرا علی خلق را با دعوت خویش بخواند
 در زمان خلافت ایشان قوت دین و ملت را **الکواب عمه** عباس پیش
 علی آمد و گفت یا بنی افری بسطید که ابا یوکل فقول الناس عم رسول الله
 یا یوکل ان عمه فلما خلفت سبک ایشان فاجابه علی علیهم ان الرسول عهد
 الی ان لا ادعوا احدی بائنی و لا اجرة سیفاحی بما یعونی فانما انا کلمة
 اؤمده و لا اؤمده و مع هذا فی رسول الله شغل و نیز چون لائس که فرم